

تاریخ معاصر ایران

محمد امین رسول زاده

گزارش‌هایی از

انقلاب مشروطیت ایران

ترجمه رحیم رئیس‌نیا



خبرگزاری

تاریخ معاصر ایران

مجموعه تاریخ معاصر ایران - ۹

نشر و پژوهش شیرازه





گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران

نویسنده: محمدامین رسول‌زاده

مترجم: رحیم رئیس‌نیا

طراح جلد: علی خورشیدپور

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: سپهرنقش

چاپ اول: ۱۳۷۷

تعداد: ۲۲۰۰

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران. صندوق پستی: ۱۱۳۸/۱۹۳۹۵

تلفن: ۲۵۶۰۹۸۳

شابک ۹۶۴-۶۵۷۸-۰۵-۵ ۹۶۴-۶۵۷۸-۰۵-۵ ISBN 964-6578-05-5

گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران

محمد امین رسول‌زاده

ترجمه رحیم رئیس‌نیا

فهرست مطالب

۷	یادداشت دبیر مجموعه
۹	پیشگفتار مترجم
۲۹	اخبار و مقالات
۸۹	مکتوبات ایران
۳۰۵	توضیحات و تعلیقات
۳۳۹	فهرست اعلام

یادداشت دبیر مجموعه

در زمینه پیوند تنگاتنگ نهضت‌های اجتماعی ایران و قفقاز در سال‌های نخست قرن حاضر به تفاریق بسیار گفته و نوشته شده است، ولی در انبوه این گفته‌ها و نوشته‌ها کمتر نمونه‌ای را می‌توان یافت که چون گزارش‌های محمد امین رسول‌زاده از انقلاب مشروطیت ایران این رشته یگانگی را چنین صریح و روشن بیان کرده باشد.

رسول‌زاده در این مرحله از زندگانی سیاسی خود، یعنی حدود ده سال پیش از شکل‌گیری تحولاتی که با مشارکت و همراهی او به تأسیس جمهوری آذربایجان در سال‌های بعد از جنگ اول جهانی منجر شد، فعالیت قلمی گسترده‌ای در جراید باکو داشت. مجموعه گزارش‌های وی از خیزش مشروطه که در این مجموعه از ترکی ترجمه و ارائه شده، یادگاری است از این دوره. این گزارش‌ها در بخش اول براساس خبرهایی استوار است که از تهران می‌رسید. - اخبار و مقالات (صص ۳۱ تا ۸۸) - و در بخش دیگر نیز - مکتوبات ایران، (صص ۹۱ تا ۳۰۳) - نظر به حضور رسول‌زاده در صحنه تحولات ایران، براساس ملاحظات و برداشت‌های مستقیم او.

در این گزارش‌ها رسول‌زاده از بدو کار، پا به پای انقلاب مشروطه پیش می‌آید و در این همراهی بیش از آن که صرفاً در بند گزارش تحولات و رخدادها باشد، به تطابق و سنجش دائم آن با دیگر تجارب انقلابی عصر خود، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و انقلاب ترک‌های جوان عثمانی می‌پردازد. به عبارت دیگر در عین فراگیری از انقلاب مشروطه، درس انقلاب هم می‌دهد. و از آنجا که جراید باکو در میان طیف وسیعی از انقلابیون خواننده داشت، تأثیر این نوع برداشت‌ها و تأملات را نباید دست کم گرفت.

البته لحن سخن رسول‌زاده و رویکرد وی نسبت به تحولات مشروطه در

تمامی این گزارش‌ها یکسان نیست. وجه شورانگیزی و سرشار از امید او در مراحل نخست انقلاب، در برخورد با دشواری‌های بعدی، و به ویژه پس از استقرار نیروهای سرکوبگر روسیه در مناطق شمالی ایران، دگرگون شده، نوشته‌هایش برای مدتی بیشتر به شکل نوعی ملاحظات جامعه‌شناختی درمی‌آید، تا آن‌که با فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان، از نو جنبه‌ای سیاسی می‌یابد.

این گزارش‌ها که پیش درآمدی بود بر نقش مهم و درخور توجه رسول‌زاده در تحولات بعدی ایران در مقام بنیان‌گذار روزنامه ایران نو و نظریه‌پرداز عمده سوسیال دموکراسی ایران در سال‌های مقارن با دوره دوم مجلس شورای ملی، از توانایی ذهنی هوشمند حکایت دارد که در یک مقطع مهم تاریخی سرنوشت دیار خود را از سرنوشت ایران، این پیکره اصلی، جدا ندید و در شکل دادن به بخش‌هایی از آن سهیم گشت. مع‌هذا به رغم این همراهی و همدلی، گه‌گاه در نوشته‌های او نشانی از تردید و دودلی نیز ملاحظه می‌شود؛ گاه از انقلاب روسیه به عنوان «انقلاب ما» یاد می‌کند و گاه نیز دل‌بستگی‌هایی به انقلاب ترک‌های جوان عثمانی نشان می‌دهد. کما این‌که در خلال رخداد‌های بعدی و به ویژه با افول تدریجی انقلاب مشروطه، متأسفانه ایران رسول‌زاده را از دست داد و پس از مدتی زندگانی سیاسی او نیز روالی دیگر به خود گرفت.

با این حال سرگذشت رسول‌زاده، و اصولاً سرگذشت قفقاز، چه در دوره پیوند تنگاتنگ سال‌های انقلاب مشروطه و چه در ادوار بعدی و «روال دیگر» آن، جز بخش مهم و اساسی از سرگذشت و سرنوشت تاریخی این سرزمین نیست، و روشن شدن آن نیز در گرو تلاش‌هایی از این دست و امید به تداوم آن‌ها در سطحی وسیع و گسترده.

کاوه بیات

پیشگفتار مترجم

محمد امین رسولزاده در سال ۱۸۸۴ در روستای نوخانی باکو به دنیا آمد. پیش پدرش، آخوند حاجی ملا علی اکبر، در مدرسه روس - مسلمان و هنرستان حرفه‌ای باکو تحصیل کرد. واپسین سال‌های تحصیلی او در هنرستان مقارن بود با جوش و خروش‌های انقلابی در روسیه و به‌ویژه شهر کارگری باکو. همت نخستین سازمان سوسیال دموکراتیک محلی در باکو بود که رسولزاده هم در زمره بنیان‌گذاران آن به‌شمار رفته است. او ضمن فعالیت تشکیلاتی، که در جریانش با انقلابیونی چون «کوبا» (استالین بعدی) آشنا شد، در انتشار نشریات همتی چون تکامل و یولداش فعال بود و با روزنامه‌هایی چون ارشاد و ترقی نیز همکاری داشت و در همین دوره مقالات زیادی در پیرامون رویدادهای انقلاب مشروطیت ایران انتشار داد.

رسولزاده در اوایل سال ۱۳۲۷ ق/ ۱۹۰۹ م، به ایران آمد و از رشت و جلفا و تبریز و ارومیه و تهران گزارش‌های جالبی برای درج در روزنامه ترقی تهیه کرد. کتاب حاضر مجموعه‌ای است از ترجمه همان مقالات و گزارش‌ها. او اندکی پس از رسیدن به تهران تازه فتح شده، در تشکیل و سازمان‌دهی حزب دموکرات ایران و تهیه نظام‌نامه و مرام‌نامه و تعیین خط‌مشی حزبی با سید حسن تقی‌زاده و حیدرخان عمواوغلو و... همکاری داشته. سردبیری ارگان آن، ایران‌نو، را که یکی از نقاط عطف تاریخ روزنامه‌نگاری در ایران به‌شمار آمده، به عهده گرفت و تا اواسط ۱۹۱۱/۱۳۲۹ که تحت فشار روسیه تزاری مجبور به ترک ایران شد، گذشته از فعالیت در حزب و روزنامه و درج مقالاتی در آن، رسائلی چون تنقید فرقه اعتدالیون و رسائلی دیگری را نیز به زبان فارسی انتشار داد و در مدتی کم‌تر از دو سال تأثیری چشم‌گیر از جهت نشر و ترویج اندیشه‌های اجتماعی ترقی خواهانه و ارتقاء سطح مبارزات و مباحثات حزبی و سیاسی در جامعه ایران بر جای گذاشت.

رسولزاده پس از عزیمت از ایران از طریق باکو به استانبول رفته، در آنجا با تقی‌زاده هم‌منزل شد و طی اقامت دوساله خود در آن شهر، به محافل تازه پاگرفته ترکیستی، چون ترک‌اوجاق‌لاری (کانون‌های ترک) که قفقازی‌هایی چون احمد آقاوغلو و علی‌بیک حسین‌زاده از آرمان‌پردازان و رهبران آنها بودند، گرایش و راه یافت و سلسله مقالات ایران ترک‌لری (ترکان ایران) را در مجله ترک‌یوردو به چاپ رساند.

در سال ۱۹۱۳، به دنبال اعلام عفو عمومی به مناسبت سیصدمین سال بنیان‌گذاری سلطنت رومانوف‌ها به باکو بازگشت و در حزب «مسلمان دموکراتیک مساوات» که در سال ۱۹۱۱ به دست اندرکاری تنی چند از همتی‌های ملی‌گرا تشکیل یافته بود به فعالیت پرداخت و در روزنامه‌هایی چون اقبال، آچیق‌سوز، یشی اقبال، آذربایجان و... که به آن حزب ملی‌گرا وابسته بودند، نویسندگی و سردبیری کرد و رساله‌هایی در زمینه مسائل ملی به چاپ رساند و شعار «ترک لشمک، اسلام لاشماق و معاصر لشمک» - ترک شدن، مسلمان شدن و معاصر شدن - را پیش کشید.

پس از درگیری انقلاب فوریه ۱۹۱۷، در کنگره‌های مسلمانان قفقاز و روسیه و در نهادهای منطقه‌ای و ملی قفقاز چون سیم‌ماورای قفقاز شرکت فعال داشت و به دنبال انحلال سیم در اواخر مه ۱۹۱۸، به صدارت شورای ملی آذربایجان رسید. همین شورای ملی در ۲۸ مه ۱۹۱۸ موجودیت جمهوری دموکراتیک آذربایجان را اعلام کرد. صدر شورا، یعنی رسول‌زاده ۳۴ ساله، رئیس جمهور نخستین جمهوری اعلان‌شده در جهان اسلام به‌شمار می‌رفت. بعد از سرنگونی جمهوری ملی آذربایجان در آوریل ۱۹۲۰ به دست ارتش سرخ، رسول‌زاده مخفی و بالاخره دستگیر شد و در نتیجه پادرمیانی استالین از مرگ و زندان نجات یافت و در نوامبر ۱۹۲۰ همراه او به مسکو رفت و پس از آن که نزدیک به دو سال در مسکو به تدریس فارسی و کارهای تحقیقاتی چون نوشتن مقاله‌ای درباره جنبش مزدک اشتغال داشت از شوروی فرار کرد، بعد از مدتی در اواخر ۱۹۲۲ در ترکیه اقامت گزید و بعضی از کتاب‌های خود چون آذربایجان جمهوری (جمهوری آذربایجان)، عصریمیزین سیاوشی (سیاوش عصرمان)،

ملیت و بلشویزم (به زبان فارسی) و... را در آنجا به چاپ رساند و نشریات پنی قافقاسیا (قفقاز جدید)، آذری ترک و اودلویورد (نیاخاک آتشین) را انتشار داد. سرانجام دولت ترکیه، که در پی حفظ و جلب دوستی شوروی بود، او را در سال ۱۹۳۱ از آن کشور اخراج کرد.

رسولزاده تا سال ۱۹۴۷ که به ترکیه برگشت، در شهرهایی چون ورشو، برلین، بخارست، فرایبرگ آلمان و... مقیم شد و نشریات مساواتی چون استقلال و قورتولوش (رهایی) را در آلمان تحت حاکمیت نازی‌ها انتشار داد و با مجلات ضد شوروی پرومته و قفقاز که در فرانسه انتشار می‌یافتند، همکاری نمود و کتابچه‌هایی به زبان‌های آلمانی و لهستانی و فرانسه دربارهٔ جمهوری آذربایجان و حزب مساوات منتشر کرد.

وی تا ۶ مارس ۱۹۵۵ که درگذشت در آنکارا به سر برد و در این دوره آثاری پدید آورد که بعضی از آن‌ها در سال‌های اخیر در باکو تجدید چاپ شده است. او در تمام دوران تبعید خود رهبری حزب مساوات را به عهده داشت.

پس از فروپاشی شوروی، شعار «بیرکره یوکسلن بایراق، بیرداها ائئمنز» (پرچمی که یک بار بالا رفت، دیگر فرود نمی‌آید) که رسولزاده در دسامبر ۱۹۱۸ در مجلس جمهوری آذربایجان بر زبان آورده بود، بر سرزبان‌ها افتاد و وی به مطرح‌ترین شخصیت تاریخ آن سرزمین، به ویژه در دورهٔ حاکمیت جبههٔ خلق تبدیل گردید و عکسش در اغلب ادارات دولتی جای عکس لنین را گرفت و چهره‌اش بر اسکناس‌ها نقش بست و دانشگاه دولتی باکو، که وی سهمی مهم در بنیان‌گذاری آن داشت، به نامش نامور گردید.^۱

محمد امین رسولزاده از شخصیت‌هایی است که زندگی‌اش با تاریخ معاصر ایران گره خورده و موقعیت تاریخی او در تحولات مربوط به دهه‌های نخستین سدهٔ بیستم این مرز و بوم از جایگاه خاصی برخوردار است؛ با این حال هنوز در ایران برای آگاهی از شرح حال، افکار و فعالیت‌های او هیچ اقدام در خور توجهی

۱. بررسی همه جانبهٔ مراحل مختلف زندگی سیاسی رسولزاده و آثار او در اثری به قلم مترجم این مقالات، تحت عنوان در نکاپوی دموکراسی و استقلال صورت گرفته که امید است در آینده‌ای نزدیک روی روز ببیند.

که مناسب شأن تاریخی او باشد صورت نگرفته است. نخستین شرح حالی که از او منتشر شده نوشته‌ای است که برای نخستین بار تحت عنوان «محمدامین رسول‌زاده، یک صفحه از ترجمه حالش» و به مناسبت اخراج وی از ایران در بهار ۱۹۱۱، در روزنامه ایران نو به چاپ رسیده است. این شرح حال کوتاه، که به احتمال قوی به قلم خود رسول‌زاده و یا براساس تقریرات وی نوشته شده، با آن‌که در بردارنده آگاهیهای دست اولی درباره زندگی او تا آن تاریخ است، متأسفانه تاکنون مورد توجه هیچ یک از تاریخ‌نگاران ایرانی و آذربایجانی و اروپایی و... که درباره احوال و آثار وی قلم فرسوده‌اند، قرار نگرفته است.

عبدالحسین نوایی شاید نخستین تاریخ‌پژوه ایرانی باشد که در صدد نگارش زندگی‌نامه مستقل رسول‌زاده برآمده است. وی در سال ۱۳۲۷ شمسی در حالی که شخصیت مورد بحث هنوز زنده بود و به دنبال از سر گذراندن دربه‌دری‌های جانکاه به ترکیه بازگشته و در آنکارا اقامت داشت، اطلاعاتی را که از منابع مختلف فراهم آورده بوده تدوین کرده، توأم با شرح حال حیدرخان عمو او غلو، در مجله یادگار منتشر کرد. به نظر وی این دو مرد بزرگ «دخالت کاملی در ایجاد نهضت مشروطه و حفظ آن و سعی در تحریک و بیداری مردم داشته‌اند»^۱

ناگفته نماند فریدون آدمیت نیز هنگامی که از پیدایش حزب دموکرات ایران در دوره پس از فتح تهران سخن به میان می‌آورد، بر همراهی این دو شخصیت تأکید داشته و می‌نویسد: «متفکر برجسته دموکرات ایران محمدامین رسول‌زاده بود؛ تشکیلات حزبی نسبتاً منظم آن در درجه اول کار حیدرخان متفکر انقلابی. هر دو تعلیمات حزبی را در حزب سوسیال دموکرات آموخته بودند؛ دو شخصیت ممتاز بودند و در ایران بی‌نظیر (نه کم‌نظیر)»^۲

لازم به یادآوری می‌نماید که بین همین دو انقلابی، که در رأس جناح چپ و به عبارت دیگر سوسیال دموکراتیک حزب دموکرات ایران قرار داشتند و هم زمان - به فاصله دو ماه از یکدیگر - در سال ۱۳۲۹/۱۹۱۱ از ایران اخراج گردیدند، دوستی پایداری وجود داشته است و بعدها، اگر چه راه‌های آن‌ها از هم

۱. مجله یادگار، س ۵، ش ۱-۲، ص ۴۴.

۲. فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، (تهران، پیام، ۱۳۵۵) ص ۹۵.

جدا شد، هر دو همچنان حق دوستی یکدیگر را پاس می داشته‌اند؛ چنانکه وقتی پس از پیش‌روی ارتش یازدهم سرخ در قفقاز جنوبی، جمهوری آذربایجان در اواخر آوریل ۱۹۲۰ بر افتاد و رسول‌زاده رهبر آن مدتی بعد دستگیر و زندانی گردید، حیدر عمو اوغلو، که در آن تاریخ از نفوذ خاصی در دولت نوپای آذربایجان شوروی برخوردار بود، از اعدام او جلوگیری کرده است. خود رسول‌زاده، در خاطرات انقلابی با استالین در این باره چنین نوشته است:

وقتی پس از دستگیری در باکو زندانی بودم، در صفحه اول روزنامه کمونیست، که لفاف غذایی بود که از خانه برای‌مان فرستاده بودند، اطلاعیه‌ای رسمی را که امضای نریمان نریمانوف را در پای خود داشت، خواندم. مضمون آن از این قرار بود: «به منظور مصون داشتن محمد امین رسول‌زاده از هر گونه قضا و بلایی در ولایات، حکومت شوروی تصمیم گرفت که او را به پایتخت انتقال دهد. اینک او در اینجا در امنیت به سر می‌برد. توصیه می‌کنیم که اهالی در این خصوص مطمئن باشند و دستخوش هیجان نشوند...» بعدها اطلاع یافتم که حیدرخان عمو اوغلو، که روزگاری در جنبش مشروطیت ایران با هم فعالیت داشتیم، در این خصوص تأثیری عمده داشته است. حیدرخان یکی از قفقازی‌هایی است که در تاریخ معاصر ایران نقش مهمی داشته است. او در بین مشروطه‌خواهان ایران معروف به حیدر بمبی است. بمبی [طپانچه‌ای] را که عباس آقای فدایی با آن امین‌الدوله [امین‌السلطان، اتابک] نخست‌وزیر مرتجع محمدعلی شاه را به قتل رساند، او در اختیارش گذاشته بود. همچنین، همو در جریان جنگ‌های تبریز با ارسال «یک ماشین جهنمی» به توسط پست، شجاع‌الدوله [شجاع نظام مرندی]، مرتجع و استبدادخواه معروف را به قتل رساند. او به عنوان یک تروریست و انقلابی روی مجاهدان تأثیر و نفوذ فوق‌العاده داشت. حیدرخان که با عناصر قفقازی، که برای یاری به ترقی خواهان و مشروطه‌خواهان محلی درگیر نبرد با طرفداران شاه و رژیم سابق می‌آمدند ارتباط نزدیک داشت، در همین زمان در باکو حضور داشته و به اتفاق فوجی از مجاهدان دست‌اندرکار اقداماتی انقلابی در ایران بوده است، به محض

اطلاع از دستگیری و انتقال من به باکو، به پاس روابط دوستانه‌ای که در جریان اشتراک در انقلاب مشروطیت ایران پیدا کرده بودیم، بی‌درنگ دست به کار شده، به تمام عناصر متنفذ آذربایجان شوروی و در رأس آنها دکتر نریمانوف مراجعه کرده، می‌گوید که نباید یک مو از سر محمدامین کم شود.^۱

بعد از آن هم، استالین، هم‌رزم قدیمی‌اش، او را از زندان نجات داده همراه خود به مسکو می‌برد و وی مدتی بعد از شوروی فرار می‌کند.

دکتر عبدالحسین نوایی، در ادامه نوشته خود که خاطر نشان گشت نخستین - یا به واقع دومین - بررسی‌ای است که در مورد رسول‌زاده در ایران منتشر شد، پس از مرور فراز و نشیب زندگی حیدر عمو اوغلو، زندگی‌نامه رسول‌زاده را با این جملات آغاز می‌کند: «یک تن دیگر از مسلمانان قفقازیه، که در تاریخ انقلاب ایران مؤثر و از عوامل بیداری و توجه ایرانیان به مظاهر مشروطیت و حریت به شمار می‌رود، محمدامین رسول‌زاده است. محمدامین از مردان فکور و خردمند شرق است. حتی به قول جناب آقای تقی‌زاده شاید در مشرق‌زمین وی در نوع خود بی‌نظیر باشد. وسعت اطلاع و حجت قوی و خونسردی فراوان، او را در میان کلیه احرار زمان خود مشخص نموده و انصاف عجیب وی در انتقاد قضایا و جریانات وجهه خاصی برای او فراهم نموده بود...»^۲

از قراین موجود چنین برمی‌آید که منبع اصلی نگارش این مقاله افادات سیدحسن تقی‌زاده بوده باشد. دوستی و احترام و ارادت آن دو نسبت به یکدیگر، که احتمالاً از اواسط سال ۱۳۲۴ ق، یعنی از هنگام عزیمت تقی‌زاده نماینده منتخب آذربایجان از طریق باکو جهت شرکت در مجلس شورای ملی، و یا از اواسط سال ۱۳۲۶ ق، از زمان فرار وی از تهران پس از بمباران مجلس به اروپا آغاز می‌شود. رسول‌زاده در یکی از گزارش‌های خود - که مربوط است به بازگشت تقی‌زاده به تهران فتح شده به دست مشروطه‌خواهان - به مصاحبه‌ای که در آن زمان با وی در باکو داشته اشاره کرده است. با فعالیت مشترک آن دو در

1. Bir türk milliyetçisinin İstalinle ihtilal hatıraları, *Dünya*, mayıs S.No.26-7 mayıs 1954

۲. مجله یادگار، س ۵، ش ۱-۲، صص ۵۸-۹.

کمیته مرکزی حزب دموکرات ایران و به دنبال آن هم‌منزلی طولانی‌شان در استانبول - بعد از تبعید هر دو از ایران در سال ۱۹۱۱ - این دوستی استحکام بیش‌تری یافت و بعدها با مکاتبه‌های گه‌گاهی و دیداری تصادفی در سال ۱۹۲۲ در مسکو ادامه پیدا کرد؛ چندان که تقی‌زاده پس از شنیدن خبر درگذشت وی مقاله‌ای تحت عنوان «پایان یک زندگی پرحادثه» نوشت و در آن از وی چنین یاد کرد: «عواالم دوستی و صفا و صمیمیت بین آن مرحوم و اینجانب به قدری فوق‌العاده بود که هر چه در بیان تأثر خودم از این واقعه ضبط نفس و خودداری کنم، باز می‌ترسم اظهارات من بی‌مبالغه تلقی نشود. رسول‌زاده یکی از مردان نامدار فوق‌العاده بود که اگر بگویم من در تمام مدت عمر خود نظیر او را در مشرق زمین ندیده‌ام هیچ نوع مبالغه نکرده‌ام... او از جریان امور عالم با اطلاع و نویسنده زبردستی بود. قوت ایمان و قدرت بیان او حیرت‌انگیز بود و من بسیار خوشبختم که او را شناختم و با او معاشر و بیش‌تر از رفیق بودم و مفتون اخلاق او گسردیدم. هر ملتی که چنین رجالی دارد خوشبخت است. او پیشوای کامل‌العیاری بود و به پیروان خود القای شور و ایمان می‌کرد و من خوشوقتم از یاد آن که قسمتی از فعالیت سیاسی پر شور او در ایران و برای ایران بود و تا آخر زندگی علاقه و محبت خود را به ایران از دست نداد. او یار وفادار قدیم من بود و از فقدان چنان یاری، اندوه قلبی من قابل وصف نیست...»^۱

تقی‌زاده بعدها نیز به مناسب‌هایی از رسول‌زاده ذکر خیر کرده و از آن جمله ضمن بازگویی سرگذشت خود، یاد او را با چنین عباراتی گرامی داشته است: «او پیامبر آذربایجانی بود. صدسال دیگر مثل گاندی برای آذربایجان شوروی است.»^۲

ملک‌الشعرای بهار، از هم‌قدمان نام‌آور رسول‌زاده نیز با احترام از او یاد و به تأثیرپذیری سبک نگارش خود از وی اشاره نموده است. می‌دانیم که هم‌زمان با انتشار ایران نو در تهران، بهار هم نوبهار و تازه‌بهار را، که از ارگان‌های شهرستانی حزب دموکرات ایران بودند، منتشر می‌کرد و نخستین شماره ایران نو به سردبیری رسول‌زاده، با قطعه معروف بهار به مطلع «می‌ده که طی شد دوران جانکاه / آسوده

۱. مجله سخن، س ۱۳۳۴، ش ۶.

۲. زندگی طوفانی، (تهران، ج ۲، علمی، ۱۳۷۲) ص ۳۵۵.

شد ملک، الحمدلله، الحمدلله» گشوده شده است. اشارهٔ بهار در مورد یاد شده از این قرار است: «من در نثر کلاسیک... ابتدا سبک بیهقی را انتخاب کرده بودم؛ اما علل سیاسی و احتیاج مردم به نثر ساده باعث شد که سبک نثرنویسی من از نو به طرزی تازه آغاز شود و یکبارہ از مراجعه به سبک قدیم منصرف گردیدم... بالاخره مرغوب شدن مقالات رسولزاده و هواداری سیاست و تعصب مسلکی باعث شد که به سبکی بین سبک رسولزاده و سبکی که خودم اختراع کرده بودم، شروع به مقاله‌نویسی کنم. تصرفی که خودم در آن کردم، داخل نمودن لغات فارسی و ترکیبات شعری بود در نثر مزبور... با این عوامل و وسایل شروع به تهیهٔ نثری نمودم که بعدها، پس از سه - چهارسال، سبک رسولزاده را از بین برد و سبک تازه‌تر و فارسی‌تری را به وجود آورد.»^۱

فریدون آدمیت نیز که بخش مهمی از کتاب فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران را به بررسی بعضی از رسالات اجتماعی - سیاسی رسولزاده اختصاص داده، رسالهٔ تنقید فرقهٔ اعتدالیون یا اجتماعيون اعتدالیون این «نویسنده و اندیشه‌گر سیاسی برجسته و هوشمند» را، که بیش از دو سوم آن به بحث در اصول سوسیالیسم اختصاصی یافته، نخستین رساله در زبان فارسی در زمینهٔ تاریخچهٔ انتشار این نحلهٔ سیاسی در ایران دانسته، شخصیت وی را چنین ارزیابی کرده است: «رسولزاده درس فلسفهٔ سیاسی خوانده، خاصه در اصول سوسیالیسم و سیر تحول اجتماعی مغرب‌زمین دانش او گسترده است... او اندیشه‌گری است با مایه، با ذهنی فرهیخته و فکری منظم و منطقی، به علاوه در فضیلت اخلاقی از با فضیلت‌ترین مردان بود...»^۲

آدمیت تحت عنوان «رسولزاده را بهتر بشناسیم» شرح حال کوتاهی از وی نوشته که بعضی از نویسندگان بعدی بدون استقصاء و سنجش کافی مطالب

۱. دیوان بهار، ص ق. غیر از نام‌برندگان، نویسندگان و صاحب‌نظران دیگری چون محمود محمود، محمد صدرهاشمی، محیط طباطبایی، یحیی آربن‌پور، گونل کهن، منصورهٔ اتحادیه، جواد هیئت، و... نیز همه به مناسبت‌هایی به ستایش از رسولزاده و بازنمایی سهم برجستهٔ وی در جنبش مشروطه و انتشار افکار و آرمان‌های ترقی‌خواهانه در ایران و بیداری ایرانیان پرداخته‌اند.

۲. فکر دموکراسی اجتماعی، پیشین، صص ۸-۹۵.

مندرج در آن راه، نهایت با عباراتی دیگر و احیاناً بدون ذکر مأخذ، نقل کرده‌اند. وی ضمن اشاره به همکاری رسول‌زاده در حزب همت با دکتر نریمانوف، خاطر نشان می‌سازد که او «نویسندگی سیاسی را با روزنامه تکامل، سخن‌گوی حزب همت شروع کرد. رسول‌زاده مدیر آن روزنامه بود... این روزنامه، که دیر نپایید [از ۱۶ دسامبر ۱۹۰۶ تا ۲۶ مارس ۱۹۰۷] و توقیف شد، شهرتش محافل روشنفکری قفقاز را فراگرفت. پس از آن رسول‌زاده مدتی مدیر روزنامه ارشاد بود.»^۱

لازم به یادآوری می‌نماید که نخستین نوشته رسول‌زاده در شماره ۱۴ (۲) [۱۵ مه] ۱۹۰۳/۱۷ صفر ۱۳۲۱) روزنامه شرق‌دوس به چاپ رسیده و همت، که نخستین نشریه غیرعلنی سوسیال دموکراسی و ارگان نخستین سازمان همت به شمار آمده و تا فوریه ۱۹۰۵ شش شماره از آن به سردبیری وی تهیه و به شیوه ژلاتینی تکثیر و منتشر گردیده، نخستین تجربه بعدی نویسندگی سیاسی او محسوب می‌گردد. بعد از آن مقالات سیاسی رسول‌زاده در دعوت - قوچ، که ارگان علنی سازمان همت و بخش ارمنی تشکیلات باکوی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بود که به زبان‌های ارمنی و ترکی آذربایجانی نوشته می‌شده و در فاصله مه ۱۹۰۵ و اوت ۱۹۰۶ نوزده شماره از آن انتشار می‌یافته، درج می‌گردیده است.

پس از توقیف دعوت - قوچ، سازمان همت در صدد انتشار ارگان علنی دیگری برآمد و پس از تدارک مقدمات، نخستین شماره تکامل در ۱۶ [۲۹] دسامبر ۱۹۰۶ انتشار یافت و این شماره را سیزده شماره دیگر، که واپسین آن‌ها در ۲۶ مارس [۷ آوریل] ۱۹۰۷ منتشر گردید، تعقیب کرد. غیر از رسول‌زاده، که سر دبیر آن بوده، نویسندگان مسلمان ترک دیگر دعوت - قوچ، چون مشدی عزیزبیکوف، سلطان مجیدافندیف، نریمان نریمانوف و... نیز در زمره هیئت تحریریه آن بوده‌اند.

بعضی از مقالات مربوط به ایران رسول‌زاده چون «درباره درگذشت شاه»، «توقف نمایندگان تبریز در باکو» و... که ترجمه‌شان در این مجموعه آمده - از

مقالات منتشر شده وی در این روزنامه است. ناگهان بلا، نخستین نمایشنامه رسولزاده نیز در تکامل به چاپ رسیده است. ناگفته نماند که یکی از نمایشنامه‌های او به نام قرانلیق‌دا‌ایشیق لار (روشنایی‌ها در تاریکی) در دسامبر ۱۹۰۸ با شرکت هنرپیشگان معروفی چون عربلینسکی و سرابسکی در باکو اجرا گردیده است.

پس از توقف کار انتشار تکامل، «به علت نواقص مالی» یولداش جای آن را گرفت؛ لیکن تنها سه شماره از آن در سپتامبر ۱۹۰۷ انتشار یافت. هر یک از شماره‌های یولداش دربردارنده یک یا دو مقاله از رسولزاده است. ناگفته نماند که همکاری رسولزاده با روزنامه لیبرال‌منش ارشاد، زودتر از نشریات سوسیال دموکراتیک تکامل و یولداش و حتی دعوت - قوچ شروع شده بود. این همکاری در دو مرحله صورت گرفته، بین مرحله اول - که در حدود یک‌سال از اوایل ژانویه تا اوایل دسامبر ۱۹۰۶ ادامه داشته - و مرحله دوم، در حدود یک‌سال فاصله افتاده است. در همین یک‌سال، وی گذشته از اداره تکامل و همکاری جدی با یولداش، تنها دو قطعه شعر در مجله فیوضات منتشر کرده است. مرحله دوم همکاری او با ارشاد از اوایل دسامبر ۱۹۰۷ تا اواسط آوریل ۱۹۰۸ ادامه یافته است. بیش از پنجاه نوشته رسولزاده در ارشاد به چاپ رسیده و سردبیری موقت آن روزنامه نیز از شماره ۴۶ تا شماره ۵۷ (سال ۱۹۰۸) به عهده وی بوده است.

ارشاد و جانشین آن ترقی هر دو در زمره مطبوعات لیبرالی بودند که با کمک مالی سرمایه‌داران مسلمان باکو انتشار می‌یافتند. سرآغاز این‌گونه مطبوعات روزنامه حیات بود که انتشارش از ژوئن ۱۹۰۵ با کمک مالی حاجی‌زین‌العابدین تقی‌یف و در چاپخانه کاسپی متعلق به او آغاز گردید. مدیریت این روزنامه را علی‌مردان‌بیک توپچی باشوف - که در عین حال سردبیر روزنامه روسی‌زبان کاسپی بود - برعهده داشت و دبیرانش احمد آقایف و علی بیک حسین‌زاده، از نویسندگان کاسپی بودند. این دو نویسنده از زبده‌ترین روشنفکران ملی‌گرای قفقاز بشمار می‌رفتند و ضمن آن‌که تأثیر زیادی بر حیات فکری قفقاز در نخستین دهه سده بیستم داشته‌اند، بعدها از آرمان‌پردازان تورکچولوک (ترک‌گرایی) در ترکیه شدند.

علی بیگ حسین زاده، که تحصیل کرده عثمانی و از بنیان گذاران حزب اتحاد و ترقی بود، پس از توقیف حیات، مجله فیوضات را به کمک مادی حاجی زین العابدین درآورد. او و گردآمدگان در اطراف فیوضات در مورد زبان ادبی، عثمانی گرا بودند. گفتنی است که رسول زاده کتاب جمهوریت آذربایجان خود را با مقدمه وی در سال ۱۹۲۳ در استانبول منتشر کرده است.

اما وابستگی رسول زاده به احمد آقاییف و احياناً تأثیرپذیری اش از وی بیشتر بوده است و مدتی در اداره روزنامه های ارشاد و ترقی، که آقاییف سردبیری شان را به عهده داشته، دستیار وی بوده است.

در «یک صفحه از ترجمه حال» رسول زاده، که پیش از این اشاره شد که در ایران نو منتشر شده، در این باره چنین آمده است: «مسلمانان بیش از دیگران محتاج به بیداری و تجدد اساسی بودند. حیات سیاسی جدید، مطبوعات اسلامی زیادی را به ساحت انتشار می آورد. انواع و اقسام جراید، با مسلک و آمال متنوع قدم گذار محیط مسلمانان می شود... رسول زاده [پس از تجربه اندوزی هایی در زمینه روزنامه نگاری] در صدد می شود که داخل اداره یک روزنامه بشود. حسن اتفاق آن که نویسنده مشهور ترک، احمد بک آقاییف - که فعلاً [سال ۱۹۱۱] در استانبول است و آثار قلمش غالباً در مطبوعات آنجا به نظر می رسد - در این وقت روزنامه یومیه ارشاد را در بادکوبه نشر می داد. رسول زاده شغل مصححی و در عین حال معاونت قلمی به روزنامه فوق را در عهده می گیرد. جوان تازه کار ما پس از اندک زمانی مورد اعتنای احمد بیک شده و [او] غالباً در زمان غیبت امور تحریریه روزنامه را به عهده رسول زاده واگذار می کرد...»

رسول زاده در زمانی که سردبیری ایران نو را داشته، ترجمه بعضی از مقالات آقاییف - که بعدها آقا اوغلو خواهد شد - را که در مطبوعات ترکیه به چاپ می رسید، در این روزنامه منتشر می کرد. اگرچه آقا اوغلو بعدها در مقام مشاور نوری پاشا رو در روی رسول زاده، لیدر حزب مساوات و صدر شورای دولت جمهوری آذربایجان قرار گرفت، این همه مانع از آن نشد که رسول زاده با نوشتن مقاله ای به مناسبت مرگ آقا اوغلو، نسبت به خاطره او ادای احترام نماید:

... پیروزی ژاپن در پُرت آرتور، هیبت خوفناک تزاریسیم را درهم شکسته بود. ترکیه و ایران نیز به مانند روسیه با جنبش اصلاح طلبانه و آزادی خواهانه در تب و تاب بودند. این پیش آمد برای مسلمانان قفقاز نیز به مانند تمام مسلمانان روسیه، دوره بیداری ملی و سیاسی را بشارت می داد.

چیزی نگذشت که انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه در گرفت. در بین مسلمانان قفقاز به مقیاسی وسیع امکان نشر مطبوعات و شکل گیری سازمان های سیاسی حاصل شد. احمد بیک، که پیش از آن، به استثنای بعضی نوشته های ترکی اش - که هر از گاهی به رغم سانسور شدید و مشکلات گوناگون نگاشته بود - ضرورتاً به روسی می نوشت، از این به بعد قدم در میدان مبارزه ملی گذاشت. پیکار قلمی او در روزنامه های روزانه ترکی زبان چون حیات، ارشاد و ترقی، که در فاصله سال های ۱۹۱۰-۱۹۰۴ [به عبارت صحیح تر ۹-۱۹۰۵] منتشر گردیده اند، جاندارترین و پرتکاپوترین دوره جنبش بیداری ملی مان را، که مقدم بر دولت گرایی مستقلانه آذربایجان بوده، تشکیل می دهد...

احمد بیک، ضمن آن که با جنبش های مسلمانان قفقاز و ترک - تاتار در سراسر روسیه، بلکه با نهضت های آزادی خواهانه ملی ایران و ترکیه نیز از نزدیک و فعالانه پیوند داشت. او نه تنها یک روزنامه نگار آگاه و هوشیار، بلکه در عین حال یک رجل سیاسی و معارف پرور انقلابی نیز بود...

به عنوان فردی که با وی همکاری داشته، به عنوان آدمی که از نزدیک با تلاش قهرمانانه آن مرحوم آشنایی دارد، می توانم بگویم که در آن سال های پرتب و تاب هیچ کس به قدر احمد آقا اوغلو در خط آتش جبهه جنبش ملی و مبارزه ملی حضور نداشت است...

ما با از دست رفتن احمد بیک، یک سیمای جاندار و پرشور اندیشه و قلم ترک و یک نماینده بسیار نیرومند روزنامه نگاری اروپایی در شرق و صمیمی ترین آرمان پرداز جنبش نوگرایی و اروپایی شدن تاریخی در خاور نزدیک را از دست دادیم...^۱

1. Babamdan Hauralur, Semet Ağaoğlu, Ankara, 1940, S.182-83.

آقایف، که رادیکال‌تر از توپچی‌باشوف و علی‌بیک حسین‌زاده بود و یک لیبرال چپ با گرایش‌های دموکراتیک به شمار می‌آمد، محافظه‌کاری حیات و اعمال نفوذ حاج زین‌العابدین تقی‌یُف در راهبرد آن را بر نتافته از آن کناره‌گیری کرد و به کمک عیسی آشوربگوف، زمین‌دار جوانی که هزینه انتشار بعضی از مطبوعات همتی را تأمین می‌کرده و بعدها به انتشار مجله شلاله کمک مالی نمود، روزنامه ارشاد را از اواسط دسامبر ۱۹۰۵ انتشار داد. ارشاد در دوره‌ای از انتشار خود یک ضمیمه فارسی نیز داشت که ادیب‌الممالک فراهانی سردبیر آن بوده است.

ارشاد که شعار حریت، مساوات و عدالت بر سرلوحه‌اش نقش بسته بود، از چنان تساهل و ظرفیتی برخوردار بود که همتی‌هایی چون نریمانوف، عزیزبیکوف، افندیف و رسول‌زاده با آن همکاری داشته باشند و از صفحاتش برای ترویج آرمان خود استفاده کنند. چنان‌که مثلاً در یکی از شماره‌های سپتامبر آن، بحثی مطرح شده بود تحت عنوان «سوسیالیسم یا ناسیونالیسم؟» طرفداران سوسیالیسم بر این عقیده بودند که راه آینده مسلمانان همان شاه‌راه بشریت است و نباید با احساسات و توهمات ناسیونالیستی از راه به در شد... گفتنی است که گرایش آقایف به ناسیونالیسم روزبه‌روز افزایش یافت و خواناخواه بیش از پیش از سوسیالیسم فاصله گرفت. وی در مقاله‌ای که سه سال بعد در ترقی به چاپ رساند، در این باره چنین اظهار کرد: «سوسیالیسم آرمانی چنان عالی و با شکوه است که نمی‌توان هودارانش را تحقیر کرد. اما از نظر دور نباید داشت که این آرمان هنوز در حد یک رؤیاست و برای تحقق‌اش نه یک قرن، بلکه قرن‌ها باید بگذرد. در این هنگام ملت‌ها رشد می‌یابند و همه ناگزیر از گذشتن از مرحله ملی‌گرایی هستند. ما ضمن بررسی الگوی انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها به این نقطه نظر رسیده‌ایم.»^۱

در مرور مسیر زندگی فکری آقایف، گذشته از چرخش از سوسیالیسم به ناسیونالیسم، چرخش دیگری نیز ملاحظه می‌شود؛ چرخش از ایران‌گرایی به

1. *Russian Azerbaijan (1905-20), the shaping of national identity in a muslim community*, Tadeusz Swietochowski, Cambridge, 1985, p.58.

ترک‌گرایی.^۱ چرخش‌هایی که کم و بیش در مسیر زندگی رسول‌زاده نیز محسوس و قابل توجه است.

پس از توقیف ارشاد، به علت چاپ طنزی از عزیر حاجی‌بیکوف تحت عنوان «ناغیل» (قصه) در ۲۵ ژوئن ۱۹۰۸، روزنامه ترقی، پس از هشت روز به انتشار آغازید. قطع این روزنامه بزرگ‌تر از روزنامه‌های دیگر بود و به قول رسول‌زاده نخستین روزنامه نوع اروپایی در آذربایجان به شمار می‌رود. روزنامه ایران‌نو، که در حدود یک‌ماه و نیم پس از تعطیل شدن ترقی در اوایل اکتبر ۱۹۰۹، به سردبیری رسول‌زاده در ایران به انتشار آغازید و «بزرگ‌ترین، مهم و مشهورترین نشریه یومیه ایران [بود که] سبک روزنامه‌نگاری اروپایی را وارد ایران کرد و سرمشق مطبوعات دیگر شد»^۲، می‌توان گفت که قطع و صفحه‌آرایی و محتوای مطالب ترقی را پیش‌چشم داشته است.

در آستانه مهاجرت آقایف به ترکیه، عزیر حاجی‌بیکوف از اواسط ژوئیه ۱۹۰۹ مدیریت موقتی ترقی را عهده‌دار می‌شود و تا هنگام تعطیل شدن روزنامه، در نتیجه قطع کمک‌های مالی مورتوز (مرتضی) مختاروف در اواسط اکتبر، به مدت سه ماه آن را اداره می‌کند.

ترقی که ابتدا با حمایت آشوربگوف منتشر می‌گردید، از شماره ۴۶ به بعد با کمک‌های مالی مختاروف سرپا مانده بود. مختاروف که در پرتو پشتکار و ابتکار و اختراعات خود، از کارگری معادن نفت به نفت‌خدایی رسیده بود، گذشته از آن که از یاری به روشنفکران ابایی نداشته – و مثلاً قانلی سنه لر (سال‌های خونین) محمد سعید اردوبادی به هزینه او چاپ و منتشر شده و جیهون حاجی‌بیکوف، برادر عزیر با تأمین مالی او در اروپا تحصیل کرد... – به مبارزان زیر پرچم ستارخان هم کمک‌های مالی قابل توجهی کرده است.^۳

پس از باز ماندن ترقی از انتشار، عزیر روزنامه حقیقت را از اوایل ژانویه تا اواسط ژوئیه ۱۹۱۰ با کمک مالی برادران اروجوف انتشار داد و پس از آن

۱. رحیم رئیس‌نیا، ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم، ج ۱، (تبریز، ستوده، ۱۳۷۴) صص ۳۰۵-۶.

۲. براون، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ج ۲، (تهران، معرفت، ۱۳۳۷) ص ۲۴۹.

۳. ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم، ج ۱، ص ۳۲۴.

بیش تر به آفرینش و اجرا و انتشار آثار موسیقی مشغول شد. این موسیقی دان و آهنگ ساز نام آور و بنیان گذار اپرا و اپرت در آذربایجان، که در عین حال معلمی دلسوز و روشنگر و روزنامه نگاری نستوه بود، از دوستان و هم قلمان رسول زاده بود. کتاب ترک-روس و روس-ترک لغتی (لغت ترکی به روسی و روسی به ترکی)، تألیف عزیز حاجی بیکوف را که در سال ۱۹۰۷ در باکو انتشار یافته، رسول زاده منتشر کرده است. پس از انتشار کتاب درسی حساب مسئله لری (مسائل حساب)، که عزیز آن را جهت تدریس در کلاس های اول و دوم ابتدایی تألیف کرده بود، رسول زاده تقریظی نوشت و در یکی از شماره های نوامبر ۱۹۰۸ ترقی انتشار داد. در یکی از گزارش های مندرج در این کتاب هم می خوانیم که وقتی جوانان گلستان خانه ای از وی می خواهند که ترانه ای برای آن ها بخواند، رسول زاده ترانه «سوئله بیرگورک ای عرب قیزی» (بگو ببینم ای دخت عرب) اپرای لیلی مجنون عزیزبیک را که نخستین بار در ژانویه ۱۹۰۸ در تئاتر حاجی زین العابدین تقی یف اجرا گردیده بود، سر می دهد. روز ۱۲ (۲۵) ژانویه ۱۹۰۸ را به مناسبت اجرای اپرای مذکور، از طرف هیئت درام جمعیت معارف نجات - که رسول زاده صدر آن بود - تاریخ تولد مکتب موسیقی حرفه ای و سرآغاز هنر اپرای ملی آذربایجان به شمار آورده اند. رسول زاده بعدها به مناسبت های مختلف به سهم مهم عزیز در بنیان گذاری موسیقی صحنه ای و توسعه و تکامل موسیقی آذربایجان تأکید ورزیده است.^۱

مناسبات دوستانه عزیز و رسول زاده همچنان ادامه یافته، پس از تشکیل جمهوری دموکراتیک آذربایجان، عزیز دیگر باره به روزنامه نگاری روی می آورد و به نوشتن مقالاتی در آذربایجان، که سخن گوی دولت به شمار می رفته، می پردازد و پس از عزیمت برادرش جیهون به اروپا برای شرکت در کنفرانس پاریس در ژانویه ۱۹۱۹ مدتی به جای او سردبیری آن روزنامه را عهده دار می شود. اخیراً اصلاً کنعان مقالات چاپ شده عزیزبیک را در سال های

1. *Russian Azerbaijan*, p. 56; Üzeyir Hacıbəyov *Gündəlik yazmış olsaydı*, Mir Abbas Aslanov, Bakı, 1994, S.66; *Kafkasya Türkleri*, M.E. Resulzade, İstanbul, 1993, S.36.

۱۹۱۹-۲۰ در آذربایجان گردآوری و در کتابی تحت عنوان فتنه لر قارشیسیندا (در برابر فتنه‌ها) به چاپ رسانده است.

به هر رو، رسول‌زاده از همکاران فعال ترقی بود و بیش از صد نوشته او در این روزنامه به چاپ رسیده، که بیش از نصف آن‌ها مربوط به ایران و جنبش مشروطه است.

آنچه در این کتاب گردآمده مجموعه‌ای است از حدود هفتادوپنج مقاله و گزارش کوتاه و بلند رسول‌زاده درباره ایران. این نوشته‌ها از جلد اول آثار محمد امین رسول‌زاده، تألیف پروفیسور شیرمحمد حسینوف برگزیده شده است.^۱

حسینوف این اثر ۴۷۰ صفحه‌ای را با مراجعه به روزنامه‌های شرق روس، همت، دعوت - قوچ، ارشاد، تکامل، بولداش، ترقی و مجلات فیوضات و ولنا، که در فاصله سال‌های ۱۹۰۳-۰۹ منتشر گردیده‌اند، و استخراج نزدیک به ۲۸۰ نوشته رسول‌زاده از آن‌ها و برگرداندن رسم‌الخط عربی به سیریلی گردآورده است. اگرچه گردآورنده در کار خواندن متون نوشته‌ها دستیاران عربی‌دان و فارسی‌دان در اختیار داشته است، با وجود این به طوری که در پای بعضی از صفحات تذکر داده شده، گاهی در خواندن کلماتی مرتکب اشتباهاتی شده است که مترجم حتی الامکان به رفع آن‌ها کوشیده است. بدیهی است که این اشتباهات جزئی از ارزش این اثر نمی‌کاهد و زحمتی که برای ترتیب دادن آن کشیده شده مآجور است. به ادعای گردآورنده اثر، در فاصله سال‌های ۱۹۰۳-۲۰ بیش از ۱۲۰۰ نوشته رسول‌زاده در مطبوعات مختلف - و از آن جمله مطبوعات فارسی - به چاپ رسیده است. بدیهی است که تجدید چاپ همه آن‌ها به صورت کتاب مجموعه‌ای چند جلدی را پدید خواهد آورد. جلد دوم کلیات آثار رسول‌زاده مجموعه‌ای است از ترجمه مقالات او در روزنامه ایران نو - البته مقالاتی که نام رسول‌زاده و یا اسم‌های مستعار شناخته شده او را در پای خود دارند - و نیز ترجمه رساله تنقید فرقه اعتدالیون به توسط شادروان محمدعلی مصدق که از

1. *Mahammad amin Rasulzada asarlari*, cil.1 (1903-09), Baki 1992.

سال‌ها پیش آمادهٔ چاپ شده، به جهت مشکلات موجود روی دست ترتیب‌دهندگان آن - حسینوف و مصدق که اخیراً دستش از دنیا کوتاه شده - باقی مانده است.

از میان نوشته‌های مربوط به ایران مورد اشاره، بیست‌ویک مقاله و مطلب در دورهٔ پیش از آمدن رسول‌زاده به ایران نگارش یافته و در روزنامه‌های ارشاد، تکامل و ترقی منتشر گردیده است. نخستین آن‌ها مقاله‌ای است تحت عنوان «حریت در ایران»، که به مناسبت صدور دست‌خط تأسیس عدالت‌خانه به توسط مظفرالدین‌شاه نوشته شده، در شمارهٔ مورخ ۲۰ فوریهٔ [۵ مارس] ۱۹۰۶/۱ محرم ۱۳۲۴ روزنامهٔ ارشاد به چاپ رسیده است. آخرین آن‌ها هم در شمارهٔ مورخ ۱۵ [۲۸] ژانویهٔ ۱۹۰۹/۶ محرم ۱۳۲۷ روزنامهٔ ترقی، ده روز پیش از تصرف رشت به دست ملیون، منتشر گردیده است. از این نوشته‌ها چنین برمی‌آید که رسول‌زاده از همان روزهای نخست درگیری جنبش مشروطه‌خواهی در ایران، رویدادهایی را که منجر به صدور فرمان مشروطه و تأسیس مجلس و کودتای محمدعلی میرزا و استبداد صغیر و مقاومت قهرمانانهٔ تبریز و... گردید، از طریق مطبوعات و مسافران و محافل روشنفکری و سیاسی ایرانی و به‌ویژه سازمان‌های انقلابی همت و مجاهد، که با انقلابیون و رهبری مقاومت مسلحانهٔ تبریز و خصوصاً مرکز غیبی پیوند تنگاتنگ داشته‌اند، با علاقه‌مندی تعقیب و تحلیل می‌کرده است.

پس از آن، به طوری که مذکور افتاد، رسول‌زاده برای تحقیق شایعات موجود دربارهٔ نیات و اعمال سپهدار اعظم تنکابنی و حل و فصل اختلافات پدید آمده در بین مجاهدان غالباً قفقازی - مسلمان، ارمنی و گرجی - فاتح رشت، که توسط سازمان‌های انقلابی قفقاز هدایت می‌شدند، و تهیهٔ گزارش‌های مطبوعاتی، در حدود نیمهٔ دوم فوریهٔ ۱۹۰۹/اواخر محرم یا اوایل صفر ۱۳۲۷، به گیلان می‌آید و از آن به بعد در طی حدود شش ماه، بیش از پنجاه گزارش جاندار از رشت، جلفا، تبریز، ارومیه، تبریز، رشت و تهران و فواصل بین راه تهیه کرده، تحت عنوان «مکتوبات ایران» به تدریج در روزنامهٔ ترقی منتشر می‌سازد. نخستین گزارش از ده گزارش ارسالی از رشت، گزارشی است از «جشن

عیدیه»، که در ۳ حمل (فروردین) ۱۲۸۸/۲۳ مارس ۱۹۰۹/اول ربیع‌الاول ۱۳۲۷ در دارالحکومه رشت و با حضور سپهدار برگزار شده بود. این گزارش در شماره مورخ ۳۱ مارس/۹ ربیع‌الاول ترقی به چاپ رسیده است. از تاریخ انتشار واپسین گزارش از رشت - ۳ مه/۱۲ ربیع‌الثانی - می‌توان استنباط کرد که اقامت رسول‌زاده در گیلان در حدود یک ماه طول کشیده است.

فریدون آدمیت و نویسندگانی به پیروی از او نوشته‌اند که رسول‌زاده «در ۱۹۰۸/۱۳۲۶ از جانب حزب سوسیال دموکرات قفقاز به رشت آمد و در نهضت انقلابی گیلان مشارکت داشت. با مجاهدین روانه تهران شد.»^۱ لیکن، چنان که گذشت، رسول‌زاده نه در ۱۹۰۸/۱۳۲۶، که در ۱۹۰۹/۱۳۲۷ به گیلان آمد و پس از اقامتی یک‌ماهه در این سرزمین، مدتی پیش از حرکت مجاهدان از گیلان به سمت قزوین و تهران، به باکو برگشت. آنگاه اندکی پس از عبور سپاهیان روس از مرز جلفا و گذاشته شدن نقطه پایان سیاه به مقاومت مسلحانه مردمی تبریز به دست آن‌ها در اواخر آوریل ۱۹۰۹/اوایل ربیع‌الثانی ۱۳۲۷، خود را از همان مرز جلفا و مسیر گذر قشون روس، به تبریز تحت اشغال می‌رساند و در طی اقامتی دو سه هفته‌ای در این شهر، از احوال مردمی که یک‌سال آزرگار برای کسب آزادی و احیای حکومت قانون تا پای جان با تمامیت استبداد جنگیده و اینک گرفتار چنگال اشغالگران گستاخ و زورگو شده بودند، گزارش‌های گویایی تهیه می‌کند. یکی از جالب‌ترین این گزارش‌ها منعکس‌کننده مصاحبه او با گرد آزادی‌پناه گرفته در شهبندری عثمانی است.

بعد از آن هم وی را در اواسط ماه ژوئن/اوایل جمادی‌الثانی در ارومیه می‌یابیم و در پرتو گزارش‌های کنجکاوانه‌اش در آن زیست‌گاه گروه‌های قومی گوناگون و جولان‌گاه میسیون‌های مذهبی رنگ‌وارنگ حضور می‌یابیم و شاهد نادیده‌ها و ناشنیده‌های بسیاری می‌شویم.

سرانجام هم راه‌رفته را برگشته، از طریق تبریز [و احیاناً جلفا و باکو] و رشت خودش را در اواخر ژوئیه/اواسط رجب، به تهران دو هفته پیش فتح شده به دست مجاهدان از گیلان آمده و سواران بختیاری می‌رساند و از بطن رویدادهای

سرنوشت‌ساز و تاریخی پس از برافتادن محمد علی میرزای خودکامه و وابسته و به سر رسیدن دوره سیاه استبداد صغیر، که تاج‌گذاری سلطان احمد شاه و اهدام طرفداران استبداد و تشکیل نهادهای انقلابی و آغاز مقدمات انتخابات دوره دوم مجلس و... را به دنبال داشت، آگاهی‌های هیجان‌آلود یک ناظر جستجوگر و هوشیار را به دست می‌دهد. یرواند آبراهامیان نوشته است که مشکل او در تکلم به فارسی متداول مانع نامزدشدنش به نمایندگی [دوره دوم] مجلس شورای ملی بوده است.^۱

در همین زمان، چنان که پیش از این نیز اشارت رفت، با انتشار روزنامه ایران نو، ارگان حزب دموکرات ایران، در تاریخ ۲۴ اوت ۱۹۰۹ اوت/۷ شعبان ۱۳۲۸ - پنج روز پیش از چاپ واپسین گزارش او در شماره مورخ ۲۹ اوت/۱۲ شعبان ترقی - مرحله جدیدی در روند زندگی سیاسی او و نیز تاریخ مطبوعات ایران آغاز می‌شود. واپسین گزارش رسول‌زاده از تهران به ترقی با این سطور آغاز شده است: «روزنامه‌ای به نام ایران نو، در طی هفته آینده به انتشار خواهد آغازید. این روزنامه از نظر قطع و شکل و برنامه و محتوا نخستین روزنامه‌ای خواهد بود که به شیوه اروپایی در ایران منتشر خواهد گردید. خبرنگارتان محمد امین رسول‌زاده در انتشار این روزنامه شرکت مستقیم خواهد داشت.»

توضیح این‌که در ترجمه مقالات و گزارش‌های رسول‌زاده، برخی مطالب بیشتر به دلیل نداشتن ارتباط موضوعی یا مسائلی دیگر حذف یا خلاصه شده است که جای آن‌ها با نشانه [...] مشخص شده است. ضمناً شماره‌های توک راجع به «توضیحات و تعلیقات» مترجم و در پایان کتاب مندرج است.

1. Ervand Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, Princeton, 1982, p.104.

اخبار و مقالات

حریت در ایران

ملت ایران موفق شد که حریت را، حریت گران‌بها و به درجهٔ کیمیای افسانه‌ای ایرانیان پربها را، حریتی را که همهٔ کشورهای اروپایی برای دستیابی به آن زحمت‌ها کشیده و خون‌ها نثار کرده‌اند و خانمان‌هایشان بر باد رفته است، با اقدامی جزئی و به سهولت بگیرد.

همین ایران که صفحات تواریخ را با استعداد و تمدن خود روشن داشته، به علت وجود نفاق و شقاق پرستان، مفتخواران و مستبدان، جاهلانِ عالم‌نما به درجه‌ای رسیده بود که هیچ‌کس نمی‌توانست اخبار تلگرافی مربوط به حریت ایران را که در این روزها بارقهٔ امید در دل‌هایمان تابانده باور کند. خیلی‌ها می‌گفتند که این ملت دیگر مرده و امیدی به زنده شدنش نمی‌رود. اما اگر کمی تأمل گردد و قابلیت و استعداد فطری ایرانی‌ها در نظر گرفته شود و تاریخ تمدنشان مورد توجه قرار گیرد، صورت دستخط همایون مندرج در ورقهٔ فارسی مان^۱ باید هر شخص بدینی را از شک و شبهه فارغ بکند. این دستخط را برای خوانندگانی که فارسی نمی‌دانند ترجمه کرده، سپس مقاله‌مان را به پایان می‌رسانیم:

دستخط همایون

صادر شده در خصوص ترتیب مجلس "عدالت‌خانه"

جناب اشراف اتابک اعظم^۲ - چنانچه مکرر این نیت خود را اظهار فرموده‌ایم، ترتیب و تأسیس عدالت‌خانهٔ دولتی برای اجرای احکام

شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب‌تر است و این است، بالصراحه مقرر می‌فرماییم، برای اجرای این نیت مقدس قانون معدلت اسلامی، که عبارت از تعیین حدود و اجرای احکام شریعت مطهره است، باید در تمام ممالک محروسه ایران عاجلاً دایر شود، بر وجهی که میان هیچ‌یک از طبقات رعیت مطلقاً فرقی گذاشته نشود و در اجرای عدل و سیاسات به طوری که در نظام‌نامه این قانون اشاره خواهیم کرد، ملاحظه اشخاص و طرفداری‌های بی‌وجه قطعاً و جداً ممنوع باشد. البته به همین ترتیب کتابچه نوشته، مطابق قوانین شرع مطاع فصول آن را مرتب و به عرض برسانید، تا در تمام ولایات دایر و ترتیبات مجلس آن هم بر وجه صحیح داده شود و البته این قبیل مستدعیات علمای اعلام که باعث مزید دعاگویی ما است، همه وقت مقبول خواهد بود. همین دستخط ما را هم به عموم ولایات ابلاغ کنید.

شهر ذی‌القعدة ۱۳۲۳^۲

مشاهده می‌شود که آسیا دوران قدیم خود را به یاد آورده، دیگر باره به زندگی، تمدن، ترقی و رونق روی آورده است. حالت دیروزی ژاپن، اقدام امروزی ایران، تمایل ممالک چین، افغانستان و هندوستان به ترقی، ترقی محسوس در همه ممالک، حریت خواهی و احساسات عمومی سعادت جویانه و اقدامات فداکارانه و... اگر همه شاهد ادعایمان نباشد، پس چیست؟

اکنون نظری بیندازیم به «عدالت‌خانه» مذکور داده شده در ایران که نشانه حریت و ثمره اتحاد و اتفاق است و نظر خود را نیز درباره آن بیان داریم: «مجلس مبعوثان» - اگر بتوان چنین نامیدش - که در ایران داده شده، آیا سرنوشتی چون سرنوشت آزادی روسیه خواهد داشت؟ در پاسخ این سؤال می‌گوییم که، خیر! گمان می‌رود که اساسی‌تر و صادقانه‌تر از آن باشد. زیرا دولت ایران ضمن اعتراف به این واقعیت که قادر به حفظ وضع

موجود نیست، تأسیس و تشکیل دوباره خود را براساس حریت لازم دانسته و آمادگی آن را داشته است که محض مشاهده جنبشی جزئی از طرف جماعت، ضمن اصلاح خود، از آرزوها و مطالبات جماعت نیز با کمال خشنودی استقبال کند.

به دیدن این جنبش آسیا عموماً و این حرکات ایرانیان خصوصاً، نسبت به کسب موفقیت اجتماعات در این نزدیکی در آسیا اطمینان یافته، از اعماق قلب خود برادران ایرانی مان را به مناسبت این توفیق عظمی و عید کبرا تبریک گفته، می‌گوییم:

— ای برادران که به فرو رفتن در خواب غفلت شهرت یافته بودید، جای خوشبختی است که سرانجام بیدار شدید! صبحتان به خیر باشد! اما به هوش باشید که این حرکت هنوز کافی نیست. باید به پاخیزید و به راه افتید! جمله کاروان‌ها به سر منزل مقصود نزدیک شده‌اند. اما شما اکنون در آغاز راه هستید و باید که به جای یک، دو و بلکه ده قدم بردارید تا به آن‌هایی که از پیش رفته‌اند رسیده، ملت و دولت را از مذلت و ضلالت رهانیده، به سر منزل مقصود برسید!

ای برادران ایرانی ما!... هر کس در موفقیت شما تردید می‌کند، بکند. من به نوبه خود تردید نمی‌کنم. تاریخ اسلاف شما این را نشان داده و علانیه می‌گوید که همان‌گونه که به هنگام گرفتار ظلم ضحاک‌ها شدن کاوه‌ها پرورانده و به گاه گرفتار تالان و تاراج افغان‌ها شدن نادرها به عرصه ظهور رسانده‌اید، این بار هم اگر آلوده‌بلائی استبداد هستید سر اتحاد ملیه و احساسات عامیه به سلامت باشد!

زنده باد حریت در ایران!

زنده باد قانون اساسی در ایران!

م.ا.ر - زاده

ارشاد، شماره ۵۱، ۲۰ فوریه [۵ مارس] ۱۹۰۶

[۱ محرم ۱۳۲۴]^۲

انقلاب در ایران

هر گوشه گمان مبر که خالیست شاید که پلنگ خفته باشد

سعدی

سخنانی چون «ایران مرده است»، «ایران مستعد نظام و قانون نیست» و «حیات از ایران رخت بر بسته است» و «ایران ویران شده است» در این اواخر سخنان عادی به شمار می‌روند. به شنیدن نام ایران در نظر هر کس هیبتی متصور می‌شود مخروبه، با سکنه‌ای بی‌حس، بی‌خبر از حقوق و قانون و صبور و متحمل در برابر هر تعدی و ظلمی. هر کس به گفتن «ایران» اگر هم کلمه «ویران» را آشکارا علاوه نکند، آن را بی‌اختیار از ذهن می‌گذرانند. به گفتن «ایران» در دل هر کس یک بیشه ظلم و استبداد عاری از قهرمانان ملی پلنگ دل مجسم می‌گردد.

عقایدی از این قبیل درباره ایران هر چه بود، استبدادی نداشت. زیرا که کشور و ملت ایران بدبخت تحت تضييق و استبداد وزرا، امرا، ملقب‌الممالک‌ها و خوانین، چنان پراکنده و چنان پریشان شده که به چیزی جز ویرانه تسمیه‌اش نمی‌توان کرد. در ایران که دنیا را با گذشته خود آراسته چه چیزی وجود دارد که در حال حاضر بتوان به آن افتخار نمود و به اعتبار آن ادعا کرد که «من نیز هستم»؟ به هر طرفی که می‌نگریستی ظلم و استبداد، به هر جانبی که نظر می‌افکندی خرابه و ویرانه، به هر سمتی که روی برمی‌گرداندی، جهل و غفلت، و در هر سویی بطالت و کسالت به چشم می‌خورد. گذشته از این‌ها، وقتی صبر و تحمل مردم در برابر این همه ظلم و تعدی مشاهده می‌گردید، امید از دلت بالمره رخت برمی‌بست و مستغرق در حالت یأس و پشیمانی بی‌اختیار بر زبان می‌آوری: «در ایران حس وجود ندارد» و یا «ایران مرده است». چه کسی است که ببیند وام‌های میلیونی با شرایط سنگین و کمرشکن گرفته

می شود، اما دیناری از آن‌ها خرج احداث مدارس و طرق و معابر و... در کشور نمی شود، بلکه به دست سردمداران حکومتی و خان‌ها در دامن مطربان و زنان اروپایی حوری‌وش ریخته می شود و، در مقابل، حتی یک اعتراض خشک و خالی هم از طرف جماعت مشاهده نمی گردد، نگویید که «ایران دستخوش هرج و مرج است» «ایران به حقوق خود وقوف ندارد»؟

خلاصه تا امروز، یعنی تا دوره شدت‌گیری انقلاب روسیه، هر کس تصور زشتی از ایران داشت و در این مورد حق هم داشت. لیکن، ایرانیان نیز به برکت ضربه اقتصادی و سیاسی روسیه که دنیا را به لرزه درآورد شروع کردند به بیدار شدن. به سرعتی شگفت‌انگیز و همتی عجیب به کار پرداختند. به سبب ظهور چنین حرکات و تشبثاتی از ایرانی‌ها، آن‌هایی که نظر خوبی نسبت به ایران و ایرانیان نداشتند، به مشاهده عکس عقیده خود، شرمنده شده، دم فرو بستند و خوش‌بینان شادمانه خواندند:

هر بیشه گمان مبر که خالیست شاید که پلنگ خفته باشد

تاریخ هر مملکتی را که از نظر می‌گذرانیم می‌بینیم که نهضت‌ها به طرزی حرکت‌آفرین و به شکلی رویهم‌رفته مشابه ظهور یافته‌اند. اگر هم فرق‌هایی در بعضی جاها مشاهده می‌شود، آن هم ناشی از احوال اقتصادی و اجتماعی همان جماعت است. وگرنه انقلاب‌ها عموماً به یک شکل روی داده‌اند. حوادثی که در فرانسه دیده شده بود، امروز در روسیه خودنمایی می‌کند. وقایع ظهور یافته در روسیه هم در حال انعکاس در ایران است.

در ایران هم به‌مانند روسیه «ادارهٔ عسکریه» (voénnoe položénie) [حکومت نظامی] اعلان شده و اهالی تحت فشار قرار گرفته‌اند. اگر در روسیه ترپو^۵ وجود دارد، در ایران هم امیربهادر شبیه او بوده، به جای حکم «از فشنگ مضایقه‌ای نیست. بدون هدف تیراندازی نکنید.» او، می‌گوید که «رعیت مثل گوسفند و مرغ می‌ماند؛ در حد او نیست که

هم‌نشین اربابانشان (گرگ‌ها) بشوند.» او اهالی بیچاره را به دست سربازان، قزاق‌ها و ژاندارم‌های دور از انسانیت می‌سپارد.

اگرچه انقلاب روسیه و انقلاب ایران دارای مشابهت‌های زیادی هستند، اما فرق بزرگی هم با هم دارند؛ و آن وجود سلک روحانی در رأس انقلاب ایران است. چنین به نظر می‌رسد که آبادکنندهٔ اسلامیت هم ملاها خواهند بود، مگر نه؟

در شمارهٔ دیروزی مان نامه‌ای را که از ایران ارسال شده بود درج کرده بودیم. در این نامه حالت محاصرهٔ تهران شرح گردیده و سخن از استقرار حکومت نظامی در آن شهر رفته است. نزدیک به صد نفر بی‌گناه به دست نوکران خون‌خوار به قتل رسیده و تعداد زیادی از فدائیانِ حریت زندانی شده‌اند. تاکنون حریت‌پرستان ایران با حکومت فقط مقابلهٔ زبانی داشته‌اند در حالی که اکنون کار به مصادمه هم کشیده شده است. ایرادی ندارد. در هیچ‌کجای عالم آزادی بدون نثار خون به دست نیامده است. زندگی در مصادمه، مجادله، اتحاد و اتفاق است.

به پیش برادران ایرانی! به پیش بروید و از چیزی واهمه نداشته باشید که خداوند با جماعت است. برکت هم در جماعت است. جماعت، اگر متحد باشد نیرویی است که هیچ‌چیز نمی‌تواند جلو‌دارش شود. چنین جماعتی راهی را که در پیش گرفته ادامه می‌دهد و سرانجام به سر منزل مقصود نیز می‌رسد.

ای برادران ایرانی با قدم گذاشتن شما در میدان مبارزه، جهل و عقل به مقابله پرداختند. حالا وقت آن است که همت به خرج دهید و استقامت کنید. در این صورت است که کار حریت حل و ایران و ایرانی سعادت‌مند خواهد شد.

به نام حریت‌پرستانی که در چنگال ستم و استبداد حکومت روسیه‌زاری می‌کنند، حریت‌پرستان ایرانی را به مناسبت این نخستین

قدم‌ها که برداشته‌اند تبریک گفته، می‌گوییم که ای ایرانیان که در راه حریت تقلا می‌کنید، در کاری که آغاز کرده‌اید استوار بایستید! برای رهانیدن فقرا و مساکین از چنگ خان‌ها و وزیران از جان و مال دریغ نکنید. زنده باشید، سلامت باشید رفقا!

و در پایان بیان یک آرزو:

چندی پیش به مناسبت طلوع آفتاب حریت در افق ایران مقاله‌ای نوشتیم تحت عنوان «حریت در ایران». سپاس خدای را که حریت پرستان ایران فریبمان ندادند و اینک سبب نوشته شدن این مقاله تحت عنوان «انقلاب در ایران» شدند. ان‌شاءالله روزی هم می‌رسد که به نوشتن مقاله‌ای تحت عنوان «قانون اساسی در ایران» توفیق یابیم. این آرزوی قلبی مان است...

زنده باد حریت‌پروران ایران!

م.ا.ر. - زاده

ارشاد، ش ۱۴۵، ۲۱ ژوئن [۴ ژوئیه] ۱۹۰۶
[۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۴]

۳

«نهم ژانویه»^۶ در ایران

کارآزادی روز به روز پا گرفته، اطراف و اکناف را فرا می‌گیرد. در هر جایی بانگ آزادی خواهانه جایگاه را به دست آورده، در امور زیادی حسن تأثیر گذاشته، در حال نشان دادن نتیجه است.

ترکان جوان^۷ که سال‌های سال جلای وطن کرده، وطن و وطن‌گویان در دامنه‌های آلپ و آلتایی می‌نالیدند؛ داهیانی که دل‌هایشان داغدار درد حریت بوده و از استبداد عثمانی جان بر لبشان رسیده بود، به دیدن

حرکت غیورانه مردمان روسیه جرأت یافته، بر همتشان افزود و با امید بیش‌تری به کار پرداختند. ان‌شاءالله موفق هم می‌شوند.

انقلاب روسیه ضمن آن که برای ترکیه، برای ترکان جوان، برای آن‌هایی که در زیر استبداد سیاه سلطان پوسیده می‌شوند، رهبری عبرت‌نما است تأثیرش در ایران بیش‌تر و بزرگ‌تر است. موجی که از روسیه برخاست، در پیکر ویرانه کشور احساس آبادانی برانگیخت. مردم دیگر ظلم امیر بهادرها را تحمل نکرده، زیر بیرق اتحاد و اتفاق گرد آمدند و به مانند روسیه بساط بوروکراتیای ایران را یک‌سره در هم پیچیدند و خواستار استقرار وکالت عامه شدند. خواستار شدند و پیه مصادمه و مقابله را نیز به تن مالیدند و آتش انقلاب را برافروختند. انقلاب، اگرچه با آهنگ و لونی سوای آهنگ و لون انقلاب روسیه درگرفت - و این بی‌گمان ناشی از احوال و شرایط ایران است - با این همه انقلاب جوان ایران از جهات زیادی از مربی خود، انقلاب روسیه، تقلید کرد.

از پرداختن به جزئیات این تقلید صرف‌نظر کرده، از وقوع ۹ ژانویه پترسبورگ در تهران بحث خواهیم کرد: خواننده عزیز، ۹ ژانویه را که فراموش نکرده‌اید؟ مگر هزاران قربانی فراموش می‌شود؟ مگر ممکن است که این فدائیان که در راه سعادت و حریت مشرق زمین و بلکه کل دنیا جان فدا کرده‌اند فراموش شوند؟ هیهات! هیهات! آنان را نه تنها روسیه، بلکه جمله مشرق‌زمین و حتی همه عالم به یاد خواهند داشت.

۹ ژانویه چه بود؟ نخستین مصادمه خونین استبداد و حریت بود. زیربنای انقلاب روسیه، جهاد فقرای کاسبه بود. ۹ ژانویه مقدمه‌ای بود بر انقلاب پر واهمه روسیه، جنایتی که حکومت در آن روز مرتکب شد اقدامی بود برای سرکوبی حریت؛ تدبیری بود برای ترساندن و متوقف کردن انقلاب و سدی بود برای جلوگیری از حرکت تاریخ. لیکن هیهات! آیا این دستیازی‌ها به قهر، این ظلم‌های بی‌حد می‌تواند از حریت، از

انقلاب، و از سیر تاریخ جلوگیری کند؟ و یا برعکس، با بیشتر شدن تضییق و فشار، مقابله شدت نمی‌گیرد؟!

خون ارباب حمیت غرق ائدر ظالم لری

مشعل افکار احرارانه سؤنمزخونیه^۸

[خون ارباب حمیت ظالمان را غرق می‌کند]

مشعل افکار احرارانه با خون خاموش نمی‌شود]

اینک انقلاب ایران هم که انقلاب روسیه را تقلید می‌کند، یک ۹ ژانویه پدید آورده، بنیان انقلاب را در ایران گذاشته است. هم خبرنگار ویژه‌مان و هم تلگراف خبرگزاری خبر وقوع مصادمه خونینی را در تهران داده‌اند: «بین سربازان و طلاب درگیری شد. دوازده نفر طلبه، سه نفر هم سرباز کشته شدند.»^۹ اینک قربانیان حریت، اینک تأمین‌کنندگان سعادت ایران! این دوازده نفر حکم سنگ‌های بنیادین براساس انقلاب ایران را دارند. این دوازده نفر برای پیروزی انقلاب ایران تضمین‌های گران‌بهایی هستند. این دوازده شهید میدان حریت همیشه در خاطره صاحب‌وجدانان زنده بوده، آنان را برای گرفتن انتقام تحریک خواهند کرد.

ای قربانیان حریت، ای فدائیان ۹ ژانویه تهران، خیال نکنید که ایران شما را فراموش خواهد کرد. هرگز! به زودی ایران انتقام خون شما را گرفته، قاتلاتان را به شدت مجازات خواهد کرد. نام‌های شما ضمن نوشته شدن در تاریخ عالم، در تاریخ انقلاب ایران با سطور زرین ثبت خواهد شد!!! اگرچه شما کشته شده‌اید، اما روح شما و افکار شما زنده است و هرگز هم نخواهد مرد.

زنده باد طلاب ایران!

زنده باد انقلاب در ایران!

م.ا.ر. - زاده

ارشاد ش ۱۵۹، ۷ [۲۰] ژوئیه ۱۹۰۶

[۲۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۴]

امور ایران

در ایران مشروطه داده شد. اعلیٰ حضرت شاه به ملاحظه صلاح ملت و دولت به محدود شدن اختیارات خود رضایت دادند. به موجب دستخط مبارک، مردم نمایندگان خود را انتخاب خواهند کرد و یک مجلس ملی تشکیل خواهد گردید. این مجلس قانون اساسی را، یعنی شرایطی را که ملت و دولت روی آنها توافق کرده‌اند، تدوین خواهد کرد.

مانیفست اکتبر^{۱۰} روسیه ما چنین نبود. مانیفست اکتبر خود در بردارنده یک قانون اساسی بود که از مردم خواسته می شد که به آن رضایت داده، اکتفا کنند. قانون اساسی معروف عثمانی هم که اکنون سلطان [عبد] الحمید آن را زیر پا گذاشته، چنین بوده است.^{۱۱}

قانون اساسی ایران چنین نخواهد شد. قانون اساسی را در ایران نه حکومت، بلکه خود ملت تدوین خواهد کرد و از حکومت خواهد خواست که با آن توافق کند. همین مایه خوش بینی ما نسبت به آینده ایران است.

پیش از تذکر این که قانون اساسی چگونه باید باشد، دادن توضیحاتی را لازم می دانم. این درست است که به دنبال پدید آمدن جوش و خروش در کشور و بی آن که خونریزی زیادی صورت گیرد، مراحم ملوکانه به جوش آمده، شامل حال ملت شده و آزادی اعطا گردیده است؛ اما نمی توان به همین اکتفا کرده خاطر جمع نشست. تاکنون مانیفست های زیادی صادر گردیده، بعد هم پس گرفته شده است. روزهای اخیر ایران به همان روزهای فراموش نشدنی اکتبر [۱۹۰۵] شباهت دارد. اما خدا نکند که بلای عظیمی که به دنبال روزهای اکتبر در روسیه روی نمود، در ایران نیز روی نماید.

اگرچه به حکومتیان نمی توان اعتماد و اعتبار کرد، لیکن باز هم

به جرئت می توان گفت که پشیمانی دیده شده در روسیه، در ایران ملاحظه نمی شود. با این همه لازم است که همیشه به هوش بود که شیاطین (وزرای) گردآمده در اطراف اعلی حضرت شاه، اوضاع را به هم نزنند. چرا که اینان از دیر باز عادت کرده اند که منافع عمومی را فدای منافع شخصی خود بکنند. این عادت که در طی صدها سال در وجود آنها ریشه دوانده، محال است که در عرض چند روز زایل گردد.

ایران از همین روزها یک کشور آزاد به شمار می آید. بدیهی است که یک مملکت آزاد باید رعایای آزاد داشته باشد. رعایا باید احوال و اطوار حکام خود را همیشه زیر نظر داشته باشند تا مبادا حقوق ملت مورد دستبرد غاصبان قرار گیرد و آزادی به دست آمده آسیب ببیند و امیربها درها باز هم سررشته دار امور گردند. این وزرا و حکام مرتجع که بوروکراتای ایران را تشکیل می دهند دشمنان درجه یک جماعت هستند. به هیچ وجه نباید فریب آنها را خورد و فرصتشان داد.

دانی که چه گفت زال با رستم گرد

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

اکنون بیایم به سراغ خود دستخط همایون. در این دستخط از تمام سلک های ملت سخن نرفته است. تنها به سلک ثروتمند و اشراف اشاره شده و از فقرای روستایی ابداً یاد نشده است.

در هر حال، پس از تشکیل مجلس ملی قانون اساسی تنظیم گردیده انتشار خواهد یافت. شاید یکی از مواد قانون اساسی این باشد که پارلمان به قاعده انتخاب عمومی تشکیل شود. اما آیا زمینه ای که تأمین کننده این اصل باشد وجود دارد؟

مگر نادیده گرفته شدن این بیچارگان و منظور نشدنشان در دستخط حاکی از آن نیست که در ایران نیز مثل هر جای دیگر می خواهند که این

بیچارگان را از حقوق خود محروم بگذارند؟ چاره این را هم نه وقت دیگر، بلکه همین حالا باید کرد. از حکومت باید طلب کرد که فقرای دهاتی هم که تاکنون تحت استبداد و ظلم آن‌هایی بوده‌اند که به موجب دستخط دارای حق انتخاب هستند، در مجلس ملی دارای وکلایی باشند تا این که حقوق آنان که تا این زمان زایل و پایمال شده از این به بعد در مملکتی که آزاد و مشروطه است، مورد تجاوز قرار نگیرد.

اکنون بیایم بر سر قانون اساسی ایران. یعنی به آن قوانینی که اساس اداره حکومت هستند و هر حکم و قانونی از آن اساس مشتق می‌گردد. کم و کیف قانون اساسی ایران هنوز معلوم نیست. مواد آن را مجلس ملی است که باید تهیه و تدوین نماید. اگر مجلس ملی متشکل از حریت‌پرستان شد، در آن صورت قانون اساسی به صورتی معقول حل شده، تصویب خواهد گردید؛ وگرنه، اگر طرفداران امیربها درها اختیار آن را به دست گرفتند و استبدادخواهان غلبه یافتند، در آن صورت خدا نکند....

اگر به مداخلاتی که در انتخابات دومای دولتی روسیه صورت گرفته توجه شود، معلوم خواهد شد که حکومت ایران هم می‌تواند مرتکب خیانت‌هایی در امر انتخابات بشود.

اکنون برای آن که سرملت کلاه نرود و دشمنان ملت کامیاب نشوند، در این خصوص باید به فکر چاره بود. اما مادام که مطبوعات تحت تفتیش و نظارت آمران حکومت است و قلم آزاد نیست، خان‌ها و وزیران هر چه بخواهند، خواهند کرد. برای آگاه کردن مردم از کم و کیف اصول انتخابات و کشف خیانت‌های آمران حکومت لازم است که مطبوعات آزاد و از هر اعمال نفوذی مصون باشد...

به طوری که معلوم است، از شومی حکومت مطلقه سابق تعداد بی‌سوادان در ایران بسیار زیاد است. پس تنها با آزادی مطبوعات هم کار

چنان که باید و شاید از پیش نمی‌رود. به واسطه مطبوعات تنها از صد نفر ده نفر خواهند توانست از چگونگی امر خبردار شوند و نود درصد باقی مانده بی‌خبر خواهند ماند و در نتیجه این بی‌خبری به حقوق حقه خود وقوف نخواهند یافت. بنابراین، لازم است که بیان هم آزاد باشد تا آنچه را که مطبوعات می‌نویسند ناطق‌ها نیز به صورت شفاهی برای مردم بیان دارند و از اوضاع و احوال آگاهشان گردانند.

البته این هم کافی نیست. زیرا وقتی کسی بخواهد سخن بگوید و نطق ایراد کند، نه در خانه و به دیوار، بلکه خطاب به اجتماع و شورا باید سخنرانی کند. با در نظر گرفتن این‌ها باید از حقوق آزادی‌های تشکیل اجتماعات و شوراها و نطق و بیان نیز برخوردار بود.

از آن جایی که اتحاد و اتفاق در وحدت است، با تشکیل اجتماعات و گروه‌های جدا از هم و بی‌اساس و ایراد نطق‌ها هم کار سامان نمی‌گیرد. برای به انجام رساندن هر کار، سرمایه، هم سرمایه مادی و هم سرمایه معنوی، لازم است. به این منظور ضرورت دارد که افراد هر صنفی و هر حرفه‌ای اتحادیه‌هایی تشکیل داده، صندوق‌های خاص خود را ایجاد کنند که در موارد لازم خرج شود.

اگر این اتفاق (سویوز) صورت گیرد، اتحادیه‌ها که در بادی امر تنها و ناتوان می‌نمایند، تشکیل نیروی متحد و متفقی را می‌دهند. این اتحادیه‌های در میان هر صنف و سلکی تشکیل شده، سپس با یکدیگر ارتباط و پیوند یافته، تشکیل یک اتحادیه اتحادیه‌ها می‌دهند که بدین طریق همه قوای اجتماعی متحد شده، تشکیل یک قوه بزرگ را می‌دهند و بدین وسیله می‌توانند با هر نیرنگ و توطئه دشمن مقابله کنند.

خلاصه، مادام که آزادی مطبوعات، کلام، اجتماع، شورا و اتحادیه وجود نداشته باشد، امید چندانی به مجلس نمی‌توان بست.

ای مجاهدان ایران، بکوشید تا به این آزادی‌ها دست بیابید. بعد از آن

هم به هوش باشید که نمایندگان برای مجلس ملی انتخاب گردند که از زمره حریت پرستان باشند. اگر اکثریت نمایندگان مجلس ملی از آزادی خواهان باشند، می توان ایران را در جرگه کشورهای آزاد به شمار آورد. والا اگر از ماضی پرستان و طرفداران حکومت استبدادی باشند، در آن صورت باز یوغ را آماده کرده، ملت را دوباره به قید و بند ظلم و تعدی گرفتار خواهند کرد...

تا امروز زحمت کشیدید و برای تشکیل نظام مشروطه دستخط گرفتید. بعد از این نوبت تلاش اصلی است. زیرا اگر دست از کوشش بردارید، بی گمان به پیش برد منظور خود موفق نخواهید شد. در آن صورت حکام شما مشروطه و آزادی تان را از دستتان به درآورده، با صدای بلند به دنیا اعلام خواهند کرد که: ما آزادی دادیم، لیکن ملت به علت عدم آمادگی نتوانست آن را حفظ کند...

همت کنید رفقا، وقت تکاهل نیست!

م.ا. رسولزاده

ارشاد، ش ۱۸۶، ۸ [۲۱] اوت ۱۹۰۶

[رجب ۱۳۲۴]

۵

مربوط به ایران

بمب در ایران

خوانندگان گرامی در شماره دیروزی مان خبر انداخته شدن بمب به طرف یک مالک را در کرمانشاه خواندند...

به نظر من این خبر روی هر خواننده ای تأثیر خواهد داشت. بعضی از خواندن آن شادمان و بعضی دیگر غمگین خواهند شد....

در حقیقت هم دهقان ایرانی، که اسیر دست ارباب است، آیا به آن حد از آگاهی و دراکه رسیده است که برای رهایی خود از عسرت و هرج و مرج زندگانی به بمب توسل جوید؟ اگر این خبر حقیقت داشته باشد می‌توان امیدوار بود که ایران روزی به ژاپن تبدیل شود! می‌خواهم بگویم که ایران بر آن است که خودش را از چنگال بطالت ناشی از خواب غفلت سال‌های اخیر برهاند. برای اثبات این ادعا هم شواهدی در دست است. یکی از این شواهد هم همین بمب است.

ای بدبین، از چه رو لب‌ت را لوچه می‌کنی و چرا برنومیدی و ناباوری خود اصرار می‌ورزی؟ نکند باز همان‌طور که تحصن در سفارت انگلیس و تشبثات غیرتمندانهٔ علما و جماعت ایران را آتتریک انگلیس و غوغای نان به‌شمار می‌آوردی، این بمب را هم آتتریک حساب خواهی کرد؟ نکند باز هم منکر این حقیقت خواهی شد که ایرانیان حقیقتاً شیدای حریت هستند؟!

ما هم مردم بودیم. ما هم به مشاهدهٔ سکوت و بی‌تفاوتی مردم ایران در برابر جبر و ظلم حکومت، آلودهٔ بنگ و تریاک بودن آن‌ها و بی‌خبری‌شان از دنیا و مافیها، خودکامگی خان‌ها، مفت‌خواری‌ها، بی‌حیایی فرّاشان، خیانت‌پیشگی وزرا، نیرنگ بازی‌های بوروکراسی ایران امید این را که جماعت ایران در طلب حرّیت برآید و در راه آزادی تلاش کند از دست داده بودیم. ما هم مثل شما بر این خیال بودیم که ایرانی‌ها هرگز به حقوق خود پی نمی‌برند. لیکن حوادث ایران و وجود حقایق انکارناپذیر دیگر جایی برای تردید و ناامیدی باقی نمی‌گذارد. با مشاهدهٔ سید پیر کفن‌پوشیده و به خون آلوده‌ای به عنوان مجاهد ملت، تظاهرات و تحصن جم غفیر بیش از ده‌هزار نفری به خاطر یک امر سیاسی در سفارت انگلیس، انقلابیونی که ولیعهد را به فسخ فرمان خود

و می‌دارند، بمب‌هایی که انقلاب ایران را مشابه انقلاب روسیه - پدرانقلاب ایران - می‌نماید و... باز هم اظهار این که «در ایران آزادی خواه وجود ندارد، فقط گرسنگان وجود دارند» خطا و به عبارت صحیح‌تر تجاوز به حیثیات مجاهدان ایران است. وانگهی در سخن «فقط گرسنگان وجود دارند» حقیقتی نهفته است، انقلاب کدام مملکت است که از اوضاع اقتصادی مایه نگرفته باشد؟ بلی، ایرانی‌ها گرسنه‌اند. این حقیقت را کسی نمی‌تواند انکار کند. اما مگر گرسنگی مانع خواستن آزادی دفع‌کننده گرسنگی است؟ و یا برعکس، مگر این گرسنگی مردم را به چاره‌جویی وادار نمی‌کند؟ مگر لازمه‌ی رهایی از چنگال این گرسنگی دفاع از آزادی نیست؟ اگر هست، پس براساس کدام منطق در آزادی خواه بودن ایرانیان تردید می‌شود؟

نه جناب بدبین، این تشبثات و اقدامات که امروزه در ایران مشاهده می‌شود، همه ناشی از حرکات حریت‌پرورانه است. همان حرکات حریت‌پرورانه که تحت تربیت و تأثیر انقلاب اعظم روسیه می‌باشد. انقلاب اعظمی که نه تنها به ایران، به کل آسیا و بلکه به جمله جهان سرایت کرده، سراسر دنیا را به جنبش درآورده است.

به پیش ایران، به پیش ایرانیان! از حرکت باز نمایند. در راه حفظ آزادی‌هایی که به زور گرفته‌اید، فداکاری کنید و مواظب باشید که حيله‌گران آن را به مانند قانون اساسی عثمانی و دومای روسیه ولو به طور موقتی از چنگتان به در نیاورند.*

محمد امین

ارشاد، ش ۲۷۲، ۲۶ نوامبر [۹ دسامبر] ۱۹۰۶

[۲۲ شوال ۱۳۲۴]

* برای پرهیز از اطناب بخش‌هایی از این مقاله تلخیص گردید. - م.

درباره درگذشت شاه

یکی از مسائلی که در این اواخر فکر مجاهدان ایرانی را به خود مشغول داشته بود، بیماری مهلک مظفرالدین شاه بود. علت این اندیشه و استغراق در اضطراب و نگرانی هم سرنوشت مشروطه ایران در دوره پس از مرگ مظفرالدین شاه و بی‌اعتمادی نسبت به ولیعهد بود. چه، او از همان زمانی که در تبریز ولیعهد بود، از اهانت نسبت به مجلس ابایی نداشت و بیم آن می‌رفت که پس از رسیدن به سلطنت با قانون اساسی که به امضای مظفرالدین شاه رسیده مخالفت ورزد. و اینک رشته حیات شاهانه پاره شده است...

خبر درگذشت مظفرالدین شاه هر حزب و صاحب مسلکی را از نقطه نظرهای مختلف به فکر وامی‌دارد. یک شاه‌دوست کهنه‌پرست به جهت عادت به عبودیت در برابر «بزرگ» تأسف می‌خورد که «وای بر ما، خانه خراب شدیم. ظل الله فی الارض از دنیا رفت. عدالت از زمین رخت بریست.» یک ایرانی مسلمان و یا غیرمسلمان مشروطه‌خواه زاری‌کنان می‌گوید که «ای وای، یک وجود ذی‌الاقتدار حامی مشروطه از دستمان رفت. وجود ذی‌الاقتداری که با اعطای حریت به ایران و ایرانیان آنان را بین ملت‌های دیگر سرفراز کرد، از دنیا رفت. پدر مهربانی که با عدالت و رأفت خود به منزله پدر ملت بوده، آن را به سان اولاد عزیز خود پرورد، دعوت حق را لبیک گفته، ایرانیان را یتیم گذاشت.» یک حریت‌پرست دیگر از نشستن ولیعهد مستبد و شیطان‌صفت به جای او، از گرفتار بلا شدن مجلس ملی ایران مشوش و بیمناک می‌شود. خلاصه، این خبر، این خبر وفات، همه را به فکر انداخته و هرکس هم از این واقعه برداشت خودش را دارد...

و ما پیش از بیان نظر خود درباره این اتفاق، می‌خواهیم مطالبی درباره دوره سلطنت شاه مرحوم بگوییم. آن مرحوم چند بار در اروپا سیاحت

کرد و از این رهگذر مبالغ معتنابهی از ثروت ملت صرف پری و شان اروپا شد. امور داخلی ایران در دوره سلطنت او نیز مدت‌ها به سان دوره‌های سلطنت ناصرالدین شاه و شاهان سلف دیگر آشفته و پریشان بود. در دوره سلطنت او از دولت روسیه وام گرفته شده، به جای آن که در راه رفاه و سعادت ملت و دولت خرج شود، حیف و میل گردید...

وزرای خائنی چون علی اصغرخان صدراعظم هم در این دوره ملت را تارومار کرده‌اند... از سوی دیگر هیجان و زندگی ملت هم در زمان این مرحوم حاصل شده، به قانون اساسی ایران منجر گردید. مرحوم شاه چندان زیست که موفق و به عبارت صحیح‌تر وادار به امضای فرمان مشروطه شد و نام نیکی از خود به یادگار گذاشت. اکنون این خبر ما را هم به مانند هر کس دیگر به تفکر و تأمل وامی‌دارد. علت این تفکر و تأمل هم آینده مشروطیت ایران است.

به نظر ما سرنوشت مجلس ملی وابسته است به نتیجه‌ای که از مصادمه دو نیروی بزرگ حاصل می‌شود. یکی از این دو نیرو توده مردم است که در رأس آن سید محمد طباطبایی‌ها و فدائیان همانند شهدای تهران قرار دارند. این همان نیرویی است که خوراک و پوشاک تمام خوانین و خائنین، ملاکان و زمین‌داران ایران را با زحمات خونین خود فراهم می‌آورد. نیروی دیگر عبارت است از نیروی استبداد و اصول‌کیف‌مایشاء، که در حال حاضر شامل دبنگ‌های وزرای ایران و امیرالامرا بهادر جنگ می‌باشد. محمدعلی میرزای ولیعهد، وارث تخت و تاج سلطنت، در رأس آن قرار دارد.

گذشته محمد علی میرزا حاکی از آن است که وی با افکار آزادی‌خواهانه دشمنی دارد و زمانی که در تبریز ولیعهد بوده به فکر انحلال مجلس ملی افتاد و نشان می‌داد که می‌خواهد حکمران مطلق‌العنان باشد.

پس از عزیمت به تهران هم همین سوءنیت خود را با پیش کشیدن
برپایی مجلس سنایی بالای مجلس ملی نشان داد...

با همه این‌ها، می‌توان گفت که ملت ایران، مجاهدان ایران اگر بیدار و
هوشیار باشند این مشروطه محدود را نه تنها از دست نمی‌دهند، بلکه
حتی موفق هم می‌شوند که آن را وسعت و عمق بیش‌تری بخشیده به رژیم
مشروطه کامل‌تری تبدیل سازند. و نیز توان آن را دارند که محمدعلی
میرزای مستبد را وادار سازند که به‌مانند مظفرالدین شاه یک شاه موافق
ترقی و مراعی اصول حریت باشد... اما آیا ملت ایران مستعد انجام چنین
کارهایی است یا نه؟

آن‌هایی که در پی کشف این هستند، اگر کاخ به محاصره در آمده‌ او را
در تبریز و این حقیقت را که وی از ترس مردم شبانه از تبریز گریخت در
نظر آورند، در استعداد ایرانیان به انجام کارهایی در این زمینه تردیدی به
دل راه نمی‌دهند...

به نظر ما چگونگی سرنوشت مشروطه ایران تنها به مردم ایران
بستگی دارد، نه به درگذشت مظفرالدین شاه و نه به جلوس محمدعلی
میرزا...^{۱۲}

رسول‌زاده

تکامل^{۱۳} ش ۳، ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶

[۱۲ ژانویه ۱۹۰۷ = ۲۷ ذی‌قعدة ۱۳۲۴]

۷

توقف نمایندگان تبریز در باکو

چند روز است که شهرمان به حضور نمایندگان محترم منتخب تبریز برای
مجلس ملی مزین است. اگر نطق آزادی‌خواهانه این نمایندگان محترم

مورد توجه قرار گیرد، درجهٔ معلومات و کمالات آن‌ها آشکار گردیده، پاره‌ای نظره‌ای بدبینانه نسبت به ایران و مشروطهٔ آن به خودی خود زایل خواهد شد. در مصاحبه‌ای که یکی دو نفر از اعضای هیئت تحریریهٔ ما با حضرات نمایندگان داشتند، ایشان به پاره‌ای سؤال‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مطرح شده از طرف نویسندگان پاسخ‌های روشن و کافی دادند. ترجمهٔ احوال نمایندگان محترم را ان‌شاءالله در شمارهٔ آینده‌مان، اگر هم به تفصیل نباشد، به اختصار خواهیم آورد. ضمناً نطق غیرتمندانهٔ جناب آخوند ملا فصلعلی، یکی از نمایندگان محترم را که در اجتماع مسجد صابونچی - که توسط کارگران ایرانی ترتیب یافته بود - ایراد فرمود، کم و بیش نقل و درج می‌کنیم:

جناب آخوند پس از ایراد خطبه‌ای به زبان عربی و تلاوت آیه‌ای، مردم را به مناسبت چنین عید شریفی تبریک گفته، سپس به نطق بلیغ خود چنین ادامه دادند:

«ابتدا ما وکلا باید بکوشیم که ضمن رهایی از استبداد و ظلم و فرعون‌های استبداد، جفا و زورگویی حکام و امرای غدار، برای نجات شما بیچارگان - که به خاطر لقمه نانی غربت اختیار کرده، از وطن دور افتاده‌اید - از قید اسارت تلاش نماییم. ما باید به آن فرعون‌ها و هامان‌ها^{۱۴} نشان بدهیم که آنان که تاکنون با فرعون‌ی خود ایران زیبا را به این روز سیاه نشانده‌اند، دیگر پس از این نخواهند توانست به مرام و خواست خود نایل شوند.

«در گذشته ضعفها و دهقانان بیچارهٔ ایران در قید اسارت بوده، استبداد فرعون‌ها و هامان‌ها بر مقدرات مردم مسلط بوده است. ملاکان خبیث و ملعون از دسترنج آن‌ها منفعت بردار بوده، خوشگذرانی می‌کردند.

«این مشروطیت که می‌شنوید، همان مشروطیتی است که علمای حقه پیش افتاده، کفن خونین پوشیده، جان برکف دست نهادند تا این که به صدور

این عقد عظیم، یعنی کسب مشروطه موفق شدند. پس از واقعه عظیمه تهران وقایع تبریز پیش آمد و سراسر آذربایجان را هیجانی عظیم فراگرفت. اقدام همگان در این جا هم ظاهر گردید. مطالبات ملت ایران به تدریج صورت معین و مشخصی به خود گرفت. آنچه ملت نجیبه ایران می خواهد، عبارت است از مساوات عمومی. آن ها می خواهند بی توجه به ملت و مذهب، زن و مرد، همه بدون فرق از حقوق مساوی برخوردار شوند.»

«اکنون شهر تبریز ماها را به عنوان نماینده کل آذربایجان انتخاب کرده، به مجلس ملت می فرستد که در آن جا حقوق بشریه آن ها را محافظه و مدافعه نماییم. اینک ما هم جان خود را در راه جماعت برکف نهاده، می رویم که در مقابل هر مانع و مقابله ای مقاومت کرده، با هر مشکلی مبارزه کنیم. شما هم متحد شده، از ما پشتیبانی نمایید. متحد شوید که تنها با اتحاد است که می توانید با مستبدان و ظالمان مقابله کنید.»^{۱۵}

تکامل، ش ۴، ۱۱ [۲۴] ژانویه ۱۹۰۷

[۹ ذی حجه ۱۳۲۴]

۸

امور ایران

اخباری که اخیراً از ایران رسیده، خبر از آشفتگی امور آن جا می دهد. از این اخبار چنین برمی آید که ایران دستخوش هیجان های انقلاب جویانه و حرکات شورشگرانه است.

در بخش تلگرافات شماره گذشته مان درج کرده بودیم که محمد علی شاه، که استبداد و فعال مایشایی را از زمان ولیعهدی خویش نشان داده بود، در جریان تاج گذاری رسمی خود نسبت به نمایندگان ملت بی اعتنایی کرده، آن ها را از صاحب رتبگانی که در سایه ستمگری و

جلادی خود منصب‌دار شده‌اند فروتر به شمار آورده، دعوت نکرده است. مردم هم این رفتار را نشانه سوء قصد دربار برای بی‌اعتبار کردن نمایندگان خود دانسته، به هیجان آمده‌اند. در حقیقت هم این رفتار را جز به تحقیر ملت نمی‌توان تعبیر کرد...

اگرچه رسماً چنین رفتاری [به منظور تحقیر نمایندگان] صورت گرفته، اما در حقیقت قدر و منزلت نمایندگان چنان عالی است که با دعوت نشدن به چنین مجالس شعبده‌بازی چیزی از منزلتشان در چشم و دل ملت کاسته نمی‌شود؛ بلکه آن‌هایی که مرتکب چنین رفتاری شده‌اند، کینه ملت را به جان خریده‌اند. چنان‌که مردم به هیجان آمده در مجلس ملی اجتماع کرده، با ایراد سخنانی‌های آزادی‌خواهانه نفرت خود را از چنین رفتارهای پست‌منشانه‌ای ابراز داشته، با سر دادن شعارهایی چون «مرگ بر وزرای خائن» همدلی و یگانگی خود را با نمایندگان خود و پشتیبانی‌شان را از ایشان به نمایش گذاشته‌اند.

این رفتار مستبدانه احساسات انقلابی موجود در مردم ایران را به جوش آورده، آن‌ها را به ترتیب دادن دسته‌های «فدایی» و تشکیل انجمن‌های انقلابی موقتی سوق داده است. از اخبار تلگرافی این هفته چنین مستفاد می‌شود که چنین انجمن‌هایی در تهران، شیراز و تبریز تشکیل یافته که از سر بی‌اعتنایی به حکومت، مستقلاً حرکت و عمل می‌کنند. یکی از این انجمن‌ها والی مرند را دستگیر کرده، به درخت بسته است. حکومت توان مقابله با این انجمن‌ها را ندارد. صفوف دسته‌های فدایی، که از حقوق انجمن (کمیته)‌های انقلابی دفاع می‌کنند، روز به روز انبوه‌تر و فشرده‌تر می‌شوند، این انجمن‌های ایران آدم را بی‌اختیار به یاد شوراهای نمایندگان کارگران تشکیل شده در روسیه می‌اندازد و ملاحظاتی را به نظر می‌آورد.

جنبش حریت‌پرورانه، انقلاب سعادت‌جویانه ایران، که دست‌پرورده

انقلاب عظیمه روسیه است، اگرچه در مواردی از مربی خود، روسیه، تقلید می‌کند، لیکن بر اثر شرایط اجتماعی، سیاسی و روحانی خود، در مواردی راهی دیگر می‌رود. انقلاب ایران اگرچه «نهم ژانویه» خودش را دارد، این حادثه دیگر در ایران باعث قتل هزاران کارگر و یتیم شدن صدها کودک نشده، تنها با شهادت دوازده نفر مقضی‌المرام (کامیاب) شده است. اگرچه وقتی انقلابیون ایرانی کفن پوشیده قدم در میدان مبارزه می‌گذارند دیگر به بمب‌های ویرانگر مسلح نیستند، در مقابل خود قزاق‌های بی‌مروت و جلاد را نیز که انسانیت و رحم خود را در محدوده نظام سربازخانه‌ای از دست داده‌اند ندارند. سالدات‌هایی را نیز که با پوشیدن شنل و دوختن سردوشی فریب‌خورده، از مردم چنان دور افتاده و قسی‌القلب گشته‌اند که خواهران و برادران و حتی والدین خود را نیز بی‌رحمانه می‌کشند و نیز روحانیانی را که دین و ایمان، عیسی و رحمان را دور انداخته، با رفتن در جلد مأموران دولت، از جماعت بریده‌اند، در مقابل خود نمی‌بینند.

گذشته از آن، انجمن‌های انقلابی ایران با «شورای نمایندگان کارگران» روسیه قابل قیاس نیست. زیرا که به هنگام تشکیل آن‌ها در روسیه، مجلس ملی (دومای دولتی) که همه آن‌ها را دور نقطه‌ای گرد آورد، وجود نداشت. در حالی که در ایران، مجلس ملی (پارلمان)، مرکز این انجمن‌های نوپدید شده، برای متحد گرداندن آن‌ها از خود استعداد نشان خواهد داد.

بنابراین می‌توان انتظار داشت که سربازان ایرانی، برخلاف قشون روسیه، بر ضد این انجمن‌ها که به خواست مردم پدید آمده‌اند اقدامی نکنند؛ اگر هم بکنند، نمی‌توانند در مقابل آن‌ها که دارای قوه رابطه و مرکزیه هستند ایستادگی کنند. بدین سبب است که کمیته‌های فدایی موقتی ایران به مانند «شورای نمایندگان کارگران» روسیه متلاشی نمی‌شوند که گرفتار چنگال رژیم استبدادی گردند. از همین روی است که

نیروی سیاسی مردم متحد شده، حکومت بی‌اعتنای حاضر را به مراعات حیثیت نمایندگان خود و حقوق خود مجبور می‌کنند، حکمرانان را وادار می‌کنند که دیگر فراموش نمایند که ذات مطلق بوده‌اند و به قبول این حقیقت تن دردهند که آن‌ها در مقابل مردم کاره‌ای نیستند و موقع و مقامی را که غصب کرده‌اند، به مردم، که تنها صاحب حقیقی آن می‌باشد، مسترد دارند.

بگذار حکمرانان بفهمند که مردم را نمی‌توان دست کم و نایده گرفت. بگذار بوروکرات‌ها بفهمند که ارزش نمایندگان مردم در دعوت شدن به مجلس تاج‌گذاری نیست، بلکه در قدردانی و حقوق‌شناسی مردمی است که به پاس پشتیبانی از آن‌ها قیام می‌کنند.

محمد امین

بعد التحریر: بنابه آخرین اخبار رسیده، به خواست مجلس ملی، نوز، وزیر پست و گمرکات و دو وزیر دیگر از مقام‌های خود معزول شده‌اند. ضمناً با این خواست که هیئت وزرا در مقابل مجلس ملی مسئول و پاسخ‌گو باشند، موافقت شده است.^{۱۶}

م.ا.

تکامل، ش ۷، ۳ [۱۶] فوریه ۱۹۰۷

[۳ محرم ۱۳۲۵]

۹

امور ایران

وقایع واپسین

کار ایران باگذشت زمان کسب اهمیت می‌کند! مردم ایران پی به حقوق خود برده، برای جانبازی در راه آن آمادگی یافته‌اند! اخبار خصوصی

واصله از ایران که حاکی از دگرگونی‌های روحی عظیم تاریخی و از هیجان قیام عمومی بوده، انسان را به حیرت می‌آورد.

استبداد ایران که ریشه‌اش پوسیده و به‌مانند اژدهایی که زخمی مهلک برداشته باشد در حال پیچ و تاب خوردن و جان‌کندن است. این اژدهای مهیب گرفتار قهر و غضب خلق از مرگ تدریجی خود وحشت‌زده شده، برای نجات خویش از این میدان‌گیرودار سر برمی‌دارد و دم می‌جنباند!

مستبد جوانی که در زمان ولیعهدی خود سرگرم الواطی و عیاشی بود، از آن‌جایی که خودش را ذات مطلق می‌پندارد، به فکر انکار قانون اساسی و مشروطه افتاده، با گفتن این که «اگر چنین گذشت‌هایی بکنم می‌ترسم که سرانجام جمهوریت بخواهید» به درخواست نمایندگان مردم از او که اعتراف به حکمران مشروطه بودن خودش بکند، پاسخ منفی داده است.

یافتن جرئت درگیری در چنین مقابله‌شدیدی، خوردن فریب و عد و وعیدهای سفرای روسیه و انگلیس و بی‌اعتنایی نمودن به مردم و خواست‌هایشان، برایش ارزان تمام نشده، باعث ظهور یک فرقه مبارز منتظم بر ضدش شده است. با توجه به نوشته‌های روزنامه‌های خارجی و اخباری که از منابع خصوصی دریافت کرده‌ایم، اگر اعضای معتدل مجلس ملی نبودند بیم آن می‌رفته است که تخت سلطنت با ظهور انقلاب بزرگی بر باد رود.

وسوسه‌ و زرای حاشیه‌نشین، فتنه‌انگیزی اربابان و صاحبان شوکت، آنتریک و نیرنگ ملاکان و خان‌ها، اغوای سفرای روس و انگلیس، استبداد رأی و خودخواهی ذاتی، به علاوه کم‌تجربگی سیاسی و افعال و حرکات عیناً حاکمیت‌پرستانه محمدعلی شاه اوضاع را به جایی رسانده است که بر ضدش نه تنها اهالی تهران، اگر نتوانیم بگوییم کل ایران، کل آذربایجان به پا خاسته است.

در تبریز، مرکز آذربایجان که شاه را از جوانی‌اش خوب می‌شناخته،

مردم به هیجان آمده، طغیان کرده‌اند و در غلیانی عظیم هستند. حاکم تبریز به دست انقلابیون عزل گردیده، گرفتار مجازات شده است. جُبه‌خانه به دست اهالی افتاده، در اختیار شورشیان است.

انقلاب در این‌جا از قربانیانِ عادی خود عاری نبوده، به قتل چهارده نفر منجر شده است. احساسات انتقام‌جویانه اهالی تبریز - که در انقلاب ایران، پس از تهران با اقدامات مهم و بزرگ خود بلندآوازه است - به درجه‌ای رسیده است که می‌گویند «هرگاه حکومت خواست‌های مجلس ملی را نپذیرد، برای خود حکومتی موقتی انتخاب خواهیم کرد.» آنان با انقلاب نفس می‌کشند و دم از خلع [شاه از سلطنت] می‌زنند.

در مقابل وجود روحانیانی چون آقای طباطبایی که در راه حریت جان برکف نهاده‌اند، عالم‌نمایانی هم که نام خود را عالم گذاشته‌اند، اما به علت صاحب ثروت و مال بودن خود، طرفدار استبداد و مطلقیت می‌باشند نیز وجود دارند. جای خوشبختی است که اهالی قدرشناس ضمن آن‌که قدر اولی‌هایِ فدایی مردم را می‌دانند، دومی‌ها را نیز به وسایل شایسته به مجازات می‌رسانند. در این مورد به عنوان مثال می‌توان به انفجار خانهٔ ظلمت‌پسندانۀ...، دشمن مشروطه و عدالت در اردبیل، با بمبی که به دست مردم شورشی انداخته شده، اشاره کرد.

خلاصه، آذربایجان در این روزها در آتش انقلاب و شورش می‌سوزد. در این روزها معرکهٔ بزرگی در ایران برپا شده، جهل و عقل در حال کشمکش هستند. در سویی استبداد پوسیده‌بنیان ایستاده است که نمی‌خواهد نفس آخرین خود را به راحتی بکشد و تمام کند و همان‌طور که غریق به خس و خاشاک چنگ می‌زند، به هر وسیله‌ای چنگ می‌اندازد. اگر به اخبار واصله باور شود، امروزه امید و پناه و تکیه‌گاه شاه تنها منحصر شده است به قشون خاصهٔ تهرانی که مشتمل است بر ۸۰۰ سواره. کسی که به اصول مشق و انضباط قشون ایران آشنایی داشته باشد، در صحیح

بودن این خبر، آن هم در چنین احوالی، شک و شبهه‌ای نخواهد داشت. زیرا که اصول فرمان‌بری پذیرفته شده در دولت‌های اروپایی و نیز روسیه ما و عثمانی، هنوز چنان‌که باید و شاید در قشون ایران محلی از اعراب ندارد. سربازان ایران هنوز به انضباط قشونی به آن درجه عادت نکرده‌اند که از مردم جدا گردیده، ارتباط خود را با اهالی به دست فراموشی سپرده باشند.

از سوی دیگر، مردم که سال‌ها در زیر اسارت جان بر لبشان رسیده، از خیانت‌های اخیر استبداد برای تحکیم دوباره موقعیت خود به خشم آمده، اتحاد ملی خود را که استوارتر از هر نیرو و هجومی است فراهم آورده، خودش را برای قطع ریشه‌های باقی‌مانده مطلقیت آماده کرده است. به گمانمان کسی در این که حرکات انقلاب جویانه ایران شورشی است که از موج‌های انقلاب اعظم روسیه به گوش می‌رسد، تردیدی نمی‌کند. اگر امروز به تراژدی‌هایی که در صحنه انقلاب ایران بازی می‌شود نگریسته شود خواهیم دید که اکثر ایفاکنندگان و وظایف جان‌سپارانه قهرمانان انقلاب، ایرانیان رهسپار شده از قفقازاند، به همین مناسبت هم است که مخبر ما نوشته است: «نقش اساسی در انقلاب ایران را ترک‌ها هستند که بازی می‌کنند.»

بلی، باید هم چنین باشد. زیرا که اکثر ایرانیانی که با کارگری و باربری در ولایت‌های قفقاز کسب روزی می‌کنند، ترک‌های آذربایجانی هستند که در این جا با کار کردن در میان کارگران روسیه، تحت تأثیر رفاقت، به امور مربوط به آزادی و فداکاری علاقه یافته و عادت کرده‌اند!

ادعای این‌که «بهادران ایران ترک‌ها هستند» حقیقتی است که اساس انقلاب ایران، اساس علمیه آن اثبات کرده است و نیازی به بحث در این مورد احساس نمی‌شود.

محمد امین

تکامل، ش ۹، ۱۷ فوریه [۲ مارس] ۱۹۰۷

[۱۷ محرم ۱۳۲۵]

۱۰

باکو، ۱۷ مارس

می‌دانیم که حکومت روسیه برای جلوگیری از سیلاب انقلاب از دست زدن به هیچ اقدام خائنانه‌ای فروگذار نکرده، حتی تا حد انداختن دو ملت به جان هم پیش رفت. در روسیه، روس‌ها و جهودان را به جان هم انداخته و در قفقاز واقعهٔ دهشت‌زای ارمنی - مسلمان را پدید آورد و بدین وسیله ضربات مخربی به ترقی و تکامل انقلاب فرود آورد.

برای آن‌هایی که عمر به خودکامگی گذرانده‌اند، مقصد و آمالی مقدس‌تر از پیش بردن احکام خود، بالاتر از مستحکم کردن پایه‌های استبداد خود، عالی‌تر از تابع هوا و هوس خود کردن جماعت نیست.

[...]*

در حالی که روسیه، که با وجود بوروکراسی قوی، گلوله‌های قزاق‌ها و سالدات‌ها و غرش توپ‌ها و مسلسل‌های خود، باز هم به انواع فتنه‌انگیزی‌ها دست می‌زند، بدیهی است که حکومت ضعیفی چون ایران به نیرنگی دست بزند که به واسطهٔ آن به سرکوبی ملت به طغیان درآمده موفق شود. و همین نیرنگ هم عرض وجود کرد. همان‌طور که مردم ایران در هر اقدام قهرمانانهٔ خود، از مربی خویش، مردم روسیه، تقلید می‌کند، حکومت ایران هم از استاد خود، بوروکراسی روسیه تقلید کرده، به قصد خائنانهٔ فتنه‌اندازی در میان ملت اقدام کردند. اما ارباب حکومت که می‌دانستند ایرانیان به مانند روسیه دارای ملل مختلف نیستند و خود حکم ملت واحده را دارند و به جان هم انداختن آن‌ها ممکن نیست، بر فتنهٔ دیگری دست یازیدند که عبارت است از شورش بر ضد خارجیان.

* همان‌گونه که در مقدمه اشاره شد بخش‌هایی که بیشتر به دلیل ارتباط موضوعی در این ترجمه حذف شده، با این نشانه مشخص شده است.

مفتن‌های ایران اهالی را اغوا کرده، با شوراندن آن‌ها بر ضد اتباع و صاحب‌منصبان ممالک خارجی می‌خواهند که دول دیگر را به مداخله در امور داخلی ایران واداشته، به واسطه نیروی جنگی آن‌ها مردمی را که به منظور دست‌یابی به سعادت زنجیر اسارت را به تازگی گسیخته‌اند، دوباره به زنجیر بکشند. آن‌ها می‌خواهند قزاق‌های «ساکت‌کننده» روسیه و دسته‌های «تأدیب‌کننده» انگلیس به ایران داخل شده، مردم شورشی را آرام کنند تا بلکه بدین طریق رژیم مشروطه در نظر مردم لکه‌دار شود و نفوذ انقلابیون کاستی گیرد. محمدعلی شاه‌ها، امیر بهادرها، امین‌السلطان‌ها و دارودسته‌هایشان باز هم در مقام‌های پیشین مستقر شده، باز هم خون مردم را به شیشه کنند و رعیت بیچاره را از این خان به آن بیک و از آن بیک به این خان حواله کنند.

آیا ممالک خارجی به کار جنایتکارانه مداخله دست می‌زنند؟ بلی، می‌زنند. در حال حاضر هم از روسیه و هم از انگلیس دسته‌های تأدیب‌کننده عازم ایران شده‌اند. منافع و خواست‌های ممالک خارجه، یعنی منافع و خواست‌های حکومت‌های ممالک خارجه که عبارت است از گروهی از بورژوازی، که جماعت تنگدست خود را نیز تا حد نهایی در تحت جبر و ظلم نگه می‌دارند، در این است که تا می‌توانند از ترقی و تعالی کشورهای آسیایی جلوگیری به عمل آورند: زیرا اروپای امروزی مازاد بر مصرف داخلی کالاهای تولید شده در کارخانه‌های خود را در آسیا به فروش رسانده، این‌جا را به بازار فروش امتعه خود تبدیل کرده است. اگر آسیا هم ترقی کرده به حد اروپا برسد، در آن صورت برای فروش مال‌التجاره جا پیدا نمی‌شود. از همین نقطه نظر است که ما می‌گوییم که بورژوازی اروپا (یعنی سرمایه‌داران و ثروتمندان) برای مساعده به اجرای همین نیرنگ‌های مستبدان ایران روی خوش نشان داده، از «تأدیب» مردم بیچاره‌ای که در راه آزادی جان فدا می‌کنند

رویگردان نمی‌شوند. اینان همان حکومت‌های بی‌انصاف و بی‌مروت سرمایه‌داران هستند که در ممالک خود کارگران محتاج اروپایی را که به منظور بهبود وضع معیشت خود دست به اعتصاب می‌زنند به گلوله می‌بندند و از هیچ تجاوزی در حق آن‌ها خودداری نمی‌کنند. اینان همان اروپاییان هستند که در ممالک خود نیز آزادی‌خواهان را گرفتار انواع بلاها می‌کنند.

خلاصه، حکومت منفور ایران در واپسین دم خود به چنین فکر شیطنت‌آمیزی افتاده، از حکومت‌های «متمدن» اروپایی چشم‌پوشی دارد. حکومت ایران اگر هم به زور همین یاری‌ها مردم را مغلوب بکند، آیا می‌داند که این امر برای خودش چه نتایج وخیمی به بار خواهد آورد؟ محمد علی شاه که امروز از قبول حکمران پرافتخار یک دولت مشروطه شدن سر باز می‌زند، آیا چنین خیال می‌کند که پس از سرکوبی مردم به واسطه نیروی اجنبی خواهد توانست به مانند اجداد مستبد خود به کام دل سلطنت کند؟ چنین خیالات واهی تنها می‌تواند در کله حکمرانان خودکامه جایی برای خود داشته باشد!

مستبد جوان ایرانی و یاوران او بدانند که با چنین اقدامات شدید و خیانت‌ها و جنایت‌ها جلو قیام مردم را نمی‌توان گرفت. این گونه جبرها اگر هم بتواند هجوم ملت را دفع بکند، بی‌گمان موقتی خواهد بود و ملت باز هم نیروهای خود را برای اجرای نیات خویش فراهم آورده، به کار برخواهد خاست. حتی اگر باز هم کامیاب نشود، در هر صورت کشور چنان دستخوش آشوب خواهد گردید که دیگر نه برای حاکمان و نه برای محکومان آسایش و امنیتی میسر نخواهد شد!

نجات کشور از چنین آینده پرآشوب تیره و تاری و سوق دادن آن به جاده سعادت و رفاه بستگی به غیرت و همت مجلس ملی و مجاهدان ملت دارد. مجاهدان حریت باید در این زمان کمر همت بر میان بسته، با

تمام توان خود تلاش کنند که جلو این فتنه و فساد حکومت را گرفته، جماعت را نگذارند که به دست خویش برای خود چاه کنده، خویشان را خانه خراب کنند. برای دوستداران ملت و خیرخواهان مردم لازم و واجب است که در این هنگام فرصت را از دست ندهند و مردم عامی را از دام فتنه کاران برهانند!

در چنین لحظه تاریخی مهمی، از دست دادن فرصت، دست روی دست گذاشتن و بی تفاوت ماندن گناهی است نابخشودنی، جنایتی است بزرگ!

محمد امین

تکامل، ش ۱۳، ۱۷ [۳۰] مارس ۱۹۰۷
[۱۵ صفر ۱۳۲۵]

۱۱

مربوط به ایران

احوال و اوضاع تبریز

(از مخبر مخصوصمان)

یک هفته است که جنگی روی نداده است. تنها دو شب چند ساعت تیراندازی متقابل شدید شد و اهالی محله دوه چی نتوانستند پیشروی کنند و عقب نشستند.

در این روزها مشروطه خواهان بیش از پیش نیرومند شده اند. بیش از ده هزار نفر تفنگچی ملت در سنگرهای سراسر اطراف شهر شب و روز حاضر یراق اند. در بسیاری از جاهای شهر نیز توپ کار گذاشته اند تا از هر سو که قشون حکومتی حمله کند جلوگیری نمایند.

در اطراف ارک سنگرهای تازه‌ای ساخته شده، سربازان ملی از آن‌ها محافظت می‌کنند. در ارک چندان تدارکات جنگی وجود دارد که اگر ملت سال‌ها جنگ کند پایان نمی‌پذیرد. تعداد سربازان ملی روز به روز در حال افزایش است.

پیشنمازان و بازرگانان طرف مشروطه‌خواهان را گرفته‌اند. هزاران نفر هر روز به انجمن ایالتی رفته تبریک می‌گویند. دوازده نفر از سرشناسان ملت پرست به نمایندگی انجمن ایالتی انتخاب شده‌اند که از آن میان چند نفرشان از فداکاران نمایندگان سابق هستند. تمام امور شهر در انجمن ایالتی حل و فصل می‌شود.

عین‌الدوله، که به تازگی به ولایت [آذربایجان] تعیین شده چند روز است آمده، در دو سه ورستی^{۱۷} تبریز، در باغ صاحب دیوان اردو زده است. چند بار کسانی از نمایندگان و اعیان و تجار شهر را به حضور خواسته، درباره راه‌های حل و فصل امور شهر مذاکره کرده‌اند. او خواسته است که از ورودش به شهر جلوگیری نشود. در پاسخ تقاضاهای مشروطه‌خواهان هم اظهار داشته است که «من آمده‌ام که امنیت را در شهر و اطراف آن برقرار کنم و من نمی‌توانم درباره مشروطه مذاکره کنم!» دیروز پس از آن که اهالی از هر محله در انجمن ایالتی گرد آمدند، حاج شیخ علی اصغر، مهاجر قره‌باغی،^{۱۸} از جانب نمایندگان به اهالی خبر داد که حاکم بازرگانان را به حضور طلبیده است. نمایندگان قرار گذاشته‌اند که امروز دو نفر از طرف هیئت ملت فصولی از قانون اساسی را نوشته، به حضور عین‌الدوله ببرند. مضمون یکی از فصول قوانین این است که حاکم شهر باید به تصدیق دارالشورا تعیین گردد. اگر والی می‌خواهد موافق قانون اساسی رفتار نماید، اول باید رحیم‌خان را وادارد که سواران و سربازانش را از اطراف شهر کنار بکشد و رؤسای ارتجاعیون مستقر در [انجمن] اسلامیة را از شهر تبعید کند. خودش هم اگر تنها بیاید، قبولش

می‌کنیم؛ اما اگر بخواهد به طریق دیگری بیاید به خدا قبول نمی‌کنیم و شاه را نیز به رسمیت نمی‌شناسیم. جنابان، اجلال‌الملک و شریف‌زاده به عنوان اعضای هیئت برگزیده شدند.

امروز، پس از آن که نامه‌ای که هیئت از طرف والی آورده بود در مسجد صمصام خان برای اهالی خوانده شد، اهالی اظهار داشتند که «والی می‌خواهد به ما کلک بزند» و تصمیم گرفته شد که دوباره هیئتی اعزام دارند و برای خواست‌های خود جواب‌های قطعی بخواهند. سپس علمایی که در مسجد بودند تفنگ به دست گرفته اعلام کردند که براساس فتوای علمای نجف به جهاد بر ضد استبداد آمادگی دارند. اهالی و تجار هم خواهش کردند که آنان نیز به همراه ایشان تفنگ بردارند. به علاوه، انجمن اعلام کرد که بعد از این کسی نباید بدون اجازه انجمن ایالتی و شخص ستارخان، سردار ملی، به پیش والی برود.

ضمناً، دو روز پیش تفنگچیان دو طرف در بازار با یکدیگر دیدار و ربوسی کرده به سنگ‌های یکدیگر رفته، با هم چایی می‌خورند و قرار می‌گذارند که آشتی بکنند. تفنگچیان دَوَه‌چی به مشروطه‌خواهان می‌گویند که رؤسای اسلامیه ما را از راه به در برده‌اند؛ ما می‌خواهیم به انجمن ایالتی آمده با برادرانمان آشتی بکنیم و بلافاصله در حدود بیست نفر تفنگچی را از جانب خود به انجمن ایالتی می‌فرستند. حاجی سید حسن دشتگیر، نوکر امام جمعه، نیز همراه آنان بوده است. آنان در آن جا قول می‌دهند که فردا همه تفنگچی‌های دَوَه‌چی به انجمن می‌آییم و صلح و آشتی می‌کنیم.

مشروطه‌خواهان این اقدام را جدی نشمردند، آن را حيله‌ای از جانب عین‌الدوله دانسته‌اند و در این باره به مردم تذکر داده‌اند که هوشیار باشند. گویا حاکم می‌خواسته است که تفنگچیان دوه‌چی را به حيله قاطی مشروطه‌خواهان کرده، بدین وسیله به ارک راه پیدا کنند.

به علاوه، دیروز در محلهٔ راسته کوچه شخصی به نام حاجی جلیل مرندی را که فرش فروشی مشهور و سابقاً از نمایندگان انجمن ایالتی بوده با تفنگ کشته‌اند. این شخص ملت‌پرست نبوده و با ارتجاعیون رابطه داشته است. بعضی نیز می‌گویند که به انگیزهٔ شخصی کشته شده است. یک هفته قبل کربلایی محمد الواط، نایب مشهور محلهٔ اهراب، که طرفدار ارتجاعیون بوده و برای مجاهدان محلهٔ اهراب مزاحمت‌هایی ایجاد کرده و تفنگ‌هایشان را از دستشان می‌گرفته و مانع جمع شدن اعانات ملی در محلهٔ اهراب می‌شده، به دست اهالی محله از میان برداشته شد. آن‌ها نایب کربلایی محمد و برادر و نوکرش را کشته، به خانه‌اش آتش زدند.

۱.م

ترقی، ش ۳۲، ۱۹ اوت [۱ سپتامبر] ۱۹۰۸
[۴ شعبان ۱۳۲۶] ۱۹

۱۲

از تبریز

(از مخبران مخصوصان)

عین‌الدوله، والی [آذربایجان]، سرانجام به انجمن ایالتی تبریز خبر داده است که تا در تهران دارالشورا دایر نیست، نخواهد توانست براساس قانون اساسی رفتار نماید. از همین روی یک هفته پیش از این مشروطه‌خواهان جناب اجلال‌الملک را از جانب خود به حکومت تبریز منصوب داشته‌اند. ملت‌پرست بودن این آدم و خدمات فداکارانهٔ دوساله‌اش به ملت معلوم تمام اهالی تبریز است.^{۲۰}

مشروطه‌خواهان در روزهای اخیر قوت قلب یافته، شروع کرده‌اند به

حملات. چنان‌که مجاهدان خیابانی سواران دولتی را از محلات پورسنگی [پل سنگی] و ششکلان بیرون رانده‌اند و از جانب امیرخیز هم به سوی دوه‌چی پیشروی کرده، بازارچه دوه‌چی را آتش زده، سنگ‌خانه امام جمعه و تمام بازار را در اختیار گرفته‌اند. اما به دنبال این پیروزی به علت پرداختنِ تفنگچیان مشروطه‌خواه به غارت خانه امام جمعه و جاهای دیگر و کمی تعداد تفنگچی در سنگرهای تازه گرفته شده، مجبور به عقب‌نشینی شده‌اند.^{۲۱} روز بعد از آن به دستور ستارخان اجناس غارت شده جمع‌آوری گردیده و اعلام شده است که پس از این هر کس به هنگام جنگ به غارت پردازد، مجاهدان او را با گلوله بزنند.

علت دیگری که سبب عقب‌نشینی مشروطه‌خواهان شده این بوده است که در همان روز سیصد نفر از سواران اقبال‌السلطنه ماکویی می‌خواسته‌اند وارد شهر شده، از پشت سر به ستارخان حمله کنند. ستارخان هم اطلاع یافته، برای جلوگیری از پیشروی آنها تعدادی مجاهد را به روستای سهلان* که در سه فرسخی شهر قرار دارد - فرستاده و آنها به یاری مجاهدان روستاهای اطراف همان روستا، سواران اقبال‌السلطنه را تار و مار کرده، سی نفر از آنها را کشته، به شهر مراجعت کرده‌اند.^{۲۲}

پیشب تیمچه معروف خرزی لر** (خرازی‌ها) که در قلمرو دوه‌چی‌ها است و در آنجا مغازه‌ها و انبارهای بازرگانان معتبر استامبولچی و دیگران قرار دارد، مورد دستبرد قرار گرفته است. یعنی دوازده نفر تفنگچی از دوه‌چی آمده، باربران محافظ تیمچه را از آنجا دور کرده تمام امتعه و نقدینه را از آنجا برده‌اند. در این میان به سه مغازه که به بازرگانان

* در متن ساوالان نوشته است. البته کسروی هم ساوالان نوشته است؛ اما امیر خیزی و ویجویه سهلان نوشته‌اند که درست می‌نماید. - م.

** در متن تیمگه فرضی‌ها نوشته شده است. - م.

ساکن دوه چی تعلق داشته دست نزده اند. خلاصه چنین گمان می رود که از طرف عین الدوله - که در خارج شهر نشسته - اجازه بوده باشد که امتعه چنین تیمچه معتبری را به راحتی حمل کرده، برده باشند. چنین به نظر می رسد که جناب عین الدوله این کالاها را به عنوان باج سیل به سواران و دوه چپی ها بخشیده باشد تا با علاقه مندی زیادی جنگ بکنند. زیرا که دولت پولی در بساط ندارد که به آنها بدهد.

ماحصل این که این کار تأثیر بسیار سویی روی بازرگانان تبریز گذاشت و امیدشان نسبت به عین الدوله را بر باد داد. دیروز که این احوالات آشکار شد، مشروطه خواهان از ظهر تا شامگاه دوه چی را از جهات مختلف با توپ های بزرگ به آتش گرفتند. دو ساعت از شب گذشته از تمام سنگرهای دوه چی که در طول در حدود ۱۰ ورست [یازده کیلومتر] از یک سر تا سر دیگر تبریز ادامه می یابند، حمله آغاز شد. تیراندازی متقابل دو ساعت تمام ادامه یافت...

تاکنون چنین جنگ شدیدی در تبریز اتفاق نیفتاده بود. به بعضی از سنگرهای مشروطه خواهان گاهی سیصد - چهار صد نفر به یک باره حمله کردند. در مقابل آنها ده - پانزده نفر قهرمانان مشروطه ایستادگی کرده، پانزده - بیست دقیقه جلوی پیشروی شان را می گرفتند تا از مرکز نیروهای کمکی به دادشان برسد. بدین ترتیب حتی یک سنگر هم به تصرف دشمن در نیامده است. آدمی که پی به حقوق خود برده باشد، قهرمان می شود.

در حقیقت جنگ امشب جنگی بود به سان جنگ های بین دولت ها. پیاپی از ارک، امیرخیز و خیابان توپ ها شلیک می شد و قهرمانان مشروطه به میان سواران مهاجم بمب ها پرتاب می کردند. به دشمنی که از روبه رو می آمد، با ده تیر شلیک می کردند. تا آن که نیم ساعت بعد بر یاوران مشروطه خواهان افزوده شد و شروع کردند به عقب نشانیدن سواران.

نیمه‌های شب که هوا ملایم و مهتابی بود، تیراندازی فروکش کرد. الان که وقت ظهر است توپ‌های مشروطه‌خواهان شروع کردند به شلیک به طرف دوه‌چی. این جنگ‌ها تا سه - چهار روز ثمره خود را نشان خواهد داد. به تصور بنده قشونی که عین‌الدوله در رأس آن قرار دارد، به زودی از هم خواهد پاشید.

ا.م.

۱۰ شعبان [۱۳۲۶]، شهرتبریز

ترقی، ش ۴۳، ۳ [۱۶] سپتامبر ۱۹۰۸ [۱۹]
شعبان [۱۳۲۶]

۱۳

فرمان محمدعلی شاه

ترجمه فرمان شاهانه - که در تهران پخش گردیده و توسط آشنایان ایرانی مان به دستمان رسیده - به زبانی ترکی ما را بر آن داشت که طبیعت این عنصر را که دوّمین ضحاک تاریخ ایران به شمار می‌رود بشناسانیم.

این ضحاک ایران که حقوق ملی را غصب و حیثیت و شکوه دولتی را به باد داده، بارها سوگند خورده و هر بار هم با شکستن سوگند خود در هتک حرمت خویش ذره‌ای تردید به دل راه نداده است و... با این همه چنان می‌نماید که گویا حافظ قرآن عظیم‌الشأن و ودیعه اسلامی ناشی از آن است و... درباره بازگشایی مجلسی که به فرمانش بر سر نمایندگان ویران گردیده و... در دستخطی خطاب به صدراعظم خائنان چنین می‌گوید:

جناب صدراعظم، پس از این که دولت محض استقرار نظم در مملکت و جلوگیری از مفسدین و انجمن‌ها و اشخاص لامذهب که اسباب اذیت مردم بودند مجلس را منحل نمود، ما قول دادیم که پس از اعاده نظم و قلع و قمع رولوسیونرها و انجمن‌ها و استقرار امنیت و خاموشی اهالی مجلسی منعقد نماییم که قوانین آن موافق

مقتضیات مملکتی و قوانین مقدس اسلام بوده و حامی و مروج عدالت گردد تا ما بتوانیم تمام اهالی و طبقات رعایای خود را که نگاهداری آنها از طرف خدای تعالی به ما واگذار شده در صلح و آسایش نگاه داشته و مفسدین را قلع و قمع نموده و آیین اسلام را، که اولین وظیفه ماست، حفظ و حراست نماییم. حتی به تمام دول متحابه هم این طور اعلان نمودیم.

اکنون که موقع انعقاد آن مجلس نزدیک شده، ما به جناب شما اخطار می‌نماییم که مجلس با شروط معین و محدود، موافق مقتضیات مملکتی، که قوانین آن بر وفق شرع انور بوده و از بروز اغتشاشات جلوگیری کند در ۱۹ شوال منعقد خواهیم نمود. لذا به تمام رعایای مملکت و به عموم طبقات اعلام می‌نمایید که چون خدا شخص مقدس ما را حافظ مملکت و مردم و دارنده تاج و تخت و حامی مذهب مقدس فرموده و چون ما مقصودی جز صلح و آسایش مردم نداریم وظیفه ما این است که طریقه و حالات پیغمبر را سرمشق کنیم و به این جهت ما به صدور این دستخط اهالی مملکت را مسرور و امیدوار می‌نماییم و ما نیز حکم می‌نماییم که مجلس را مرکب از اشخاص متدین و عاقل به توفیق خدا و توجه امام دوازدهم در ۱۹ شوال منعقد خواهیم نمود.

به وسیله این مجلس که موافق شرع و عدالت خواهد بود، مردم در آسایش خواهند بود و قوانین اسلام محفوظ و به موقع اجرا گذارده خواهد شد و تمام آثار اغتشاش و ناامنی و انجمن‌ها محو خواهد شد. نیت مقدس ما به موقع اجرا گذارده خواهد شد؛ راه‌ها باز و مردم در ظل عنایت ما آسوده خواهند گردید و اقدامات برای آسایش آنها به عمل خواهد آمد و لوازم ترقی و ثروت مملکت زیاد خواهد شد...

والحال ما حکم می‌کنیم که شما قانون انتخابی و قانون مملکتی موافق شرع ترتیب داده، برای غره شوال حاضر نمایید تا این‌که

مجلس منعقد گردد تا تمام مردم تکلیف خود را شناخته، از حدود خود تجاوز ننمایند.

لیکن یاغیان تبریز طوری از فساد و خونریزی مقصرند که دولت نمی‌تواند از تقصیر آن اراذل بگذرد و به همه اعلام می‌شود که تا اشرار تبریز قلع و قمع نشوند و یاغیان مجازات نگردند و امنیت برقرار نشود، تبریز از حکم این دستخط خارج خواهد بود.

۲۷ شعبان ۱۳۲۶، محمدعلی قاجار

این بار به مقدمه این دستخط اکتفا کرده، تنقید و ملاحظات خود در این خصوص را به تفصیل در شماره آینده درج خواهیم کرد.

م.ا. رسول‌زاده

ترقی، ش ۶۳، ۲۸ سپتامبر [۱۱ اکتبر] ۱۹۰۸

[۱۵ رمضان ۱۳۲۶]

در شماره گذشته [ترجمه] دستخط طبیعت نمای ضحاک ثانی ایران درباره تشکیل مجلس را درج کرده، وعده داده بودیم که تنقید و ملاحظات خود را در این خصوص بیان داریم.

به نظر ما کافی است این فرمان را که به زبان شاه نوشته شده، به زبان انسان ترجمه کرد. اگر این ترجمه صورت گیرد، تنقید و ملاحظات دیگر به خودی خود مفهوم می‌گردد.

اینک ترجمه:

به هنگام انحلال مجلس، که در راه عمران مملکت و امنیت و سلامت اهالی و نظم کشور تلاش می‌کرد و گلوله باران مسجد و غرقه به خون ساختن کودکان معصوم و دفع اشخاص دینداری که نمی‌خواستند به ما تعظیم کنند و منحل کردن انجمن‌هایی که موی دماغمان بودند و... وعده داده بودیم که مجلسی منعقد کنیم که قانون‌هایش موافق مزاجمان و خواهش قلبی مان باشد و مردم را

تبعیت و انقیاد آموزد و همه ملت و طبقات رعیت را، که گوسفندان زبان بسته ما هستند، راحت و آسوده گرداند، آن‌ها را از تشویقات و تجارب پیشروان‌شان، که ارباب تمدن و علم هستند، دور کرده و بیضه اسلام را، که از فرایض و عقایدمان است که سربلندش نبینیم، درهم شکنیم. همچنان که موافق قواعد و رسوم در این باره به سفرای دول همجوار خبر داده، با جناب لیاخوف به خوبی مشورت کرده‌ایم. اکنون که زمان وعده‌مان نزدیک می‌شود، مقرر می‌کنیم که شخص صدراعظم نظام‌نامه مجلسی را که قصد انعقادش را داریم، با قوانین موافق مزاجمان و صلاح دید لیاخوف و امیربهدر ترتیب دهد تا در نوزدهم شوال سرکوفت‌وار بر سر عادت کرده به تو سری خوری رعایای ذلیل و زبونمان کوبیده، نشان بدهم که پادشاهی هستم رعیت کوب. و اکنون به عموم غلامان حلقه به گوشمان اعلام می‌کنیم که چون حضرت ابلیس پرتلبیس وجود منحوس ما را تاجر ملک و ملت، صاحب مطلق تاج و تخت، اختیاردار دین مبین اسلام قرار داده و چون در دنیا غیر از ذلت و رذالت عبادالله، اجرای قوانین ظلم و استبداد مقصود دیگری نداشته‌ایم و با اقتدا به شعارهای همسایگانمان از دیون خود می‌شماریم که با صدور این دستخط مظلمه لوط، عموم اهالی را مطمئن و امیدوار کرده، مقرر می‌فرماییم که به نو شدن ایران و رهایی‌اش از چنگ خونین من باور نداشته باشند.

مجلسی را که به تفضلات ابلیس ایستقی [اسحققی؟] و توجهات شخصی ز...، خوانخوارانه در هم کوبیده بودم، با افرادی که [مرا] ظل الله می‌دانند انعقاد کنید که به واسطه این مجلس دلخواهم، اهالی در ذلت، قوانین حضرت سیدالمرسلین در ضجرت، هرج و مرج در رونق و بی‌نظمی برقرار باشد و انجمن‌هایی که درد مردم دارند بالمره متروک و معدوم و مقاصد دنائت شعار ما مجری گردند، طرق و شوارع خراب، عموم اهالی در سایه بطلالت و کسالت ما زبون، عریض و ناموس مردم گرسنه و بی‌نوا - به علت مالیات‌های

من درآوردی ما - بی تأمین، همه راه‌های لازم برای آسایش به روی ملت بسته، آبادانی و ثروت مملکت در تنزل بوده، ان‌شاء‌الشیطان و به خواست ابلیس و به یاری ز... درب بدبختی به روی رعیتمان گشوده شود و در بدبختی به سر برند.

ولی چون قهرمانان و دلاوران تبریز - که بر شخص ما عاق شده‌اند - آن قدر فداکاری نشان دادند و اشرار و مفسدین‌اش چندان شرارت و خون‌ریزی نمودند که هیئت دولت گرد آمده در اطرافمان از تنبیه این خائنین ناتوانند، بنابراین فرمان می‌دهیم که تا تبریزیان ستارخان را که در خدمت محشر تبریز درآمده و در پرتو رشادت خود باعث جسارت یابی و عاق شدنشان بر شخص ما گشته، دست بسته به حضورمان نیاورند، برایشان در «مجلس ادبمان» جایی نخواهد بود و لعنت ابلیس از سرشان برطرف نخواهد شد.

محمدعلی شاه قاجار

بلی، درک فرمان محمدعلی شاه به صورتی دیگر امکان‌پذیر نبود. زیرا که وقتی اعمال این آدم را با سخنانش مقابله و مقایسه می‌کنی، همین معنی حاصل می‌شود و لاغیر.

سبب احوالی را هم که محمدعلی شاه را جرئت صدور چنین فرمانی داده، باید در تلگراف‌های تفلیس چاپ شده در شماره دیروزی روزنامه مان جستجو کرد.

به نظر می‌رسد که محمدعلی شاه به درجه‌ای که باعث شادمانی ابلیس باشد نتوانسته باشد جای پای خودش را محکم گرداند. واپسین اخبار واصله از تهران دلیلی است بر اثبات این مدعا.

با این همه باید دید که آینده چه پیش می‌آورد!

م.ا. رسول‌زاده

ترقی، ش‌های ۶۳ و ۶۴، ۲۸ و ۲۹ سپتامبر

[۱۱ و ۱۲ اکتبر] ۱۹۰۸ [۱۵ و ۱۶ رمضان]

چه باید کرد؟

امیدهای زیادی که به سعادت ایران می‌رفت با تاراج «مجلس ملی» و گرفتار قهر و غضب شدن وکلای ملت بر باد رفت. مجاهدین مشروطه به دیدن تماشاگر ساکت بودن مردم ایران در مقابل آن ظلم و غدر بی‌مانند و به دنبال آن بی‌تفاوتی ولایات دیگر در قبال اعتراض ملی صورت گرفته در تبریز و دستخوش عطالت شدن اهالی ایران در سایه وحشت بزرگ در مانده شدند و دستخوش یأس و بدبینی گشتند و به این عنوان که «به این زودی‌ها دیگر نمی‌توان کاری انجام داد» ایران را ترک کرده، به اروپا رفتند و به فکر آن افتادند که در آن سامان، به سان ترکان جوان، دست به پاره‌ای اقدامات افشاگرانه و روشنگرانه بزنند. تقی‌زاده‌ها، میرزا ابوالحسن‌خان‌ها^{۲۳} و دیگران در این نزدیکی‌ها هم نمانده، بنا به ملاحظات دیپلماسی لندن (!) به ساحل تایمز، که مساعد آزادی و علی‌الخصوص آزادی ممالک اسلامی است، رهسپار شده، به منظور کمک به ایران به فعالیت‌هایی دست زدند. در حالی که مجاهدین ملت و فضیلاتی وطن از شدت بدبینی بر این گمان بودند که به این زودی‌ها امکانی برای رهایی ایران وجود نخواهد داشت، تبریز در عرصه حمیت قدم‌انداز شد و با این از خودگذشتگی از لکه‌دار شدن نام ایران در صفحه تاریخ جلوگیری کرد و به سراسر عالم اعلام نمود که ایرانیان قدر آزادی را به کمال می‌دانند و حاضرند حتی در راه احقاق حقوق خود جان فدا کنند. دلاوران [جان برکف نهاده تبریز با اقدامات سلحشورانه خویش] به صورتی مظفرانه به همه بدبینان و نومیدان نشان دادند که آنان مرتکب اشتباه بزرگی شده‌اند.

در پرتو رویدادهای پیروزمندانه تبریز، در ایالات ایران چون مازندران و کرمان و حتی در خود تهران، پایتخت ضحاک عصر، مردم به هیجان آمدند. خود شاه هم که آن همه خیانت و غداری نموده - اگر به اخبار واصله اعتماد

شود. از فرمان واپسین خود عدول کرده، به ناگزیر، امر به اعاده قانون اساسی و اصول انتخابی، که به توصیه معلمی تجربه دیده فسخ کرده بود، داده است. اینک صورت امر یکسره دیگرگون شده است! همچنان که قابل پیش بینی بود، سرانجام قوه ملی بر قوه ظاهری استبداد و ارتجاع، که تا امروز گروهی از اجلاف و اوباشان طرفدارش بودند، غالب آمد و اقبال ظفر روی به جانب ملت کرد.

اکنون چه باید کرد؟ باید با جنبش رو به اعتلا و اوج گیر پیروزی ملت را رهبری کرد. نباید از فتح و غلبه مغرور شده، اصول مبارزه و طلبات و الزامات را نادیده گرفت.

اکنون وقت آن است که احرار ملت و مجاهدان حریت، که به علت یک هجوم ناگهانی دستخوش نومیدی و بدبینی شده از وطن دور افتاده اند، در هر جا که باشند، اگر در دستشان آب هم باشد، گذاشته، برای یاری به ایران شتاب کنند. وظیفه رسیدن به باب ظفر گشوده شده به روی ایران را تنها به عهده مجاهده و شجاعت ستارخان سردار و قوه غیرت و حمیت اهالی تبریز بازگذاشتن برای آنها دشوار و سنگین خواهد بود. در این ساعت برای این قهرمانان، که در میدان مجاهده جانشان می گذازد، یآوری و یاوران معنوی لازم است. این وظیفه را باید نمایندگان ملت، چون تقی زاده ها که به اروپا گریخته اند، به عهده گیرند. آنها باید به مدد فضایل و دانش و ادراک خود و آشنایی شان به اوضاع و احوال ایران و آگاهی شان به تواریخ ملل و دول دیگر، در مبارزه امروزی ملت نقش راهبر و راهنما را ایفا کنند.

اکنون ضمن گذاشتن بررسی جهات دیگر مسئله «چه باید کرد؟» به فرصتی دیگر، تذکر این نکته را لازم می دانیم که هرگاه وکلای مجلس ملی به یغما رفته می خواهند به ایران کمک کنند و ملت را مظفر و فیروز ببینند، سواحل تایمز را ترک کرده، به سواحل خزر عازم شوند!

م. رسول زاده

ترقی، ش ۷۲، ۹ [۲۲] اکتبر ۱۹۰۸

[۲۶ رمضان ۱۳۲۶]

از ایران به ما می‌نویسند

شجاع‌نظام، یکی از عوامل عین‌الدوله، مرند را به تصرف درآورده است. راه جلفا تحت نظارت او درآمده، کسی را بدون اجازه قبلی رخصت گذر نمی‌دهند. وی قلدران و اشرار را دور خود جمع کرده، دهات را تاراج و مردم را غارت می‌کند. او یک عراده توپ و نزدیک به صد نفر قلدر مسلح دارد.

شجاع‌نظام در حالی که از تبریز فرار می‌کرده، یک نفر گرجی را اسیر گرفته، پس از شکنجه‌های زیاد او را به قتل رسانده است. وی با قساوت هر چه تمام‌تری از قفقازی‌ها انتقام می‌گیرد و عداوت و کینه‌اش نسبت به گرجی‌ها بی‌نهایت شدید است. می‌گوید که «آن‌ها به ما بمب می‌اندازند، باید آنان را در هر جا که گیرانداختیم همان‌جا کلکشان را بکنیم.» در همین روزها یک گرجی به نام تریادزه به دست کسانِ شجاع‌نظام اسیر شده است. با وجود آن که شجاع‌نظام می‌خواسته است او را بکشد، کنسول آمریکا علاقه‌ای به نجات او نشان نداده است. تریادزه که گامی با مرگ فاصله نداشته توانسته است قهرمانانه بگریزد و خود را از چنگال آن وحشی نجات دهد.^{۲۴}

به تبریزی‌ها و ستارخان خبر داده شده است که در این باره به رفتار کنسول اعتراض شود. اخبار واصله حاکی از ناخشنودی تبریزیان از این رفتار کنسول مذکور است.

کنسول روس طرفدار شجاع‌نظام می‌نماید. شایع شده است که شاه می‌خواهد به انگلستان فرار کند.

م.ا.

ترقی، ش ۱۴، ۷۶ [۲۷] اکتبر ۱۹۰۸

[۱ سوال ۱۳۲۶]

در کجا ماندند

احوال ایران صورت دیگری به خود گرفت.

تبریز پس از پیروزی اخیر خود لحظه‌ای را برای استحکام سنگرها و انضباط بخشیدن به صفوف خود از دست نمی‌دهد... از اطراف و جوانب، از ایالات و ولایات غیرانقلابی ایران پیاپی کمک است که برای ستارخان می‌آید!...

حال از ابعاد کمکی که از قفقاز به سوی تبریز جریان دارد، نمی‌خواهیم سخنی بگوییم.

غیر از این کمک‌ها، فتوهای مقدس و شایسته حجج اسلام گرام نجف‌الاشرف نیز شایان ذکر است. این فتواها مؤثرتر از هر توپ و تفنگ و بمبی است. قزاق‌های ایرانی تربیت‌کرده لیاخوف که به اجبار بر سر تبریز فرستاده می‌شوند، این پا و آن پا کرده، ببینید چه می‌گویند: «به تفنگ مجاهدین دعای خیر کرده شده است. از نجف برای آن‌ها دعای اسم اعظم فرستاده شده است. اگر یک کرور هم قشون به آن‌جا فرستاده شود هیچ‌کدام نمی‌توانند جان سالم از آن‌جا به‌در برند!»

تبریز بدین‌گونه خودش را آماده کرده، چشم به راه حمله‌های آینده است!... از سوی دیگر شاه نمی‌خواهد از بغض و کینه خود دست بردارد. تربیت‌کرده‌های لیاخوف را به عنوان واپسین پناه‌گاه خود روانه تبریز کرده، به آن‌ها می‌گوید: «آخرین امیدمان به شما است. شما باید در سایه رشادت خود تخت و تاجم را به همان رونق و شکوه پیشین خود برگردانید!»

هر کس می‌خواهد بداند که قزاقان بریگاد چگونه و با چه روحیه‌ای به سمت تبریز به راه افتاده‌اند، مقاله‌ای را که تحت عنوان «سفر به تبریز» از نووایاروس ترجمه و در بخش مربوط به ایران شماره دیروزمان درج کرده‌ایم بخواند و ببیند که قزاق‌ها با چه سرافکنندگی و یأسی به راه افتاده‌اند. جالب توجه است که قزاق‌ها از خجالت نمی‌توانسته‌اند سرشان

را بلند کنند. البته اگر ملاحظه خشم و کین مردم و مهارت و رشادت ستارخانی‌ها نبوده، پس چه چیز بوده که قزاقان اعزامی به جنگ را دستخوش چنین احوالی کرده است.

با این همه تردیدی نیست که بلای تازه‌ای برای تبریز تدارک دیده شده است. اگر این بار هم ستارخان پیروز شود، هرگاه لیاخوفی‌ها نیز، که در مسجد و مجلس کوبی و قتل و غارت مجاهدین ملت و وکلای جماعت ید طولایی داشته‌اند نتوانند از عهده تبریزیان بریابند، در آن صورت شاه دیگر باید از حیات خویش چشم‌پوشی کند و از تخت و حکم و زندگی و هر چیز دیگر دست بکشد!

لیاخوفی‌ها در چنین اوضاع و احوالی است که راهی تبریز هستند. همراه آن‌ها مسلسل‌ها و چند توپ آتشبار و تعداد زیادی فشنگ نیز برده می‌شود. عین‌الدوله، که ضمن داشتن حکومت آذربایجان زمین‌دار بزرگی نیز هست و ناگزیر از محافظت املاک خویش، هر چه ترسو هم باشد، بدیهی است که با مشاهده چنین حمله‌ای باز هم به طمع پیروزی افتاده، به فکر انتقام‌گیری بیفتد و رحیم‌خانی‌ها و بختیاری‌ها و حشراتی از این قبیل را دوباره در اطراف خود گرد آورد. تلگراف‌ها و اخبار خصوصی در بردارنده اطلاعاتی در این مورد هستند. هر دو نیرو در حال بزرگ و هیبت‌ناک‌تر شدن هستند. از برخورد این دو نیرو در آینده‌ای نزدیک اشتعال عظیمی پدید خواهد آمد!

در حالی که احوال ایران در دایره تبریز بدین صورت است، اخبار دیپلماتیک دیگری نیز به گوش می‌رسد. عثمانی گویا قصد تصرف آذربایجان را دارد. از این رو به جهت آن‌که براساس قرارداد بین روسیه و انگلیس سرزمین‌هایی که چشم طمع عثمانی به آن‌ها دوخته است جزو منطقه نفوذ روسیه است، روسیه از این قصد عثمانی ممانعت به عمل خواهد آورد و ای بسا که کار به مصادمه و جنگ نیز بکشد و در امور داخلی ایران مداخله شود. چنین شایعاتی در روزنامه‌ها درج می‌شود و همین اوضاع و احوال مسائل ایران را بیش از پیش پیچیده‌تر می‌کند.

برای تبریزیان لازم است که به منظور حل چنین مسائل مهمی ضمن آن که دارای نیروی جنگی هستند، به نیروی معنوی نیز که قابلیت و توان درک و حل چنین مسائل سیاسی بفرنجی را داشته باشد متکی باشند تا بتوانند وطن را از هر دو جهت محافظت کنند؛ هم از دشمنان داخلی و هم از طعنه‌های خارجی. چنین به نظر می‌رسد که ستارخان‌یان به اهمیت این نکته پی برده‌اند؛ زیرا که ستارخان به علما و فضیای ایرانی مهاجر ساکن خارج تلگراف زده است که در چنین روزهایی که وطن به وجودشان احتیاج دارد، با عقل و تجارب و دانش و فضایل خود به یاری‌اش بشتابند. در همین خصوص، در مقاله‌ای تحت عنوان «چه باید کرد؟» که در یکی از شماره‌های گذشته ترقی به چاپ رسیده، ایرانیان متواری به لندن، پاریس و پایتخت‌های دیگر اروپایی را به همین منظور فراخوانده بودیم. لیکن تا این زمان خبری در این باره و این که آنان در کجا مانده‌اند، به دستمان نرسیده و اثری مشاهده نگردیده است. ستارخان، تمثال متجسم آینده ایران، خواهان کمک‌های معنوی بوده، عقلا و علمای انقلابی مقیم خارج را به وطن دعوت می‌کند.

پس مدعوین کجا مانده‌اند؟

م.ا. رسول‌زاده

ترقی، ش ۸۰، ۲۰ اکتبر [۲ نوامبر] ۱۹۰۸

[۷ شوال ۱۳۲۶]

۱۷

حمالان پل

مشقت‌کش‌ترین، تیره‌روزترین، بیچاره‌ترین و مظلوم‌ترین هیئت کارگران باکو حمالان پل هستند. برآن هستیم که اطلاعاتی درباره این فراموش‌شدگانِ نگون‌بخت به دست‌دهیم.

اگر همهٔ حاملانی را که در پل‌ها کار می‌کنند پانصد نفر برآورد کنیم، در میانشان یک نفر هم غیرایرانی پیدا نمی‌کنید؛ همه فرزندان بی‌نوا و بد اقبال ایران هستند.

«همشهری»^{۲۵} از ظلم خان‌ها و محترکان و برای رهایی از چنگ بی‌کاری و بی‌قانونی و به قصد محافظت خویش و به دست آوردن لقمه نانی برای اهل و عیال خود - که در کمال عسرت و بدبختی در ایران به سر می‌برند - به باکو می‌آید... و شروع می‌کند به حمالی کردن در پل. در حالی که کارگران دیگر حتی یک روز طاقت مشقات این کار را نمی‌آورند، او بی‌صدا تحمل کرده، با حمل روزانه دوازده - سیزده ساعت بار بر پشت خود، روزگار می‌گذراند و در مقابل این زحمت، روزانه پنجاه - شصت کپک، یا ماهانه پانزده - بیست منات مزد به دست می‌آورد. در صورتی که کارگر غیرماهر معادن که کم‌ترین مزد را در مقابل پرمشقت‌ترین کار دریافت می‌دارد، در ازای حداکثر نه - ده ساعت کار، ماهانه بیست - بیست و پنج منات حقوق دریافت می‌دارد. البته کارگرانی هم هستند که روزانه بیش از هشت ساعت کار نمی‌کنند. از سوی دیگر کارگران معادن غالباً از منزل مجانی و در صورت نبودن منزل، از اجاره بها و نیز از آب و نفت مجانی و امتیازات دیگر نیز استفاده می‌کنند؛ در حالی که حاملان پل فکر چنین چیزهایی را نیز به مغز خود خطور نمی‌دهند. معمولاً ده - پانزده نفر از اینان منزلی را که فرق چندانی با طویله ندارد در گوشه و کنار شهر به پنجاه کپک کرایه کرده، با هم زیر یک سقف زندگی می‌کنند.

به کارگران مؤسسات دیگر، براساس قانون عمومی کارخانه، دفترچهٔ راسچوت (انفصال از خدمت) داده می‌شود که وقتی کارگر از کار اخراج و یا مصدوم می‌شود، پولی به او می‌پردازند. وقتی هم که حقش داده نمی‌شود، حق شکایت کردن و مراجعه به محاکم عدلیه را دارد. اما این نوع قواعد شامل باربران پل نیست... تأمین می‌شود در مورد استخدام و

اخراج در کار نیست. پیمان‌کار هر وقت اراده کند، آن‌ها را به کار می‌گیرد و هر وقت هم دلش خواست اخراجشان می‌کند.

مزد کارگران جاهای دیگر معمولاً از هر دو هفته و یا سر برج داده می‌شود، اما حملان برای گرفتن مزد خود از پیمان‌کاران باید بارها مراجعه کنند و دشنام بشنوند...

پیمان‌کاران دست کم نصف حاصل زحمت حملان را به جیب می‌زنند و هر پیمان‌کاری روزانه از پنج تا ده منات گرفته تا بیست - سی منات درآمد دارد!... آیا حملان پل‌ها نمی‌توانند با تشکیل تعاونی‌هایی خود را از چنگ پیمان‌کاران نجات بدهند؟... ظاهراً حملان خود به تنهایی قادر به انجام چنین کاری نیستند؛ لازم است در این باره آن‌ها را یاری و راهنمایی کرد!...*

م.ا. رسول‌زاده

ترقی، ش ۸۸، ۲۹ اکتبر [۱۱ نوامبر] ۱۹۰۸
[۱۶ شوال ۱۳۲۶]

۱۸

اجمال سیاسی

ایران

اخباری، هم خنده‌آور و هم گریه‌آور، از ایران می‌رسد که حکایت از آن دارد که احکام صادره از دستگاه حکومت ایران ناقض یکدیگر هستند.

این‌ها را از آن روی خنده‌آور می‌گویم که بی‌سوادی و هر دمبیل مزاجی و جبن و سستی، و بدتر از همه، جهل صرف افرادی که ادعای حکومت بر جماعتی بزرگ و کشوری پهناور را دارند، خنده‌آور است. گریه‌آور می‌گویم

زیرا گرفتاری ملتی بزرگ و کشوری پهناور در دست چنین بی‌کفایت‌هایی خود گریه‌آور است. به‌ویژه که وقتی این ملت و کشور پس از سالیان سال گرفتاری و اسارت می‌خواهد از چنگال ایشان رها شود، دستخوش گرداب‌های بزرگ و فجایع خونین شده، تا پرتگاه اضمحلال کشانده می‌شود!

به هرگونه، واپسین این اخبار خنده و گریه‌آور، خبری تلگرافی بود تحت عنوان «شورای دولتی». گویا «شورای دولتی» برای آماده کردن اصول انتخاب نمایندگان مجلسی که قرار است تأسیس شود تشکیل گردیده است. چنان اصولی که به واسطه آن مجلس آینده مانند مجلس قبلی نباشد و تنها محل تجمع عقلا و علمای کشور باشد.

ما نظر خود را در این باره بیان کرده، نومیدی خویش را قبلاً نشان داده‌ایم... و اشاره کرده‌ایم که این هم شعبده‌بازی جدیدی است. خود شاه هم در مصاحبه‌ای که با خبرنگار خبرگزاری رویتر داشته این شعبده‌بازی خود را یک بار دیگر به اثبات رسانده گفته است که گویا او (شاه) اساساً اندیشه مشروطه را می‌پسندد و آن را مایه ترقی مردم می‌داند. لیکن این حقیقت را نیز باید در نظر گرفت که مشروطه هنوز برای ایران زود است. مردم هنوز آمادگی پذیرش آن را ندارند.

بنابراین «شورای دولتی» نمایشی است برای چشم‌بندی دول معظم [...] خبر عزیمت رئیس این شورا به مونت‌کارلو دم خروس را پیش از پیش نشان می‌دهد. برای برپایی مجلس، شورا تشکیل می‌گردد، لیکن رئیس این شورا به مونت‌کارلو، کلوپ قماربازان سرشناس، عزیمت می‌کند تا به سیری دل تفریح نماید! [...]

آنها بین قماربازی و اداره مملکت فرق چندانی نمی‌گذارند! اگر آنها در سایه جهالت و نخوت خود قادر به تشخیص چنین کارهای متضاد و منافی قاعده نیستند، دیپلمات‌های اروپایی که اینان ابلهانه در پی فریب‌شان هستند، آن را تشخیص می‌دهند.

ایشان می‌توانند بر سخن راست و اغفال و دروغ و حقیقت‌نوازی و شعبده‌بازی اشراف داشته باشند. آن‌ها صبر نمی‌کنند که کابینه‌های سفیهانی چون امیربهادر با کلاه گذاشتن بر سر نماینده‌هایشان شأن و حیثیت ملی‌شان را لکه‌دار کنند. یعنی که امروز قول تأمین برقراری مشروطه را به آن‌ها بدهد و فردا به فسخ آن فرمان دهد. اما حالا اگر حکومت ایران به علت بی‌عاری و جهالت خود از انجام چنین کارهایی رویگردان نیست، خیال نکند که دولت‌های اروپایی هم مثل آن‌ها بی‌عار و بی‌حمیت هستند!

اکنون ببینید که روزنامه رسمی روسیا و نیمه رسمی نوویه ورمیا دیگر بیش از این تحمل نیاورده به وجه شدیدی به دغل‌کاری حکومت ایران اعتراض می‌کنند. نوویه ورمیا که همیشه با اتهام‌زنی به مشروطه‌خواهان ایران از حکومت این مملکت جانبداری می‌کند، دیگر «به جان آمده» است و می‌نویسد که چنین چیزی ناشدنی است. این در حقیقت خندیدن به ریش دولت‌های اروپایی و به مسخره گرفتن آن‌ها است!... دولت ایران باید به وعده‌ای که داده عمل کند!...

آیا حکومت ایران پس از این باز هم عناد خواهد ورزید و از دغل‌کاری، دنائت، سفاهت و بی‌عرضه‌گی دست برنخواهد داشت؟! انسان با به تجربه دیدن بی‌قابلیتی این حشرات گرفتار نومیدی شده، در میان اندیشه‌ها پیروزی مردم ایران و اضمحلال این کشور مردد می‌ماند!... باید دید که فردا چه بار خواهد آورد!...*

م. رسول‌زاده

ترقی، ش ۱۱۰، ۲۴ نوامبر [۷ دسامبر] ۱۹۰۸

[۱۳ ذی‌قعدة ۱۳۲۶]

‡ این مقاله در بردارنده دو بخش دیگر با عناوین «ترکیه» و «روسیه» نیز بود که از ترجمه آن‌ها صرف‌نظر شد. - م.

مربوط به امور ایران

تبریز، ۵ [۱۸] دسامبر - بنا به اخباری که از جلفا به انجمن واصل شده، اتباع روس ساکن آنجا به دومای دولتی مراجعه کرده، از این که به علت عدم کمک کنسول تا حد نابودی متضرر شده‌اند، شکایت کرده‌اند. به همین مناسبت امروز مذاکرات در انجمن جریان دارد. قفقازی‌ها هم در همین مذاکرات شرکت دارند.

تبریز، ۵ [۱۸] دسامبر - دیروز گفته می‌شد که رحیم‌خان به باسمنج، واقع در نزدیکی تبریز، آمده‌است. از آمدن فوج دماوند به اردوگاه عین‌الدوله و شایع شدن این خبر که در این روزها فوج دوّم قزوین نیز خواهد آمد، اهالی غرق خوف و وحشت هستند. با آخرین قطار تعداد زیادی انقلابی ارمنی، گرجی و غیره به جلفا آمده‌اند. همه این‌ها به تبریز می‌روند.

داغ‌های دل

در مقابلم یک نامه و سه پاکت موجود است. این نامه و پاکت‌ها که به زبان ایرانی [فارسی] نوشته شده‌اند، مرا در افکار دور و درازی فرو می‌برد و ایران را در نظرم مجسم می‌سازد.

در این جا انسان‌ها تلف می‌شوند، بچه‌ها گریه می‌کنند، خون‌ها جاری است، و ناله‌هایی که از شدت ظلم و استبداد بر آسمان بلند است... این‌ها همه دل آدم را می‌شکافد...

کاغذ را می‌خوانم. نوشته است:

با فرار رسیدن زمستانِ سرد آذربایجان، فقرا و ضعفاى اهالی کلاً از دست می‌روند. با وجود فتوای‌های حجج اسلام نمی‌توانیم تصور کنیم که عالم اسلام چگونه این احوال را می‌شنود و ساکت و راحت می‌نشیند و با اهل و عیال خود خوش می‌گذراند.

جم غفیری* از بیچارگان در میان برف‌ها گرسنه و لخت مانده، مثل جوجه‌های پربرنیاورده می‌لرزند و قوت لایموت ندارند. حرف سر ایرانی و غیر ایرانی نیست. به هر انسانی و به هر مسلمانی لازم و واجب است که در راه گرفتن حق مشروطه [مشروع؟] شان، به انسان‌های گرفتار بدبختی کمک کند. اگر بخواهیم احوال پریشان این بیچارگان را تصویر کنیم، هیچ انسانی نمی‌تواند طاقت خواندن و شنیدنش را داشته باشد!...

پس از خواندن چنین نامه غم‌انگیزی یکی از پاکت‌ها را برداشته، باز می‌کنم. از نوشته‌های روی آن‌ها می‌فهمم که چیزهای سیاه کلوخ مانند گذاشته شده در جوف آن‌ها نمونه‌های نان‌هایی است که نانوائی‌ها به خورد مردم می‌دهند. تکه‌ای از این به اصطلاح نان که قسمتی از آن سوک جو، قسمت دیگرش نمک و بخش اعظمش خاک است، نمونه‌ای از نان‌هایی است که در جمادی‌الآخر ۱۳۲۶ در بازار تبریز تحت محاصره فروخته شده است. اگر من این نمونه را نمی‌دیدم هرگز نمی‌توانستم تصور کنم که در عصر حاضر خوراک انسان‌ها خاک باشد...

با اندکی تأمل می‌توان فهمید که بیچاره ایرانی‌ها چه‌ها که نمی‌کشند. از همین «نان‌ها» به جهات دیگر معیشت ایران نیز می‌توان پی برد...

با نگاه کردن به این «نان‌ها» انسان به فکر فرو می‌رود و در نظر می‌آورد که در سویی بچه‌های قد و نیم‌قد یتیم که لب‌هایشان از سرما کبود شده، زاری‌کنان از دامن بیوه‌ای ژنده‌پوش و پریشان آویخته‌اند و مدام می‌گویند: «مادر، مادر من نان می‌خواهم!» بچه‌ها گرسنه‌اند و نان می‌خواهند و زن بیچاره به دنبال «نانی» که من کلوخ‌پاره‌اش پنداشته بودم می‌گردد، اما آن را نیز پیدا نمی‌کند...

از سوی دیگر دلاور مردانی را که خود را فدای راه آزادی کرده‌اند

* در اصل «بیرجمع فقیر» نوشته که نادرست می‌نماید.

می بینی که صف کشیده‌اند و عازم جهادند. آن‌ها سفالت و گرسنگی را به چیزی نمی‌گیرند. آتش علوی که در دل‌هایشان فروزان است آن‌ها را گرم می‌دارد. عازم راه جهاد می‌شوند؛ زیرا ایمان دارند که تنها با همین عزم ثابت است که می‌توانند به بدبختی و فلاکت حاکم در محیط‌شان پایان بخشند. ایمان دارند و به آن‌هایی که از شدت ناملايمات به تنگ آمده‌اند، با چنین شعارهایی تسلی قهرمانانه و مردانه می‌دهند: «مرگ یک بارگی بهتر است از ذلت دایمی!»

چنان‌که می‌دانیم زمانی به منظور کمک به خسارت دیدگان ایران کمیته‌ای در باکو تشکیل شده و اعانه‌هایی نیز گردآوری شده است. بر مسئولان آن کمیته‌هاست که ضمن آن که درباره فعالیت‌های خود به مردم گزارش می‌دهند تا ایشان را از رسیدن اعانات خود به دست نیازمندان مطمئن سازند، بر فعالیت خیرخواهانه خود ادامه دهند!*

فاعتبرو یا اولی‌الابصار!

م.ا. رسول‌زاده

ترقی، ش ۱۲۴، ۱۱ [۲۴] دسامبر ۱۹۰۸

[۳۰ دی قعدة ۱۳۲۶]

۲۰

درباره امور ایران

ایل بختیاری چه سیاستی در پیش می‌گیرد؟

حکومت ایران برای مقابله با سیل خروشان‌ی که به سویش روان است، چنان‌که معلوم است صاحب قشونی که به قدر لزوم دارای نظم و نظام

* پارگراف‌هایی از این مقاله خلاصه شد.

باشد نیست. امید اصلی محمدعلی شاه و دیگر سران حکومت به ایل بختیاری بود. به میان کشیدن پای ایل بختیاری و علم کردن آنها در مقابل مشروطه خواهان و انقلابیون منتهای آمال یغماگران تهران بود.

همچنان که حکومتی ها به بختیاری ها امید بسته اند، مشروطه خواهان هم به این مسئله که بختیاری ها سرانجام به کدام طرف تمایل پیدا خواهند کرد، علاقه مند هستند.

اگر هم دیدن ایلاتی های رشید و جسوری چون بختیاری ها در صف دشمن مایهٔ بیم و وحشت مجاهدان راه خدا، که جان فدای راه حریت کرده اند، نباشد، دیدن چنان طایفه ای در صفوف خود را از ته دل آرزو می کنند. این در نهایت طبیعی است.

از همین روی است که هر دو نیرو که در ایران در میدان جان بازی مقابله می کنند، به این که ایل بختیاری چه سیاستی در پیش خواهد گرفت اهمیت زیادی می دهند. مطبوعات ایرانی، یعنی روزنامه های ایرانی که در ممالک بیگانه منتشر می شوند - زیرا که در داخل، در سایهٔ استبداد محمدعلی روزنامه منتشر نمی شود - دربارهٔ این مسئله حساسیت بیش تری نشان می دهند. مدتی قبل در روزنامهٔ خود خبر داده بودیم که یکی از سرکردگان بختیاری از قبول فرمان شاه سر باز زده، از حمله به تبریز خودداری کرده است. فراتر از اخباری از این دست، روزنامهٔ جبل المتین مطالبی دربارهٔ این که بختیاری ها چه حرکتی خواهند نمود درج کرده است. از این تفصیلات چنین برمی آید که سردار اسعد و برادرش سردار حکمت بختیاری^{۲۶} از پاریس فراخوانده شده، ضمن دادن نوید لقب امیر تومانی و وعد و وعیدهای دیگر، صراحتاً قول داده اند که پس از فتح آذربایجان، اصفهان نیز به آنها داده خواهد شد. اخبار صحیحی در دست است که سردار به قبول چنین بی عاری تاریخی تن در نداده، این پیشنهاد را رد کرده است. پس از آن که کار چنین صورتی به خود گرفته،

دولتیان دستخوش سرگیجه شده به رؤسای دیگر بختیاری مراجعت کرده‌اند؛ اما نتوانسته‌اند از آنان نیز قول امیدوارکننده و تسلی‌بخشی بگیرند.

در این اواخر اجلاس محرمانه‌ای در بین بختیاری‌ها صورت گرفته و در این اجلاس ریش‌سفیدان بختیاری پیشنهاد شاه دایر بر حمله بختیاری‌ها به آذربایجان را مورد مذاکره قرار داده‌اند.^{۲۷}

در آن اجلاس ناطقی که به دریافت و شهادت اداره جمل‌المتین دارای قوه تحریر و سحر بیان بوده نطق مفصلی ایراد کرده، از آن جمله گفته است: «حضرات، ما امروز به وضع بسیار دشواری گرفتار آمده‌ایم. باید با دقت و تفکر خود را ازین وضع خلاص کنیم. به عبارت دیگر باید با عقل و تدبیر چنان به کار فیصله بدهیم که در آخر مایه ندامت و پشیمانی ما نشود. ما باید نام تاریخی خود را در نظر بگیریم تا در آینده در مقابل خلق سرافکننده نباشیم و به بدنامی شهره نشویم و نام نوع خود را ضایع نگردانیم. از همین روی است که باید پیشنهادی را که به شما شده، به تفصیل مورد ملاحظه و مذاکره قرار دهیم. بهتر است ما بدانیم که حکومت از ما چه می‌خواهد و نفع و ضرر ما از فداکردن جانمان به خواست دولت چیست؟»

«۱. دولت می‌خواهد که ما سینه‌ها مان را سپربلاهایی که بر او نازل می‌شود بکنیم و محض هوای نفسانی و شهرت‌طلبی یک نفر قطع طریق و طی منازل کرده، به سوی آذربایجان به حرکت درآییم و در برابر برادران مسلمان خود قرار گیریم. در حالی که آن‌ها خواستار حقوق ملت و وطن هستند که منافع آن عاید همه‌مان خواهد شد. بلی دولت می‌خواهد که ما برویم و برادران خود را که به خاطر منافع ما می‌کوشند، بکشیم.»

«۲. منفعت‌اش برای ما چیست؟ منفعت‌اش خشنودی شاه و درباریان از ما و داده شدن درجاتی چون سرهنگی و سرتیپی و امیرتومانی و

امیرنویانی و چند حمایل سرخ و سبز و مدال‌ها و نشان‌ها برای بعضی از بزرگانمان و فوقش چند تومان انعام و انتصاب یکی دو نفر از رؤسایمان به حکومت‌های محلی خواهد شد. این حداکثر منافع ما خواهد بود. حال آن که ممکن است خیلی کم‌تر از آن‌چه که برشمردیم باشد.»

«و اما ضررش - ضررش هم نوعی، هم شخصی، هم دینی و هم دنیوی است. ضررِ نوعی است، زیرا که چنان بدنامی تاریخی را به دنبال دارد. بختیاری‌ها که تا این تاریخ به ایران خدمت کرده‌اند، اینک به بدنامی در صفحات تاریخ ثبت خواهند شد.»

«ضرر شخصی است، زیرا که تاکنون معلوم شده است که ملت از آن طایفه غیور که در راه حقوقش تلاش می‌کند، طرفداری می‌نماید. خداوند خود معین و مددکار آنهاست. در هر صورت احتمال زیادی می‌رود که ما شکست بخوریم.»

«ضرر دینی است، زیرا در صورتی که مقلد حجج اسلام، مجتهدین نجف اشرف هستیم، با زیر پا گذاشتن فتوای آن‌ها عملاً از دین خارج می‌شویم!»

«ضرر دنیوی است، زیرا اگر ملت پیروز شود، نتیجه‌اش قابل پیش‌بینی است. بر فرض هم اگر ما به تبریز رفته پیروز شویم، از این قوم لایفلحون قاجار چه انتظاری می‌توانیم داشته باشیم؟ مگر شخصیت‌های بزرگی از رؤسای سابق ما با وجود خدمت به قاجاریه دچار مصایب نشده‌اند؟»
در این‌جا تعداد زیادی از مشاهیر بختیاری مجازات شده را برمی‌شمارد...

پس از بیان ملاحظات فوق، فواید دولت مشروطه را برشمرده، استقرار چنین نظامی را به نفع بختیاری‌ها دانسته با این جملات به سخنان خود پایان بخشید:

«حالا از این بیانات می‌توانید استنتاج کنید که ما باید در کدام طرف

باشیم؛ طرف مشروطه یا طرف استبداد؟ آیا ما باید به جنگ مشروطه خواهان برویم یا مستبدان؟»

خبرنگاری که این خبر را داده اطلاع می دهد که در پایان این مجلس قطعنامه ای نیز صادر گردیده است. از نتیجه قطعی این اجلاس اطلاع دقیقی در دست نیست. همین قدر می توان گفت که افکار عمومی آدم را به این نتیجه می رساند که بختیاری ها حتی اگر طرف مشروطه را هم نگیرند، در برابر آن قرار نخواهند گرفت.

این هم نیروی دیگری له مشروطه....

ا.م

ترقی، ش ۱۲، ۱۵ [۲۸] ژانویه ۱۹۰۹

[۶ محرم ۱۳۲۷]

مکتوبات ایران^{۲۸}

رشت

جشن عیدیه

در غرة ربیع الاول [۱۳۲۷] به مناسبت عید نوروز،^{۲۹} در سالن دارالحکومه مجلس سلام رسمی برگزار گردید. ابتدا کودکان مکتبی آمده، در حضور سپهدار لایحه‌ها خواندند. جناب سپهدار اعظم هم از آن‌ها تجلیل به عمل آورده، نطقی ایراد کرده، در ضمن آن فرمودند که آینده وطن بسته به وجود آنان و امیدهای ملت وابسته به ایشان است. پس از آن هم به عنوان عید مبلغی هدیه نقدی به کودکان عطا فرمودند. این مجاهدان کوچک که مایه امید ملت هستند، پس از قبول التفات سپهداری، ضمن نمایش غیرت خویش خواهش کردند که وجوهات بخشیده شده به آن‌ها به خزانه اعانه ملی واگذار گردد. بلی، ملتی که فرزندان با چنین ابراز غیرتی کمر به خدمتش می‌بندند، ان شاء الله پس از تحصیل موفقیت تامه، برای تربیت شایسته نونهالان، مکاتب عهد دقیانوسی بی نظم و ترتیب را - البته اگر بتوان نام مکتب به آن‌ها داد - اصلاح می‌کند و در آن صورت آن‌ها هم توفیق آن را می‌یابند که به راستی فرزندان لایق ملت گردند و بدین ترتیب آینده خود را بیش از پیش تأمین نمایند. پس از این نوباوگان وطن، حضرات مجاهدان راه حریت، فدائیان مظلومین ملت دسته دسته و فوج فوج به همراهی ترنم موسیقی، تماماً در سلام مجلس رسمی حضور به هم رساندند.

کسانی به نمایندگی از طرف حضار نطق‌های تهنیت و تبریک ایراد

کردند. نطق‌ها به غایت صمیمی، آتشین و متأثرکننده بودند. نطق هر ناطقی با کف‌زدن‌های شورانگیز حاضران به پایان می‌رسید و از جانب همه مجاهدان مورد تقدیر قرار می‌گرفت.

جناب سپهدار که مظهر همه خطاب‌ها و تهنیت‌ها و تبریکات بودند، در حالی که از شنیدن نطق‌ها و قبول تهنیت‌ها و تبریکات به غایت متأثر شده بودند، یک نطق غرای جوابیه ایراد فرمودند.

جناب مشارالیه، ضمن آن که سربازی رشید و جنگاور هستند، با نطق خود نشان دادند که ناطقی سخنور نیز می‌باشند. جناب سپهدار در طی این نطق‌های غرای خویش در خصوص اتحاد، اتفاق، اخوت و مساوات سخن رانده، اثبات می‌کردند که تنها در این صورت است که می‌توان کار را پیش برد. ایشان ضمن دعوت حضرات مجاهدان به تمکین از قانون و مراعات آن، برقراری نظم و انتظام در شهر و در میان اهالی و استقرار امنیت و آسایش را به اصرار توصیه می‌کردند. ایشان ضمن نطق مذکور اعلام کردند که شخصاً خودشان در همین روزها عازم سنگر خواهند شد و در آن جا با مجاهدین، که حکم برادرانش را دارند، دست به دست شده، به اتفاقشان در راه مام مهربان وطن جانفشانی خواهند کرد.

این نطق که با دقت و توجه هر چه تمامتر شنیده می‌شد، با فریادهای آسمان‌فرسای «زنده باد سپهدار» مجاهدان و حاضران دیگر و در میان کف‌زدن‌ها و غریوها خاتمه یافت. حضرت سپهدار پس از نطق خویش با همه مجاهدان فرداً فرد دست دادند و روبوسی کردند و با مسرت و نوازشی فراموش‌نشدنی از آنان تودیع فرمودند. بدین صورت مجلس سلام با طمطراق و شکوهی بزرگ به پایان رسید.^{۳۰}

یک شب پیش از جشن و همین امشب در سالن تئاتر شهر برنامه کنسرت ترتیب یافت که در طی آن نغمات ملی ایفا می‌گردید و به شادمانی ناشی

از فتوحات ملی دامن می‌زد. سالن تئاتر مملو از مستمعین بود. عایدات این برنامه‌ها به صندوق اعانه ملی واریز می‌شود.

قزاقان روس

قزاقان روس که خبرشان را قبلاً داده بودم، اکنون در رشت هستند. اینان با گردش‌های دسته‌جمعی در کوچه‌ها و خیابان‌ها و با حرکات نمایشگرانه خود اهالی را متوحش می‌کنند.

به رسیدن خبر پیاده شدن قزاق‌ها در انزلی، از جانب مجلس ایالتی و سپهدار به تمام کنسول‌های دول خارجی نامه رسمی نوشته شده، از آن‌ها جواب خواسته‌اند که آیا تاکنون از جانب مشروطه‌خواهان نسبت به اتباع خارجی کم‌ترین تعرض و کم‌احترامی صورت گرفته و ضرری ولو جزئی به ایشان رسیده است؟

تمام کنسولگری‌ها به این سؤال رسمی جواب قطعی داده‌اند که هیچ کس نرنجیده است. کنسول روس هم به همین گونه جواب داده، لیکن در پایان کنایه مختصری افزوده است که عبارت است از ضبط شدن محموله‌های پستی، در حالی که نسبت به محموله‌های مربوط به روس‌ها هیچ‌گونه تعرضی صورت نگرفته است.

کنسول روس در مقابل این سؤال که قزاق‌ها به چه منظوری وارد قلمرو ایران شده‌اند، جواب داده است که آن‌ها به موجب فرمان همایونی آمده‌اند. بسیاری از این قزاقان به ترکی و روسی تکلم می‌کنند و همین نشان می‌دهد که اینان جهت خدمت به قصدی معین مخصوصاً به ایران فرستاده شده‌اند.

ورود قزاقان و رفتار غیرمتعارف آن‌ها در شهر موجب تشویش و اضطراب مردم می‌شود و از این روی می‌توان منتظر اعتراضات عمومی مشروطه‌خواهان و به هیجان آمدن ایشان شد.

اردبیل

با تلگراف از آستارا خبر داده می شود که ارکان استبداد اردبیل متزلزل شده است. نتیجه به زودی آشکار خواهد شد. ایلات شاهسون و مشکین به یغما و چپاول علاقجات رحیم خان در قراجه داغ مشغول هستند.

رسول زاده

ترقی، ش ۵۷، ۱۸ [۳۱] مارس ۱۹۰۹

[۹ ربیع الاول ۱۳۲۷]

۲

ازرشت

در این روزها افکار سیاهی در این جا بروز کرده است. به دنبال قزاقان روس تشویش و نگرانی در این جا شیوع یافته است. شایع بود که گویا ارتجاعیون می خواسته اند با هجوم به کنسولگری روس اسباب مداخله آن دولت را در امور داخلی ایران مهیا سازند.

جالب توجه است که این خبر از منابع کنسولگری سرچشمه می گرفته است. یکی از مأموران کنسولگری روس به طور محرمانه به یک نفر گفته است که علت ورود قزاق ها به این جا این است که ارتجاعیون می خواسته اند به قصد ضربه زدن به انقلاب به کنسولگری حمله کنند. کنسولگری که از این قصد خبردار شده، گویا قزاق ها را برای احتیاط خواسته است. توجه باید داشت که این نوع اخبار براساس همین منطق شایع گردیده است.

یک جانی از قفقاز آمده که خودش را به طریقی به صورت مجاهدان درآورده بوده، برای سوء قصد به جان مدیر شرکت نوبل و بعضی از کارمندان دفتر آن شرکت توطئه ای چیده بوده که پیش از دست زدن به هر

اقدامی، شناسایی و به دست کمیسیون جنگ دستگیر شده و تحت استنطاق قرار گرفته و تعدادی از همدستانش نیز توقیف گردیده‌اند.

گذشته از این، اخبار جعلی زیاد دیگری نیز برای اغفال و منحرف کردن افکار عمومی قصداً انتشار داده می‌شود. مثلاً در این روزها شایع گردیده است که گویا نامه بدون امضایی به رئیس بانک روس نوشته و مبلغی پول از وی مطالبه کرده‌اند. حال آن که این خبر بی اساس است.

این مسئله که چنین شایعات نگران‌کننده‌ای از جانب چه کسانی منتشر می‌گردد، اذهان خیلی‌ها را به خود مشغول داشته است. اگرچه نتیجه منطقی این شایعات را حمل تحریک‌آمیز محمولات پستی روسیه به واسطه قزاقان روس تا حدودی نشان می‌دهد، لیکن صمدخان تاجرباشی^{۳۱} که با اعمال شنیع و افکار فتنه‌انگیزانه سابق خود معرف خوانندگان گرامی مان می‌باشد، افکار عمومی را بیش‌تر مشوش می‌گرداند.

این آدم جانیان و لات‌ها و اوباشانی را که از قفقاز به این‌جا فراری شده‌اند به خدمت گرفته تا مرتکب اعمال سیاهی بشود. ابوالحسن، که در رابطه با ماجرای مدیر شرکت نوبل توقیف گردیده، بنا به روایاتی به این شخص وابسته است؛ یعنی که به باند او تعلق دارد.

به هرگونه، صمدخان سوای سرتاجرگری، به دنبال پیدا کردن یک سر دیگر برای خویش است. وی عدم استعدادش در امور خیریه را به روی خود نیاورده، به زبان حال می‌گوید: «اگر ابرارباشی شدن برایم مشکل باشد، اشرار باشی می‌شوم.» تا حدودی هم در این راه نامی در کرده است.

در ۱۷ محرم، فردای روز فتح رشت، این آدم می‌خواسته است به خاطر یکی دو قبضه تفنگ غوغایی برپا دارد و به واسطه اشرار جیره‌خوارش شورشی به راه اندازد. اگر جنابان رمی خان خلیلوف و علیش بیک علی‌یف از پش برنمی‌آمدند، فتنه بزرگی راه می‌انداخت.

این مفسد شریر که در آن هنگام دماغ سوخته شده، دائماً در این اندیشه است که زهر خودش را به هر حال بریزد و هیچ فرصتی را برای به اجرا درآوردن افکار خبیثه خود از دست نمی‌دهد و از هیچ فتنه و فساد روی‌گردان نیست.

لیکن این آدم سعی بی‌حاصل می‌نماید و مشت بر سندان می‌کوبد. زیرا، نه او و نه تو و نه آن‌هایی که او یا تو را تحریک می‌کنند و در حقیقت می‌خواهند با «ارابه خرگوش بگیرند»، با چنین اقدامات و وسایلی نمی‌توانند به مقصود برسند [...]»

کرگان [رود] * و دلیل‌ها

امروز نزدیک به پنجاه نفر سواره از کرگان رود تالش به این‌جا آمدند. اینان با کمال احترام از طرف مجاهدان محلی مورد استقبال قرار گرفتند. سرکرده اینان حضرت سیداشرف [شجاع‌الدیوان کرگان رودی] است.

حرکت سپهدار

در این روزها در کمال جدیت در تدارک سفر قزوین هستند. تأمین تدارکات لازم به عهده کمیسیون جنگ^{۳۲} است. سه روز بعد سپهدار به همراه نیروی کافی به سوی قزوین حرکت خواهند کرد.

ترتیبات شهری

برای استقرار نظم و آرامش در شهرها مجاهدات لازم انجام می‌گیرد. ادارات عدلیه - نظمیّه براساس قاعده تنظیم و اصلاح می‌گردد. حکومت سابق مالیات تا نوروز را گرفته است. برای جمع‌آوری مالیات سال جدید و ثبت و ضبط مداخل و مخارج به صورتی مضبوط، اداره مالیه‌ای براساس اصول جدید تشکیل گردیده است.

* در اصل کیرکان نوشته شده است. کرگان رود، از دهستان‌های شهرستان نوالش است. - م.

نظم شهر به عهده دو نیرو گذاشته شده است: مجاهدان و اداره نظمی. مجازات کسانی از مجاهدان که مرتکب اعمال خلاف قانون شده باشند، به عهده کمیسیون جنگ است. در این روزها مجاهدی که به علتی یک همروستایی خودش را به قتل رسانده بوده بی درنگ دستگیر شده به مجازات رسید.

نظارت بر اعمال اهالی شهر به عهده اداره نظمی است. این اداره از هشتاد نفر فراش، هفت نفر رئیس محله (کدخدا) و یک نفر بازارنیک [بازاری؟]، دو نفر معاون و یک نفر رئیس کل تشکیل یافته است. جناب صدیق حرم، که در بین مجاهدان و مهاجران از اعتبار و اعتمادی شایسته برخوردار است، به مقام ریاست کل منصوب شده‌اند.

اخبار مربوط به اطراف

اخبار واصله از تبریز تسکین‌آمیز است. اخبار تحسین‌انگیزی نیز از اردبیل می‌رسد. گویا اندیشه مشروطه‌خواهی در بین شاهسون‌ها در حال رواج است و طرفداران آن روز افزون می‌باشد. از قزوین خبر می‌دهند که در آنجا کمیته سرّی مجاهد تشکیل گردیده است.

به منظور یاری به سواران حسینعلی خان، مقداری اسلحه و مهمات و مجاهد از این‌جا به آستارای ایران فرستاده شده است. در آن‌جا دیگر شعبه فرقه مجاهد^{۳۳} تشکیل گردیده، مشغول فعالیت می‌باشد.

تفریح عمومی

به منظور گردآوری اعانه جهت یاری به خانواده‌های پاشاخان دانشجو، که در ۱۶ محرم^{*} در حین جنگ با دولتیان به شهادت رسید و مخوی گرجی^{۳۴}، که بر اثر انفجار بمب خودش هلاک گردیده، نمایشی در این‌جا ترتیب یافت. در جریان این برنامه نمایش‌هایی به روسی و ترکی اجرا

* در متن ۲۶ محرم نوشته. - م.

گردید. نمایشنامه‌های دورسون علی و باللی بادی سلطان مجید غنی‌زاده^{۳۵} به زبان ترکی اجرا شد. این نوع نمایش‌ها در این جا تازگی داشته، برای نخستین بار بود که اجرا می‌گردید. تماشاگر زیاد و تئاتر مملو بود. وجوهات گردآوری شده به محل‌های مقتضی ارسال شد.

۱.م

ترقی، ش ۵۹، ۲۰ مارس [۱ آوریل] ۱۹۰۹

[۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۷]

۳

از رشت

(از خبرنگار مخصوصان)

قزاقان روس

به مناسب آمدن قزاقان روس سؤال و جواب‌هایی بین حکومت موقتی مشروطه و کنسول‌های دول خارجی مبادله شده است. سؤالی که از طرف انجمن ایالتی گیلان و سپهدار اعظم به کنسول‌های انگلیس، عثمانی، آلمان، اتریش و روس داده شده از این قرار است: همه حضرات سفرا و اتباع دول متمدن مستحضر هستند که ملت ایران در مجاهده برای به دست آوردن حقوق مغضوبه خود و اعاده حریت صحت عمل را اساس حرکت خود قرار داده و می‌دهند و در تمام نقاط ایران از این امتحانات سربلند بیرون آمده‌اند. خصوصاً که تا این زمان از طرف ملت گیلان به مال و جان و ناموس هیچ تبعه خارجی کوچک‌ترین تعرضی نشده و اهتمام شبانه‌روزی‌شان بر این بوده و هست که مزاحمتی برای خارجیان ایجاد نشود و امور تجارتنی‌شان معطل نگردد. اینک در حالی که همه کنسول‌های

دول خارجی مقیم رشت و حتی کنسول دولت بهیه روس در این خصوص ابراز رضایت کرده‌اند، چهل نفر قزاق با دو عدد پولیموت (مسلسل)، بدون اطلاع قبلی و کسب اجازه، از طرف دولت روس به گیلان وارد شده‌اند. در صورتی که از ۱۶ محرم تاکنون به حقوق حتی یک نفر تبعه دولت روسیه ابدأ تجاوزی نشده است، این حرکات خارج از چهارچوب موازین و حقوق بین‌المللی در چنین موقع حساسی سبب هیجانات ملت شده، می‌تواند باعث زحمات فوق‌العاده شود. لهذا متمنی است که از چنین حرکات و اقداماتی جلوگیری به عمل آید تا موجبات ناخشنودی ملت ایران فراهم نشود.

جواب شهرداری عثمانی

«انجمن ایالتی گیلان»

حضور انجمن ایالتی گیلان، امنای انجمن مقدس گیلان دامت برکاتهم. در جریان هیجان ملی ابراز شده ملت گیلان برای حفظ حقوق منسوبه [مغصوبه؟] خویش که از ۱۶ محرم الحرام به وقوع پیوسته، به اظهار اتباع عثمانی مقیم رشت، ایشان تاکنون در کمال راحت و امنیت بوده‌اند و متحمل هیچ‌گونه ضرر شخصی و تجارتي نشده‌اند؛ بلکه همیشه شاهد محافظه محترمانه حق و حقوق خود از جانب امنای انجمن ایالتی بوده‌اند و هستند.

امیدوارم که در سایه اقدامات کامل اشخاص محترم و...، همچنان‌که تا حال دیده شده، پس از این نیز هیچ تعرض و مزاحمتی مشاهده نخواهد شد. به نام عموم اتباع عثمانی نسبت به این شیوه مرضیه حضرات بالا متنان از صمیم قلب اظهار تشکر می‌کنم.

وکیل شهرداری عثمانی

جواب ژنرال کنسول روس

«به حضور سپه‌دار»

فدایت شوم، دو طغرا مرقومه شریف که محتوی پاکت‌های انجمن بود واصل و با کمال احترام ملاحظه شد. در مورد ورود قزاقان و دو عراده توپ توضیحات خواسته بودید؛ زحمت افزا می‌شود که قزاق‌ها به امر اولیای دولت متبوع دوستدار به این جا آمده‌اند و لازم است، موافق دستورالعمل، در کنسول‌خانه اعلی حضرت امپراتوری متوقف شوند. ولی دوستدار از جانب خود تصدیق می‌کنم که در طی این مدت حضرات مشروطه‌طلب‌ها در حفظ حدود و حقوق اتباع دولت بهیة روس سعی و جهد کرده‌اند و بلکه درباره آنان همه نوع مراعات لازمه را منظور کرده‌اند. اما متأسفانه در راه شوسه به اعتدال حرکت نکرده‌اند و نمی‌کنند. چنان که بصیرخاقان را که همه نوع سفارشات خاصه و تأمین‌نامه انجمن را به همراه داشت، در اثنای حرکتش به جانب تهران او را متوقف کرده، متعرضش شده‌اند و اگر فراش کنسول همراهش نمی‌بود، مورد سوء قصد نیز قرار می‌گرفت. به علاوه، محمولات پست روس و مترددین کنسولگری برخلاف قانون مورد تفحص و تجسس قرار می‌گیرند. در حالی که امتیازات راه شوسه و وظیفه کارگزاران دولت بهیة روس است و [مأموران ایرانی] به هیچ وجه حق انجام این‌گونه اقدامات را ندارند. و هر گاه این امر را موقوف و متروک نکنند احتمال آن وجود دارد که بر تعداد قزاق و غیره افزوده نیز بشود. در هر صورت ورود قزاقان ربطی به مسئله مداخله در امور داخلی ندارد و نباید باعث اضطراب و تزلزل بشود.

محل مهر ژنرال کنسول

جواب ویس کنسول آلمان

انجمن گیلان، خاطر محترمتان مستحضر باشد! جواب نمره ۵۲۹. از ۱۶

محرم تا به امروز نسبت به رعایای دولت فخمه آلمان هیچ‌گونه ضرر و غرامتی وارد نشده است.

ویس کنسولگری دولتین آلمان و اتریش

جواب کنسول انگلیس

خدمت ذی‌کرامت امنای انجمن ایالتی مقدسه گیلان دامت برکاتهم. از مطالب صادره انجمن محترم مستحضر شدم. از مساعی انجمن مقدس در خصوص حفظ حقوق کنسولگری دولت فخمه و اتباع دولت متبوعه کمال امتنان و رضایت را دارد. مگر از بابت دو مسئله که یکی عبارت است از کشته شدن یک فراش کنسولگری در صبح روز ۱۷ محرم و دیگری مربوط است به مطالبه ۱۲۵ تومان به رسم اعانه از جناب وکیل‌الدوله.

امضای محلی

از این سؤال و جواب چنین فهمیده می‌شود که نمایندگان همه دولت‌ها غیر از اظهار رضایت از اصول اداره جدید انقلاب چیز دیگری ابراز نداشته‌اند و ابدأ هم نمی‌توانستند داشته باشند. فقط چیزی که در این پاسخ‌ها موجب تذکر می‌باشد، پاسخ ژنرال‌کنسول روس است که به صورتی غیررسمی و دوستانه نوشته و آن را با عنوان فدایت شوم آغاز کرده است. یعنی که هنوز جناب کنسول این حرکت موقتی را به رسمیت نمی‌شناسند.

تنها پس از اظهارات انجمن و سپهدار بود که جناب کنسول مشارالیه ناگزیر از تبدیل غیررسمیت به رسمیت شدند. ثانیاً کنسول‌های روس و انگلیس ضمن اظهار معنویت، هر کدام یکی دو تذکر هم داده بودند. لیکن به یک ملاحظه سطحی می‌توان فهمید که این تذکرات بیشتر تر «از برای خالی نبودن عریضه» بوده و به علت فقدان زمینه واقعی تذکر و اعتراض، به نمایش ظاهری دست زده‌اند.

یکی از تذکرات مربوط بوده است به مسئله بصیرخاقان. در صورتی که این شخص اصلاً ربطی به دولت روسیه ندارد؛ زیرا که تبعه دولت روسیه نیست. درجه ارتباط وی به کنسول روس تنها در حد همراهی فراش کنسول خانه با او است و لاغیر. مسئله راه شوسه هم واقعیت ندارد. زیرا محمولات پست روس هرگز مورد تفحص و تجسس قرار نگرفته است. اگر هم تجسسی صورت گرفته باشد، از این نقطه نظر بوده است که مبادا زیر پوشش نام روس امری نامربوط به روس انجام گیرد. یعنی برای پیش‌گیری از حمل نامه‌های ایران بوده که فرآش روس مورد بازرسی قرار گرفته است. معلوم است که از چنین دقتی هیچ رخنه‌ای به مال‌التجاره روس و امنیت راه شوسه نمی‌رسد و لزومی هم پیدا نمی‌شود که به عنوان حفظ حقوق حدود، چهل قزاق و دو عراده توپ وارد کرده شود! و اما اگر این اقدامات از قبیل مقوله «گل آلود شدن آب توسط بزه» باشد، آن مسئله دیگری است.

در مورد اعتراضات کنسول انگلیس هم باید بگوییم که بی‌پایه هستند. زیرا که هر دو شخص مورد اشاره ایشان از اتباع ایران هستند و ربطی به انگلیس‌ها ندارند. اگر هم ربطی داشته باشند، در حدی است که این آدم‌ها از مستخدمان کنسول خانه انگلیس هستند. آیا مستخدم یک دولت دیگر شدن شخص را از دایره نفوذ و تحکیم دولت متبوعه اصلی خارج می‌سازد؟... البته از نظر دور نباید داشت که نمایندگان دول معظم در دوره استبداد این‌گونه بار آمده‌اند. آنان عادت کرده‌اند که در جزئیات امور داخلی مداخله کنند. این اعتراضات هم در حقیقت تنمه همان روحیه است. خیلی خوب، باشد!

آیا به همین علت لازم می‌نماید که قزاقانی که بنا به دستورالعمل بایستی در کنسول خانه نگهداری شوند، در خیابان‌ها و کوچه‌های شهر به صورتی تحریک‌آمیز گردش کنند و موجبات هیجان مردم و تولید فساد فوق‌الزحمه را فراهم آورند؟!

از همین روی، اهالی بیزار از چنین نمایش‌های بدون علت و سببی، عصر امروز که ۱۳ [۲۶] مارس است، در سبزه میدان* گرد آمده ورود قزاقان را مطرح مذاکره کردند.

ناطقین، با نطق‌های آتشین خود، ضمن تذکر پذیرفته‌شدن فداکاری ملت ایران در راه استقلال ملی خود از جانب دول خارجه، خاطر نشان ساختند که انقلابیون ایران که در راه کسب هویت ملی جانفشانی می‌کنند، عموماً مواظب مراعات حقوق و حدود اتباع خارجی هستند؛ چنان‌که کنسول‌های مقیم رشت نیز این ادعا را که اتباع خارجی از هر تجاوز و تعرضی مصون هستند، تأیید می‌کنند. بنابراین، ورود قزاقان روسی به عنوان محافظه حقوق به گیلان، در مناسبات دوستانه دو ملت همسایه ایجاد کدورت می‌کند. از این رو، به علت آن‌که چنین حرکاتی دارای کوچک‌ترین اساس و علتی نیست، ناخشنودی خود را از این حرکت یک‌جانبه دولت روسیه ابراز داشته، چنین قراردادند که هیئت تحقیق برود و در این خصوص با انجمن ایالتی ایراد سؤال و جواب کرده، نتیجه اقدامات خود را فردا در سبزه میدان به جماعت اعلام کند.

جمعیت گردآمده در میدان خیلی دلگیر و متهیج بود. با وجود مشاهده آثار اعتراض و هیجان در سیمای هر کس، ملاحظه اعتدال و حدشناسی در گفتار و رفتار هر کس موجب تحسین و تقدیر بود.

بسیاری بیم آن داشتند که مبادا بعضی اشخاص به فکر بهره‌برداری از هیجان طبیعی مردم افتاده، فتنه‌انگیزی کنند. اما به پایان رسیدن میتینگ در کمال سکوت و نظم معلوم کرد که ملت ایران که برای مطالبه حقوق خود ابراز استحقاق کرده، دیگر برای آن‌که مظهر چنین فسادهایی شود، مستعد نیست.

* در متن سبزه میدان نوشته شده است.

مسئله مداخله

اگرچه در این جا اخبار مربوط به این که دولت های روس، انگلیس و ترکیه در نتیجه عدم تحمل ضررهای وارده بر امور تجاری شان به جهت طول کشیدن بی ثباتی در ایران قصد مداخله در امور داخلی این کشور را دارند بی اندازه مؤثر واقع می شود، لیکن مجاهدان راه آزادی یأسی به دل راه نمی دهند. زیرا آنان به این حقیقت ایمان آورده اند که ملتی را که محض احقاق حقوق خود قیام کرده، دیگر نمی توان به زنجیر اسارت کشید. آنان یا به تدریج طعمه مرگ می شوند و یا به مقصد مقدس خود نایل می گردند. شق دیگری وجود ندارد.

مسیو بارانوسکی *

مسیو بارانوسکی، ترجمان اول سفارت روسیه در تهران، چندی پیش به پترسبورگ فرا خوانده شده بود. وی در جریان بازگشت به تهران در رشت با سپهدار ملاقات کرده است. مشارالیه در اثنای ملاقات اظهار داشته است که حامل دستورالعمل جدیدی برای سفارت روسیه در تهران است. به موجب این دستورالعمل سفارت روسیه در عرض دو سه هفته شاه را تحت فشار قرار خواهد داد که اعتبار قانون اساسی را به همان صورتی که بوده، اعلام کند. اگر شاه باز هم مقاومت کرد، در آن صورت، روس ها ناگزیر از مداخله در کار خواهند شد و برای استقرار نظم در کشور قشون وارد خواهند کرد.

مسیو بارانوسکی به این پرسش سپهدار که «انگلیس ها چگونه به این کار رضایت خواهند داد؟» پاسخ داده است که انگلیسی ها تاکنون در این مورد تردید داشته اند اما ما بالاخره موفق شدیم که آنها را از اشتباه در بیاوریم و متوجه ضررهای تجارتهای فوق العاده ای که از این رهگذر بر ما وارد می آید، کنیم. آنها قول داده اند که دیگر با مداخله مقابله نکنند.

سفر تهران

در این جا با سرعتی هر چه تمام تر آماده لشکرکشی به سوی تهران می شوند. در این خصوص مشغول مخابره با تبریز هستند. از اطراف فوج فوج کمک می رسد. قزوین مستعد آن است که با مشاهده حرکتی جزئی تسلیم مشروطه خواهان شود. تسلیح آن کار دو سه روز است. سپهدار خود آماده می شود که به سوی قزوین رهسپار شود. دویست سوار از کرگان رود به خودی خود به مجاهدان پیوستند. قدرت ملت روزافزون است. از آمادگی دولت هنوز خبری نیست. مگر این که در روزهای اخیر خبری بود دایر بر این که بیش از پانصد نفر پیاده و سواره به قزوین وارد شده اند.

حال تهران

از اخبار واصله به این جا چنین مستفاد می شود که اوضاع تهران بسیار مغشوش است. نام قفقازی در بین دوایر حکومتی آن جا مدهش تر از نام عزرائیل است. حکم اکید داده شده است کسانی که می خواهند وارد شهر شوند به دقت مورد تجسس قرار گیرند و هرگاه یک نفر قفقازی به شهر وارد شود، احوال و رفتارش به دقت تحت نظر قرارگیرد. از نوشته های رمزی رسیده از تهران چنین برمی آید که تعداد قزاقان و افراد قشون محافظ باغ شاه بیش از دویست و پنجاه نفر نیست.

اخبار مشروطه

به اخبار مربوط به اعلان مشروطه در تهران در این جا با بدبینی نگریسته می شود. ملت ایران در ورای سخن «شاه اعلان مشروطه می کند» فلاکت عظیمی احساس می کند. زیرا که دیگر کسی به این که شاه مستعد دادن مشروطه باشد باور نمی کند و می گوید: «باز می خواهد چه کلکی سوار کند؟»
ترقی، ش ۶۰، ۲۳ مارس [۵ آوریل] ۱۹۰۹

تفصیلات واقعه مازندران

با عده‌ای از کسانی که از مازندران فرار کرده‌اند در این جا (رشت) ملاقات و مصاحبه کردم. هر سه مصاحبم گیلک بودند. هر کدام از این‌ها بخشی از واقعه را به رأی‌العین مشاهده کرده‌اند و حتی به علت شرکتشان در آن، تعریف‌هایشان بی‌نهایت مرتب و منظم و روشنگر بود. براساس گفته‌های آنان جریان ورود پانوف به مشهد سر^{۳۷} از این قرار بوده است:

در دوّم ربیع‌الاول، ساعت ۸ صبح، کشتی بخار وارد بندر مشهد سر می‌شود. سیزده نفر مجاهد مسلح به فرماندهی پانوف از کشتی خارج شده قدم در شهر می‌گذارند و در حالی که فریاد می‌زدند "زننده باد مشروطه!" روی به تلگراف‌خانه می‌نهند و سیم‌های تلگراف را پاره می‌کنند. سپس گمرگ‌خانه را به تصرف درآورده، رئیس آن‌جا را دستگیر می‌کنند. رئیس‌المجاهدین پانوف به وی دستور می‌دهد که عایدات موجود را به ایشان تحویل دهد. رئیس گمرک هم مبلغ ۱۴۰۰ تومان موجودی گمرک را تحویل داده، خاطر نشان می‌سازد که زمان پرداخته مواجب مستخدمان است. در این حال تحت نظارت پانوف به همه مستخدمان مواجب داده می‌شود. پانوف پس از دادن قبض رسید ۱۲۰۰ تومان به شخص رئیس و مصادره سه قبضه تفنگ ورنیدیل موجود در گمرگ‌خانه، آن‌جا را ترک می‌گوید. آن‌گاه تشکیل انجمن می‌دهد و محمدحسن نامی را، که گوینده این سخنان است، به عنوان یکی از اعضای آن انتخاب می‌کند. بعداً از سید ذبیح‌الله نامی که از ثروتمندان آن‌جا بوده ۴۵۰ تومان و از ثروتمندی دیگر ۴۰۷ تومان اخذ می‌کند. در این گیرودار میرزا ابوالقاسم نامی را که راپورتچی شیخ کبیر، مستبد معروف بارفروش، بوده در حال تهیه راپورت گیر انداخته می‌کشند. این همه کار را به چالاکی و به صورتی ماهرانه تا ساعت ۲ انجام داده،

مشهدی محمد [حسین زاده؟]، یکی از مصاحبانم را که از اهالی مشهدسر بوده، به عنوان بلد راه به همراه برداشته، روانه بارفروش می شوند.

به محض ورود به بارفروش، بدون محابا فریاد "زننده باد مشروطه" را سر می دهند و شعاردهان به سوی در خانه (دارالحکومه) حمله ور می شوند. یک دسته از آنها در خانه شاهزاده سنگر گرفته، مجاهدی به همراه یک نفر بلد به طرف تلگراف خانه رهسپار شده، در راه به آگنت (نماینده) روس برخورد، می خواهد او را بکشد؛ اما وقتی بلد توضیح می دهد که وی آگنت روس است، مجاهد از وی عذرخواهی کرده، وارد تلگراف خانه شده، موافق دستورالعمل سیم تلگراف را پاره می کند.

مجاهدان سنگر گرفته در خانه شاهزاده، خانه یکی از میرزاهای شیخ کبیر را با بمب به آتش کشیده، با قزاقان حاضر در شهر به تیراندازی متقابل می پردازند.

در این حال بازوی پانوف زخمی می شود و چون معلوم می گردد که دسته ای از قزاقان ایرانی در حال آمدن از سوی ساری به این جا هستند، و تعدادشان هم خیلی بیش تر از تعداد مجاهدان است، پاسی از شب گذشته بارفروش را ترک گفته، به مشهدسر برمی گردند. پانوف از آن جا به اتفاق سه تن از همراهان خود سوار یک کرجی شده به سوی بندر گز روانه می شوند. بنا به روایت دسته ای سواره از استرآباد، که از مدتی قبل در آن جا انجمن برپا گردیده و اردوی ملی تشکیل شده است، به پیشوازشان آمده، ایشان را با کمال احترام به شهر وارد کرده اند.

به گفته کربلایی علی، سومین مصاحبم، پس از بیرون رفتن پانوف از مشهدسر، هفتاد نفر قزاق به این شهر آمده اند.

به گفته آنها تعدادی نیروی حکومتی موجود است. اما در استرآباد به قدر کافی نیروی ملی وجود دارد؛ شاید تنها چیزی که جایش خالی بوده، ظاهراً وجود جنگاور مقتدری چون پانوف بوده که تصادف نامنتظره

اورا نیز در آن جا حاضر کرده است. به نظر آن‌هایی که به اوضاع مازندران آشنایی دارند، اگر پانوف موفق به متحد کردن سران سواران شده، آن‌ها را تحت فرمان خود درآورد، می‌تواند به موفقیت‌های بزرگی نایل آید. مازندران یکی از نقاط مهم است. تهران از هر سو به محاصره درآمده و برای فرار شاه تنها راه مازندران باقی مانده بود که امید می‌رود آن‌جا را هم پانوف امروز و فردا یکسره به تصرف درآورد.

اتفاقات آستارا

شروع جنگ در گردنه حیران را با تلگراف خبر داده بودم. جنگ به نفع ملت تمام شد. رشیدالملک با قلدرهایی که در آن‌جا گرد آورده بود، شکست خوردند و با به‌جا گذاشتن سی نفر زخمی و نه کشته و دادن دو نفر اسیر مجبور به فرار شدند. مقدار زیادی اسلحه نیز به دست ملیون افتاده است.

این‌جا یک سنگر طبیعی است. یک طرفش جنگل است و طرف دیگرش رودخانه‌ای است که در عمق زیادی از گردنه جریان دارد. برای گذشتن از این‌جا یک پل چوبی وجود دارد که آن را هم ملیون در جریان عقب‌نشینی آتش زده، دشمن را به تنگنا انداخته، درهمش شکسته‌اند. می‌توان گفت که گیلان به جهت داشتن سنگرهای خداداده خوشبخت است. به گفته کسانی که سنگرهای راه گیلان به تهران را دیده‌اند، این راه به مانند عسکران قره‌باغ باکوه‌های صخره‌ناک گذرناپذیر محصور است و چنان است که پنجاه مجاهدِ دلاورِ قبلاً با محل آشنا شده می‌توانند در این‌جا حریف یک نیروی هزار نفری باشند. راه اردبیل به آستارا از گردنه حیران می‌گذرد. اگر نیروی استبدادی بسخاود از طریق جنگل بیاید، مجاهدان از قبل سنگر گرفته در جنگل دمار از روزگارش درمی‌آورند. از رودخانه هم نمی‌تواند رد شده، به سوی دیگر رود؛ زیرا که قزاقان روسی به جرم عبور از مرز گلوله بارانشان می‌کنند.

بنابراین ناچار مانده، همان‌طور که در حیران اتفاق افتاده، گرفتار بلاها می‌شوند. فتح حیران به همت فوجی از مجاهدان اعزام شده از رشت میسر گردیده است.

اوضاع تهران

در نامه‌ای که سه روز پیش توسط پست آورده شده، گفته می‌شود که سه روز است که در تهران تعطیل عمومی است. همه مغازه‌ها بسته است. حرکت و آثار حیاتی به چشم نمی‌خورد. مردم همه حیران و نگران به روی یکدیگر نگاه کرده نمی‌دانند چه باید بکنند. در حدود ده هزار نفری که در شاه‌عبدالعظیم و در سفارت‌خانه‌های عثمانی و انگلیس متحصن شده‌اند، حیرت‌زده چشم انتظارند که کی باب فتح گشوده خواهد شد و تهران از چنین عذاب و المی نجات خواهد یافت.

نام پانوف مایه وحشت عظیمی در تهران شده است. چندی قبل یک تبعه انگلیس به نام لرد شیر را به گمان این‌که پانوف است، دستگیر کرده‌اند. به تازگی هم یک نفر فرنگی دیگری را توقیف کرده‌اند و بعداً که معلوم گردیده پانوف نیست، آزاد نموده‌اند. لیاخوف شخصاً در این خصوص عذرخواهی کرده است.

افکار عمومی همه حاکی از آن است که شاه در صدد بازپس دادن مشروطه است؛ اما روس‌ها نمی‌گذارند. احوال بادمجان دور قاب چین‌های سریر سلطنت هم که آشکار است.

افکار عمومی ایران جداً باور کرده است که "روس نمی‌گذارد" و از این روی کینه و نفرت شدیدی در دل عامه ایرانیان نسبت به روس‌ها پدید آمده است. آبروی جماعت صاف و صادق روس قربانی هوا و هوس مشتی بوروکرات شده است.

صنیع‌الدوله که سابقاً صدر مجلس ملی بوده و بعداً وزیر مالیه شده

بود، و مخبرالملک و صدیق حضرت* شبانه خودشان را به سفارت انگلیس انداخته‌اند.^{۳۸} اینان اگر آن شب به سفارت نرفته بودند، مثل افتخارالعلما که در شاه عبدالعظیم کشته شده، کشته می‌شده‌اند. و گویا قصد آن وجود دارد که همهٔ وکلای مجلس سابق حاضر در تهران کشته شوند. تعدادی از علما و ارباب حکومت به مدت شانزده شبانه‌روز در خانهٔ شیخ فضل‌الله مذاکره کرده، سرانجام به این نتیجه رسیده‌اند که گویا در ایران بیش از پانصد نفر مشروطه‌خواه وجود ندارد. اگر این پانصد نفر که باعث و بانی این همه انقلاب‌ها هستند دستگیر شده، از دم تیغ گذرانده شوند، همهٔ مملکت از اغوای این کافران آسوده شده، مذهب هم سالم خواهد ماند. برای اجرای این افسانه‌ها سیاهه‌ای ترتیب داده شده است. در این سیاهه از آن پانصد نفر، دویست نفر به عنوان مؤسس و سیصد نفر دیگر سیاهی لشکر قلمداد شده‌اند. از این دویست نفر هم پنجاه نفر در خارج و پنجاه نفر در تهران هستند و صد نفر دیگر هم در شهرهای دیگری ایران پراکنده‌اند. به خیال آن‌ها اگر این دویست نفر مؤسس از میان برداشته شوند، مشروطه بالمره از بین می‌رود. بنابراین، براساس گزارش مأموران خفیه، پنجاه نفری که نامشان در سیاههٔ مذکور آمده، توسط مفاخرالملک** دستگیر شده، تحت شکنجه هستند. بعضی از دستگیرشدگان به قزاق‌خانه، بعضی به نظمی و بعضی دیگر به باغ شاه برده می‌شوند و پس از شکنجه و آزار، از آن‌ها رشوت ستانده، التزامی دایر بر این‌که از مشروطه روی‌گردان شده‌اند می‌گیرند و مرخصشان می‌کنند و، به عبارت اخری، قلدری می‌کنند. به این جایش باید دقت کرد. اولاً مشروطه‌خواهان پانصد نفرند و از آن میان دویست نفر مؤسس هستند. آن هم چنان مؤسسی که برای دور انداختن مشروطه‌خواهی تعهد می‌سپارد.

** در متن «صادق حضرت» نوشته است. - م.

** در اصل مخافرالملک نوشته شده است. - م.

اما به نظر شیخ هیچ کدام از این‌ها مشروطه‌خواه نیستند. امروز در میان ایران و ایرانیان سراسر قیام کرده، نه پانصد، نه دویست، تنها بیست نفر مشروطه‌خواه وجود داشته؛ خواه در خارج و خواه در داخل سوای این بیست نفر شلوغ کار دیگری وجود ندارد. هر کس می‌خواهد مملکت را از بلای بابی‌گری و انقراض و هلاکت نجات دهد و [...] باید این بیست نفر شریر را گرفته، بکشند و بسوزانندشان. در نتیجه همین فتوا [...] بوده که میرزا مصطفی افتخارالعلما به اتفاق سه نفر رفیقش، در حالی که در شاه عبدالعظیم متحصن بوده‌اند به قتل رسانده شده‌اند.^{۳۹} معلوم شده است که قاتل‌های آن‌ها عبارت بوده‌اند. از حسین عابدینی و [سید] کمال کور و صنیع حضرت پسر نقیب که با فقره جنایات توپخانه شهرت یافته‌اند. آنان بنا به امر و توصیه شاه و شیخ اجرای فساد کرده‌اند.

اوضاع رشت

در اعلان‌نامه‌ای که از طرف کمیته منتشر گردیده، اعلام شده است که سپهدار در امور لشکری و کشوری حکمران کل می‌باشد. برای آن‌که تمام امور حکومتی در مجرای صحیح جریان داشته باشد، کابینه‌ای با شرکت چند تن از اشخاص مورد اعتماد مشروطه‌خواهان تشکیل گردیده که سپهدار در مورد کارهایی که انجام می‌دهد، با ایشان مشورت می‌کند. سردار معتمد به عنوان نایب‌الحکومه تعیین گردیده است.^{۴۰} برای به نظم درآوردن امور مالیه، خزانه دولتی و اداره مالیه تشکیل گردیده است. دفاتر براساس اصول جدید دفترداری نوشته می‌شود. برای ریاست مالیه جناب میراسماعیل عبدالله‌زاده که در علم دفترداری مهارت دارد و اصول دفترداری را به فارسی ترجمه و تطبیق کرده و در دفترخانه‌های تهران در دوره مشروطه خدماتی انجام داده، تعیین گردیده‌اند.

اداره نظمی هم براساس قاعده تحت ترتیب درآمده، جناب صدیق

حرم^{۴۱}، که در راه مشروطه دار و ندار خود را از دست داده و پس از واقعه مجلس دارالشورای ملی همراه جناب تقی زاده به خارجه فرار کرده بود به ریاست آن تعیین گردیده و در این چند روز با عرضه خدمات مجاهدانه استعداد از خود نشان داده‌اند.

یکی دو روز قبل دسته‌ای از مجاهدان به زندان رفته تمام آثار عتیقه استبداد، از زنجیر و کنده و چوب و فلکه را از آنجا بیرون ریخته، نابود کرده‌اند.

تعداد شصت نفر مجاهد تحت ریاست سید اشرف از تالش، دولاب و کرگان رود وارد رشت شده‌اند. اهالی از آن‌ها استقبال نموده‌اند. بعضی از مجاهدانی که از جاهای دیگر آمده‌اند گاهی در این جا باعث مشکلاتی می‌شوند. اینان بین مجاهدی و الواطی فرقی قائل نشده، گرفتاری‌هایی به وجود می‌آورند و تحت تأثیر فتنه‌انگیزی چون صمدخان تاجر باشی - که گاهی سیلشان را چرب می‌کند - حرکات ناشایسته‌ای از آن‌ها سر می‌زند. به قرار مسموع از جانب کمیته [ستار] در این خصوص اقدامات جدی صورت گرفته است...

تهران از حکومت روس خواسته است که تلگراف‌هایی را که از گیلان مخابره می‌شود، قبول نکند تا مجبور شوند از طریق تهران مخابره کنند. معلوم است که حکومت می‌خواهد از این طریق پی به اسراری ببرد.

اخبار تازه از تهران

پس از آن‌که نامه‌ام را به پایان رساندم، نامه‌ای از تهران دریافت کردم. از این نامه چنین فهمیده می‌شود که روز پنجشنبه باز مجلسی با شرکت وزرا و رجال دیگر بر پا گردیده است. پس از شروع اعلام برنامه، بعضی از علما و سادات مجلس را ترک کرده‌اند و بدین ترتیب آن را به هم زده‌اند.

ترقی، ش ۶۴، ۲۶ مارس [۸ آوریل] ۱۹۰۹

[۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۷]

به سوی قزوین

(از رشت)

مجاهدین تهران* در کوهستانی، واقع در ۲۰ ورستی قزوین [حدود ۲۱ کیلومتری] در راه انزلی اردو زده‌اند و سنگر گرفته‌اند. برای اردوی مشروطه فرود آمده در این جا همه چیز فراهم است. مقدار فراوانی بمب دارند. در گذرگاه‌های دشمن بمب و مین کاشته‌اند.

قشون حکومتی در قزوین مستقر است. بنا به اخبار موثق تعداد افراد آن بالغ بر یک هزار نفر است. مسلح به تفنگ‌های سه تیر نو هستند. این‌ها همان تفنگ‌هایی هستند که یک هفته پیش از واقعه رشت از گمرگ خانه انزلی حمل شده‌اند. چند عراده توپ هم دارند. لیکن از جرئت استعمال این تدارکات بالمره عاری شده‌اند. قدرت تصمیم‌گیری درباره حمله را ندارند. انتظار دارند که ایلات اطراف را نیز به حرکت درآورند و آنگاه دست به حمله بزنند. بنا به اخباری امیربهادر در نامه‌ای که به فرمانده اردوی قزوین نوشته تأکید کرده است که منتظر نشده، به سوی سنگرهای مشروطه خواهان پیشروی کند.

سردار مظفر، فرمانده قشون هم پاسخ داده است که مادام که اردوی رشیدالملک و خوانین نمین از آستارا و ایلات اطراف از جای نجنبیده‌اند، حرکت کردن مشکل است. زیرا که اینان بمب و مین زیادی کار گذاشته و ماشین‌های جهنمی گوناگونی در اختیار دارند. باوجود این بعید می‌نماید که با هیئت حاضره بتوانیم پیروز شویم.

آن‌هایی که اردوی قزوین را به رأی‌العین دیده‌اند، می‌گویند که

* مجاهدین گیلانی عازم تهران؟

وحشت‌زدگی در میان افرادش از حد گذشته است. رعبی که اینان تا این حد مقهورش هستند، امروزها با انفجار بمبی در جلو درخانه مستبدی حبیب‌الله^{۴۲} نام افزایش یافته و شب‌نامه‌های کمیته مجاهد سرّی که هر شب در آن‌جا منتشر می‌شود، بر این رعب و وحشت دامن می‌زند.

آقای معزالسلطان، کشنده [آقابالاخان] سردار افخم و از رؤسای اردوی مجاهد، در مقابل تشویق و دعوت‌نامه‌ای که به آقای مظفرالدوله نوشته، این پاسخ را دریافت کرده است: «من با ۳۰۰ سوار و ذخیره تحت فرمانم در این نزدیکی‌ها برای کمک به شما مجاهدان راه اسلام لازم خواهم شد.»

بنا به روایات موثق اهالی زنجان نیز به طرف مشروطه آمده‌اند.^{۴۳}

سنگر آستارا

گیلان دو سنگر مهم دارد. یکی سنگری است که در راه تهران، در سمت قزوین، قرار دارد و دیگری سنگر آستارا است. حکومت تهران برای سرکوبی گیلان چنین نقشه‌ای کشیده است:

چنان‌که گذشت، از سویی به قزوین قشون فرستاده و از سوی دیگر رشیدالملک اردبیل را تحریک و به واسطه او خوانین نمین را تشویق کرده، به سوی آستارا اعزام می‌دارد تا گیلان را از دو سو تحت فشار بگذارد. در این میان اگرچه آمادگی مشروطه‌خواهان گیلان در راه تهران دارای اهمیت بسیاری است، سنگر آستارا نیز مهم است... پیش‌تر درباره نخستین پیروزی مشروطه‌خواهان در سنگر آستارا سخن گفته‌ایم...*

سواران حسین علی‌خان به درجه‌ای که از این‌جا محافظت کنند و از حملات رشیدالملک جلوگیری نمایند، رشید هستند. «رشید» اردبیل این را احساس کرده است که به واسطه کنسول روس بنای وسوسه‌گری را گذاشته و گویا «اتمام حجت خواسته است.»

* این پارگراف خلاصه شد.

یوسف بیک، نماینده کنسول روسیه در آستارا به انجمن آمده، از زبان کنسول خانه روس اظهار داشته است که «شما بیاید سفارش رشیدالملک را بپذیرید.» شما که از ملحقات اردبیل هستید، بهتر است نایب الحکومه را از آن جا خواسته، تسلیم شوید. من هم قول می دهم که در این صورت از هجوم خوانین نمین در امان خواهید ماند. انجمن هم پاسخ داده است که ما هیچ رشید - مشیری نمی شناسیم و خودمان را تابع رشت می دانیم. نایب الحکومه را هم تنها از جناب سپهدار می پذیریم. از خوانین نمین هم ذره ای واهمه نداریم و به حمدالله برای دفاع از خود در مقابل آنها قدرت و قوت کافی هم داریم.

جناب یوسف بیک دست از پا درازتر رفته است.

رشیدالملک و سپهدار

اخیراً تلگرافی از رشیدالملک، از اردبیل خطاب به جناب سپهدار مخابره شده است. مضمون این تلگراف چنین بوده است که "جناب عالی از من دعوت کرده اید که بیایم و مشروطه طلب شوم؛ وگرنه، بی طرف مانده، از حکومت پشتیبانی نکنم. همین قدر بدانید که من مثل شما نمی توانم باشم که اول تبریز را به توپ ببندم و سپس برگشته، با یکی دو نفر ماهی گیر رفاقت کرده، ادعای مشروطه خواهی بکنم. به اعتقاد من ایران هنوز آمادگی آن را نیافته است که بر اساس اصول مشروطیت اداره بشود. بنابراین با تمام توان خود برای دفع بلایی که دامن گیر وطنم شده، تلاش خواهم کرد و با دوازده هزار قشون آمده، به شما حالی خواهم کرد که نشئه عضویت کمیته ستارخان چگونه است."

جناب سپهدار هم پاسخ او را چنین داده اند: "تلگراف ذات عالی واصل و ملاحظه شد. می نویسید که با دوازده هزار نفر به رشت آمده، چگونگی نشئه عضویت را حالیم خواهید کرد. اما به نظر من دوازده هزار نفر قشون برای گیلان زیاد است. برای شما بهتر آن است که هشت هزار

نفر از این فوج عظیم را به یاری اردوی تبریز بفرستید و اگر تنها با چهار هزار نفر به سراغ ما بیایید، شما را کفایت می‌کند. قدم رنجه فرمایید که ما در پذیرایی از حضرت عالی لحظه‌ای تکاسل نخواهم کرد. در مورد عضویت کمیته ستارخان هم باید بگویم که من تربت آن مقام مهم را به تاج افتخار دیگران ترجیح می‌دهم.»^{۴۴}

ماهی‌گیران، که عبارت من باب تحقیر بیان شده «ماهی‌گیران رشت» در تلگراف رشیدالملک به رگ غیرتشان برخورده، در تلگرافی که به عنوان رشیدالملک مخابره کرده‌اند، می‌گویند که «جناب رشیدالملک، ما ضمن آن‌که از گذشته معلوم و معروف تو خبر داشتیم، فضولی کنونی‌ات را هم مشاهده کردیم. این را بدانید که اگر کمیته مقدسه ستار، که نامش را به تحقیر برده‌اید، فرمان دهد، ما ماهی‌گیران رشت حاضریم که اردبیل را به تصرف درآوریم و مسند حکومت را که تو نجس کرده‌ای، از لوٹ استبداد پاک کرده، با نشاندن یک ماهی‌گیر عادل بر آن، اهالی مسلمان را از چنگال ظلم نجات دهیم.»

پژواک‌های تهران

تهران مدام در تلاطم است. لحظه‌ای آرام و قرار ندارد. جاسوسان و خفیه‌نویس‌ها دمام در تلاشند. گذران زندگی مردم دشوار شده است. کسی را آرامشی نیست. از امنیت اثری و خبری نیست. شاه، از زخمی که برداشته، بستری است. باغ‌شاه در وحشت فرو رفته است. شب‌نامه‌های کمیته سرّی هر شب در شهر پخش می‌شود. تلاش و تقلای مأموران برای دستگیری ناشران این اوراق به جایی نرسیده است. اگرچه از روی ظن و گمان بیچارگان بی‌گناهی مورد بازخواست قرار می‌گیرند، اما مراد حاصل نمی‌شود و شب‌نامه‌ها همچنان منتشر می‌گردند.

در این شب‌نامه‌ها اوضاع حالیه ایران، اقدامات اصفهان، فتوحات تبریز، تهدیدات گیلان، قیام مازندران، استبداد شیراز با زبانی

تشجیع‌کننده و شورانگیز منعکس گردیده، از مردم دعوت می‌شود که در کار اعتصاب ثابت قدم باشند و پایداری نشان دهند. حکومت در تشویش به سر می‌برد، اما خودش را از تک و تا نینداخته، نمی‌خواهد دست از سماجت بردارد.

پس از برپایی اجلاس تخت مرمر استبداد و سخت‌گیری شدت بیش‌تری پیدا کرده است. معلوم می‌شود که نویدهای زیر زیرکی به حکومت شاه داده می‌شود. حزب امیر بهادر و... گویا مصمم شده‌اند که تمام مشروطه‌پرستان شناسایی شده را از بین ببرند تا مملکت آرام شود. موضوع پانوف هنوز هم مایهٔ وحشت دوایر حکومتی است. در این روزها بیانیه‌ای نیمه فارسی - نیمه روسی از زبان پانوف خطاب به حکومت پخش گردیده است. در این بیانیه آمده است که ای مأموران سفیه حکومت، شما بیهوده در پی دستگیری من تجسس می‌کنید. این کار از شما بر نمی‌آید. به زودی باغ‌شاه را چون کوه آتش‌فشان به آسمان خواهم پرانند. در این جا شایع شده است که هم اکنون چهارصد - پانصد نفر سوارهٔ دلاور در اطراف پانوف جمع‌اند. اینان از سواران استرآبادی و مشروطه‌پرستان هستند. به‌زودی اردوی مازندران آمادهٔ حرکت خواهد شد.

سردار اسعد که در حدود تهران، شیراز و اصفهان است، سردار ارفع، سیف‌الدوله و دیگران که از شاهزادگان هستند، در تلگراف‌هایی که به شاه مخابره کرده‌اند، به او توصیه می‌کنند که دیگر از لج‌بازی دست برداشته، ملت را خلاص نماید.

پس از قتل آقا میر[زا] مصطفی خلف جناب حاجی میرزا حسن* [آشتیانی]، مجتهد مشهور، ملکهٔ جهان برای تسلیت‌گویی قطعه شالی برای آقا [داداش]^{۴۵} او فرستاده است. مشارالیه شال را نپذیرفته، گفته

*** در اصل حسین نوشته شده است.

است: ملکه این شال را نگه دارد؛ من هنوز دو پسر دیگر دارم؛ بگذار آن‌ها را هم قربانی ملت کنم، آن وقت طاقه شالش را به علامت عزا بفرستند؛ هنوز زود است.

چند روز است که سیم تلگراف تهران - کاشان کار نمی‌کند. از قرار معلوم در آن‌جا نیز دستی قوی در کار است.

تمام ادارات تهران تعطیل است. غیر از وزارت خارجه تمام محافل دیگر حکومتی نیز تعطیل است. هر روز به صدارت مشاورالسلطنه^{۴۶} در وزارت خارجه مشاوره شده، به مردم توصیه می‌شود که به نوشته‌های شب‌نامه‌ها باور نداشته باشند. آماده‌کنندگان و پخش‌کنندگان این‌ها بیش از یکی دو نفر نیستند و قدرتی ندارند. هکذا، امین‌الدوله، رئیس پست، مکاتبات و مخابرات ملت را تفتیش می‌کند.

اوضاع رشت

به تصمیم کمیته مجاهد و خواهش سپهدار، سه نفر و از آن جمله دکتر ابراهیم خان که ابتدا گمان برده می‌شده آزادی‌خواه هستند، در ظرف بیست و چهار ساعت از شهر تبعید گردیده‌اند. دکتر نام برده به منظور اخراج از ایران تحت‌الحفظ به انزلی برده شده، از آن‌جا به کشتی نقل گردیده، به روسیه اعزام شده است. این اقدامات مایه نگرانی و ترس بعضی از استبدادطبعمان نامطمئن از خود شده است. شایع است که در این روزها افراد زیاد دیگری نیز دستگیر و تبعید خواهند شد.

قرائت‌خانه ملی که سابقاً در دوره مشروطه برپا گردید و با اعاده استبداد تعطیل شده بود، از نو باز شده است. این قرائت‌خانه خیلی منظم است. قارئین با شوق و علاقه زیادی در آن‌جا مطالعه می‌کنند. در جنب قرائت‌خانه، کتاب‌خانه‌ای نیز موجود است.

انجمن ایالتی نسبت به مانور کشتی‌های جنگی روسیه در چنین موقع باریکی در بنادر ایران اعتراض کرده، رونوشت اعتراض خود را به همه

کنسولگری‌ها و سفارت‌ها و نیز همه پارلمان‌های اروپایی و روزنامه‌های معروف فرستاده است.

از جانب سپهدار به واسطه اعزام آدم‌های مخصوص به همه خان‌های تالش نامه فرستاده شده است. در این نامه‌ها از آن‌ها دعوت شده است که به طرف ملت بیایند.

از این جا با اصفهان ارتباط برقرار گردیده و اظهار شده است که [مجاهدان گیلان] از نظر مجاهدین آن جا بی‌خبر هستند و [بهتر آن است که] نقشه لشکرکشی به تهران را [با هم] آماده کنند.

اخبار فتوحات تبریز به اهالی این جا به ویژه مجاهدان مسلح روحیه می‌بخشد و باعث افزایش همت و غیرت‌ها می‌شود.

ا.م.

رشت

ب.ت. این نامه را به پایان رسانده بودم که خبر غارت چند ده متعلق به سپهدار در حوالی قزوین به دست دولتیان واصل شد. این نخستین ضربه‌ای است که شخصاً به جناب سپهدار می‌رسد.

ترقی، ش ۷۴، ۹ [۲۲] آوریل ۱۹۰۹

[۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷]

۶

رشت

شرکای تهران

از اخبار واصله از تهران و از مراسلات خصوصی و روایات بعضی از مسافران چنین فهمیده می‌شود که کار حکومت به پایان و جان به

خرخره‌اش رسیده است. کمپانی امیربهدار، لیاخوف، شیخ و شاه نوید از حیلۀ «تخت مرمر» به درجۀ انتهای بیماری رسیده‌اند و سیاست «هر چه باداباد» و به عبارت صحیح‌تر حماقت و سفاهت را وسیلۀ کار و مدار قرار داده‌اند و درصدد تکرار کلام خون‌خوارانۀ «پس از ماگو طوفان شود» پامپادور لویی معروف فرانسه هستند.^{۴۷}

پس از آن درباره‌ی شرکای مذکور می‌گوید که «برای این بی‌وجدان‌هایی که باعث ریخته شدن این همه خون شده‌اند، عفو و رحمت ملی در کار نخواهد بود.» و این شرکا که امید می‌آیند خود ندارند، شاه را که در صورت تسلیم شدن به ملت امکان برخورداری از شفاعت ملی را دارد، از آزمون شانس خود باز می‌دارند، و او نیز ابلهانه فریب وسوسه‌های شرکای شیرخورد را خورده، شاخه‌ای را که بر رویش نشسته به دست خویش می‌برد و سرنگونی تخت و تاج خود را نمی‌بیند و از خراب کردن تمام راه‌های نجات خویش باز نمی‌ماند. از این رو به صدور فرمان‌های ترور تن می‌دهد و اندرزهای دوستداران عاقل و دوراندیش خود را نمی‌پذیرد و حتی تذکرات و اعتراضات سفرای دول معظم را بر اثر تلقینات گمراه‌کننده‌ی همین شرکا پشت گوش می‌اندازد. آنان مدام در گوش وی می‌خوانند که رعیت حکم رمه را دارد و او شبان آن‌ها است و اختیار جان آن‌ها را دارد. دول دیگر نیز کاری جدی به این ندارند که شاه با رعیت خود چگونه رفتار می‌کند و نهایت پروتستی می‌کنند و یادداشتی می‌دهند. ملت را باید سر جای خود نشانند. وظیفۀ تمام آحاد ملت فرمان بردن است و فرمان شاه را است و بس. از این رو او هم خشونت و خون‌ریزی را از حد می‌گذرانند. ملت به جان آمده هم که تمام درها را به روی خود بسته می‌بیند، ناگزیر سلاح برگرفته، به سنگ‌سازی می‌پردازد. شاه هم وقتی مقاومت ملت را می‌بیند آرام و قراری برایش نمی‌ماند و شب و روز آذربایجان، اصفهان، گیلان و مازندران را مجسم می‌بیند و «این آدم که از

رشادت ستارخان، هیبت صمصام [السلطنه]، سپاهیان از سر گذشته سپهدار و وعده پانوف درباره کوه آتشفشان تا مرز دیوانگی پیش رفته، اهالی تهران را بیش از پیش تحت فشار قرار می دهد و عرصه را بر ایشان چندان تنگ می کند که آنان نیز در سفارت عثمانی و شاه عبدالعظیم بست می نشینند. لیکن کابوس استبداد در آن جاها نیز دست از سرشان بر نمی دارد. "کسانی از متحصنین شاه عبدالعظیم شبانه به قتل می رسند و عمله - اکره استبداد برای بیرون کردن متحصنین سفارت عثمانی، مخفیانه مار و عقرب به آن جاها می کنند؛ اما کیست که از نیش مار و عقرب به تمساح ها و کفتارها پناه برد؟! ۴۸"

[...] حالا دیگر از کشور ایران تنها تهران است که برای محمدعلی شاه باقی مانده است؛ "تهرانی که نیازمند یک تشجیع جزئی است تا پرچم قیام را برافرازد."

خزانه و پول نقدی نیز برای شاه باقی نمانده است و ماههاست که به سربازان دولتی حقوقی پرداخت نشده است. چنین است که "سرباز بی مواجب مجبور به فروش تفنگ و فشنگ خود می شود. چندان که بسیاری از مشروطه خواهان تهران با همان تفنگ های خریداری شده از سربازان مسلح شده اند. اردوی قزوین به گرمی مشغول فشنگ فروشی است..."

[حسین قلی خان] مخبرالدوله و ادار می شود که مأموران حرف شنوتری را در تلگراف خانه جانشین مأموران سابق کند تا به سراسر مملکت تلگراف ها مخابره کنند که "اعتصاب گران خسته شده اند و مغازه ها باز می شود و اهالی از در تسلیم در می آیند و نیروی حکومت فراوان است و چنین و چنان است و..."*

*** مطالب بین علامت [] خلاصه گردیده و جملات بین علامت " " عیناً ترجمه شده است. - م.

خلاصه، واپسین روزهای شاه و شاه‌چی‌ها نزدیک است. خون بی‌گناه ملت مظلوم ایران بیچاره چونان دریای مهیبی به تلاطم درآمده و بی‌گمان ظالمان را امروز و فرداست که غرق کند.

خون ارباب حمیت غرق اندر ظالم لری
مشعل افکار احرارانه سوئمز خونيله

[خون ارباب حمیت ظالمان را غرق می‌کند
مشعل افکار احرارانه با خون خاموش نمی‌شود]

رشت

انقلابیون رشت به حمله پرداخته‌اند. فتح قزوین کار یکی - دوروز است. رعب و وحشت اردوی قزوین به هر درجه باشد، جرئت مجاهدان رشت و جنگ‌طلبی‌شان به همان درجه، بلکه بیشتر تر هم هست. تلفن‌ها و تلگراف‌هایی از تهران، از طرف شاه و امیربهادر به قزوین زده می‌شود و اردو را تشویق می‌کنند که «به سوی رشت حرکت کنید!» در مقابل رشت اجازه پیشروی به مجاهدان نمی‌دهد. در این میان جواب تهران عبارت است از «نه نمی‌شود!» در حالی که جواب رشت این است: «بگذارید برویم!» چنین به نظر می‌رسد که دیگر نوبت هجوم مجاهدان رسیده باشد. معلوم است که اردویی که دچار رعب و تشویش است و به اجبار روانه جبهه گردیده، نخواهد توانست در برابر جان‌نثاران داوطلب ایستادگی کند. اثبات‌کننده این ادعا اخباری است که از قزوین و طرف مقابلش واصل می‌شود و من همه آن‌ها را به وجه اختصار با تلگراف به اطلاع رسانده‌ام.

روز ۱۴ ربیع‌الاول یک نیروی حدوداً چهارصد نفری دشمن به یک

دسته کم تعداد مجاهد تحت فرمان عمیدالسلطان، که از سنگر پل انبوه* پاسداری می‌کردند، حمله می‌کند؛ اما به محض آن‌که در جریان مقابله شدید یک نفر از مهاجمان کشته می‌شود، آن‌ها دست از جنگ کشیده عقب‌نشینی می‌کنند. پس از آن تا صبح از جانب مجاهدان نفرات و مهمات کافی به محل مذکور فرستاده می‌شود و هجوم‌آوران به دیدن این وضع دیگر از فکر پیش‌روی صرف‌نظر می‌کنند.

چنین موفقیتی تأثیر خود را در اطراف و جوانب می‌گذارد. یک روز بعد بیش از پانصد نفر داوطلب در حالی که به تفنگ‌های مختلف مسلح بودند، به پل انبوه آمده، به مدافعین سنگر ملحق می‌شوند.

پس از این حادثه تأثیربخش واقعه دیگری روی داده که آن نیز حاکی از خرابی روحیهٔ خادمان استبداد است. در جریان این واقعه بیست تن مجاهد، محض نمایش تا یک فرسخی قزوین پیش رفته‌اند. اینان زمانی که در حال خروج از شهر بوده‌اند، به یک دسته سیصد نفری از سواران دولتی برخورد می‌کنند و بی‌محابا به حمله می‌پردازند و یک نفر را کشته، اسب و تفنگش را مصادره می‌کنند. افراد قشون هم تا وضع را چنین می‌بینند، روی به گریز می‌نهند. گویی هنگام خروج از شهر و به دست گرفتن تفنگ برای رفتن به جنگ، به خاطرشان هم خطور نمی‌کرده است که "جنگ یعنی رفتن به سراغ مرگ!"

واقعهٔ اخیر شاهد گویای دیگری است برای روشن کردن مسئله و نشان دادن چگونگی اوضاع روحی طرفین. موضوع از این قرار است که گویا نیروهای دولتی در ینگگی [امام؟] سنگربندی کرده بوده‌اند. در آنجا چهارصد نفر افراد مسلح به ماوزرهای سه تیر آلمانی حضور داشته‌اند. هشت نفر مجاهد مخفیانه از جانبی که نگهبانی نمی‌شده، خود را به قلب قشون می‌زنند و با انفجار یکی دو بمب همه را غافل‌گیر می‌کنند و آن‌گاه

* انبوه، از دهات دهستان کلیشم بخش عمار لوی شهرستان رودبار.

دست به کشتن می‌گشایند. بدین ترتیب نیروی حکومتی با دادن چهل کشته و تعداد زیادی زخمی فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند. مجاهدان سلاح و مهمات را به غنیمت گرفته، سنگرها را ضبط می‌کنند. حرکت رشیدانه هشت مجاهد ضمن تقویت روحیه دوایر انقلابی، لرزه در جان اردوی قزوین انداخته است.^{۴۹} سراسر قزوین در یک حالت احتضار به سر می‌برد. دیگر در دولتیان ذره‌ای قوت قلب باقی نمانده است.

حضرت سپهدار امروز یا فردا حرکت خواهند کرد. حرکت ایشان سبب خواهد شد که کار هر چه زودتر فیصله یابد. اگر قزوین تصرف شود، آن وقت نفس تهران قطع می‌گردد...

سرحدات آستارا هم اکنون تحت تهدید مستقیم رشیدالملک است. قشون شاهسون در یک فرسخی گردنه حیران اردو زده است. اما همچنان که این تهدیدات آستارایی‌ها را نمی‌ترساند، نامه میرزا علی اکبر اردبیلی نیز آنان را اغفال نمی‌کند. میرزا علی اکبر که زمانی از پیشروان جنگ‌های حیدری - نعمتی* بوده، باعث قتل تعداد کثیری از مسلمانان بوده، اکنون برداشته به آستارایی‌ها می‌نویسد که بندگان خدا، امت‌های پیغمبران و شیعه علی را به ناحق به کشتن ندهید و دست به جنایات خلاف شرع نزنید. پیش‌تر دو عراده توپ و یک دسته مجاهد به آستارا فرستاده شده است. اکنون هم یک دسته بمب‌انداز فرستاده شده که در دفاع از سنگرهای آن‌جا شرکت داشته باشند. بنا به اخبار رسیده پل حیران به دست مجاهدان تخریب گردیده است.

خبر داده شده درباره زنجان تا حد زیادی مبالغه‌آمیز است. شاهنشاه خان،** از رؤسای آن‌جا ورق قرآنی را مهر کرده، به سنگر مجاهدان فرستاده و اظهار داشته است که با ملتیان موافقت دارد.

* در متن حیدر و لغتی نوشته.

** احتمالاً منظور جهان‌شاه خان افشار است.

در سر حد انزلی مقدار زیادی بسته‌های پستی ضبط گردیده که عبارت بوده‌اند از قوطی‌های فشنگ... به نظر می‌رسد که این بسته‌ها در نتیجه سفارشات قبلی دولتی ارسال گردیده، اکنون به این جا رسیده، به دست نیروهای ملی می‌افتد.

کنسول روس

کنسول روس پریروز به همراه سی نفر قزاق عازم تهران شد. از قرار معلوم جناب کنسول از جانب سفارت تهران رسماً احضار* گردیده که این نیز خارج از یک سیاست مهم نیست. طرز سفر کنسول خالی از اهمیت نبوده، جالب دقت است. کنسول با کمال تأمل به قزوین رفته، تصمیم به طی منزل به منزل راه گرفته و یک نفر مهندس نیز به همراه خود برداشته است. چنین به نظر می‌رسد که جناب کنسول نمی‌خواهد دست خالی به تهران برود. آیا او می‌خواهد نقشه سنگرها و نیروهای مجاهدین را همچون هدیه‌ای تقدیم دارد؟ من نمی‌دانم، اما افکار عمومی بر این قرار است. ۵۰

ترقی، ش ۷۵، ۱۰** [۲۳] آوریل ۱۹۰۹

[۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷]

۷

رشت

اقدامات روس

پریروز یک کشتی دیگر به کشتی جنگی روس در بندرانزلی علاوه گردید.

* در متن اظهار نوشته.

** در متن ۱۶ آوریل نوشته که به نظر می‌رسد غلط چاپی باشد.

یک کشتی افسر و ژاندارم دیگر هم وجود دارد. هدف این‌ها بازرسی کشتی‌هایی است که به بندر آمد و رفت می‌کنند و نیز ضبط سلاح‌ها است. این کار باعث رنجیدگی و اعتراض شدید گیلانی‌ها است. در حقیقت، اگر دولت روس قصد بازرسی کشتی‌های خود را دارد، این کار را می‌تواند در بنادر باکو، لنکران و آستارای روس انجام دهد.

قزاق‌های روسی حاضر در رشت دسته دسته در خیابان‌ها و کوچه‌ها گردش کرده، آواز می‌خوانند، سپهدار هم به این جهت اعتراض کرده، مجاز نبودنشان به چنین نمایشی را به کنسول خاطر نشان ساخته است.

حال و حسیات قزوین

قزوین در رعب فوق‌العاده‌ای به سر می‌برد. موفقیت‌های ذکر شده این رعب را مضاعف کرده است. ترس آن‌ها دو جانبه است. اولاً رشادت مجاهدان را عملاً دیده، امتحان می‌کنند و ثانیاً دیگر نمی‌توانند در داخل شهر احساس امنیت کنند.

اعلامیه‌هایی که هر روز در شهر منتشر می‌شود و بمبی که یک بار منفجر گردیده و اهالی متحصن شده در شهرداری عثمانی، تمایل غالب اهالی شهر به مشروطه‌خواهان را نشان می‌دهد. احتمال آن وجود دارد که پس از آغاز هجوم اینان نیز از داخل به فعالیت پردازند.

بعضی از رؤسای مجاهدان تا باغ‌های قزوین پیش‌رفته، از آن‌ها نقشه برداری کرده، نقاطی را برای سنگربندی در نظر گرفته‌اند. میرزا ابوالقاسم خان، حاکم شهر، به شهرداری عثمانی کس فرستاده، امان‌نامه خواسته است. غیاث‌نظام که مجاهدان پسرش را در نخستین تصادم کشته‌اند، از کارکنار کشیده، اظهار داشته است که دیگر در کار مداخله نخواهد کرد. مظفرالسلطنه^{۵۱}، به تهران خبر داده است که غیر از باز گذاشتن شهر چاره دیگری ندارد.

سپهدار خارج می‌شود

سپهدار فردا همراه سواران خود از رشت خارج شده، به سنگرها خواهد رفت و از آنجا به اتفاق مجاهدان به قزوین هجوم خواهند کرد. افکار عمومی بر این باور است که با عزیمت سپهدار تعداد زیادی داوطلب از اطراف به صفوف مشروطه‌خواهان ملحق خواهند شد.

پانوف

بنا به اخبار واصله، پانوف معروف، از رؤسای مجاهدین رشت، که به جانب مازندران اعزام شده بود، از استرآباد حرکت کرده، به قریه داش واقع در دو فرسخی آنجا آمده است تا از آنجا به سوی تهران حرکت کند.

دسته پانوف سیم استرآباد - مازندران را قطع کرده است. پس از رسیدن این خبر به تهران، صدراعظم به عبدالملک و شوکت نظام تلگراف کرده که سوار و سرباز اینجا را کرده آورده، از پانوف جلوگیری به عمل آورد.

اوضاع تهران

احوال مستبدان بسیار مغشوش است. ملت گوش به زنگ است. هر دو طرف در انتظار به سر می‌برند. با این تفاوت که ملت امیدوار است؛ اما امید حکومت و حکومتیان بی‌نهایت ضعیف می‌باشد. حکومت امیدباخته، در حالی که وحشت مرگ وجودش را فراگرفته، هر چه از دستش برمی‌آید می‌کند. می‌خواهد پیش از مرگ انتقام بگیرد. به مردم خیلی سخت گرفته می‌شود. شب و روزی نیست که در تهران آدم کشته نشود. قاتل عموماً حکومت است.

امروز تهران از دو سو نگران است؛ چه، از دو سو انتظار حمله می‌رود. به قرار مسموع جنابان سپهدار و صمصام قرار گذاشته‌اند که در اوایل آوریل ۵۲

حمله کنند. از همین روی است که حکومت به دست و پا افتاده است و نمی‌داند چه بکند. صدنفر از سواران کشیک‌خانه روانه اصفهان شده‌اند. از طرف سفارت روس به باقروف‌ها، مقاطعه‌کاران راه شوسه روس، دستور داده شده است که محمولات پستی فرنگستان را حمل نکنند. دولتیان هم از این قضیه استفاده کرده، شایع نموده‌اند که در رشت مانع حرکت پست می‌شوند و بدین طریق می‌خواهند سفرا را وادار به شکایت کنند. سردار اسعد به اصفهان وارد شده، این هفته به سوی تهران حرکت خواهد کرد. دولتیان املاک سپهدار را در قزوین غارت کرده‌اند. برای تحقیق در پیرامون این مسئله مأمورانی از سفارت روس اعزام گردیده است. بنا به اخبار واصل شده به تهران، آذوقه تبریز برای چهارماه دیگر کفایت می‌کند.

سعدالدوله، وزیر خارجه که به نایب‌السلطنه و غیره شهرت یافته، یک کرور دیگر وام برای دولت تدارک دیده است. چند نفر از ترکمن‌های استرآباد که نسب شاه به ایشان می‌رسد به تهران فراخوانده و خلعت داده و فرستاده شده‌اند که بروند با عده‌ای سواره به تهران بیایند.

آصف‌الدوله، حاکم شیراز، در نتیجه فریب‌خوردگی، ناگزیر از موافقت با ملت و در نتیجه مغضوب حکومت و معزول شده است. موضوع از این قرار است که گویا مجاهدان اصفهان به واسطه سیم کمپانی تلگرافی به نام مرکز به عنوان او زده‌اند که بی‌درنگ به طرف تهران حرکت کند. بعد هم سیم تلگراف را پاره کرده‌اند. آصف‌الدوله هم به طور طبیعی از دستور مرکز تبعیت کرده، بی‌درنگ به طرف تهران حرکت می‌کند؛ اما در حوالی اصفهان معروض حمله مجاهدان قرار گرفته، به شیراز برمی‌گردد و در آن‌جا مشاهده می‌کند که زمام شهر در دست مجاهدان است و انجمن هم تشکیل گردیده است. بنابراین چاره‌ای جز تسلیم نیافته، نصیحت‌نامه‌ای به شاه مخابره می‌کند که دیگر بس است؛ دست از لجاجت بردار!

بنا به اخبار رسیده علاءالملک به وزارت خارجه و امیر نظام به وزارت مالیه منصوب خواهند شد.

فتوهای حجج الاسلام

صورت فتوای جدید آقایان عظام، حجج اسلام، خطاب به متحصنین سفارت عثمانی و شاه عبدالعظیم به رشت فرستاده شده است. مضمون این خطاب نامه ها که از طرف آقایان عبدالله مازندرانی، محمد کاظم خراسانی و دیگر علمای عظام صادر گردیده، از این قرار است:

پس از سلام وافر به همه برادران اسلامی متحصن در سفارت کبرای عثمانی و زاویه مقدسه، تبلیغ می کنیم که مادام که مجلس دارالشورای ملی باز نشده و قانون اساسی امضا شده از طرفمان تماماً مورد قبول واقع نشده و وکلای ملت انتخاب نگردیده و به تخریب بلاد مسلمین و به ناحق ریختن خون خلق الله پایان داده نشود، به هر مسلمانی، اعم از هر نوع و صنف و سلکی لازم و واجب است که از اوامر حکومت فعلی تبعیت نکند، با آن به هر صورتی که میسر باشد به مبارزه برخیزد و هر کس از حکومت فعلی تمکین کند و به دلخواه آن رفتار نماید، مثل آن است که از یزید بن معاویه تمکین کرده و به دلخواه شمر روایت کرده باشد. و لهذا به همه متحصنین لازم و واجب است که از طولانی شدن زمان دلتنگ نشده، با کمال متانت قلب و صبر بکوشند تا مبارزه ای را که آغاز کرده اند، پیش ببرند. ان شاء الله در سایه وجه حضرت حجت به زودی ریشه استبداد قطع گردیده، ملت به خواست او نایل شده، حقیقت دینی خود را ظاهر سازد. خداوند شماها را نصرت داده، قدم هایتان را ثابت کند.

والسلام علیکم ورحمت الله

۰۴

رشت

ب.ت. پس از اتمام این سطور خبری دایر بر وقوع مناقشه‌ای در اردبیل در بین رشیدالملک و سالار شنیده شد. در این مجلس یک نفر سخنانی بر زبان آورده، سالار فیروز قهراً مجلس را ترک کرده، آدم‌های خود را به همراه برده است. از طرف دیگر، آدم‌های رشیدالملک که در پای حیران گردآمده بودند، منتظر ورود رشیدالملک نمانده، به شنیدن خبر بیماری رشیدالملک، به جای پیشروی به سوی آستارا به اردبیل برگشته‌اند.

مسئله شکست پانوف مایه تکدر فوق‌العاده دوایر و محافل این جا شده است. نامه‌هایی که توسط پست تهران در این باره می‌رسد، در بردارنده منافع حکومت هستند. گویا این خبر به روزنامه‌های باکو هم رسیده باشد. رشت در این خصوص اطلاع مستقیمی ندارد. رشتی‌ها این خبر را باور نمی‌کنند.

م.ر.

ترقی، ش ۷۶، ۱۲ [۲۵] آوریل ۱۹۰۹
[۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷]

۸

رشت

دو فروند کشتی جنگی روسی به بندرانزلی وارد شده. یکی مراجعت کرده، دوتای دیگر به نام‌های کراسنودسک و گوئی‌تپه مانده‌اند. هر چه حل و فصل کارهای ایران بیشتر طول می‌کشد مسئله مداخله نیز کسب اهمیت می‌کند. هر چه از قدرت محمدعلی شاه کاسته می‌شود و جنبش انقلابی توسعه یافته، مملکت را فرا می‌گیرد، برنگرانی روس نیز بیش از پیش افزوده می‌شود. از این رو صد نفر قزاق به تهران اعزام می‌گردد و دو فروند کشتی جنگی به انزلی آمده، مانور می‌دهند. هدف از این مانورها ایجاد رعب و وحشت در بین اهالی است [...]

به نظر نمی‌رسد که این‌گونه حرکت‌ها ناشی از سیاستی صحیح و تدبیری سلیم بوده باشد. دولت روس باید بداند که با چنین حرکت‌های نامشروع و ناقابلی نمی‌توان به مقصد نایل شد. کسب نفوذ در ایران باید به منافع روسیه کمک بکند. این سیاست طوری باید اعمال شود که به جای درست کردن ابرو و دیگر چشم را کور نکند. اگر روسیه با این‌گونه حرکات می‌کوشد تا انقلاب را، که منافع روسیه را به خطر می‌اندازد، سرکوب کند، بهتر آن است که محمدعلی و اطرافیان او را که مسبب اصلی انقلاب هستند اصلاح کند. به لیاخوف نیز توصیه کند که بیش از این فضولی نکند؛ والا با ارباب نمی‌توان مردم را وادار به صرف نظر کردن از مشروطه کرد. اغفال کردن مردم به منظور یافتن بهانه‌ای برای مداخله نیز راه به جایی نمی‌برد.

به کشتی‌هایی هم که برای ایجاد رعب و وحشت به بندرانزلی آمده‌اند، چندان اهمیتی داده نمی‌شود؛ چون که اهالی می‌دانند که این‌ها به خودی خود نمی‌توانند حمله کنند؛ زیرا که اینان برای این کار دست‌آویزی در دست ندارند. لیکن ورود کشتی‌ها دلیلی است بر اهمیت موقع. زیرا سال گذشته، به هنگام جنگ با تالش‌ها همین دو کشتی به انزلی آمده، نمایش دادند. در همین خصوص گفت‌گوهای زیادی در بین مردم جریان دارد. بعضی‌ها می‌گویند که این کشتی‌ها برای بردن شاه آمده‌اند و بعضی دیگر می‌گویند که نه‌خیر، لیاخوف، پهلوان روس، با این کشتی‌ها خواهد رفت؛ بعضی نیز اظهار می‌دارند که خیر، امیربهادر جنگ در خواهد رفت. مقصود از نقل این اخبار افواهی، که با اساس بودنشان را باور نداریم، تذکر این حقیقت است که این‌گونه نمایش‌ها نتیجه معکوس می‌بخشند. بنابراین، تقلای روسیه بارقه‌ای است نمایاننده ضعف حکومت محمد علی شاه. راستش را بخواهید، انسان از این که روسیه‌ای بوده و مملکتش مظهر اتخاذ چنین سیاست‌هایی است، احساس انفعال می‌کند [...]

تصور یک کمیته چی

پس از تلاش فراوان بالاخره موفق شدم با یکی از اعضای کمیته ستار که ادارات و دوائر انقلاب را به طور سرّی می گرداند، ملاقات کنم. هر چه کوشیدم از این آدم چیزی درباره خط حرکت مجاهدان رشت و این که تهران را به چه صورتی می خواهند بگیرند درآورم، ممکن نشد. به پاسخی جز "بیخشید، آن سری است مخصوص خودمان" نایل نشدم. تنها همین قدر دستگیر شد که درصدد آن هستند که در اوایل آوریل حرکت کنند. علت تأخیرشان نیز به خاطر آن است که می خواهند حرکت خود را با تبریز، اصفهان و مازندران هماهنگ کنند.

پس از آن که توانستم چیزهایی درباره سیاست سوق الجیشی کمیته فرابگیرم، خواستم نقطه نظر مصاحبم را که دارای قیافه این جایی [گیلک؟] بود، نسبت به سیاست انگلیس و روس بدانم. پرسیدم: «درباره سیاست روس و انگلیس چه فکر می کنید؟»

پاسخ داد: «خواست هر دوی اینها این است که اغتشاش در ایران چندان طول بکشد که دولت و ملت هر دو خسته شوند و از پای بیفتند و آن وقت اینها طبق معاهداتشان صاحب ملک و ملت بشوند. نظر هر دو دولت چنین است. در راستای پیش بردن چنین قصدی و بنا به طبع و فطرت جبلّی شان یکی از اینها گویا به حکومت کمک می کند و دیگری هم از ملت پشتیبانی می نماید. یعنی وقتی ژنرال و افسر یکی مشروطه طلبان را بمباران می کند، دیگری درهای سفارت خود را به روی پناهجویان باز می کند. یکی می کشد، دیگری شفاعت می کند. یکی می گوید بگیر، دیگر می گوید، فرار کن!»

«خوب، مگر گمان می کنید که حکومت های روس و انگلیس نیروی آن را ندارند که هر وقت کیفشان کشید، ایران را تقسیم بکنند؟»

تسرفی، ش ۷۷، ۱۳ [۲۶] آوریل ۱۹۰۹

[۵ ربیع الثانی ۱۳۲۷]

رشت

میتینگ

مداخله خارجی مجاهدان و اهالی را به فکر انداخته است. ورود قزاقان روس، مانور کشتی‌های جنگی در بندرانزلی، فرستاده شدن کشتی و قزاقان روس به مازندران و گرد آمدن کنسول‌های روس شمال ایران در تهران، حاکی از آن است که خواب‌هایی برای ایران دیده می‌شود؛ و همین، دوایر انقلاب را به فکر فرو برده است. در همین حال این شایعه انتشار یافت که گویا چهار هزار نفر قشون روس می‌خواهند به گیلان وارد شده، انزلی، آستارای ایران و رشت را به تصرف درآورند. از این رو انجمن ایالتی با انتشار اعلانی اهالی را به منظور مبادله افکار به میتینگ دعوت کرد.

در این میتینگ که نتیجه‌اش را به اجمال به واسطه تلگراف خبر داده‌ام، نزدیک به هشت هزار نفر از اهالی شرکت کرده بودند. در دو جا کرسی خطابه گذاشته شده بود و مردم مسجدواری نشسته، با تپش قلب منتظر افتتاح میتینگ بودند. در حدود ساعت پنج بعد از ظهر، حاجی محمدرضا آقا، صدر انجمن ایالتی، که در روی بالکون یکی از عمارت‌های اطراف میدان به اتفاق هیئتی نشسته بودند، از میان علما به پا خاسته، به تانی و آرامش شروع به سخن کرده، با بیان مختصر علت تشکیل مجلس امروز، میتینگ را افتتاح کردند و توضیح دادند که تقدیم عرض حال مفصل به عهده جناب حسین کسمایی گذاشته شده است. در این حال جناب کسمایی که بر بالای کرسی منتظر ایستاده بودند به سخنرانی پرداختند. این شخص الحق که ناطق برجسته‌ای است. سخنانش روشن، مطلبش قاطع، صدایش رسا است و از معلومات لازمه هم عاری نیست. از سخنانش جدیت می‌بارید.

این شخص در نطق مفصل خود، ضمن بحث از تاریخ انقلاب، غلبه ملی، اوضاع حالیه، واپسین نفس استبداد و سیاست روس و انگلیس، وارد موضوع اصلی شد و زمانی که به موضوع استیلای قشون روس بر گیلان و مداخله آن دولت در امور داخلی رسید، جماعت متهیجانه به لوله و جنبش درآمد و از هر سو صداهایی بلند شد.

پس از آن که مجلس اندکی آرام گرفت، کسمایی در پایان نطق خود اظهار داشت که ما تاکنون به حقوق و اختیار هیچ ملتی تجاوز نکرده‌ایم. انقلابیون ایران عموماً باید در این باره قابلیت لازم از خود بروز دهند. قابل ذکر است که گیلانی‌ها به ویژه اثبات لیاقت کرده‌اند و رضایت‌نامه‌های رسمی کنسول‌های دول معظم در رشت دلیلی است بر این مدعا. مادام که ما به سیاستمان، که همه بر آن اتفاق داریم، ادامه دهیم و حق کسی را تضییع نکنیم، هیچ دولت خارجی حق آن را ندارد که در کارهای داخلی ما مداخله نماید.

هکذا ما به واسطه همه کنسولگری‌ها به دولت روسیه اعلان می‌کنیم که هرگاه حرکتی که خبرش انتشار یافته، از جانب حکومت روس صورت بگیرد، ما حاضر هستیم که از آن‌ها ممانعت کنیم. زیرا که ما در راه حریت و استقلال وطنمان فعالیت می‌کنیم. اگر شاه یا هر کس دیگر بخواهد در سر راه مقاصد مان مانع ایجاد کند، ناگزیر از مبارزه با آن‌ها خواهیم شد. ما این را خوب می‌دانیم که در مقابل قشون روس نیروی لازم را نداریم، اما این حقیقت غیرقابل انکار است که جانی را که نثار استقلال وطنمان کنیم داریم.

پس از خاتمه سخنان ناطق، مردم با کف زدن‌های شورانگیزانه او را تشویق کردند. در میان کف‌زدن‌ها فریادهای «ما به مردن حاضریم» به گوش می‌رسید.

گذشته از حسین کسمایی چند ناطق دیگر هم سخن گفتند. یک ارمنی نیز از جمله سخنرانان بود. سخنان همه سخنرانان با بیانات جناب کسمایی هماهنگی داشت.

این میتینگ که در حدود دو ساعت طول کشید، با صدور این قطعنامه پایان پذیرفت:

ما اهالی گیلان، که قسمتی از احرار ایران هستیم، اندیشه‌ای جز استقلال و طنمان در سر نداریم. آلمان باز پس گرفتن قانون اساسی است.

ما برای گرفتن حقوق خود است که دست به اسلحه برده‌ایم. در جریان فعالیت در راه کسب حقوقمان، به مال و جان هیچ تبعه خارجی مشغول کسب و تجارت در مملکتمان تجاوز نمی‌شود. به منظور آن که مشکلی برای آن‌ها در کارهایشان پیدا نشود، از هیچ کوشش لازمی فروگذار نکرده‌ایم. اما اعتراف می‌کنیم که در این راه تکامل لازم را نیافته‌ایم.

با این همه، حکومت روسیه همسایه‌مان با سوق دادن بدون علت قزاق و کشتی جنگی به مملکتمان، موجبات رنجش ما را فراهم می‌آورد.

این موارد را ما به موقع پروتست کرده‌ایم. به این هم اکتفا نکرده، رسماً پاسخ داده است که 'اگر باز هم لازم باشد، قزاق خواهیم آورد' حالا هم از قرار مسموع مصمم شده است که چهار هزار نفر سالدات به ولایت ما وارد کرده، مملکتمان را اشغال نظامی نماید.

ما در این خصوص به واسطه همه کنسول‌ها به دولت امپراتوری روس اعلام می‌کنیم که اگر این شایعات حقیقت داشته باشد، از اقدام به تزییع حقوق ما صرف‌نظر نماید. ما با تمام قدرت خود به چنین اقداماتی پروتست می‌کنیم. در صورتی که استدعای به حق و به جای ما به سمع قبول پذیرفته نشود و حقوق و طنبیه‌مان از جانب یک حکومت قوی مورد تجاوز قرار گیرد، ما حاضریم که مملکت خود را گرفتار خطر اعلام کرده، با قوای موجود خود به مقابله بپردازیم؛ حتی اگر این مقابله به بهای جان همه‌مان تمام شود.

همراه تصویب این قطعنامه اجماعاً مورد قبول قرار گرفت که ضمن

نوشتن استدعانامه‌ها به تمام پارلمان‌ها و فرق آزادی‌خواه اروپا و گزارش احوال حالیه ایران، از همه آنها استمداد شود.

هوا تاریک شده بود که مجلس به پایان رسید و اهالی به طرف خانه‌های خود به راه افتادند. فردای میتینگ، نامه‌ای از جانب کنسولگری روس به حضرت سپهدار فرستاده شده است. این نامه حاکی از تأثر کنسولگری از میتینگ یاد شده است.

جناب نایب کنسول در این نامه‌شان می‌نویسند که: «اهالی گیلان بر اثر خبری که بعضی آدم‌های مفسد و کم اطلاع انتشار داده‌اند به هیجان آمده، چنان خیال کرده‌اند که دولت امپراتوری قصد مداخله در امور ایران و لشکرکشی به گیلان را دارد. من از طرف سفارت امپراتوری در تهران مأموریت دارم که در این خصوص ذات عالی‌تان را مستحضر کنم که این گونه شایعات اصل و اساسی ندارد. مسئله ورود قشون و مداخله در امور ایران به صورت دیگری است که آنها باید به تبریز بروند که در آنجا برای اهالی بیچاره گرفتار قحطی و گرسنگی راه باز کنند و ایشان را از عسرت نجات دهند و اگر قشون حکومتی بی‌عدالتی کند، جلوگیری به عمل آورد. شما این جهت را به مانند مزدهای به اهالی حالی کنید که در مداخله دولت روس ابداً قصد ضرر زدن به ایران و خدشه وارد آوردن به استقلال آن در کار نیست؛ بالعکس، باید امیدوار باشند که این جهت به صورتی پایان خواهد یافت که مایه خشنودی مجاهدان باشد.»

حضرت سپهدار در پاسخ دوستانه به نامه دوستانه کنسول چنین می‌گوید: «ملت ایران می‌خواهد که دولت روس نوع پرست بوده، ابراز انسانیت و دوستی نماید. لیکن در عین حال خواهش کلی می‌کند که اگر می‌خواهد به ایران خدمت نموده و برای فرونشاندن غائله‌ای که تا این حد امتداد یافته، به ملت مظلومه ایرانی معنائکم کند، اگر از حرکاتی که فعلاً می‌کند صرف نظر نماید، برای حال ایرانی مناسب‌تر خواهد شد.»

در حقیقت کمک معنوی دولت روس کافی است تا محمدعلی شاه مجبور به تسلیم شود. مادام که چنین است، در آن حال دیگر برای مداخله قشون روس به منظور باز کردن راه چه نیازی باقی می ماند؟ سؤال این است.

سرمقاله یکی از شماره‌های گذشته روزنامه ترقی تحت عنوان «مداخله خارجی» در این جا مهم تلقی گردیده، مطالعه می شد. این مقاله [به فارسی] ترجمه گردیده، با افکار دوایر انقلابی توافق داشت. از طرف انجمن ایالتی به امپراتور روس، پادشاه انگلیس و پارلمان‌های آن کشورها تلگرام‌های تظلم مخابره گردیده، استرحام می شود که برای نجات ایران از بلای مداخله لطف فرمایند.

در انزلی

دو روز پس از میتینگ مورد بحث، میتینگ دیگری نیز در بندر انزلی ترتیب یافته، نسبت به مداخله روسیه، به همان صورت، پروتست شده است.

بیلسوار

ناحیه بیلسوار، واقع در سرحد ایران و روس نیز به مشروطه متمایل شده است. در آن جا نیز انجمن بر پا گردیده و دسته‌های داوطلب تشکیل شده و در صدد حمله به اردبیل و برپایی انجمن در آن جا هستند. از انجمن ایالتی رشت و از شخص سپهدار برای آن‌ها تلگرام‌های تبریک فرستاده شده است.

رشیدالملک

اخبار واصله از اردبیل که حاکی از آن بودند که گویا رشیدالملک دیگر از عزیمت به آستارا صرف نظر کرده است و نمی دانم چه شده است، حالا

چنین معلوم می‌شود که همه این‌ها پولتیک و نیرنگ بوده است. وی در حال گردآوری نیروی تازه‌نفس برای حمله به آستارا است. آستارا هم برای پیشواز از او بدون نیرو نیست.

تنکابن

طرف تنکابن گیلان در دست سردار [امیر] اسعد، پسر سپهدار است. از قرار معلوم قشون برای آمدن به گیلان از جانب مازندران حرکت کرده است. برای تحکیم سنگر تنکابن نیرویی از این‌جا (رشت) به آن‌جا گسیل گردیده است.

قزوین

بنا به اخبار واصله، از تهران به سردار مظفر، فرمانده نیروهای مستقر در قزوین، فرمان داده شده است که با یک دسته سرباز به طرف عراق [اراک] برود. به نظر می‌رسد که در آن‌جا نیز شورش در گرفته باشد.

پژواک‌های تهران

مغازه‌ها که اخیراً باز شده بود، دوباره بسته شده است... اخبار موثق حکایت از آن دارند که سفیر روس و سفیر انگلیس با لباس رسمی با شاه ملاقات داشته‌اند و... به وی توصیه کرده‌اند که بیش از این سماجت به خرج ندهد و نسبت به اعاده قانون اساسی تردیدی نداشته باشد. هنوز نتیجه ملاقات معلوم نیست. عموماً در این اندیشه هستند که در این روزها خبر مهمی که آینده ایران به آن بستگی دارد، منتشر خواهد شد.

خبر تازه دیگر این است که بختیاری‌ها چند روز دیگر تهران را به محاصره درخواهند آورد.

از جلفا

جلفا محلی است قصبه مانند، واقع در کنار ارس و قرار گرفته در میان کوه‌های خاکستری و سرخ‌گون. این وادی غیرقابل کشت و زرع که از سابق گمرک‌خانه بوده، به جهت احداث ایستگاه راه‌آهن از سه سال پیش اهمیت پیدا کرده رو به توسعه نهاده است. ساکنین این جا، خواه روس و خواه تبعه ایران باشند، بومی این جا نبوده، بیش‌تر عبارت هستند از ارباب تجارت مهاجرت کرده از جاهای دیگر.

از آن‌جایی که اهل تجارت را در هر جایی چشم و گوش باز هست، جلفا هم دارای اهالی چشم و گوش باز و تجددخواه است. این‌ها از فنانیزم بیگانه بوده، در کمال بی‌قیدی روزگار می‌گذرانند. افکارشان باز و همه هواخواهان مشروطه هستند. در این جا تعداد زیادی جوانان صاحب ذوق و دوستدار معارف پیدا می‌شوند. تعجب نکنید که در چنین محل پرگرد و خاک و بی‌علف و سبزی و در میان کوه‌های تیره‌گون و خاک‌های سرخ‌رنگ چنین جان‌های جدی و آزاداندیشانی پیدا شود. زیرا آن‌چه اینان را بدین جا جمع کرده، تجارت و صناعت است. معلوم است که تجارت و صناعت دشمن جهل و جهالت است و طالب متری بودن ارباب خرد می‌باشد.

خدمات جلفا در انقلاب ایران و مدافعه تبریز زیاد است. شورش‌های خوی، سلماس و مرند از همین جا تدارک دیده شده است. برای تبریز سلاح، مهمات، فدایی و لوازم دیگر و نیز آذوقه و سیورسات از طریق این جا فرستاده می‌شده است.

مشروطه‌خواهی جلفایی‌ها از روی فهم و دراکه بوده است. اینان به جهت آن‌که نمایندگان تجار و صنعتگران ایران هستند، منافع اقتصادی

ناشی از مشروطه را دریافته، دیگر به آن تنها رنگ شریعت نمی دهند. در بین اینها جوانان تحصیل کرده زیادی وجود دارد که به معنی مشروطه وقوف دارند.

اقدامات انگلیس

از تبریز به این جا با تلگراف خبر داده شده است که قشون انگلیس جنوب ایران را ترک کرده است. در این جا چنین گمان رود که اگر خروج انگلیسی ها حقیقت داشته باشد، روس ها دیگر نمی توانند باقی بمانند.

سوء تأثیر

روس ها به تبریز در حالی آمده اند که به راستی جماعت به تنگ آمده بوده اند. از آذوقه اثری نبوده و مجاهدان نان خالی می خوردند و جنگ می کردند. گرفتن جلو بعضی مجاهد نمایان گرفتار گرسنگی تا حد زیادی مشکل گردیده بوده که قشون روس داخل شده، راه ها را گشوده، عین الدوله را کنار زده، در شهر امنیت برقرار کرده است.

واضح است که آمدن روس ها در چنین زمان دشواری تا حدودی سبب خوشحالی مردم شده، به هر حال در دلها نسبت به روس ها احساس خوبی به وجود آورده است.

اما پس از مسئله زخمی شدن سالدات و رفتار خشونت آمیز سنارسکی و مطالبه بی ملاحظه و بی انصافانه ده هزار تومان غرامت از اهالی به توسط او، تأثیر سوئی روی ایشان گذاشته است. منطق فرماندهان قشون روس که ادعای کوشش در راه انسانیت دارند، استبداد صرف است و مخصوصاً توفیر چندانی با منطق خانها و حکام ندارد.^{۵۳}

ترقی، ش ۱۱۰، ۲۱ مه [۳ ژوئن] ۱۹۰۹

[۱۴ جمادی الاول ۱۳۲۷]

از جلفا

تفتیش‌ها و دستگیری‌ها

امروز در حالی که شخصاً تماشاگر اجرای تفتیش و توقیف‌ها [در جلفای ایران] بودم، اخبار توقیف‌های صورت گرفته در جلفای روس را هم شنیدم. توقیف‌ها در زمانی صورت گرفته که در همان زمان شجاع‌الدوله نیز در روستایی در نزدیکی جلفا عملیاتی انجام داده است. کمی پس از ظهر محل انجمن و حیاط پست‌خانه، که مرکز مجاهدان به شمار می‌آید، توسط چند افسرو بیست - سی سالدات اشغال گردید [...]

صدر انجمن فراخوانده می‌شود. احمد جمال افندی، تبعه عثمانی، حاضر شده از وی بازجویی به عمل می‌آید. افسر اعلام می‌کند که براساس حکمی که از تبریز دریافت کرده سلاح‌های موجود در انجمن را تحویل گرفته، به تبریز خواهد فرستاد [...]. گفته می‌شود که از انجمن تفنگی به افسر [روسی] داده نشده است.

بعداً افسر اظهار می‌دارد که تا آمدن رئیس‌اش، جمال افندی صدرانجمن و رفیقش دکتر بیژیک افندی نباید آن‌جا را ترک کنند. این‌ها باید منتظر ورود فرمانده باشند.

به دنبال فرمانده آدم فرستاده می‌شود. افسر وژارسکی معروف جلو در انجمن مانده، مشغول صحبت‌های خصوصی می‌شوند:

«اوضاع این ایرانیان بیچاره پس از این خراب‌تر از آنچه که هست خواهد شد: این ارمنی‌های هرزه‌گرد چون نتوانستند نیات سوء خود را در روسیه پیش ببرند به ایران آمدند و این مردم فقیر، عاجز، مظلوم و زیبا را از راه به در بردند. این بیچاره‌ها را به چنان فلاکتی گرفتار کردند که نگو...» همین طور از این‌گونه می‌گفتند. یکی می‌گفت و دیگری تأیید می‌کرد. در ضمن صحبت، مخبرتان را که به دقت گوش به این گفتگو سپرده بود،

ایرانی پنداشته، خطاب به او گفت: «آیا شما خیال می‌کنید که این ارمنی‌ها، گرجی‌ها و قفقازی‌های هرزه دلشان راست راستی به حال شماها می‌سوزد؟ و به خاطر گرفتن آزادی برای ایران است که به این‌جا آمده‌اند؟ به خدا ملت ایران بعداً خواهد فهمید که دوست او کیست و دشمن‌اش که می‌باشد. خود من در ایران بوده‌ام. مردمی امین‌تر از ملت ایران پیدا نمی‌شود. شیاطینی از این قبیل آب را گل‌آلود می‌کنند تا برای خود ماهی‌های گنده بگیرند.»

و من پاسخ دادم: «جناب افسر، اولاً باید بگویم که من ایرانی نیستم، بلکه نماینده مطبوعات روس هستم. اما از صحبت‌هایی که با ایرانی‌ها داشته‌ام دستگیرم شده است که آن‌ها عموماً از مجاهدان اظهار رضایت می‌کنند. اگر هم شکایتی داشته باشند، از بعضی از مجاهدان ایرانی نام قفقازی بسته به خود است [...]»

به محض آن که من خود را نماینده مطبوعات روسیه معرفی کردم، ژارسکی نوویه ورمیاچی کنجکاو شد که بفهمد مخبر کدام روزنامه و کجایی هستم.

در این اثنا فرمانده آمد و صدرانجمن و دکتر را احضار کردند. افندی روی یک صندلی نشست. فرمانده بدون مقدمه و به خشونت داد زد: «تفنگ‌ها را بده!»

«تفنگ‌ها در گمرگ خانه است.»

«چند تا است؟»

«جمعاً نه قبضه است.»

«پس چرا نه قبضه؟ خود من وقتی از این‌جا می‌گذشتم سیصد مجاهد

مسلح را به چشم خود دیدم.»

«آن‌ها از خوی آمده بودند؛ دوباره هم به آن‌جا برگشتند.»

«شما کجایی هستید؟»

«ترکیه‌ای هستم!»

سپس رو به دکتر کرده، پرسید: «شما کجایی هستید؟»

«ترکیه‌ای هستم!»

به سالدات‌ها اشاره کرد: «این‌ها را ببرید!»

و خطاب به توقیف‌شدگان گفت: «در مورد شماها باید به کنسولگری

تبریز بنویسم. تا رسیدن جواب باید تحت توقیف باشید.»

و سالدات‌ها این اشخاص را که اداره‌کننده جلفا و محبوب ملت بودند

پیش انداخته، بردند.

سپس چهار مجاهد حاضر در آن‌جا را همراه شش سالدات کرده،

مجبوراً فرستادند که سنگرهای برپا شده در پشت بام‌ها را خراب کنند.

خلاصه سه نفر از این سو (جلفای ایران) و پنج نفر دیگر از سوی [جلفای

روس دستگیر کرده‌اند. نام‌های دستگیرشدگان به قرار زیر است:

۱. صندوق‌دار گمرک خانه روس، جناب بخشعلی آقا شاه تختینسکی؛

۲. کمیسیونچی و تاجرنخجوانی معروف، جناب کربلایی نصرالله

شیخوف.

۳. جوان معارف‌پرور، مشهدی رضاقلی نجفوف، از خویشاوندان

شیخوف یاد شده.

۴. آقا محمدحسین حاجیف تاجر باشی.

۵. کربلایی تقی یوسفوف کمیسیونچی.^{۵۴}

همه نام‌برندگان از اتباع دولت روس هستند. اینان و سه نفر اتباع عثمانی

دستگیر شده در جلفای ایران را همان روز با قطار باری به نخجوان

فرستادند.

در این خصوص به تبریز تلگراف زده شده، از احوال خبر گرفته و

دستورالعمل خواسته شده است. در پاسخ چنین تلگرامی زده‌اند:

«در این ساعت در تلگراف‌خانه حاضر هستیم. در تبریز هم اتفاقات

مشابهی روی داده است. با تهران در حال مذاکره هستیم. احتمالاً در این باره امروز یا فردا تصمیم مقتضی گرفته شود.»

انجمن ایالتی

زمان ملاقات با افسر اجراکننده احکام دستگیری، وقتی از وی درباره خبر خروج انگلیسی‌ها از جنوب ایران سؤال کردم، پاسخ داد: «چنین خبری بی پایه است.»

«قشون روس تا چه مدت در ایران باقی خواهد ماند؟»

«تا آرامش کامل برقرار نشده باشد، قشون نخواهد رفت. شوخی که نیست. با پول روس در این جا راه کشیده شده و ما نمی‌توانیم در نتیجه آنتریک یک مشت ارمنی و گرجی اخلاک‌گر متحمل ضرر شویم. تا زمانی که امنیت راهمان و سلامت تجارتان تأمین نشده، نمی‌توانیم ایران را ترک کنیم.»

«پس چرا این سیاست را در مورد راه انزلی - تهران به کار نمی‌برید؟»
 «به نوشته‌های روزنامه‌ها در آن جا نیز اغتشاشاتی صورت گرفته است. اگر کمی ادامه پیدا کند، یقیناً برای محافظه منافعمان مجبور به اعزام نیرو به آن جا نیز خواهیم شد.»

جلفا، ۱۶ مه

نرقی، ش ۱۱۲، ۲۴ مه [۶ ژوئن] ۱۹۰۹
 [۱۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۷]

۱۲

از تبریز

تبریز بیچاره، این مجاهد بلادیده، چه سختی‌ها که نکشیده و معروض چه مهاجماتی که نشده است.

تبریز که یک سال آزرگار زیر بمب‌هایی که بر سرش می‌بارید مقاومت کرده، چندان در راه فدا شدن برای آزادی و به‌روزی وطن آماده بوده است که پیش از آمدن قشون روس در چنان حالی بوده که هرگونه آذوقه‌ای در شهر تمام شده و مردم از گرسنگی در کوچه‌ها از پای درآمده و افتاده بوده‌اند و مجاهدان یُنجه خورده و می‌رزمیده‌اند و از ورود دشمن به شهر جلوگیری می‌نموده‌اند.

در این جا آدمی که در جنگ شرکت نداشته باشد کم پیدا می‌شود. از پیران گرفته تا کودکان تفنگ برداشته در مدافعه از شهر شرکت کرده‌اند. در این جا کم‌تر کسی را می‌توان یافت که زخم گلوله‌ای بر تن نداشته باشد. می‌گویند اهالی چنان حاضر به مدافعه تا آخرین قطره خون خود بوده‌اند که، در حالی که یُنجه می‌خورده‌اند، فکر تسلیم شدن به مغز کسی خطور نمی‌کرده است. لیکن از صحبت‌هایی که با تبریزیان زیادی داشتم به این نتیجه رسیده‌ام که هرگاه راه‌های ورود آذوقه به شهر باز نمی‌شد و قشون روس به شهر در نمی‌آمد، ملت چاره‌ای جز تسلیم نداشته است [...]

در زمانی که کار چنین وضع اسف‌انگیزی داشته، مقاوله انگلیس و روس وارد مرحله جدیدی می‌شود و آن دولت‌ها به اجرای سیاستی که [در قالب قرارداد ۱۹۰۷] اتخاذ کرده بودند، آغاز می‌کنند.

روس‌ها وارد [آذربایجان] می‌شوند و در همان حال اعلام می‌کنند که آمدن آن‌ها خالی از خیال استیلا و اشغال است و تنها می‌خواهند که مردم را از چنگ سواران وحشی رحیم‌خان رها کنند و راه جلفا - تبریز را باز کرده، به شهر آذوقه برسانند و آرامش را در آن جا برقرار کنند و، در صورت هجوم قشون حکومتی، از شهر مدافعه نمایند. انگیزه حکومت روس برای این اقدام جز نوع‌پرستی چیز دیگری نیست و ملاحظه دیگری نیز در کار نیست و تاوانی هم در برابر خدمتی که انجام می‌دهد نخواهد خواست. عین بیان نامه‌ای که در بردارنده این نکات است، در انجمن نگهداری می‌شود.^{۵۵}

مردم که گرفتار نهایت عسرت بودند و ینجه خورده و در مقابل حملات وحشیانه افواج استبداد مقاومت می‌کردند، بدیهی است که در چنین وضعی چنین ابراز محبتی را قبول کردند و میهمانان از راه رسیده را پذیرا شدند...

اما، مهمانانی که به عنوان باز کردن و حفظ امنیت راه‌ها آمده‌اند، اینک شروع کرده‌اند به مداخله در امور داخلی مملکت. به علت زخمی شدن یک سالدات خواستار شده‌اند که مجاهدان خلع سلاح شوند [...] سنگرها را تخریب می‌کنند و مسافران و رهگذران راه‌ها را به واسطه قراول‌های خود مورد بازرسی قرار می‌دهند. بعد هم پا را فراتر گذشته، شروع می‌کنند به دستگیری و زندانی کردن مجاهدان. آنان کسانی را که به نام مجاهد قفقازی آمده‌اند، به عنوان این‌که رعیت دولت روس هستند، دستگیر می‌کنند. چند نفر و از آن جمله میرزا علی اکبر محمد قلی زاده^{۵۶} و شیخ علی اصغر^{۵۷}، عضو انجمن ایالتی را زندانی کرده‌اند. این دستگیری‌ها تأثیر بی‌نهایت سویی بر روی اهالی دارد و آن‌ها به زندانی شدن اعضای انجمن ایالتی اعتراض می‌کنند. معلوم می‌شود که اگر چه خود حضرت شیخ [علی اصغر] اطلاع نداشته‌اند، تبعه روس بوده‌اند.

گرجی‌ها و ارمنی‌ها چون دیدند که کار بدین صورت است، مخفیانه از شهر خارج شده، به طرف سلماس و خوی فرار کردند. مجاهدان مسلمان تبعه روس هم شهر را ترک می‌گویند که مبادا گرفتار شوند.

دایره شمول دستگیری‌ها حتی از اتباع روسیه نیز درمی‌گذرد و اتباع دول دیگر موجود در میان مجاهدان را نیز در برمی‌گیرد. در نوشته قبلی خود از دستگیری دو تن از اتباع عثمانی در جلفای ایران خبر داده بودم. غیر از این به اقدامات مداخله‌گرانه دیگری نیز دست می‌زنند؛ پس از منفجر کردن سنگرهای باقرخان، سالار ملی، با دینامیت، برای خارج کردن ستارخان، سردار ملی، از صحنه هم مقدمه‌چینی‌هایی می‌کنند. در

این باره مطالبی از خیلی‌ها شنیده‌ام و خود نیز در جریان مصاحبه‌ای که با جناب ستارخان داشته‌ام، حقایقی را از لابه‌لای سخنان ایشان دریافته‌ام. نهایت این که سوءظن اهالی روز به روز افزایش یافته، در روزهای اخیر به نهایت شدت خود رسیده است.

در این اواخر بین دو نفر [از لوطی‌های تبریز] به نام‌های نایب حسین و نایب یوسف برخوردی پیش می‌آید. نایب یوسف به همراه عده‌ای از نوچه‌های خود به خانه نایب حسین حمله کرده، تیراندازی می‌کند. حکومت این‌ها را احضار کرده، آشتی‌شان می‌دهد. یکی را نکوهش کرده، دیگری را تسلی می‌دهد و از هر دو التزام می‌گیرد که دیگر دست از عداوت بردارند و از آن‌جایی که هر دو از آحاد ملت هستند، نسبت به هم مهربان باشند. این‌ها التزام‌نامه را امضاء کرده، پس از آشتی به دنبال کار خود می‌روند. این التزام‌نامه هنوز هم در اداره حکومت محلی نگهداری می‌شود.

بعداً نایب حسین عهدشکنی کرده، از دست نایب یوسف شکایت به کنسولگری روس می‌برد. [روس‌ها هم] به عنوان اعاده آرامش به شهر درآمده، به خانه نایب یوسف می‌روند و اموالی را که گویا وی از اهالی ربوده بوده به صاحبان خود عودت می‌دهند و آن‌گاه خانه را با دینامیت منفجر می‌کنند و خود نایب یوسف را هم به اردوگاه می‌برند که هنوز هم در آن جا محبوس است.^{۵۸}

به گفته اجلال‌الملک، حاکم شهر، کنسول‌خانه حتی به استیضاح او در این خصوص جوابی نداده است. بنا به افاده حاکم، روس‌ها دیگر اداره و حکومت ملی را بالمره نادیده می‌گیرند و در حرکاتشان یک حالت استیلاجویانه مشاهده می‌گردد. مطالبه مصرانه ده هزار تومان غرامت از تبریزیان با مهلت ۲۴ [۴۸] ساعته در فقره زخمی شدن یک سالدات، بی‌اعتنایی سفارت به دادخواهی انجمن در مورد پیرمردی که در ملأعام

زیر سم اسب یک قزاق کشته شده بود و... [از جمله شکایت‌های شخص نایب‌الایاله] است. ایشان توضیح می‌دهند که اگر دفاترمان را نگاه کنید به حدود صد فقره مکاتبه برخورد خواهید خورد که تاکنون به هیچ کدام از آنها از جانب کنسولگری پاسخی داده نشده است. به هنگام دستگیری نایب یوسف هفده نفر از وابستگان او را نیز به اردوگاه برده بوده‌اند که چند نفرشان را آزاد کرده‌اند و دیگران هنوز در اردوگاه محبوسند.

سردار و سالار با مشاهده چنین حرکات و اعمالی احساس می‌کنند که انگار روس‌ها افکار دیگری در سر دارند. اینان که با ادعای اعاده امنیت و آرامش آمده بودند، حالا درصدد دست زدن به بعضی اقدامات استیلاجویانه برآمده‌اند و به این منظور به فکر افتاده‌اند که عناصری را که گمان می‌رود وجود آنها در شهر به ضررشان باشد، به بهانه‌های مختلف، و از آن جمله مغل آسایش عمومی قلمداد کردن، از سر راه خود بردارند. بدین ترتیب بدیهی می‌نمود که روزی هم با چنین دستاویزهایی به سراغ ستارخان و باقرخان بروند. بنابراین، آن جنابان [به صلاحدید و خواهش انجمن] در شهبندری عثمانی متحصن و خواستار حمایت دولت علیه [عثمانی] می‌شوند و [با این اقدام خود] نسبت به اعمال روس‌ها پروتست می‌کنند.

آشکار است که این آدم‌ها که نامشان در همه جا با تمجید و تکریم برده می‌شود، در تبریز بدون طرفدار نیستند. از همین رو بیش از چهارصد نفر هم همراه ایشان در شهبندری متحصن شده‌اند و روز به روز هم بر تعداد آنها افزوده می‌شود.

از طرف شهبندرخانه به هر کدام از متحصنین کارت‌هایی داده شده است که نشانه این است که دارندگانشان پناهنده زیر بیرق عثمانی هستند و حکم تأمین‌نامه‌هایی را در برابر تضییق و زورگویی روس‌ها دارند.

از طرف شهبندر عثمانی از سفارت عثمانی در تهران و از وزارت

خارجة باب عالی در این خصوص کسب تکلیف شده و جواب گرفته شده است که پناه آورندگان به زیر بیرق عثمانی باید به قدر لازم مورد حمایت قرار گیرند.

سالدات‌ها که ابتدا گفته می‌شد نباید از اردوگاه خود واقع در کنار پل آجی، در بیرون شهر، خارج شوند، اینک مشغول خلع سلاح مجاهدان و تخریب استحکامات آنان در شهر هستند. آن‌ها که در اوایل سعی داشته‌اند رفتار مؤدبانه‌ای داشته باشند، در این روزها دیگر از دست درازی و تجاوز ابایی ندارند. جلو یکی را می‌گیرند، روپند دیگری را برمی‌دارند و به مزاحمت‌های دیگری از این قبیل دست می‌زنند و بدیهی است که چنین رفتار و اعمالی بر نفرت و کینه مردم شدت می‌بخشد. اگر این رفتار مدتی هم ادامه یابد، نتایج وخیمی به بار می‌آورد؛ و این از مرام آرامش‌خواهی به دور است.

ترقی، ش ۱۱۶، ۲۶ مه [۸ ژوئن] ۱۹۰۹
[۱۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۷]

۱۳

تلگراف‌های خصوصی

مخبر مخصوصمان که از طرف روزنامه‌مان به تبریز فرستاده شده، تلگراف زیر را به اداره‌مان مخابره کرده است:

تبریز. مصاحبه با ستارخان

به زیارت این قهرمان ملی که به مناسبت جانبازی در راه تأمین آزادی و مشروطیت [ایران به شهرت جهانی دست یافته، نایل شدم. اما چنین قهرمان نام‌آوری اکنون برای تأمین جان و مال خود در بست به سر می‌برد.

ملاقاتمان در کنسول‌خانه عثمانی صورت گرفت. در حالی که باقرخان و ستارخان در یک اتاق نشسته بودند، سردار ملی ما را به حضور پذیرفت. به نظر من احتیاجی به تعریف و توصیف صورت ظاهر و قیافه سردار نیست. زیرا کسی پیدا نمی‌شود که این سیمای معروف را شناسد. فتوگراف، آن نماد ملی را همچنان که هست به سراسر عالم انتشار داده و به هر کسی شناسانده است.

سردار انسانی است به‌غایت ساده و صاف دل و حرکات و سکنتات و گفتارش حاکی از آن است که این آدم به زور بازوی خود کمال اطمینان را دارد [و از اعتماد به نفس غریبی برخوردار است].

وقتی از ایشان سؤال کردم که چرا در کنسول‌خانه بست نشسته است، با دلی دردمند و به لحنی جدی پاسخ دادند: «من در راه استقلال وطنم یک‌سال آزرگار تقلا کردم. میان مرگ زنده شدم و با فرو بردن دود باروت کار را به این جا رساندم. اکنون در حالی که می‌رفت تا در وطن عزیز ذره‌ای نور امید بتابد، مام وطن با بلای دیگری مواجه شد. روس‌ها که برای فراهم آوردن آسایش و آرامش آمده بودند، اینک شروع کرده‌اند به اقدامات استیلاجویانه. چندان که دیگر از استقلال وطنمان قطع امید می‌شود. به عفو عمومی اعلان شده هم نمی‌توان اعتماد کرد. زیرا اجنبی‌ها هر کس را که بخواهند دستگیر می‌کنند و هر چه دلشان خواست انجام می‌دهند. در چنین حالی از دست ما چه برمی‌آید؟ دیگر با رفتن به میدان جانبازی و پرداختن به مقاتله کاری از پیش نمی‌رود. زیرا که این اقدام باعث می‌شود که کار از دست رفتن وطن سریع‌تر عملی شود. بنابراین، ما نیز به ناچار در این جا متحصن شده، پروتست خود را به تمام دولت‌ها اعلام کرده، می‌خواهیم که همهٔ خارجیان هر چه زودتر از ولایت ما بیرون بروند.»

«من دلم می‌خواست که ملت ما با عثمانی نزدیک شود. اکنون از این

حال، که ما را متحد می‌کند، بی‌اندازه سپاسگزارم. برای تأمین گرفتن و بست نشستن هم از آن‌رو این‌جا را مناسب‌تر یافته‌ایم که عثمانی یک مملکت اسلامی و به‌ویژه یک کشور مشروطه است.»

«آیا به اعلان مشروطیت اخیر باور دارید؟»

«مشروطه داده شده است. اما این حرکت روس‌ها خیلی تردیدانگیز

است.»

«آیا اخباری که درباره دعوت شاه از شما برای رفتن به تهران در

روزنامه‌های روسیه به چاپ رسیده، حقیقت دارد؟»

«بلی، وقتی که مشروطه اعلان گردید، شهر یک‌سربه ابراز شادمانی

پرداخت و من هم تلگرافی به این مضمون به شاه زدم که تا این زمان

شمشیر کشیده، تیراندازی کردم؛ با تمام توان خود کوشیدم، بالاخره

مقصود به دست آمد. حالا اگر اذن شاهانه صادر شود، بندگان‌ش که از

سلامت مشروطیت مان مطمئن شده، باز به رنجبری خود مشغول شود.

شاه هم در پاسخ نوشت که رشادت تو در انظار تمام دول معظم به اثبات

رسیده و نام و شهرتت به حق تمام آفاق را فرا گرفته است. به هیچ وجه روا

نیست که تو حالا بروی رنجبری کنی. لازم است که دعوت ما را قبول کنی

و برای خدمت به ملت و دولت در این‌جا باشی.»^{۵۹}

«آیا اخبار مربوط به منفجر کردن خانه شما با دینامیت حقیقت دارد؟»

«خانه مرا کسی منفجر نکرده است. حقیقت امر از این قرار است که در

نتیجه اهمال‌کاری خادم سیورسات، باروت از دست وی آتش گرفته و

منفجر گردیده و جز این چیز دیگری نبوده است. در این خصوص نامه‌ای

به امضای من در روزنامه روسکویه سلوو* به چاپ رسیده است.»

سردار آدمی به‌غایت خون‌گرم و بسیار چست و چالاک است و در

سخن گفتن خیلی جدی می‌باشد. مشروطه‌پرستی‌اش به درجه دین‌داری

شدید است و در مشروطه خواهی متعصب می نماید. وی که حرکت، وجود و زور بازوی خود را وقف ملت کرده، بنا به اظهارات مکرر خودش، تابع احکام مقدس علمای نجف بوده، آماده است که هر چه ایشان بفرمایند بدون تأخیر و تأمل به جای آورد. می گفت: «وقتی کنسول های روس و انگلیس به نزد آمدند، گفتند که مشروطه در دست تو است. اما من جواب دادم که شما اشتباه می کنید. من سگ پاسبان مشروطه هستم. صاحبانش علمای اعلام نجف هستند. ایشان هر امری بفرمایند، من در همان ساعت حاضر به اجرا هستم.»^{۶۰}

م. امین

ترقی، ش ۱۱۶، ۲۸ مه [۱۰ ژوئن] ۱۹۰۹
[۲۱ جمادی الاول ۱۳۲۷]

۱۴

از تبریز

ستارخان و باقرخان چرا تحصن اختیار کرده اند؟

در نامه گذشته خود آسیب دیدن جاده شوسه جلفا - تبریز در جریان جنگ با سواران ماکو و جنگ های دیگر، و مطالبه غرامت آن به واسطه کنسولگری را خبر داده بودیم.^{۶۱}

بنا به اصرار اداره راه و اقدامات کنسول روس بر اثر همان اصرار، بایست در قبال این ضررها اموال منقول و غیرمنقول ستارخان فهرست شده، توقیف گردد و بدین طریق جبران خسارت شود.

کنسولگری چرا باید در مسئله ای که مربوط به عموم و حکومت است، شخص ستارخان را مسئول بشناسد؟ آیا این تردیدانگیز نیست؟ علت عمده ای که ستارخان، باقرخان و دیگران را به تردید انداخته، همین

مسئله بوده است. آن‌ها با مشاهده پایمال شدن استقلال وطن و در معرض خطر قرار گرفتن پیشوایان ملی بوده که در کنسول‌خانه عثمانی متحصن شده و شکایت به مجلس مبعوثان ترکیه برده، استدعای حمایت کرده‌اند و به منظور تأمین امنیت جان و مال خود، به زیر بیرق مشروطه عثمانی پناهنده شده‌اند.

کنسول‌خانه عثمانی موافق قاعده بین‌المللی از متحصنین حمایت می‌کند و در یک نامه رسمی که به حکومت ایران و کنسول‌خانه روس نوشته، اخطار کرده است که ضمن آن که اموال منقول و غیر منقول مخصوص ستارخان، باقرخان و اشخاص دیگر تحت تأمین است، جان‌های این اشخاص نیز در سایه حمایت بیرق عثمانی است. هر ادعا و مطالبه‌ای از این اشخاص، باید مستقیماً به کنسول‌خانه عثمانی تسلیم و به واسطه کنسول‌خانه نیز حل و فصل شود.

در نامه‌ای که از طرف کنسول‌خانه روس در جواب این اخطارنامه نوشته شده، گفته می‌شود که ”از آن جایی که ما متحصنین کنسول‌خانه عثمانی را به عنوان اتباع ایران می‌شناسیم، هر وقت لازم باشد تصمیم خود نسبت به آنان را از این نقطه نظر که آنان اتباع ایران هستند به اجرا درخواهیم آورد.“

معلوم است که این نامه اگرچه نه به صورت رسمی بلکه می‌خواهد به زبان حال بفهماند که تحصنی را که در کنسول‌خانه عثمانی جریان دارد، گویا به رسمیت نمی‌شناسد.

باید منتظر ماند تا معلوم شود که این نامه از جانب نماینده عثمانی چگونه تلقی می‌گردد و قضیه به کجا می‌انجامد. در هر صورت موضوع شایان اهمیت است. زیرا همان طور که تذکر داده شد، علت عمده تحصن ستارخان همین موضوع است.

روس‌ها کی بیرون خواهند رفت؟

مسئله‌ای که تمام عقول را به خود مشغول داشته، همین است. حتی بعضی‌ها هستند که فکر می‌کنند آن‌ها بیرون رفتنی نیستند. افراطیون بدبین و آن‌هایی که خواهان ماندن روس‌ها هستند، در زمرهٔ همان‌ها می‌باشند. میانه‌روها و کسانی که دارای افکار معتدل هستند، چنین می‌گویند که روس‌ها بالاخره خواهند رفت. مسئله‌ای که اینان را مشوش می‌سازد این است که آن‌ها کی و چگونه خواهند رفت.*

اگر وعده و شروط قشون در نظر گرفته شود باید به‌زودی بروند. زیرا قرار بر آن بوده که اردوی روس به محض اعادهٔ آرامش آذربایجان را ترک گوید. و اکنون آرامشی برقرار است؛ حتی چنان که بعضی از ایرانیان به کنایه می‌گویند، بیش‌تر از خود روسیه برقرار است.

اما اگر اطوار و احوال و احساسات و اقدامات رؤسای قشون مورد نظر قرار گیرد، آنان به‌هیچ‌وجه به کسانی که به‌طور موقت در جایی رحل اقامت افکنده باشند شباهتی ندارند. بلکه برعکس، به کسانی شباهت دارند که خودشان را برای اقامتی طولانی آماده می‌کنند. در ساحل آجی پادگانی برای سالدات‌ها برپا می‌دارند. همین امر باعث بگومگوهای در شهر شده است. می‌گویند، روس‌ها سنگرهای ما را خراب می‌کنند، اما خودشان در کنار رودخانه و رو به شهر سنگربندی می‌کنند.

انگلیس‌ها چرا خاموش مانده‌اند؟

انگلیسی‌ها دربارهٔ مسئلهٔ آذربایجان با مداخلهٔ روس‌ها روی موافق نشان داده، حتی چنین می‌نماید که تا حدودی هم مشوق آن‌ها هستند.

[...] آنچه را که مخبرتان در این خصوص می‌داند و در حدود امکانات در محل تحقیق کرده و استنباط می‌نماید، از این قرار است: معلوم است

* این پاراگراف خلاصه شد.

که هدف اصلی این دعواها تبدیل کردن ایران به یک بازار و درآوردن آن به زیر نفوذ خودشان می باشد. بدبختانه بر اثر طبیعت رژیسم ما، دولتمردان مان کسب نفوذ را تنها از یک راه ممکن می دانند و آن راه جنگ و اعمال زور می باشد. حکومت مان معمولاً از این راه حرکت می کند.

آشکار است که آذربایجان تحت نفوذ روس می باشد. انگلیس ها کروفری در این جا ندارند. منطقه نفوذ آن ها جنوب ایران است. انگلیس باید طوری عمل کند که در شمال ایران هم بازاری برای خود دست و پا کند. به همین علت هم هست که اجازه داده است که روس ها به آذربایجان وارد شوند و حقوق شکنی و زورگویی خود را آشکار نمایند و بدین علت آتش نفرت خلق را نسبت به خویش شعله ور سازند و در نتیجه مال التجاره هایش از چشم مردم بیفتد و بنابراین زمینه مساعدی برای امتعه انگلیسی پیدا شود.

روس ها بی چاره و لاعلاج مانده، با ورود خود، دهقانان و مردم عوام را که اعتنای زیادی به مسائلی چون وطن، مشروطه، حقوق، احساسات ملی و ... ندارند، آرام کرده، ظاهراً نفوذ تامه به دست آوردند و چنان پنداشتند که در سایه این نفوذ خواهند توانست در بازار اقتصاد با دیگران رقابت کنند. در حالی که، آن که مال التجاره را به کار می گیرد و به جریان می اندازد، صنف تجار است که فهم ترین طرفداران مشروطه اینان هستند. و اینان از این که برای کاری که با سیصد قزاق انجام پذیر بوده، سه هزار قزاق و سالدات آورده شده و حرکت هایی به منصفه ظهور رسیده، دستخوش تشویش و نگرانی شده اند و نسبت به روس ها نظرهای سویی پیدا کرده اند و از آن ها چنان روی گردانده اند که برای ابراز ناخشنودی و شکایت خود به بست پناه برده، دست به دامن مجلس مبعوثان عثمانی شده اند.

و انگلیس ها هنوز صبر می کنند تا نارضایی باز هم شدت یابد و روس ها فشار را چندان افزایش دهند تا بایکوت پنهانی فعلی صورت علنی و جدی به خود گیرد و زمینه بورس روس بالمره از بین برود و

انگلیسی‌ها که تمام دوستی‌شان بر مبنای منافع سوداگری استوار است، ثمره مورد نظر ائتلاف خود را ببینند و بچینند.

در حالی که بخش باطنی کار از این قرار است، جهت عملی‌اش خود را بیش از پیش نشان می‌دهد. نماینده کارخانه [پارچه‌بافی] حاجی‌زین‌العابدین تقی‌یف نزد آمد، به لحنی که گفتم می‌خواهد گریه کند زبان به شکایت می‌گشاید و می‌گوید که الامان خانه خراب شدیم. ایرانی‌ها به روی کالای روسی نگاه هم نمی‌کنند. کالای انگلیسی می‌خرند. در حالی که من در هر آرشین پارچه سه کوپک تخفیف می‌دهم، باز هم بازار خریدی در کار نیست. بازرگانان تبریز بالغ بر سه میلیون منات به کارخانه‌های مسکو مقروض هستند. خیلی از آن‌ها به فکر پرداخت وام خود نیستند و قصد آن دارند که به شرکت‌های انگلیسی مراجعت کنند.

در ملاقاتی که با چند نفر از بازرگانان و نمایندگان شرکت‌های روسی داشتم، اظهار می‌کردند که بیم آن دارند که در آینده‌ای نزدیک نسبت به کالاهای روسی بایکوت اعمال شود.

هرگاه دیپلومات‌های اصولی ما به این نکته وقوف یابند، آن وقت سبب خاموشی انگلیسی‌ها روشن خواهد شد.

م.امین

ترقی، ش ۱۱۷، ۲۹ مه [۱۱ ژوئن] ۱۹۰۹

[۲۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۷]

۱۵

امور ایران

وضع سیاسی

حضور قشون روس تبریزی‌ها را چنان گرفتار کرده، شش‌دانگ حواسشان

چنان مشغول این مسئله بوده که مسائل مهم دیگر، چنان مسائلی که حیات و ملمات مملکت به آنها بستگی دارد، معطل می ماند و احرار که لحظه ای از فداکاری دریغ نداشته اند، دستخوش تردید و دودلی می مانند.

شرایط انگلیس و روس که به واسطه تمام روزنامه ها اعلان گردیده، چند روزی است مایه تشویش و نگرانی انجمن این جا و دوایر انقلابی دیگر شده است. بعضی از مواد آن شرایط عبارتند از:

۱. قوانین در کنترل دولتین بوده، بدون تجویز ایشان نباید منتشر شوند؛

۲. مالیه در تحت نظارت دولتین باشد؛

۳. امتیازات باید به تجویز آنها داده شود.

انتشار صورت شرایط مذکور مایه نومیدی فوق العاده مردم شده است. مردم که احساس می کنند زحمت چند ساله شان بر باد رفته، بیش از پیش آشفته و پریشانند.

ایرانی ها در خصوص این ماده ها می گویند که این ها ضرباتی است که بر استقلال مملکت زده می شود. برای خلاص شدن از تأثیر آن سال ها لازم است فداکاری ها شود تا تمامیت ملکیه ایران تأمین گردد [...]]

دیروز برای تحقیق چندی و چونی این خبر، اعضای انجمن ایالتی از صبح تا عصر در تلگراف خانه نشسته، مشغول مخابره با تهران بودند.

از تهران پاسخ داده اند که این مواد اصلی ندارد و نوشته های روزنامه ها در این باره دروغ است [...]]

لیکن انقلابیون و مشروطه خواهان به تهران، که لیاخوف رئیس کل پلیس آن است، اعتماد کافی ندارند. آنان در حقیقت به خود مشروطه داده شده اطمینان ندارند. زیرا چگونه ممکن است که شخصی مانند لیاخوف رئیس پلیس یک کشور مشروطه باشد؟! در حالی که امثال امیربهادر جنگ، نوری، مشیرالسلطنه، عین الدوله و رحیم خان آزادانه می گردند، اما امثال سردار ملی ستارخان، سالار ملی باقرخان و تعداد زیادی از

جان‌نثاران حریت تبریز ناگزیر از بست‌نشینی شده‌اند، چگونه می‌توان به مشروطیت داده شده باور داشت؟! به علت همین عدم اعتماد است که در پاسخ جواب تسلی‌آمیز یاد شده، تلگراف دیگری را که حاکی از سوءظن‌شان نسبت به پاسخ دریافتی است، مخابره کرده‌اند. در این تلگراف گفته می‌شود: «هرگاه این مواد، که استقلال مملکت را بر باد می‌دهد و مجاهداتی را که از سه سال پیش کرده‌ایم ضایع می‌کند و موجبات پشیمانی ملت و دولت را فراهم می‌آورد واقعاً وجود دارد، بهتر است مخفی نکرده از همین حالا بگوئید تا فرصت از دست نرفته شما و ما دست به دست هم داده، در راه چاره‌اش بکوشیم. والا آن‌هایی که چنین چیزی را مستور بدارند، در آینده نمی‌توانند از زیر بار مسئولیت عمومی در بروند.»^{۶۲}

از تلگرافی که سپهدار به انجمن تبریز مخابره کرده چنین برمی‌آید که اوضاع حالیه در رشت تردید‌آمیز است. شاید به صمیمیت تهران اعتمادی ندارد. در تلگراف یاد شده خواسته می‌شود که همه ایالات و ولایات در پای تلگراف جمع شوند و از حال حاضر مدافعه کرده، مبادله رأی نمایند و بلکه متحداً و متفقاً به این جا بیایند و اقدامی جدی به عمل آورند.

البته اگر ضمن گردآمدن در تلگراف‌خانه‌ها، در عین حال هر ولایت نماینده‌ای هم انتخاب کرده اعزام دارد تا در بین ولایات انقلابی یک مرکز انقلاب به وجود آورند، بهتر خواهد بود. این پیشنهاد را در این جا می‌پسندند، اما متأسفانه به علت ابتدایی بودن شیوه معیشت ایران، گویا فرصت برای تشکیل چنین ارگانیزاسیونی (سازمانی) مساعدت نمی‌کند. زیرا هر اقدامی بخواهند بکنند، باید پنج روز بعد بکنند و ده روز بعد پایان پذیرد. در حالی که گردآمدن هیئت متحده حتی تا پانزده روز هم امکان‌پذیر نخواهد بود. عادتاً در ایران هر کار، بنا به طبیعت شرقی، با تأنی زیادی صورت می‌گیرد.

مسئله انتخابات

دارالشورای ملی باید بعد از چهل و پنج روز گشایش یابد. همه می دانند که به موجب دستخط اعلان شده در سراسر ممالک ایران، مجلس باید در اول رجب افتتاح شود. اما آیا به راستی فقط بعد از چهل و پنج روز مجلس عملاً می تواند تشکیل گردد؟

مسئله ای که ذهن همگان را مشغول داشته، همین است! نظام نامه انتخابات هنوز اعلان نشده است. کی اعلان خواهد شد؟ می گویند به زودی. اما "به زودی" ایران، آن هم مال تهران اش، متاعی است شناخته شده و نیازی به تفصیل نیست.

فرض کنیم که همین امروز نظام نامه انتخابات اعلان شد. نظام نامه باید در سراسر کشور منتشر شود، در همه جا خوانده و فهمیده شود و آن گاه شروع به انتخابات بکنند و... با وجود دشواری ارتباطات در ایران به علت نبودن طرق و معابر مناسب و فقدان کلی ترتیبات و تنظیمات و... این همه کار باید در عرض چهل روز انجام گیرد. این مسائل هر کس را به اندیشه وادار می دارد. گمان می رود که انتخابات مجلس به تأخیر بیفتد. تأخیر!...

بر این همه تردیدها و بی اعتمادی ها یک «تأخیر» هم اضافه کنید و آن وقت اوضاع را در تصور آورید!...

به نظر می رسد که هیئت انتخابات دستخوش بطالت تهرانیه، برای انتشار نظام نامه انتخابات عجله ای نداشته باشد و حاضر نباشد که از کار کردن هماهنگ با قُل قُل قلیان دست بردارد. در حالی که هیئت انتخابات به قُل قُل قلیان بیش از چیز جز قلم عادت کرده، اذهان عمومی بی تابی نشان می دهد و در هر جا پرسیده می شود: «پس نظام نامه انتخابات چه شد؟»

اهالی در عین حال زمانی که [کلیات و نارسایی های] اساس و اصول

نظام‌نامه را به تخمین از نظر می‌گذرانند، ناخشنودی خود را بروز می‌دهند.

به موجب نظام‌نامه‌ای که با این تأنی و کندی در حال آماده شدن است، به اساس انتخابات یک ماده استطاعت مالیه داخل کرده شده که آن‌هایی که توان پرداخت ۳۰۰ تومان مالیات نداشته باشند، گویا حق انتخاب نخواهند داشت.

این موضوع بسیاری از مشروطه‌خواهان را مأیوس می‌کند. زیرا که بسیاری از مشروطه‌خواهان واقعی از این توانایی محرومند و به فقرای اهالی منسوب می‌باشند و از این که احتمالاً اکثریت پارلمان را ماضی پرست‌ها تشکیل خواهند داد، وحشت می‌کنند. اخبار و شایعات زیاد دیگری نیز منتشر می‌گردد که سبب همه این‌ها همان تأخیر، همان تأنی و همان سستی و اهمال‌کاری است که در هر کاری، خصوصاً در تهران، که به اجبار گردن به یوغ می‌دهد، مشاهده می‌گردد.

نهایت این که انجمن ایالتی در یک تلگراف رسمی که به تهران مخابره کرده، می‌پرسد، «پس نظام‌نامه انتخابات کجا مانده؟» انتظار می‌رود امروز جواب سؤال خود را بگیرد.

وضع آذربایجان

از اخبار آمده از اطراف چنین برمی‌آید که در بعضی نقاط آذربایجان اغتشاشاتی به وقوع پیوسته است.

رحیم‌خان سواران خود را برداشته، به قراجه‌داغ عقب کشیده و در آنجا از ارتکاب هرزگی‌های معتاد روی‌گردان نیست.

امام جمعه سابق تبریز دسته‌ای در اطراف خود گرد آورده، در حوالی هشت‌رود غارتگری می‌کند. گویا می‌خواهد انتقام خانه از بن ویران شده خود در تبریز را از دهقانان بی‌دست و پا بگیرد. بنا به روایات خود آن جناب تفنگ برداشته و قطار بسته و «مجاهده» می‌کنند.

گمان می‌رود که در حوالی ارومیه نیز ناآرامی‌هایی وجود داشته باشد. دیروز تلگرافی از بازرگانان آن‌جا دریافت گردیده که در آن گفته می‌شود «حمل اموال موقوف!» اگر چه این تلگراف می‌تواند اشاره‌ای باشد به شلوغی آن‌جا، اما هنوز در این باره اطلاع رسمی در دست نیست.

عکس العمل‌های تهران

نامه‌های خصوصی ارسالی از تهران حکایت از آن دارند که شاه به سلطنت آباد نقل مکان کرده است.

گویا پس از نوش جان کردن صد هزار لیره‌ای که از اجانب گرفته، اینک استراحت می‌کند. لیکن این استراحت ایجاب می‌کرده است که قورخانه بی‌خبر از وزیر جنگ، مخفیانه به سلطنت آباد انتقال داده شود.

سعدالدوله وزیر خارجه، مشیرالدوله، معتمدالملک و برادرش خارجه پرستی می‌کرده‌اند[؟]

قراین زیادی از آمادگی‌ها برای انقلاب در شهر مشاهده می‌گردد. مقدمه‌الجیش اردوی حریت قزوین به نزدیکی تهران رسیده است. در اطراف تهران دیگر انقلابیون غایب نیستند.

اخبار تلگرافی واصله حاکی از آن است که تهران دیگر به محاصره درآمده است. از نظر دور نباید داشت که مخبره‌کنندگان این‌گونه اخبار غلو می‌کنند و قصد ایجاد هیجان دارند. و الا، از محاصره رسمی نشانه‌ای در دست نیست و اولتیماتوم‌های داده شده در اخبار اصلاً وجود خارجی ندارد. مملکت طالب آسایش و امنیت است. لیکن پیش از هر چیز خواهان آن است که این آسایش و امنیت در سایه قوای ملی خودش به دست آید و استقلال‌اش مصون بماند.

تبریز - م. امین

تقریبی، ش ۱۱۹، ۱ [۱۴] ژوئن ۱۹۰۹

[۲۵] جمادی‌الاول ۱۹۰۹

تبریز

عرض حال انجمن

انجمن تبریز دربارهٔ ورود قشون روس به تبریز و کارهایی که در این شهر اجرا کرده عرض حالی مشتمل بر سی و پنج فصل ترتیب داده و آن را به کنسول روس و همهٔ نمایندگان دولت‌های دیگر تقدیم کرده است. مجمل این عرض حال از این قرار است:

۱. به منظور تحقیق سبب‌های آمدن قشون روس به ایران و برای آن که مهلتی برای مذاکره با تهران در این خصوص وجود داشته باشد، سه نفر نمایندهٔ انجمن در حضور کنسول انگلیس از کنسول روس قول گرفته بودند که قشون تا سه روز به شهر داخل نشود. حال آن که در همان روز اول دویست نفر سالدات بدون علت و سبب به شهر وارد شدند.

۲. شب نوزدهم ربیع‌الثانی تیری هوایی که معلوم نشد از کجا شلیک شده، به بازوی سالداتی که در بام خانهٔ بصیرالسلطنه [محل استقرار سپاه روس در تبریز] کشیک می‌داده، اصابت می‌کند و سالدات‌های مستقر در آن‌جا بدون ملاحظه بی‌هدف و به هر سو تیراندازی می‌کنند. یکی از این گلوله‌ها [در گورستان گجیل] به حاجی [محمد] صادق باقر اوغلی نامی خورده، او را در جا می‌کشد. [ژنرال اسنارسکی* زخمی شدن دست سالدات را - که گفته می‌شد بر اثر اصابت تیر سالدات مستی بوده - دست‌آویز قرار داده، از تبریزیان ده‌هزار تومان غرامت خواست که باید تا چهل و هشت ساعت بپردازند... اجلال‌الملک برای قطع بهانه مبلغ سه هزار تومان از مردم

* Snarsky

- گردآورده، پیش از پایان مهلت مقرر برای ژنرال می فرستد.]
۳. از ۲۵-۲۶ ربیع الثانی بعضی از سالدات‌ها با لباس‌های غیر معمول و بدون تفنگ و با به همراه داشتن قمه و تپانچه، جلو در بعضی از خانه‌ها و کوچه‌ها نگهبانی می دهند.
 ۴. سالدات‌ها در امیرخسرو [؟] و راسته کوچه متعرض زنان شده، روبند از رویشان باز کرده، ایجاد مزاحمت می کنند.
 ۵. در ۲۲ ربیع الثانی از طرف حکومت جار کشیده شد که تا هنگام ظهر همه مجاهدان اسلحه خود را زمین بگذارند و کسی نباید بعد از آن ساعت به صورت مسلح بیرون بیاید. یک ساعت و نیم به ظهر مانده، سالدات‌ها با کمال خشونت و بی احترامی در کوچه و بازار به گرفتن سلاح از دست مردم و تفتیش دکان‌ها پرداختند.
 ۶. همان روز سواران نظمی را که همراه هیئت منتخب انجمن - که برای برقراری صلح و امنیت در مرند، خوی، سلماس و ارومیه، به آن حدود می رفت - بودند، و از کنسول‌خانه و ژنرال اسنارسکی جواز حمل اسلحه در دست داشتند، در حیاط انجمن، هنگامی که هیئت مشغول خداحافظی بوده، خلع سلاح کردند.
 ۷. همان روز نزدیک به صد تیر فشنگ متعلق به آقا سید محمد، و یک قبضه تفنگ متعلق به آقابزرگ و یک قمه متعلق به عابدین را توی بازار ضبط کرده‌اند. عابدین دلال را حتی تهدید به مرگ نموده‌اند.
 ۸. سالدات‌ها در بعضی اوقات در محلات مسلمان‌نشین داخل شهر، که هیچ ربطی به محلات اروپایی‌نشین ندارند، دیده می شوند.
 ۹. به رغم آن که در ارمنستان (محلۀ آرامنه) نظمی وجود دارد، سالدات‌ها همراه فانوس الکتریکی در آن جا گشت می زنند.
 ۱۰. سالدات‌ها در حالی که در کوچه‌ها گشت می زنند، به اجناس بقال و خشکبار و یا دکان‌های خوردنی فروش دیگر ناخنک می زنند.

۱۱. قزاق‌های روس در ۲۶ ربیع‌الثانی در حالی که به سرعت اسب می‌تاخته‌اند، پیرمرد لالی را در حوالی قبرستان کُل زیر گرفته‌اند. بیچاره را به دشواری توانسته‌اند به مریض‌خانه برسانند.
۱۲. سالدات‌ها در ۲۴ ربیع‌الثانی به فرمان ژنرال به محل خیابان آمده، صف کشیده و از دیوارها بالا رفته و تویی در پشت دکان نانوايي رو به خانه باقرخان مستقر کرده‌اند و دو توپ دیگر را توی کوچه گذاشته، شروع کرده‌اند به تخریب سنگر و استحکامات با دینامیت و کلنگ. و سیم تلگراف را نیز هنگام تخریب سنگرها پاره کرده‌اند.
۱۳. بنا به راپورت‌های پلیس، سالدات‌ها متعرض دهقانان شده، کلاه‌های آن‌ها را پاره کرده، دستشان می‌اندازند.
۱۴. کنسول روس به حکومت شهرنامه رسمی نوشته، حمایت رسمی از عمادالاسلام و انتظام‌الملک، اتباع ایران مطالبه می‌کند... در حالی که هیچ خطر مالی و جانی به آن‌ها نرسیده [...]
۱۵. [این ماده مربوط است به طلب حمایت کنسولگری از شخصی به نام نویدالملک.]
۱۶. [این ماده مربوط است به این‌که به خواست رسمی ژنرال کنسول روس نباید افراد مسلح وارد قریه‌های باسمنج و نعمت‌آباد - محل بیلاقی کنسولگری روس - شوند و اگر کسی از اهالی این قریه‌ها مسلح باشد، باید خلع سلاح شود.]
۱۷. در ۲۵ ربیع‌الثانی ژنرال کنسولگری روس طی مراسله‌ای رسمی خواسته است اطلاعاتی درباره مهمات ذخیره و قورخانه حکومت به دست آورد. بدین طریق که پس از تأکید بر تخریب تمام سنگرهای شهر سؤال می‌کند که آیا تمام سنگرها تخریب گردیده، یا این‌که تتمه‌اش هنوز باقی مانده است؟ آیا توپ‌ها را به ارک کشیده‌اند؟ و در ارک چند توپ وجود دارد؟

۱۸. روز پنجشنبه، ۲۲ ربیع‌الثانی، سالدات‌ها به خودی خود و بدون اطلاع حکومت و اداره‌ی نظمیہ شروع کرده‌اند به کشیدن سیم تلفن از اردوگاه پل آجی روس به کنسول‌خانه‌ی روس، آن‌ها در جریان سیم‌کشی به اعمال و حرکات ناشایستی دست زده‌اند و با نردبان به پشت‌بام‌های مسلمانان رفته، زن‌ها و بچه‌ها را ترسانده‌اند... بقیه دارد.^{۶۳}

تبریز - م. امین

تسرقی، ش ۱۲۱، ۳ [۱۶] ژوئن ۱۹۰۹
[۲۷ جمادی‌الاول ۱۹۰۹]

۱۷

تأثرات راه

مرند...

چه گوشه‌ی زیبا و شاعرانه‌ای!... سپیدارها سر به آسمان افراشته‌اند. درختان میوه‌دار با وقاری بزرگ به فکر رفته‌اند.

آب‌ها در هر سویی روان است. چه آب‌های زلال، چه چشمه‌های گوارایی. طبیعت در این‌جا سنگ تمام گذاشته است. بعد از چند سال این‌جا نیز به مانند کیسلوودسکی^{۶۴} قفقاز مشهور خواهد شد. این‌جا می‌تواند با مختصر ساخت و سازی شهرت یابد. زیرا در ایران با چیزی جزئی و به آسانی می‌توان به شهرت رسید.

حقیقت این است که بسیاری از نامداران ایران دارای آن‌چنان فضل و لیاقتی که شایسته‌ی شهرت باشد، نیستند. این کشور بدبخت، این ولایت بیچاره، به درجه‌ای محتاج مدنیت است که فضلی که در ممالک دیگر پیش پا افتاده و عادی می‌نماید، در این‌جا ذکاء و دُهاء به شمار می‌رود. راه شوسه چیست؟ چه کسی در روسیه و اروپا برای آن اهمیتی قائل

می شود؟ اما می بینید که در ایران بدون راه این راه‌های پدید آمده به قصد کسب شهرت و نفوذ چه نقش‌هایی بازی می‌کند!...

و در حقیقت آنچه که ما را در سراسر راه گرفتار تفتیش و تجسس افسران و سالدات‌های روس کرده، همین راه بود... همین راه است که تبریزیان را از مداخلهٔ خارجیان دلتنگ کرده است!...

آفتاب هنوز غروب نکرده بود که به مرند رسیدیم. پست در شب توقف می‌کند. برای آن‌که صبح بیدار شده، به راه بیفتیم، در طبقهٔ دوم بنای جنب پست‌خانه اتاقی اجاره کرده، بیتوته نمودیم.

بیا و در روشنایی شب از پنجرهٔ اتاق به این منظرهٔ دلگشا تماشا کن! نگاه کن، سپیدارهایی که مقابل‌ات سر بر آسمان افراشته‌اند، با ملاحظهٔ نسیمی که از کوه برف‌دار مقابل می‌وزد، چه سان خوش می‌شود

[...]

دیگر نظر خود را از برگ‌های به رنگ ابریشمی درآمدهٔ مهتاب برگیرید و آن‌ها را به عشوه‌کاری خود واگذارید و به دریاچهٔ زیر پنجره‌تان نگاه کنید. اینک ماهی که در آسمان ره‌ایش کرده بودید، این‌جا، میان سایه‌های سپیدارها، منظرهٔ موجود در هوا را ترسیم می‌کند!... هر چه به این‌جا نگاه می‌کنی در افکار دور و دراز فروتر می‌روی، واله می‌شوی؛ گویی در سیرک باکو نشسته‌ای و گوش به لیلی و مجنون^{۶۵} سپرده‌ای.

شرشری لذت‌بخش‌تر از نوای یک موسیقار در گوش‌ات می‌ریزد و جان می‌گیری. آب زلالی که شرشر ملایمش در درختانی که در چهارردیف به ادب صف کشیده‌اند، منعکس می‌گردد، در استخر می‌ریزد و ترا از خود بی‌خود می‌کند.

در این‌جا جریان فکرت شدت می‌گیرد و مرغ خیال به پرواز درمی‌آید. از دلتان چه می‌گذرد؟ چیزهای زیاد! آه اگر این طبیعت، این هوا، این طراوت، این صفا، این ملاحظت، این نوا در باکو بود و یا باکو در این‌جا!...

شاید مهندسین حاضر در سامور^{۶۶} این جا را نمی شناسند؛ و الا می شد انتظار داشت که لایحه‌ای برای تقدیم به شهرداری شهر تهیه کنند!...
اگر ابدأ هم به این صورت ممکن نباشد بردن آبی زیبا به باکو بر روی کاغذ امکان‌پذیر است!

اما نمی توان گفت که برای آوردن باکو به این جا اقداماتی نشده است. بمب مجاهدینی که می خواهند باکو را چون پاریس آباد کنند، شجاع نظام، آن دشمن آبادی و عدوی هنر و یکی از غدارترین نمایندگان ارتجاع را در این جا نابود کرده است. انفجار جعبه با پست فرستاده شده به اندازه لطافت طبیعت حیرت‌آور بوده، به هرکس فهماند که ایستادگی در برابر ترقی ناممکن است!^{۶۷}

انسان حیرت می‌کند که انسان‌ها چرا باید با وجود چنین طبیعت زیبایی چنین پستی‌هایی از خود بروز دهند.

آیا درخت سپیدار مبرا از هر [پلشتی و زشتی] که به ناز سر برمی‌افرازد، گردن‌های خم شده از یوغ ستم را نمی‌بیند؟
آیا این مردم چون درختان میوه غرق در تفکر لحظه‌ای به معیشت خود نمی‌اندیشند؟

طبیعت کدامین سعادت را پاس می‌دارد که این چنین شادمانی می‌کند؟ نکند از عجز و ناتوانی انسان‌ها شاد می‌شود و خود را غالب می‌پندارد؟! خیر! خیر! طبیعت زیبا نمی‌تواند دشمن هنر با مهارت باشد؟ یکی از این‌ها عاشق و دیگری معشوق است. و در حقیقت این معشوقه زیبا یک عاشق شایسته را طلب می‌کند و چون نمی‌تواند آن را در مرنده پیدا کند، به عاشقی که دوستش نمی‌دارد، گردن‌کشی می‌نماید و به عبارت دیگر نمی‌خواهد به بی‌ذوقی که قدرش را نمی‌داند تمکین کند. از این رو به سخره‌اش می‌گیرد و بی‌اعتنایی می‌نماید. انتظار می‌کشد که آن‌ها نیز به چنان مقام مهارت و لطافتی برسند که شایستگی وصال را داشته باشند؛ تا

این‌که ازدواج بنا به میل و رغبت هر دو طرف صورت گیرد و تناسل شرعی تحقق یابد؛ منافع عمومی حاصل از این آمیزش ناقص و معیوب نه، بلکه کامل باشد.

صدای شرasher حزین آب زلال و خشاخش لطیف برگ‌های زمردین غافلان مرند را همیشه صدا می‌زنند که دیگر سر از خواب غفلت بردارند و خود را به حدی برسانند که لیاقت همسری این طبیعت نازنین را که رقیبان زیادی چشم طمع بدان دوخته‌اند، داشته باشند!...

فقط زبان‌فهم و سخن‌شناس بایسته است!

م.ا. رسول‌زاده

تـرقی، ش ۱۱۲، ۴ [۱۷] ژوئن ۱۹۰۹
[۲۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۷]

۱۸

تأثرات راه

در تبریز...

تبریز قهرمان پسر از آن که یک سال آزرگار [با قوای استبداد] رزمیده، اینک تبدیل به جولان‌گاه قشون روس شده است. شهری که با حزن و اندوه استقلال و استقبال خود را در خطر، سعادت خویش را دستخوش شک‌ها و شبهه‌ها، آینده‌اش را مستغرق تاریکی‌ها و ایرانیت خود را متزلزل می‌یابد. سیاحی تماشاگر اگر روایت‌هایی را که درباره تبریز شنیده با حقایقی که به چشم می‌بیند مقابله و مقایسه کند، شاهد موازنه غریبی خواهد شد.

تبریز، زیر غرش توپ‌ها و صفیر گلوله‌ها، با سواران وحشی رحیم‌خان، حملات صمدخان و نیرنگ‌های غدارانه عین‌الدوله مقابله می‌کرد و با تحمل هرگونه مشقات و هرنوع آزار و اذیتی در برابر مهاجمات دشمن

داخلی مدافعه می‌کرد. چنان مدافعه‌ای که با ینجه خوردن حاصل می‌شد؛ چنان مدافعه‌ای که با فرو بردن دود باروت تکمیل می‌گردید. چنان مدافعه‌ای که با انفجار بمب‌ها، شلیک تفنگ‌ها، صفرگلوله‌ها، فغان و زاری کودکان یتیم و بیوه‌زنان به انجام می‌رسید!...

درجه و حشمتناکی چنین محاصره فاجعه‌باری هنوز هم آشکار است!... وارد محله ششکلان می‌شوید. خرابه‌زاری است. سنگ روی سنگ باقی نمانده است. از خیابان می‌گذرید. انسان وقتی می‌بیند که زیباترین خیابان شهر، خیابانی اروپایی مآب که می‌خواست با عبرت و درس بودن در میان دیوارهای گلی و تیره‌گون سراسر شهر بر کهنگی نقطه پایان گذارد، سراسر طعمه آتش ارتجاع گشته، دلش آتش می‌گیرد.^{۶۸}

زیباترین نقطه شهر را سوزانده‌اند و در حقیقت چشم آن را در آوردند. این گروه لایفلحون که نام شریعت‌مآبی را غصب کرده‌اند، با به آتش کشیدن این کوچه فرنگی مآب‌نما، مؤسسات فرهنگی زندگی بخش را نیز بر باد داده‌اند! آنان مطبعه‌ای مکمل و مجهز را که در همین کوچه قرار داشت درهم کوبیده‌اند. ارتجاعیون سخنان حق را که از این‌جا بیرون می‌آمد، با آتش جهل خود پاسخ داده‌اند. این مطبعه را مجاهد شهید، مرحوم سعید سلماسی بنیان‌گذاری کرده بود!^{۶۹}

آن جوان بی‌همتا در راه وطن خود، نه تنها مطبعه‌اش، بلکه جانش را نیز فدا کرد. قلمش را شکستند، چاپخانه‌اش را ویران کردند. اما گرفتن غیرت و همت‌اش از وی ناممکن بود. برای قلم کردن بازوی آن‌هایی که قلمش را شکستند، شمشیر برگرفت و تفنگ برداشت. دریافت که برای آزادانه قلم زدن ابتدا باید بسیار شمشیر زد و تیراندازی کرد! [سعید در راه جانبازی چندان پای فشرد که] به درجه شهادت در میدان حریت نایل شد. سعید مُرد! اما باور کنید که سعیدها نمی‌میرند! در جریان صحبتی که با یک جوان ایرانی هم سرشت این مجمع غیرت و همت داشتیم، سخن به

مطبعة شهید حریت، مرحوم سعید، کشید. مصاحبم آهی سوزناک از دل برآورد و گفت: «ما همیشه به سعید می‌گفتیم که از این مطبعة نور مدنیت برخاسته، سراسر ایران را فراخواهد گرفت. اما حروف همان مطبعة را ذوب کرده، گلوله ریختند و بر سینه‌های یاران ما زدند.»

هدف تبریز از این همه جان‌فشانی و فداکاری غیورانه و رشیدانه برانداختن رژیم استبدادی بود که استقلال کشور را به ورطه نابودی سوق می‌داد. قصد تبریز این بود که ضمن رهایی از چنگال ظالمان داخلی خویشان را از تجاوزات سیاست خارجی نیز در امان دارد.

لیکن شاه با بی‌تدبیری و کوتاه‌بینی خود کار را به جایی رساند که مجبور شد همان مشروطه را که دشمن‌اش بود باز دهد و در عین حال استقلال مملکت را محدود نماید.

تبریز که در انتظار برگزاری عید ملی به مناسبت شکست چنان جلادی بود، ببینید اکنون در چه حالی است. در خیابان‌هایش به جای سرودهای سربازان ملی، سرود سالدات‌های روسی شنیده می‌شود. فدائیان که یک سال تمام جان‌نثاری کرده‌اند، اکنون ناگزیر از مخفی شدن هستند. [مهمانان ناخوانده در تبریز جاخوش کرده‌اند و به این زودی‌ها خیال ترک این جا را ندارند...]*

تبریز کنونی به شهری که مشروطیت خود را با مبارزه و انقلاب به دست آورده باشد شباهتی ندارد؛ بلکه به شهری تازه فتح شده و تحت حکومت نظامی روس شباهت دارد. سالدات و عراده‌های توپ‌ها در خیابان‌ها می‌گردند و نمایش می‌دهند!...

رفتارشان چنان است که آدم غریبه‌ای که اول بار به شهر وارد می‌شود، به دیدن جای گلوله‌ها در درها و دیوارها چنان گمان می‌کند که این‌ها جای گلوله‌های روس‌هاست که اینک در این شهر به زحمت فتح شده این چنین

فاتحانه گشت می‌زنند. دیگر به خیالش هم خطور نمی‌کند که این سوراخ‌ها نه از گلوله‌های روس‌ها، بلکه از گلوله‌هایی است که مسلمانان به سوی یکدیگر شلیک کرده‌اند!

تبریز - ۱۰م. رسول‌زاده

نصرقی، ش ۱۲۹، ۱۲ [۲۵] ژوئن ۱۹۰۹
[۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷]

۱۹

ارومیه

ارومیه از شهرهایی بود که در زمان انقلاب تشکیل انجمن داد و بیرق حریت برافراشت.

اهالی این جا اذیت چندانی از فلاکت‌های انقلاب نکشیده‌اند. اینان نه با یکدیگر و نه با قشون حکومت چندان مدافعه و مجاهده‌ای نداشته‌اند. غالب مدافعات و مجاهدات ایشان در برابر تاراج و غارت اقوام وحشی [کذا] کرد بوده است. مراسم باشکوه تدفین یک فدایی ارمنی که در جریان دفاع در برابر حملات این غارتگران کشته شده بوده، هنوز هم از یاد مردم نرفته است.

در داخل شهر شلوغی مختصری شده و در جریان آن جماعت بر ضد سعیدالممالک، که تعیین‌کرده انقلابیون بوده، قیام کرده او را وادار به خروج از شهر می‌کنند. سعیدالممالک از خوانین پول می‌گرفته است؛ یکی دو سید را کتک زده و حتی سومی را کشته و شروع کرده بوده است به گرفتن عوارض از سوداگران. این شخص اگرچه مقاصد سوئی نداشته، رفتار نابه‌جا و خشن‌اش مردم را بر ضد وی به جنبش درآورده و سرانجام ناگزیر از ترک شهر گردیده بوده است.^{۷۰}

از قرار معلوم جماعتی که موفق به بیرون راندن سعیدالممالک از شهر شده بوده‌اند، از شدت استیصال به شهرداری عثمانی متوسل شده‌اند. یعنی که بسیاری از اهالی به دولت علیه عثمانی | ملتجی شده، از آن دولت تقاضای حمایت کرده‌اند.

کمک پتروس افندی، که شهیندر عثمانی در ارومیه به شمار می‌رود، و نیز تظاهرات مردم در مساجد، کار را به جایی رسانده که وی ماندن نتوانسته، شبانه از شهر بیرون رفته است. پتروس افندی بر آن است که اگر سعیدالممالک نمی‌خواست از شهر بیرون رود، فتنه‌ای بزرگ در شهر روی می‌داد و او را به قتل می‌رساندند.

سعیدالممالک را بدین صورت از شهر اخراج می‌کنند و منتظم‌الدوله به عنوان حاکم موقت، والی آن‌جا می‌شود. این آدم نایب‌الحکومه دائمی ارومیه است. هر حاکمی که معزول می‌گردد، وی تا هنگام آمدن حاکم جدید زمام حکومت را به دست می‌گیرد. این بار هم با انجام همان وظیفه به «تخت نیابت جلوس» کرده است.

و اما سعیدالممالک، که مداخله عثمانی را در تبعید خود مؤثر می‌شمارد، به دشمنی با عثمانی برمی‌خیزد. او پس از خروج از این‌جا در دیلمقان اقامت می‌کند و در آن‌جا یک عثمانی را به عنوان جاسوس دستگیر می‌کند و بی‌توجه به اصرار شهیندر عثمانی اسیر خود را آزاد نمی‌کند.

سامی بیک، شهیندر عثمانی جناب حیدرخان | عمواوغلو | را که در آن هنگام حاکم خوی بود، زندانی می‌کند. مشارالیه می‌گوید که «من حاکم شهرم؛ تو اختیار آن را نداری که مرا حبس نمایی.» و شهیندر پاسخ می‌دهد که «تو حاکم نه، یک قلدر وحشی هستی!» و همچنان نگهش می‌دارد. سرانجام سعیدالممالک ترکی را که به عنوان جاسوس توقیف کرده بوده، در قبال آزادی حیدرخان آزاد می‌کند.

یک هفته قبل سعیدالممالک حادثه دیگری می آفریند. افراد زیر فرمان این آدم نامعتدل شهبندر و سواران او را که به دهی در حومه شهر رفته بودند، به عنوان این که شب است، اجازه ورود به شهر نمی دهد. بین آدم های شهبندر و فدائیان دشنام هایی رد و بدل می شود. دشنام گویی به تیراندازی متقابل منجر شده، هفت نفر سرباز عثمانی تلف می شود. اهالی هم که از این حرکت سعیدالممالک به هیجان آمده بودند، شورش می کنند و سعیدالممالک به ناگزیر به همراه آدم های خود از شهر فرار می کند. حالا معلوم نیست که در کجاست و چه می کند.

حکومت شهر موقتاً در دست شهبندر است و افراد او در جستجوی آدم های سعیدالممالک هستند. اخبار مبالغه آمیزی درباره عبور قشون عثمانی از مرز و افتادن این حوالی به دست عثمانی در شهر بر سر زبان ها است.

در ارومیه و اطراف آن بیش از سیصد نفر سرباز عثمانی وجود ندارد. در داخل شهر نیز بیش از چهل نفر سرباز عثمانی حضور ندارد. آمدن عثمانی ها بدین جا از قبیل آمدن روس ها به تبریز است.

در این جا اهالی شهر و بسیاری از ساکنان سُنی دهات اطراف و آسوری ها و تعدادی از روستاهای شیعه نشین، از ترس غارت کردها خود را تحت الامان عثمانی قرار داده و به اصطلاح متداول در این جا «دخالت» داده شده اند. لفظ «دخالت» در زبان اهالی بومی کاملاً به معنی تبعه عثمانی بودن فهمیده می شود، اما چنین نیست. این «دخالت» همانا برقراری آسایش در مملکت، چیزی بیش از تحت امان ماندن نیست.

این را پتروس افندی، نماینده عثمانی در مصاحبه ای که با مخبرتان داشت، بیان کرد.

قشون عثمانی تا زمان استقرار آسایش و امنیت در ایران در این کشور باقی خواهد ماند. اخبار مربوط به وجود اندیشه اشغال کردن و به تصرف درآوردن همه ساختگی و دور از حقیقت است.

در مناسبات بین نماینده عثمانی و کنسول روس تنشی به نظر می‌رسد. روابط شخص نمایندگان بیش از رقابت بین دولتین در این تنش مؤثر می‌نماید.

م. امین

سرفی، ش ۱۳۰، ۱۴ [۲۷] ژوئن ۱۹۰۹
[۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷]

۲۰

ارومیه

(ادامه شماره قبل)

پتروس افندی که یک نماینده دوره سابق است، نماینده شایسته‌ای برای رژیم جدید ترکیه به شمار نمی‌آید. وی در حالی که نماینده ترکیه است، ترکی نمی‌داند و به واسطه کاتب کار می‌کند. این آدم تا این اواخر به عنوان نایب شهبندری رسمیتی نداشته است. این صلاحیت را تنها باش شهبندر دیلمان (دیلمقان)، سامی بیگ، داشته و پتروس افندی نماینده ارومیه، نایب شهبندر به شمار می‌رود.

امروز چهل نفر سالدات روس به همراه افسری که از تبریز فرستاده شده بودند، به شهر وارد شدند. از چند روز پیش اهالی منتظر ورود این سالدات‌ها هستند. تنها کشتی موجود در دریاچه کشتی بخاری است که در حقیقت یک کاسه خون می‌باشد (خطرناک است). این کشتی در طی سه روز نتوانسته راه پنج ساعته را بپیماید و در نتیجه کلنی روس را چشم به راه گذاشته بود. این چشم به راهی چندان طول کشید که در شهر شایع شد که سالدات‌ها غرق شده‌اند. سالدات‌ها برای استقرار در کنسول‌خانه آمده‌اند و گمان می‌رود که به دنبال این چهل نفر باز هم سالدات‌هایی به این جا اعزام گردند.

بنا به اظهار پتروس افندی، اگر تعداد افراد قشون روس بیش از پنجاه نفر سالدات بود، عثمانی‌ها مانع آمدن‌شان به این جا می‌شدند. آمدن سالدات‌های روس، به اهالی روس این جا و آسوری‌های پراوسلاوی^{۷۱} - که این مذهب را به برکت وجود مسیونرخانه روس در این جا پذیرفته‌اند - حسن تأثیر زیادی بخشیده است. در چهره هر روس و پراوسلاوی خواننده می‌شد که «این کار از خیلی وقت پیش لازم بود.» اساساً آسوری‌های پراوسلاوی تبعه ایران این احساسات خود را هرگز پنهان نمی‌کنند.^{۷۲}

جناب اورلوف، که به همراه سالدات‌ها برای درخواست کمک به تبریز رفته، در حال بازگشت هست. اورلوف یک نفر روس است که املاک و دهات سالار، از اعیان ارومیه، را اداره می‌کند. دهقانان دهات تحت اداره او به علت التجا به عثمانی از پرداخت وجوه مقرر به اورلوف سر باز می‌زنند و مالیات خود را گویا به ترک‌ها می‌پردازند.

اگرچه جناب اورلوف از کنسول تبریز استدعای حمایت کرده، کنسول خانه اظهار داشته است که در این مورد نمی‌تواند کاری انجام دهد.

بخش اعظم کالاهای کارخانه‌ای موجود در بازار ارومیه ساخت روسیه است. قند، چای، پارچه، نفت و اجناس خرازی همه از روسیه آورده می‌شوند. در این اواخر کالای روس در بازار رو به کاهش دارد و دنباله‌اش قطع گردیده است. علتش هم بسته بودن راه‌هاست.

به علت وجود اغتشاش در راه سلماس - خوی تا روزهای اخیر، حمل چیزی از این راه‌ها ممکن نمی‌شده است. متاع روسیه هم غالباً از این راه حمل می‌گردد. مخابره تلگرافی هم تاکنون برقرار است.

وضع ارومیه از حیث راه و مخابرات چندان مشکل است که کسی که گذارش به این جا می‌افتد از تمام دنیا قطع ارتباط می‌کند. چنان که کنسول روس این جا خبر ورود قشون روس به تبریز را دو هفته بعد دریافت کرده است.

جناب کنسول که علت اصلی این وضع را بیش‌تر از بی‌اصولی می‌داند تا بی‌راهی، می‌گفت: «وضع مرا ببینید. قشون روس وارد یک کشور بیگانه می‌شود، اما کنسول روس درباره این که آن‌ها کی و برای چه آمده‌اند

چیزی نمی‌داند. چه خوب که اهالی ارومیه آرام و سر به راه‌اند و انقلابیون هم روس‌ها را به خوشی پذیرفته‌اند. اگر چنین نبود، به چه نیرویی می‌توانستیم با شورش بر ضد خود مقابله نماییم؟»

در این جا انجمن موجود است و هر روز تشکیل جلسه می‌دهد؛ اما به طور کلی می‌توان گفت که از این جلسه‌ها کاری ساخته نیست. از هر کس می‌پرسی که «انجمن وجود دارد؟» پاسخ می‌شنوی: «هم وجود دارد و هم وجود ندارد!» به راستی هم، هم وجود دارد و هم وجود ندارد. هم هست؛ زیرا همان انجمنی که انقلابیون در زمان انقلاب تعیین کرده‌اند وجود دارد و هر روز هم تشکیل جلسه می‌دهد. هم نیست؛ زیرا به اعتراف خود اعضای انجمن، انجمنی که براساس قانون و از طرف اهالی انتخاب شده باشد وجود ندارد. انجمن محلی که خودش را در حال حاضر موقتی حساب می‌کند، خود را برای برگزاری انتخابات آماده می‌کند.

صدر انجمن فعلی، مجتهد مشهور، آقاشیخ مسیح آقا است. مخبرتان وقتی به زیارت آقا نایل آمد، از ایشان درباره احوال انجمن سؤال کرد. گفتند که در حال حاضر سعی بر آنست که انجمن موافق قوانین مصوب دارالشورای ملی درباره انجمن‌های محلی دوباره انتخاب شود.

مدتی است که کردها دست از غارت برداشته‌اند و ساکت می‌باشند.

این سکوت کردها با دخالت عثمانی در روستاها بی‌ارتباط نیست [...] بعضی بر این نظر هستند که محرک کردها همانا حکومت عثمانی است تا بتواند دهقانان وحشت‌زده را تحت حمایت و نفوذ خود درآورد. نظر بعضی دیگر این است که عثمانی‌ها کاری به چنین تحریکاتی ندارند. اما پس از آن که به پشتیبانی از اهالی پناه آورده به زیر بیرقشان می‌پردازند، کردها از تجاوز به آن‌ها صرف‌نظر می‌کنند. زیرا وقتی دهقانانی را که سابقاً ناتوان و بی‌یاور به شمار می‌آوردند تحت حمایت و مدافعه سربازان عثمانی می‌بینند، جرئت تجاوز نمی‌یابند. همچنان که دهات ارمنی تحت محافظت مدافعه ملی تشکیل یافته، به واسطه حزب داشناکسیون، از تجاوزات کردها مصون هستند.

آسوری‌های کاتولیک این‌جا همه ترک‌پرست هستند. علت آن هم همانا کاتولیک بودن پتروس مذکور است.

اکثر فدائیان این‌جا از مسلمانان بوده‌اند. تعداد کمی نیز ارمنی در میان‌شان دیده می‌شده است؛ اما کسی از آسوری‌ها با ایشان همراهی نداشته‌اند. در حال حاضر فدائیان سلاح‌های خود را زمین گذاشته‌اند. از سران مجاهدان ارومیه جناب مشهدی باقر مشهور هستند. فدائیان تابع او و رفیق‌اش مشهدی اسماعیل هستند. همه اهالی شهر درباره این‌که جناب مشهدی باقر یک مجاهد سلیم‌النفس هستند متفق‌القول‌اند، همه او را به عنوان یک مجاهد راستین می‌ستایند. وی در قفقاز بوده، مدت‌ها در باکو اقامت داشته و اندیشه آزادی‌خواهی را در آن‌جا کسب کرده است.

در این‌جا از آثار مدنیت [نوین] یک مدرسه ملی که از جانب فدائیان تأسیس یافته بوده وجود داشته است. غیر از آن، چند مدرسه مسیونری نیز وجود دارد که درباره‌شان در فصل دیگری که در تصویر حالت عمومی شهر و میسیونرها خواهیم نوشت، سخن خواهد رفت.

احوال سیاسی فعلی شهر به قراری بود که به اجمال بیان گردید.

ارومیه - م. امین

نصرتی، ش ۱۳۱، ۱۵ [۲۸] ژوئن ۱۹۰۹

[۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷]

۲۱

تأثرات راه

راه تبریز - ارومیه

سه رفیق - که از آن میان یکی از جنس لطیف بود - با هم از تبریز بیرون آمدیم. هر سه مان مطبوعاتی بوده، به عنوان خبرنگار مسافرت می‌کنیم.

رفقایم زن و شوهر هستند و سعادت‌مند می‌باشند؛ زیرا روزنامه‌ای که ایشان بدان منسوب هستند مهم‌ترین و پولدارترین روزنامه روسیه است. برای آشنایی همه‌جانبه با احوال امروز ایران و گذاشتن خوانندگان خود در جریان آنچه در این کشور می‌گذرد، متحمل این همه مخارج می‌شود. حرفی نیست که روزنامه‌ای با داشتن دو‌یست‌هزار نفر خواننده، از پرداخت هزار و پانصد منات واجب به خبرنگار خود مضایقه‌ای نخواهد داشت...

بلی، استبعادی ندارد که روزنامه معتبری چون روسکویه سلوو نویسنده معروفی چون تاردوف را به ایران اعزام دارد. این روزنامه همیشه نویسندگان زبردستی به ایران و عثمانی اعزام می‌دارد تا به واسطه گزارش‌های آنها خوانندگان خود را در جریان امور و رویدادهای این کشورها بگذارد. کسانی که از مسلک این روزنامه خبر دارند، از این که مناسبات حسنه‌ای بین‌مان باشد تعجب نخواهند کرد. از رفیقانم رضایت دارم؛ بنابراین یکی از شرایط مهم سفر موجود است.

تبریز را ترک می‌گوییم

تبریز با آن دیوارهای گلی خاکستری...

سالدات‌های تکیه داده به تفنگ‌های ورن‌دیل، در افکار دور و درازی فرورفته بودند و افسران به صورتی خودنمایانه در رفت و آمد بودند. برای گذشتن از راه‌های پرگرد و خاک و سنگ و کلوخ، هر سه سوار درشکه‌ای شده‌ایم و فاصله‌ای را که در اروپا در عرض سه ساعت و به کرایه بهای دو منات طی می‌شود، توافق می‌کنیم که دو روزه و با پرداخت پانزده منات طی کنیم! [...] باز هم جای شکرش باقی است؛ و الا باید این راه را بر پشت قاطر می‌پیمودیم...

از خارج که نگاه می‌کنی چنان می‌نماید که در این شهر کسی نمی‌تواند یک خانه نفیس پیدا کند... اما می‌دانیم که پشت این دیوارهای

گلی و در آغوش سپیدارها و بیدها، عمارت‌ها و قصرهای پرنقش و نگار، با اندرونی و بیرونی و آینه‌کاری‌ها و گچ‌بری‌های زیبا وجود دارد. و این به نوعی بیانگر اوضاع و احوال ایران است. پس آنچه که ظاهر این شهر و غالب شهرهای ایران را این چنین تیره‌گون و دلگیر کرده چیست؟]

یک ایرانی که بخواهد از زندگی و محیط خود لذت ببرد، به حیات شخصی و خانه خصوصی توجه دارد، نه به عموم شهر و نوع وطن! چرا چنین شده؟ این را از استبداد شرقی باید پرسید؛ پاسخش پیش او است [...]

در مملکتی که از جهت سیاسی، عبادی، معیشتی و... مقهور استبداد باشد، آرزو کردن این که حیات اجتماعی به صورتی آزاد و نفیس وجود داشته باشد مثل آینه‌بندی کردن یک اتاق تاریک می‌ماند.

درشکه می‌رود و تبریز هنوز دیده می‌شود با صنعت و هنر نه، که با طبیعت خود زیبا می‌نماید. از دور به باغی بزرگ مانده است.

از شهر خارج شده‌ایم. مناظر پرفلاکت، خرابه‌هایی را که از آثار مبارزه یک ساله هستند دیگر نمی‌بینیم. اما هنوز از گدایان ژنده‌پوش جدا نشده‌ایم. گروهی از کودکان مفلوک شبح‌وار به دنبال درشکه افتاده به صدای غم‌انگیز مدام التماس می‌کنند: خانم یک شاهی، ارباب یک شاهی!

آه از این گدایان! ایران یک سره گداخانه است!

کودکان بیچاره در چه حالی، در چه فلاکتی هستند! تصویر حال اسف‌انگیز آنان با قلم امکان‌ناپذیر است.

دختر بچه، پسر بچه، پیرزن، پیرمرد، افلیج، کور، کچل، جزامی، مسلول و... بی‌شمار است. کافی است که یک شاهی به یک سائل بدهی؛ دیگر کار تمام است. به هر سو بروی، هر طور بخواهی جان به دربری، فوجی

از فلک‌زدگان در میانت می‌گیرند و دلت را می‌سوزانند و خونت را کثیف می‌کنند. انگار حتی به خیال کسی خطور هم نمی‌کند که شاید دیگر پولی در جیب نداشته باشی. به سان سایه‌ای جان‌دار دنبالت خواهند کرد. دوازده امام را خواهند شمرد، به حضرت عباس قسمت خواهند داد و خداوند متعال و پیغمبر ذی‌شأن را وسیله قرار خواهند داد. به حرف‌هایی چون «پول خرد ندارم» «ولم کنید» و... که بر زبان می‌آوری و به اعتراضات توجهی نخواهند کرد و ترا تا منزلت همراهی خواهند کرد و جان بر لب‌ت خواهند رساند [...]

اینان گدایان رسمی هستند. خداوند گرفتار گدایان دیگر نکنند. همین درشکه‌چی ما را در نظر بگیرد. کرایه‌مان را طی کرده‌ایم و قرار و مدارمان را گذاشته‌ایم. اصولاً باید سرمنزل کرایه‌مان را بگذاریم کف دستش و از همدیگر جدا شویم. اما مگر امکان‌پذیر است؟ مسئله انعام هم باید به نحوی حل شود! وقتی درشکه‌چی انعام خواست، نوکرش هم به او پیوسته، گردن‌کج خواهد کرد و ارباب خواهد گفت. حالا اگر کم بدهی قهر خواهد کرد. و یا وقتی مثلاً اربابی مهمانت می‌کند، همه نوکران بی‌شمارش به دستت خیره خواهند شد و چشم به راه انعام خواهند ماند. اگر قیافه‌ات به قیافه اجنبی‌ها رفت، کارت زارتر است... خیال می‌کنند که پوستت از طلاست... تا می‌توانند پوستت را خواهند کند. تصور هم نمی‌کنند که شاید تو دیگر پولی در بساط نداشته باشی. در توقف‌گاه‌های سرراه، در چای‌خانه‌ها و در همه جا چشم‌ها به جیب‌ت، کیسه‌ات و دستت خواهد بود.

در چای‌خانه‌ای توقف می‌کنی و یکی دو انگشتانه چای می‌خوری. (انگشتانه از آن روی گفتم که استکان‌هایش گنجایش بیش از یک انگشتانه را ندارد.) نوبت پول دادن که می‌رسد، وقتی می‌پرسی که چند باید بدهی، خواهی شنید: «هر چقدر دلتان بخوهد!»

فکر می‌کنی که اگر گران‌بهاترین قهوه را در روسیه خورده بودی، به پول ایران بیش از دو عباسی نمی‌شد. اما وقتی ارباب به قلمت می‌دهند، سرکیسه را شل‌تر می‌کنی چهار عباسی می‌دهی و انتظار داری که با رضایت و خرسندی مواجه خواهی شد. اما با کمال تعجب می‌بینی که دست گشوده شده در برابرت عقب کشیده نمی‌شود و نگاه چایچی بین دست و جیب در رفت و آمد است. یک عباسی دیگر هم اضافه می‌کنی. تغییر حالت مشاهده نمی‌شود. یک قران دیگر می‌دهی؛ همان حالت برقرار است. اگر از اوضاع خبر نداشته باشی، خودت خجالت می‌کشی. ولی اگر یکی دوبار گوشت را بریده باشند و عادت داشته باشی، دیگر اعتنایی نمی‌کنی و به راه می‌افتی. اما در حالی که انتظار رضایت داشته‌ای، هم پولت رفته و هم مکدر شده‌ای. در حقیقت این هم نوعی از گدایی است. غارتگری به صورت گدایی.

از باغات و دهات اطراف شهر گذشتیم. آفتاب دیگر داشت پهن می‌شد، اما درشکه‌چی ما عجله‌ای نداشت [...] ایران اساساً با سرعت بیگانه است. در این جا هر کاری به تانی انجام می‌گیرد.

حتی هنگامی که مشغول جنگند، قلیان را از خود جدا نمی‌کنند. ایرانی با مراعات «عجله کار شیطان است» کار می‌کند و معمولاً چندان تأخیر می‌کند که شیطان شادمان می‌شود.

صدای درشکه‌چی مان به مانند حرکت درشکه‌اش سنگین است. انگار از ته چاه می‌آید. به گفته او در میانه، که در راه تبریز-تهران قرار دارد، نوعی ساس شبیه به کنه وجود دارد که مله نامیده می‌شود. این حشره اگر آدم را بگذرد، به سختی مریض می‌کند. گویا این تنبل ما را مله گزیده باشد که مریض شده و صدایش این چنین بریده است.

درباره مله میانه خیلی چیزها شنیده‌ایم. وقتی می‌خواهیم به تهران

برویم، از آن جا خواهیم گذشت. باید احتیاط بکنیم. ما، بریدن صدا را نباید از آن حشره بدانیم؛ این بهتان است. آن چه که صدای یارو را بریده، عرق کشمش فراوانی است که خورده است.

از این که یک ایرانی مسلمان عرق می خورد، تعجبی نکنید. آذربایجان باز هم بهتر از جاهای دیگر است. بین فارسی زبان ها به کم تر کسی برخوردار می کنی که اهل مشروب نباشد. جناب تقی زاده گفته است که «ایرانی ها در مشروب خواری از فرنگی ها جلو زده اند.» درشکه چی ما هم منسوب به فارس ها است. پدرش تهرانی است و خودش زود زود به تهران سفر می کند.

م. امین

ترقی، ش ۱۳۵، ۱۹ ژوئن [۲ ژوئیه] ۱۹۰۹
[۱۳ جمادی الثانی ۱۳۲۷]

۲۲

امور ایران

محتشم السلطنه در ارومیه

انتظار می رود که در عرض این هفته محتشم السلطنه^{۷۳} که از طرف تهران به حکومت ارومیه، سلماس و خوی تعیین گردیده، به ارومیه بیاید.

محتشم السلطنه سابقاً حاکم ارومیه بود. پس از انقلاب، در زمان حکومت سعید الممالک در ارومیه، مدتی در همین شهر زندانی گردید و سپس به تبریز فرستاده شد و در آن جا اقامت داشته است که اکنون دوباره به محل حکومت خود باز می گردد. وقتی برای دریافت نظر مردم نسبت به چنین انتصابی از چند نفر سؤال کردیم، معلوم شد که اگرچه کسی از چنین انتخابی ناراضی نیست، کسانی هم که اظهار رضایت بکنند وجود ندارند.

در حقیقت اهالی ارومیه اهل کیف هستند و لاقید. دلخواه عمده اینان عبارت است از خوش‌گذرانی، استراحت کردن در طی روز، تماشای سوارکاری و اسب‌بازی در کنار رودخانه به هنگام عصر و خوابیدن در شب. در سایه همین لاقیدی است که در برابر هر کسی که قدرتی می‌یابد سرخم می‌کنند و از هر کسی که فرمان می‌دهد، فرمان می‌برند. طبیعتاً، ثروتمند بودن محال ارومی و بودن آن در دست حکام بالنسبه کم‌طمع را باید از علل مهم این لاقیدی به شمار آورد. یک ارومیه‌ای عوام راضی از امام قلی میرزای^{۷۴} سابقاً حکومت کرده در این جا چنین می‌پندارد که هر حاکمی مثل امام قلی میرزا می‌شود و حکومتی بهتر از حکومت شاهزاده پیدا نمی‌شود.

سالدات‌های روس

سرانجام چهل نفر سالدات روس پس از سه روز سرگردانی در دریاچه ارومیه و گرفتار طوفان شدن، به همراه یک افسر وارد شهر شدند؛ در حالی که راه دریاچه معمولاً در طی هشت ساعت با کشتی پیموده می‌شود.

روس‌ها و روس‌پرست‌های ارومیه که به علت تأخیر ورود سالدات‌ها یکی دوبار به استقبال رفته و دست از پا درازتر برگشته بودند، این بار باز در ترکیب هیئتی از شهر خارج شده، از سالدات‌ها پیشواز به عمل آوردند. پیشوازکنندگان عبارت بودند از کنسول روس، اعضای بانک روس، همه کشیشان میسیونرخانه روس، شاگردانی که در میسیونرخانه تحصیل می‌کنند، تجار مسلمان تبعه روس و آسوری‌های ارتدکس شهر؛ یکی از کشیشان آسوری هم به فرمانده فوج مذکور نان و نمک تقدیم کرده، ورود آنان را برای مسیحیان یک موهبت الهی تلقی کرده است.

تجار مسلمان تبعه روس نیز به منظور تبریک ورود سالدات‌ها، آنان را در یکی از باغات اطراف شهر به چایی مهمان کرده‌اند و گذشته از اینان،

شاگردانی که در میسیونرخانه درس می خوانند، سرود ملی روس را هم صدا خوانده‌اند و سالدات‌ها در چنین حال و هوایی به شهر وارد شده‌اند.

به هنگام ورود سالدات‌ها اهالی مسیحی ارومیه، خصوصاً ارتدکس‌ها، با سیمای‌های گشاده و بشاش و کف‌زنان از ایشان استقبال به عمل آوردند. اکثر پیشوازکنندگان زنان بودند که این نیز در ارومیه امری طبیعی است. زیرا که به علت عزیمت مردان جماعت آسوری این جا برای کسب و کار به ممالک دیگر، تنها زنانشان در وطن می مانند.

مسلمانان محلی که اهالی اصلی شهر به شمار می آیند، همان‌طور که به هر چیزی به لاقیدی می نگرند، نسبت به این ورود بی تفاوت بودند. سالدات‌ها در حیاط کنسول‌خانه جا گرفته‌اند. وظیفه‌شان [ظاهراً] هم فقط محافظه کنسول‌خانه است. از قرار معلوم اینان برای مأموریت یک‌ساله بریده‌اند. از این قرار روس‌ها دست کم می خواهند به مدت یک‌سال در ایران باقی بمانند.

عثمانی‌ها در دیلمقان

به گزارشی که در مخابره سابقمان درباره درگیری بین سعیدالممالک و حامی بیک، شهیندر عثمانی، که به کشته شدن چهار نفر سرباز عثمانی و زخمی شدن سه نفر و فرار سعیدالممالک از شهر منجر شد،[‡] اضافه باید کرد که اهالی شهر در انجمن گرد آمده با تقدیم نامه‌ای به کنسولگری، از واقعه حادث شده اظهار تأسف و عذرخواهی کرده‌اند و ناخشنودی خود را از سعیدالممالک، پدید آورنده حادثه مذکور، اظهار داشته‌اند.

در حال حاضر تا زمانی که از جانب ایران حاکمی تعیین گردد، به خواهش اهالی جناب شهیندر به طور موقتی شهر را اداره می کرده‌اند.

[‡] در یکی از گزارش‌های سابق نام شهیندر عثمانی در دیلمقان سامی بیک و تعداد سربازان عثمانی کشته شده به دست افراد سعیدالممالک در این شهر هفت نفر نوشته شده است.

اگرچه درباره سعیدالممالک و فدایی هایش که پس از وقوع فاجعه گریخته و پنهان شده‌اند، شایعات مختلفی بر سر زبان‌هاست، از این که وی و همراهانش در کجا هستند، اطلاعی در دست نیست.

به روایتی وی در قره‌باغ، یکی از دهات دیلمقان، و به روایتی دیگر در قره‌داغ پنهان شده و گویا به فکر ایجاد دسته‌ای افتاده است.

أرمیه - م.امین

ترقی، ش ۱۳۶، ۲۰ ژوئن [۳ ژوئیه] ۱۹۰۹

[۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷]

۲۳

تأثراتِ راه

بقیه از شماره قبل

به نخستین توقف‌گاه بین راهی رسیدیم. لازم بود که کمی در آنجا اتراق کنیم. تا زمانی که اسب‌ها جو می‌خوردند و نفسی تازه می‌کردند، ما هم در چایی‌خانه چایی می‌خوردیم و استراحتی می‌کردیم.

اینجا قلمرو صمدخان [شجاع‌الدوله] است. همه این دهات طرفدار او هستند. اینجا سردرود، اردوگاه نیروی زیرفرمان صمدخان است. احساسات دهقانان اینجا کم و بیش با احساسات موژیک‌های باند سیاهی روس همانند است. اینان چشم دیدن مشروطه‌چی‌ها را ندارند. به باور ایشان مشروطه‌چی‌ها غارتگر بوده، می‌خواسته‌اند خودشان به نان و نوایی برسند و از همین رو نسبت به پادشاه عاق شده‌اند.

یکی از ایشان که پای دیوار نشسته بود و ناخن پای خودش را می‌گرفت، ناگهان سرش را بلند کرده، گفت: «بین... ای مشروطه‌اگر دستم افتادی، سرت را مثل گوسفند می‌برم!» و لبخندی احمقانه زد.

من به این فکر افتادم که به این‌ها توضیح بدهم که مشروطه ربطی به غارتگری و دزدی ندارد و چنین و چنان است. اما فایده‌ای نداشت. حالی کردن این‌ها دشوار می‌نمود. زیرا در انقلاب ایران برای آگاه کردن دهقانان حرکت و اساسی وجود ندارد. جماعت روستایی اعم از مشروطه‌خواه و استبدادخواه همه آلت دست بی‌اراده‌ای بیش نیستند. این‌ها از خود صاحب رأیی مستقل نیستند. اما طبقه‌ای از ملت که به صف انقلاب پیوسته، وضع خاصی دارد. افراد این طبقه تنها افرادی هستند که براساس رأیی معین مبارزه می‌کنند. جماعت عوام هم دنباله‌رو این یا آن هستند.

اگر به این دهقانان از قبل فهمانده بودند که مشروطه آن‌ها را از تعدیات ارباب خلاص کرده، قانون محافظ و مدافع آن‌ها خواهد شد و دیگر نه تنها اجازه نخواهد داد که هر خودکامه‌ای هر وقت دلش خواست ایشان را بکشد و یا کتک بزند، بلکه حتی اجازه دشنام دادن به آن‌ها را نیز نخواهد داد، در آن صورت اینان مسلماً تا به این درجه بی‌طرف نمی‌ماندند.

دهقان ایرانی آن قدر کتک خورده، آن قدر سرکوب شده، آن قدر پایمال گردیده که به هر گونه بی‌قانونی‌های جاری در اطرافش به نظر طبیعی می‌نگرد. همیشه هم چنین می‌پندارد که مظلوم مقصر است. ضرب‌المثل «کشنده هیچ گناهی ندارد»^{*} را که در باکو شنیده بودم، در این جا به چشم دیدم.

پیرمردی در نزدیک چای‌خانه‌ای که ما در آن توقف کرده بودیم وسط راه افتاده بود و می‌زارید. او را آدم‌های صمدخان کتک زده بودند. بیچاره چنان از پای درآمده بود که نای کشاندن خود به سایه درختی در دو سه قدمی را نداشت. دهقان ایرانی دیگری که بی‌قراری ما را دیده و جلوتر آمده بود، با وجود اصرار ما حتی نمی‌خواست به آن بیچاره نزدیک شود و آشکارا می‌ترسید.

*. تولدورنده هیچ گناه اولماز

ما ضمن نقل حال آن پیرمرد بیچاره به این دهقانان بلا دیده، خیال می‌کردیم که به این نتیجه خواهند رسید که بالاخره نوبت کتک خوردن آنان نیز روزی خواهد رسید. اما حیرت آور بود که انگار این وضع تأثیری روی آن‌ها نداشت. گویی کتک خوردن و لب به شکایت نگشودن وظیفه آن‌ها بود. از همین روی هم بود که در برابر اصرار ما به خونسردی گفت: «حتماً خطایی از او سرزده، پس چرا ما را کتک نمی‌زنند؟»

وقتی مظلومیت را تا این حد اسیر پنجهٔ حقارت و پستی دیدم، از خشم آتش گرفتم. وقتی دیدم که انسان‌هایی چندان گرفتار جهل و غفلت هستند که یک سره از دایرهٔ انسانیت خارج شده‌اند و حتی از احساسات حیوانی هم محروم گردیده‌اند، دیگر کاسهٔ صبرم لبریز شد و به لحن خشم آمیزی به این مظلومان ظالم گفتم: «پس چرا دروغ می‌گویید؟ آیا یک نفر از میان شما می‌تواند با صداقت ادعا کند که او را تاکنون دست کم سه بار به ناحق کتک زده‌اند؟» با طرح این سؤال گفتمی که همه‌شان خجالت زده شده‌اند. اندیشناک به روی یکدیگر نگاه کردند و کسی جرئت نکرد که دروغ بگوید. چنین به نظر می‌رسید که از بهتانی که به آن پیرمرد بیچاره روا شمرده‌اند، شرمسار هستند.

سرانجام یکی - دو نفر از میانشان سر برداشته، گفتند که «ارباب راست می‌گوید.»

در این حال طبالی که آنجا بود، گویا برای رفع خجالت و تغییر حال و هوا، آلت کسب روزی خود را به دست گرفته، شروع به لهو و لعب کرد. همهٔ تأثرات هم زایل شد. ما هم به راه افتادیم.

سه ساعت به غروب مانده به دهی به نام کوکاند [گوگان = گاوغان؟] رسیدیم.

دهات آذربایجان چندان فقیر نیستند. طبیعت در اینجا چندان

بخشنده است که طمع ارباب را تسکین داده است. چیزی هم برای دهاتی باقی می ماند. دهات این منطقه مثل دهات راه جلفا-تبریز غارت زده نیستند. زیرا که گذار سواران وحشی رحیم خان به این دهات نیفتاده است. این جاها جولانگاه حاجی صمدخان [شجاع الدوله] بوده است.

حاجی صمدخان هم اگر چه از ارتجاعیون می باشد، دیگر مثل رحیم خان عهدشکن و بی ناموس نیست. این ادعا را مشروطه خواهان هم تصدیق می کنند و از این روست که یافتن امکانات زندگی و گذران در گاوگان امکان پذیر است.

گاوگان یک قصبه است. قصبه ای که از نظر طبیعی بسیار ثروتمند است. باغات میوه زیادی در این جا وجود دارد. درختان گردویی را که در این جا دیدم، در جای دیگری ندیده بودم. بادام، بادام کاغذی، پسته، گوجه، قیسی، فندق، گردو و محصولات از این قبیل در این جا به عمل می آید.

نخستین بار در گاوگان بود که با دهقانان و معشیت آنها از نزدیک آشنا شدیم.

مجبور بودیم که در خانه یک مرد ریش قرمزی بیتوته کنیم. پیرمردی بود باوقار و به سان غالب آذربایجانی ها خونسرد [...] شست و شو کردیم و تمیز و راحت شدیم و برای آشنایی با اوضاع ده مدتی گفتگو کردیم [...] اراضی بایر زیادی در آذربایجان وجود دارد که آنها را می توان با آبیاری در اندک مدتی تبدیل به گلستان کرد. اما برای گلستان کردن این اراضی احتیاج به وجود یک رژیم خوب است تا این مملکت زیبا را از سرازیر شدن در سراشیب فلاکت ها و اضمحلال باز دارد. آنهایی که صاحبان مملکت نامیده می شوند، با در نظر گرفتن منافع شخصی خود، قبرستان شدن مملکت را به باغستان شدن آن ترجیح می دهند. اما این حقیقت را درک نمی کنند که مملکت بالاخره به رغم میل آنان باغستان

می شود. اما در آن زمان آنان دیگر به درد کار نگهبانی قبرستان نخواهند خورد.

سؤال کردن درباره وجود مکتب در دهات ایران دلیلی است بر بی اطلاعی سؤال کننده. اما کنجکاوی عیال همسفرمان را به برخی از جزئیات آشنا می کند.

کاشف به عمل می آید که در این جا از ایام حضرت نوح مکتبی قدیمی وجود دارد. ملایی وجود دارد که به بعضی از کودکان قرآن می آموزد. چند کودک دیگر نیز پیش اش تعلیم می گیرند. تعلیم، و چه تعلیمی! از این تعلیم خانه ها من در باکو دیده بودم. اما از خیلی وقت پیش تأثراتم در این مورد دستخوش فراموشی شده بود. این تأثرات در تبریز بود که تجدید شد. بازگویی آن تأثرات برای خوانندگان کاری عبث است. زیرا چه کسی است که این خانه فلاکت را که مکتب نامیده می شود، ندیده باشد. هنگام بازدید از این مکتب ها بود که مطلب مربوط به مکاتب ایران، رساله ای که پانوف، مجاهد مشهور، در خصوص ایران نوشته، به یادم افتاد.

مجاهد یاد شده پس از بیان احساسات دلخراشانه خود به دنبال توقف نیم ساعته ای در جلو در یک مکتب، معصومانی را که در این بیغوله محو می گردند به طور خیالی با کودکان اروپایی مقایسه می کند و از خود می پرسد که گناه این معصومان چیست؟ و در پاسخ می گوید که اینان گناهی جز این ندارند که در ایران به دنیا آمده اند. آری، ایرانی بودن گناه بزرگی است که جزای آن عبارت است از فلاکت، سفالت و اسارت... ایرانی بودن گناهی است به قدر مظلومی؟...

بسیاری از اهالی این ده دارای زمین های خصوصی هستند که در آن جاها کشت و کار می کنند. به طور کلی مسئله زمین در آذربایجان دو نوع است. دهاتی وجود دارد که اراضی آنها بین دهاتی ها تقسیم شده است. هر کس مزارع خود را می کارد و می درود و تعداد زیادی دهات خالصه و

اربابی وجود دارد که که دهقانان در اراضی آنها تحت شرایط معین کشت و کار می‌کنند و سهمی از محصول را برمی‌دارند و مالیات دیوانی از صاحب زمین گرفته می‌شود.

اساساً اصول یگانه‌ای در ایران وجود ندارد. از آن جایی که سراسر کشور دستخوش ملوک‌الطوایفی است، هر جایی برای خود قاعده و قانون مخصوص دارد که به صورت عادت درآمدی است. نمی‌گویم که قانون دارد. زیرا که ایران تاکنون قانونی به خود ندیده است.

اگرچه یک قانون اساسی وجود دارد که معروض تظییقات و تجاوزات فراوانی گشته، فروعاً قانون هنوز وجود پذیر نگشته است. واضح است که در این صورت نمی‌توان انتظار فایده‌ای از قانون اساسی داشت. در سایه این بی‌قانونی بلاهای بی‌شماری به سر دهقانان فرود می‌آید.

نخستین چاره نجات دهقان ایرانی از ملوک‌الطوایفی حاضر، گرفتن زمین از دست مالک نیست؛ بلکه الغای حکومت ملوک‌الطوایفی است. به زمین ارباب نمی‌توان دست زد. زیرا که برای حل این مسئله هنوز زمینه لازم وجود ندارد. پیشروان مشروطیت، تقدیس‌کنندگان مالکیت خصوصی هستند. اما کسی پیدا نمی‌شود که برای جدا کردن حکمداری از ملکداری محذور شرعی نشان دهد.

در صورتی که اختیار حکومت کردن از ارباب گرفته شود و او نیز مثل رعیت به فرمان‌بری از حاکم دیگری محکوم گردد، دهقان از مالیات‌ها و عوارض گوناگون ناحق خلاص می‌شود. دیگر قربانی تشخیص فروشی ارباب نشده، کتک نمی‌خورد، زندانی نمی‌شود، جریمه نمی‌پردازد. غیر از پرداخت سهم مقرر ارباب، وابستگی دیگر نخواهد داشت. نخستین اقدامی که دهقانان از یک رژیم حقوقی انتظار دارند، همین است.

به هر حال، در روستای گاوگان، حالا به هر دلیلی، اراضی اربابی بسیار کم است. از همین روی اهالی این جا از فلاکت‌های دهقانان رعیت تا

حدودی بیگانه‌اند و تا حدودی نیز از آسایش و آرامش و ثروت برخوردارند. مثلاً میزبان ما در حالی که چندان ثروتمند به شمار نمی‌آید، وضع خانه و گذرانش بد نیست. حتی همراهانم شگفت‌زده می‌گفتند که دهقانان ایرانی نسبت به موژیک‌های روسی وضع بهتری دارند...

وقتی صدای «اریاب، اریاب» میزبانمان که با احتیاط و به آهستگی شروع شده بود، به تدریج بلند و بلندتر شد، بیدار شدیم. آفتاب درآمده بود؛ اما سیر خواب نشده بودیم. زیرا میزبانمان بنا به سرشت سرد و خشک خود، بی‌مرحمتانه از دادن رختخواب به ما مضایقه کرده بود و ما مجبور شده بودیم روی یک قالیچه دراز بکشیم. از این رو تا پاسی از شب رفته نتوانسته بودیم به خواب رویم و تنها پس از ساعت‌ها مبارزه با حشرات مخصوص دهات بوده که نزدیکی‌های صبح از شدت خستگی به خواب رفته و خواه ناخواه خواب مانده بودیم. به هر حال بیدار شدیم. سماور حاضر بود. چایی خوردیم. حسابمان را کردیم و دو تومن پرداختیم؛ کرایه یک مهمان‌خانه خوب اروپایی! خدا حافظی کردیم. درشکه آماده بود؛ به راه افتادیم. منزل بعدی، ساحل دریاچه ارومیه بود.

ارومیه - م. امین

ترقی، ش ۱۳۷ (۲۲ ژوئن [۵ ژوئیه] ۱۹۰۹)

[۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷]

۲۴

تأثرات راه

دو ساعت از روز باقی مانده است. برای رفتن به ارومیه اسب کرایه کرده به راه افتاده‌ایم. روستای گل‌مان‌خانه که عبارت است از سی - چهل خانوار، در فاصله کمی از بارانداز کشتی قرار دارد. مسافربره‌ایمان از همین روستا هستند.

این‌ها پیشنهاد می‌کنند که امشب در گل‌مان‌خانه بمانیم و فردا صبح به راه افتیم. از آن‌جایی که ما ماندن و بیتونه کردن در ده را یک بار تجربه کرده بودیم، اصرار می‌کنیم که می‌خواهیم یک‌راست به شهر برویم. این‌ها هم ضمن توضیح دادن دربارهٔ مشکل بودن کار ورود به شهر در شب و دشواری گذر از باتلاق‌های بین راه، از مهمان‌نوازی خود تعریف می‌کنند و می‌گویند: «برویم امشب در ده بمانیم. برویم چایی بخورید و بعد در این باغ‌ها گردش کنید. روی تشک نرم بنشینید و به متکا تکیه بدهید و خستگی راه را از تنتان به‌در کنید. در این صورت نه ما اذیت می‌کشیم و نه شما ناراحت می‌شوید.»

سرانجام تسلیم شدیم و به قصد بیتوته کردن به ده رفتیم و وسایلمان را پایین آوردیم.

از هر سو مواظبان هستند. از قرار معلوم مهمان‌نوازی مافوق تصور خواهد شد. زن و مرد به هر زبانی نوازشمان می‌کنند. در همان ساعت توت چیده، برایمان می‌آورند.

صاحب‌خانه زنی است سالخورده. سؤال می‌کند که برای شام چه می‌خواهیم، و اضافه می‌کند که مرغ و کبک دارد. شوربای مرغ و کباب کبک می‌خواهیم. خیلی خشنود می‌شود.

این سوی دریاچه دنیای دیگری است. آدم وقتی خونگرمی و مهربانی دهقانان این‌جا را می‌بیند، باور نمی‌کند که این‌جا جزو آذربایجان باشد. بین گاوگان و گل‌مان‌خانه تفاوت از زمین تا آسمان است.

این میزبانان محترم، این انسان‌های دوست‌داشتنی، این آدم‌های ساده‌دل نمی‌دانند که چه کنند تا رضایت خاطر مهمانان خود را به دست آورند. مثل پروانه دور سرمان می‌گردند.

غروب است. پلاس گسترده‌اند. توی حیاط نشستیم و مجلس سماور را

به راه انداخته‌اند.

تعدادی زن و مرد دور هم نشسته‌ایم. تمام همسایه‌ها هم حضور دارند. نخستین بار است که در ایران شاهد حضور زنان در مجلس مردان هستیم. از این پیشامد خوشحال هستیم. نام‌های یکدیگر را می‌پرسیم. از این‌که نام من محمدامین است تعجب می‌کنند. گویا نامم به قیافه‌ام نمی‌خورد. می‌گویم که مسلمانم. نمی‌خواهند باور کنند. وقتی سورهٔ حمد را می‌خوانم شادی این‌ها ده برابر می‌شود. کتابی می‌آورند و برای آن‌که امتحانم بکنند به دستم می‌دهند تا بخوانم. معجزات نامه‌ای است که به فارسی نوشته است. شروع می‌کنم به خواندن. شادمانه به یکدیگر می‌گویند که می‌توانم کتاب معجزات را بخوانم.

جوانانی که ما را به ارومیه می‌برند، بی‌سواد نیستند. از گلستان و [دیوان] حافظ ابیاتی را از حفظ می‌خوانند. حتی لطیفهٔ «به خال هندویش بخشم سه من قند و دو خرما» را هم می‌دانند. با من مشاعره می‌کنند. تعجب می‌کنم. هرگز گمان نمی‌کردم که بین دهقانان ایران چنین دهقانان دوست داشتنی و با معرفتی پیدا شود.

بزرگ خانواده مردی است مراد نام؛ با ریشی جوگندمی و چشمانی مهربان. حرکات و سکناتش حکایت از آن دارد که آدمی است عاقل. سه پسر دارد که هر سه را به مکتب فرستاده است و پیش ملایی درس خوانده‌اند.

با این‌ها کمی هم دربارهٔ مسائل عمومی صحبت می‌کنیم. این ده ملک شاهزاده امام‌قلی میرزا است. شاهزاده است و طرفدار شاه. گل‌مان خانه‌ای‌ها که سنگینی مالیات و عوارض را چندان احساس نمی‌کنند و به همین جهت شاهزاده را دوست دارند نیز طرفدار شاه هستند.

از کردها شکایت می‌کنند. سال گذشته باز به ده حمله کرده، نهصد رأس شتر و گوسفندشان را برده‌اند. سپس به واسطهٔ دخالت کنسول روس

ششصد رأس از آن‌ها را برگردانده‌اند و سیصد رأس باقی مانده را تصاحب کرده‌اند.

اگرچه بارها از اینان خواسته شده است که به عثمانی ملتجی شوند، قبول نکرده‌اند.

در مجلسمان جوانی حضور دارد که مدتی در روسیه بوده، در هسترخان، در مغازه کتاب‌فروشی کار کرده، بعضی کلمات روسی را می‌داند و کلماتی را با همراهانم رد و بدل می‌کند. این جوان تنها روسیه دیده گل‌مان‌خانه است.

تمام اهالی ده دستشان به دهانشان می‌رسد. بینشان آدم گرسنه وجود ندارد. سالانه پنجاه منات به شاهزاده و صد منات به ملای ده مجاور می‌پردازند. هر خانواده سالانه در حدود چهار-پنج منات مالیات می‌دهد. گذرانشان از دام‌پروری و کشت و زرع تأمین می‌شود. هر خانواری یک رأس اسب و یک جفت گاو نر دارد.

مجلس چایی و صحبت به پایان می‌رسد. سفره را باز می‌کنند و شوربا را در وسط آن می‌گذارند. صاحبه خانه که سقز در دهان دارد، در حالی که غذاهای پخته را در سفره می‌چیند، پیشاپیش عذرخواهی می‌کند که دست پخت‌اش قابل ارباب‌ها را ندارد. اما عذرخواهی بی‌مورد است؛ زیرا شوربا به قدری به دهنمان مزه کرده است که رضایت خود را پیایی بر زبان می‌آوریم. در حقیقت هم یافتن چنین شوربایی در عالی‌ترین مهمان‌خانه هم مشکل بود. چه غذای مطبوع و لذیذی. کباب کبک بعد از آن هم که دیگر لذت خوردن را تکمیل کرد...

هنگام صرف غذا میزبانانمان از مرد و زن، از فرط محبت دوره‌مان کرده بودند و هر چه تعارف می‌کردیم لب به غذا نمی‌زدند. تنها تماشا می‌کردند و از این‌که با اشتها غذا می‌خوریم خوشحال بودند. چه مخلوقات صاف‌دلی. همه مشحون از محبتی کودکانه...

پس از صرف غذا، مادرِ خانه رخت خواب‌هایمان را به چالاکِ پهن می‌کند. بهترین لحاف و تشک‌هایش را از ما مضایقه نمی‌کند. لحاف و تشک میتیل‌دار را پهن می‌کند و از ما عذرخواهی می‌کند که از ترس کردها روی آن‌ها را کنده است. زیرا که کردهای ظالم وقتی به غارت می‌آیند، روی رخت خواب‌ها را هم کنده می‌برند.

م. امین

ترقی، ش ۱۳۹، ۲۴ ژوئن [۷ ژوئیه] ۱۹۰۹
[۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷]

۲۵

تأثرات راه

از ارومیه

از دروازه وارد می‌شویم و در خیابانی قدم می‌گذاریم. برخلاف شهرهای دیگر ایران در این جا خانه‌ها به خیابان پنجره دارند. در این خیابان به قیافه‌های مختلفی برخورد می‌شود. اکثریت داشتن کسانی که فینه سرخ به سردارند حاکی از آن است که این جا محله مسیحیان است. و اکثر مسیحیان این جا آسوریان هستند. اغلب آسوریان هم فینه سرخ به سر می‌گذارند. همه دانش‌آموزانی هم که در مدارس میسیونرها تحصیل می‌کنند فینه سرخ عثمانی می‌گذارند. تأسف‌آورتر این که حتی شاگردان و معلم‌های میسیونرخانه‌های روس نیز فینه‌پوش هستند. همه خانه‌ها و مغازه‌های هر دو سوی خیابان به مسیحیان تعلق دارند.

در این جا از هرگونه هنروپیشه‌ای، از خیاطی، کفاشی، عکاسی، طبابت، خرده‌فروشی، عطاری و بقالی گرفته تا هر نوع مؤسسه تجارتي و... یافت می‌شود. تابلوهایی که بر درهای بسیاری از مغازه‌ها نصب گردیده، به آسوری و مسلمانی [فارسی یا ترکی؟] نوشته شده‌اند.

به منظور خریدن لوازمی وارد یک مغازه خرازی می شویم. مغازه دار یک ترک [زبان] تبریزی است. بازرگانی است با بالاپوشی دراز، قیافه آخوندی، صورتی لاغر و ریشی رنگ کرده. مدت ها در قفقاز بوده و تجارت کرده است...

اکثر اجناسی که در مغازه دارد مال روس است. جنس اتریشی خریداری شده با پول عثمانی نیز دارد؛ اما قابل مقایسه با امتعه روسی نیست. از نخ و سوزن گرفته تا پیراهن و دکمه اش همه مال روس است.

قیمت یکی دو چیز مورد نیاز را می پرسیم؛ اما از گرانی قیمت تعجب نمی کنیم. زیرا که دیگر به داد و ستد ایران عادت کرده ایم. اگر آن ها از سه برابر گفتن قیمت خجالت نمی کشند، ما هم از به یک سوم قیمت خواستن روی گردان نیستیم. اما از چیزی دلگیر هستیم و آن این که باید کلی از وقتمان را با چانه زدن بر سر چیزهای جزئی هدر بکنیم. اساساً وقت در ایران ارزش ندارد. آنچه که در این جا به پول سیاه نمی ارزد و ارزان تر از همه چیز است وقت است. یکی از ایران شناسان اروپایی در مصاحبه ای که با وی داشتم گفت که انجام یک کار جزئی در ایران دست کم سه ماه، اگر زودتر باشد دو هفته، اگر تعجیلی باشد سه روز - یک هفته طول می کشد. ایرانیان با عجله و سرعت عمل بیگانه اند.

بعضی از بیکاران خیابان گرد، جلو مغازه جمع شده بودند. با این ها صحبت می کنیم. در این میان یک جوان آسوری هم پیدا می شود که به روسی شکسته - بسته ای صحبت می کند. در مدرسه جنب میسیونرخانه معلم زبان روسی است. به خاطر روسیه ای بودنمان با ما احساس نزدیکی می کند. در آن میان قیافه کرد جوانی تا حدودی متمدن شده [کذا] توجهم را جلب می کند. به او نزدیک می شوم و سر صحبت را باز می کنم. تبعه عثمانی است و به ترکی صحبت می کند. کار سلطان عبدالحمید را یک سره کرده اند؛ اما هنوز کارها سامان نیافته است و با این همه نباید نسبت به آینده مأیوس بود. زیرا وقتی خانه ای کهنه را برای ساختن

خانه‌ای نو خراب می‌کنیم، آرزوی این‌که گرد و خاک نباشد بیهوده است. حقیقت این است که استبداد کهنی چون رژیم سلطان عبدالحمید از میان برداشته شده و به جایش قانونی به اصول جدید ترک برقرار می‌شود. بدیهی است که چنین تغییری بدون آشفته‌گی‌هایی حاصل نمی‌شود. مصاحبیم با نظر من موافق است. به آینده و وطنش عثمانی ایمان دارد و به ویژه امیدوار است که ملتِ گردش در آینده در سایه این نظام نو زندگی متمدنانه‌ای داشته باشد.

به طرف بازار اصلی می‌رویم. خیابان‌ها و کوچه‌های این جا مثل تبریز تماماً عبارت نیست از دیوارهای گلی خاکستری‌رنگ. کناره‌های نهرهایی را که در اکثر خیابان‌های شهر جریان دارند، درختانی سرسبز آراسته است.

به بازار می‌رسیم. گذرگاهی پرتردد و پرجنب و جوش که مثل تبریز باطاق‌های آجری پوشیده شده است. اساساً همه بازارهای ایران چنین است. حتی در دهات نیز بازارها را ولو به بوته و علف خشک باشد می‌پوشانند. از دروازه وارد می‌شویم. بازاری است که در آن خواربار می‌فروشند. مغازه‌های بقالی و عطاری و قصابی پشت سر هم قطار شده‌اند. فروشندگان همه مسلمان‌اند، از شدت سر و صدا گوش آدم‌گر می‌شود. هر کس به زبانی متاع خود را تعریف و تبلیغ می‌کند. صداهای رهگذرانی نیز که با هم شوخی می‌کنند و صداهای دیگر با آنها آمیخته می‌شود و این همه نغمه بازار را به وجود می‌آورد.

سراسر بازار را می‌گردیم. به هر چیزی نگاه می‌کنیم و در اعمال و رفتار و گفتار و... هر کس دقیق می‌شویم. هر کسی هم ما را نگاه می‌کند... اشتباهی کرده، سر بازار یک قران به گداها پول می‌دهیم. یک گروه ده نفری از کودکان لخت و پاپتی و ژنده‌پوش مثل سایه دنبالمان می‌افتند و هر کس به زبانی التماس می‌کند و به ستوه‌مان می‌آورد. چندان که دیگر نه گوش‌مان چیزی را می‌شنود و نه چشم‌مان چیزی را می‌بیند. دست به

دامن رهگذران می شویم که از چنگ این‌ها نجاتمان بدهند؛ اما مگر جلودارشان می شوند. پول دادن هم بدترین تدبیرهاست؛ چه، در آن صورت دسته تعقیب‌کننده انبوه‌تر خواهد شد...

با هزار مکافات از دست گدایان خلاص شده، از بازار دور می شویم.

م.م.

ترقی، ش ۱۴۰، ۲۵ ژوئن [۸ ژوئیه] ۱۹۰۹

[۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷]

۲۶

تأثرات راه

در ارومیه

(بقیه از شماره قبل)

بخشی از بازار که در آن جا مال خارجی می فروشند پُر است از امتعه روس. برای به دست دادن چند و چون توسعه تجارت روس، ارائه آمار امتعه عمده‌ای که از ۹ مارس ۱۹۰۸ تا ۹ مارس ۱۹۰۹ از روسیه به ارومیه آورده شده، خالی از فایده نمی نماید:

جنس	مقدار*	مبلغ
چیت	۵۳۲,۸۹۶ مَن	۱,۷۲۵,۰۶۰ قران
نفت	۹۰,۱۷۲ متر	۷۳۳,۳۲۳ قران
قند	۳۳۱,۶۵۹ لیتر	۱۷۵,۵۴۳ قران
شمع	۹۶۰	۵,۷۰۰ قران

* به طوری که می بینیم، زیر ستون جنس به ترتیب، چیت، نفت و قند آمده و زیر ستون مقدار به ترتیب، مَن، متر و لیتر نوشته شده است. بنابراین در این جدول اشتباهی وجود دارد. احتمالاً واحدهای مقدار را باید به ترتیب به صورت متر، لیتر و مَن تصحیح کرد.

چای، آهن آلات، کاغذ سیگار، انفیه، مشروبات و اشیاء و امتعه دیگر در بازار ارومیه فراوان است.

این اعداد نشان دهنده مقدار اموال گذرانده شده از گمرک خانه ارومیه است و در حقیقت از این بیش تر بوده است. زیرا، به بیش تر کالاهایی که به ارومیه آورده می شود، در گمرک خانه خودی رسیدگی می شود. آنچه در ارومیه مورد رسیدگی قرار می گیرد، کالاهایی است که توسط شرکت حمل و نقل آورده می شود.

اکثر کالاهای تولید کارخانه ای که در آذربایجان به کار می رود، ساخت روسیه هستند.

آذربایجان برای کالاهای روسی تا حد زیادی یک بازار بی رقابت است. اما آیا این بی رقابتی در سایه دیپلماسی روس می تواند ادامه پیدا کند؟...

در بازگشت از گردش بازار راه خود را از خیابان دیگری می اندازیم. هدفمان گردش در شهر است. گذارمان از یک محله مسلمان نشین می افتد. خانه ها عبارتند از دیوارهای گلی تیره گون و بدون پنجره و بی روزنه [...]

خانه های ارومیه همه سنگر داشته، هر یک به قلعه ای تبدیل شده بوده است. در پشت بام ها و گوشه های خانه ها حصارهایی به بلندی یک ذرع ساخته شده است. این ها سنگرهایی بود ساخته شده برای مدافعه از دشمن و از آثار دوره انقلاب هستند. خانه های ساخته شده در میان باغات و بستان های خارج شهر نیز هر یک شبیه قلعه ای هستند.

این خانه های ساخته شده از گِل سیاه دایره ای هستند و، مانند قلعه های شهر، در بخش بالایی آن ها سوراخ هایی برای تفنگ اندازی تعبیه شده است. این ها بیش تر برای مدافعه در برابر حملات کردان، بلای این طرف ها، برپا گردیده اند. به هنگام عبور از محله ای، به توپ خانه ای برخورد می کنم. داخل

شده، تماشا می‌کنم. از این توپ‌خانه‌ها یکی را در انزلی و دیگری را در تبریز دیده‌ام. یادگارهای مخروبه‌ی عظمت گذشته می‌باشند!

توپ‌های برنجی که با سمبه پر شده، انداخته می‌شوند، در توپ‌خانه در حال فروریزی و ویرانی کنار هم قرار دارند. شاید چیزهایی درباره ادوات جنگی امروزی شنیده‌اند که دهانشان این چنین از حیرت بازمانده است. این آثار چندان قدیمی نیستند. ایران محل آثار عتیقه فراوانی است. در این جا خرابه‌های زیادی که حاکی از عظمت گذشته می‌باشند وجود دارد. ایران گورستان یک تمدن شش هزار ساله است.

از توپ‌خانه درآمده، به سوی خیابان روانه می‌شویم. در محلات مسلمان‌نشین به زنان مسلمان زیادی برمی‌خوریم. اینان به اندازه نسوان اسلامیه که در تبریز و رشت دیده بودیم خجالتی نیستند. خیلی از این‌ها بدون روبند هستند و سیاه‌پوشی در این جا عمومیت ندارد. در این جا زنانی را می‌بینی که چارقد الوان و سرخ بسته، گردش می‌کنند؛ کنار آب نشسته، لباس می‌شویند و ظرف آب می‌کشند.

منظره عمومی ارومی بسیار نجیب است [...]

أرمیه، ۱۵ [۲۸] ژوئن - م. امین.

ترقی، ش ۱۴۱، ۲۶ ژوئن [۹ ژوئیه] ۱۹۰۹

۱۹ جمادی‌الثانی [۱۳۲۷]

۲۷

از ارومیه

حادثه عثمانی - ایران

(از مخبر مخصوصان)

امروز برای انجام کاری به شهبندری عثمانی می‌روم.

وضع کوچه‌ها عادی است. چیز فوق‌العاده‌ای به نظر نمی‌رسد. کوچه‌ها به قاعدهٔ همیشگی ارومیه خلوت است. روز جمعه است و بازار بسته می‌باشد. کودکان مشغول شنا کردن در زیر درختان بید هستند.

می‌خواهم تو بروم. سربازانی که جلو در شهیندرخانه کشیک می‌دهند، جلوم را می‌گیرند: «اجازه نیست.» خواهش می‌کنم که به شهیندر بگویند که فلانی آمده است و می‌خواهد با ایشان ملاقات کند. اجازه صادر می‌شود. داخل می‌شوم. دفتر شهیندرخانه مملو است از سرجوخه‌ها و آمرهای مسلح. حالت غیرعادی است. چی شده است؟

جا نشانم می‌دهند. می‌نشینم. قیافهٔ جناب شهیندر در هم رفته است. به جای فینه کلاه انگلیسی گذاشته، شلوار سفر پوشیده است. تفنگ پنج تیری هم در برابرش است. مشغول صحبت کردن با تلفن است. به نظر می‌رسد که دارد با کنسول‌خانهٔ روس صحبت می‌کند. از مکالمهٔ تلفنی چنین فهمیده می‌شود که بین جناب شهیندر و والی شهر مسئله‌ای وجود دارد. می‌پرسم: «چی شده؟ چه خبر است؟»

پتروس افندی شهیندر می‌گوید: «از دست یکی از اتباع عثمانی و خدمتگزاران شهیندرخانهٔ ما به حکومت شکایت کرده‌اند. والی او را حبس کرده است. یکی دیگر از غلامان شهیندري را فرستاده‌ایم که او را تحویل گرفته بیاورد و هر تقصیری داشته باشد خودمان تنبیه‌اش کنیم. غلام را دشنام داده، از در رانده‌اندش. من حرف غلام را باور نکرده، با تلفن از خود والی سؤال کردم. پاسخ دادند که راست می‌گوید، از در رانده‌ایم‌اش. به دنبال آن دیدم که فدائیان در اطراف شهیندري سنگربندی کرده‌اند. من هم ترسیدم. زیرا ما از واقعهٔ دیلمقان درس گرفته‌ایم. خون هفت نفر سربازمان هنوز خشک نشده است. به همین علت است که ما هم در آماده‌باش به سر می‌بریم. ببینید در مقام مدافعه در چه حالی هستیم.»

چو خایش را که کنار می زند می بینم که قطارهای فشنگ را به خودش بسته است. ادامه می دهد: «سربازان مستقر در کنار شهر را هم فراخوانده ام. حالا می رسند. یک ساعت دیگر به والی مهلت داده ام. اگر تا یک ساعت زندانی را آزاد نکند، به زور آزادش می کنیم.»

در این هنگام دو غلامی که برای تحویل گرفتن زندانی به والی گری رفته بودند برمی گردند. پتروس افندی با کمال خشم به سرشان داد می کشد که پس کو زندانی؟ این ها می خواهند توضیح دهند؛ اما شهندر نمی خواهد گوش کند. کشیده ای پس به گردن یکی و لگدی به پشت دیگری می زند و به بانگ بلند دستور می دهد که الساعه بروید و دو نفر سرباز هم با خودتان ببرید و دم در والی بایستید و به مدت یک ساعت در آن جا منتظر باشید.

این ها بیرون می روند و در حیاط ایستاده، از پنجره می گویند که به ما می فرماید که برویم آن جا؛ چطور برویم؟ مگر محافظان والی به کسی اجازه می دهند که کسی به او نزدیک شود؟

شهندر برآشفته تر می شود و داد می کشد: «که این طور!...»

در این حال غلام وارد می شود و خبر آمدن عساکر عثمانی مستقر در خارج شهر را می دهد. سروان آمده، با شهندر دیدار کرده، بیرون می رود و مشغول فرمان دادن می شود.

به دیدن این احوال بر حیرتم افزوده می شود. راستی چه چیزی باعث خشم جناب شهندر شده است؟...

نظر خود را بیان می کنم و می گویم که شایسته دولت عثمانی نیست که در چنین روزی با ایران درگیر شود. در پایان هم از جناب شهندر خواهش می کنم که سعی کنند کار را با صلح و سازش به پایان برسانند. به مناسبت توصیه ام بیان تشکر می کند. خدا حافظی کرده، خارج می شوم. پشت بام ها همه پر از عسکر است. سنگر ساخته اند. دسته ای عسکر در کوچه به

جایی می‌روند. برای تحقیق همه‌جانبه قضیه یک‌راست به پیش مشهدی باقر فدایی‌باشی می‌روم. از فدائیان حرکتی دیده نمی‌شود و از سنگرها هم خبری نیست. وارد اداره نظمی می‌شوم. می‌بینم که مشهدی باقر در کمال آرامش با مأموران نظمی خود نشسته آبگوشت می‌خورند. به نظر می‌رسد که از معرکه خبری نداشته باشند.

به دیدن من تعارف می‌کند که سر سفره بنشینم. ضمن بیان امتنان، امتناع می‌کنم. اصرار می‌کند؛ هم سفره‌شان می‌شوم. درباره احوالات جاری می‌پرسم؛ می‌گویند که فرد حبس شده نه تبعه عثمانی است و نه خادم شهبندری می‌باشد. مدتی قبل در خدمت عثمانی بوده است...

مشهدی باقر هم از والی و هم از شهبندر شکایت و رفتار خلاف اصول هر دو را ذم می‌کند.

یکی از فدائیان که وظیفه اداره نظمه را به عهده دارند آمده به مشهدی باقر که رئیس نظمه است گزارش می‌دهد که عساکر عثمانی دروازه‌ها را گرفته‌اند. در این جا پس از توصیه این که بهتر است مسائل از طریق صلح حل شوند، آن جا را ترک می‌کنم.

اکنون به مدت چهار ساعت از ضرب‌الاجل شهبندر می‌گذرد و هنوز درگیری پیش نیامده است. از قرار معلوم زندانی را آزاد کرده‌اند و غائله رفع گردیده است.

به هر حال، حادثه‌ای که می‌رفت به واقعه‌ای خونین منجر شود، بدین صورت حل گردید. در این کار کنسول روس وساطت جدی کرده است. این واقعه نمونه‌ای است از تنش موجود در روابط ایران و عثمانی. مدتی قبل درباره واقعه مؤسسه دیلمقان نوشته بودیم!...

اما آیا این حال شایسته عثمانی‌هاست و با منافع آن‌ها توافق دارد؟ نمایندگانی چون پتروس افندی که تا درجه فیل ساختن از مگس بی‌تمکینی می‌نمایند، وضع و حال خود را نفهمیده، آلت فتنه‌های رقیب

می‌شوند و در حالی که از منافع عثمانی دفاع می‌نمایند، آن را پایمال می‌کنند و بی‌توجه به عواقب کار و از سر ناآگاهی بر آن می‌شوند که برای رهانیدن یک محبوس به ایران بدون قشون و بدون حکومت اولتیماتوم یک‌ساعته بدهند، نمی‌فهمند و یا نمی‌خواهند بفهمند که آنچه اهمیت دارد شدت عمل و بدین وسیله آب ریختن در آسیاب رقیب نیست! بلکه مسئله اصلی «جلب محبت» می‌باشد و همین جای مسئله «تفرقه» را که دلخواه رقیبان است، می‌گیرد.

اگر به آدمی که در عالم میسیونری‌گری برای کاتولیک گرداندن آسوری‌ها خدمت کرده و به پاس این خدمتش از کشیش ریم [ژم؟] مدال گرفته نمایندگی سیاسی داده شود، چنین عمل می‌کند و به اصطلاح به جای درست کردن ابرو چشم را کور می‌کند.

وزارت خارجه عثمانی را لازم است که بقایای دوره عبدالحمید را از ساحه سیاست خارجی تصفیه کند و این نکته را به مأمورین دیپلماسی خود حالی کند که متوسل شدن به چنین سیاست‌هایی در قبال ایران برازنده دولت عثمانی نیست! [...]



در حال به پایان رساندن این سطور بودم که صدای تیراندازی متقابل تفنگ به گوشم رسید.

تحقیق کردم؛ معلوم شد که خشم پتروس افندی پس از پیروزی در خلاص کردن آسوری کوهستانی از حبس فروکش نکرده، ضرب شست خود را به ایرانیان «یاغی» بالتمام نشان داده، برای بالا بردن حیثیت عثمانی، مسئله مسجد را که از مدت‌ها قبل مورد مباحثه بوده تازه کرده است.

مسئله مسجد

در محله سنی‌نشین این‌جا مسجدی وجود دارد. خانه یک ملا در جوار همین مسجد قرار گرفته است. از قرار معلوم این خانه از ملحقات مسجد

بوده و به ملا فروخته شده بوده است. سپس، زمانی که ملا در مسافرت بوده مبلغ گرفته شده از او به پسرش پس داده شده، خانه دوباره پس گرفته می شود. ملا هم پس از بازگشت از مسافرت، بی توجه به اعتراضات متولیان مسجد، خانه خود را تملک می کند.

جناب شهبندر هم در زمان حکومت سعیدالممالک برای فیصله دادن به این دعوا اقدام کرده، هیئتی از بلدیۀ آن زمان، آنجا را به نفع مسجد تعیین حدود می کند؛ اما کار به اجرا درنیامده، همچنان ناتمام می ماند.

و اکنون شهبندر فرصت را غنیمت شمرده، به دنبال پایان گرفتن یک غوغا، مسئله مسجد را علم کرده است. وی همراه عساکرش رفته، ملا را وادار کرده است که خانه را بدون تأخیر تخلیه کند. بدین ترتیب به مراد خود نایل شده، بیرق ظفر را برفراز آنجا به اهتزاز درآورده است. ملا که از چنین حرکتی به هیجان آمده بوده داد و فریادکنان شکایت به والی برده و فدائیان نیز از ماجرا خبردار شده اند. فتنه انگیزان هم بیکار ننشسته اند و گلوله بازی شروع شده است و در این میان یکی دو نفر از اتباع عثمانی به قتل رسیده اند.^{۷۵}

شهبندر هم که هوا را پس دیده، اهل و عیالش را به میسیونرخانه آمریکا، که منسوب به آنجا است، فرستاده و خودش پس از تاریک شدن هوا تلفنی از کنسولگری روس خواسته است که به والی بگوید که از قراوولان ایران کسی بیرون نیاید.

امشب از نقاط مختلف شهر صدای تیراندازی متقابل به گوش می رسد. حالت هیجان آمیزی پیش آمده است. از هرکسی می پرسند که چه شده است، می گوید: «عثمانی و انجمن دعوا می کنند!...» این هم پلتیکای دیپلماتی که به تدبیر دیپلمات های عثمانی پدید آمده است!

به راستی جناب پتروس افندی از دست زدن به چنین اقدامات خشونت آمیز و لجاجت بی جا چه منظوری دارد؟

آیا منظور این است که ارومیه از قشون‌های روس پر شود و نسبت به عثمانی‌ها نفرت عمومی عظیمی پیدا شود؟ به نظر ما، اگر هم چنین آرزویی برای پتروس افندی لازم باشد، برای حکومت عثمانی ابداً لازم نیست!

نتیجه این‌که شهبندری پتروس افندی مشکوک است. محافل رسمی این‌جا نیز او را به عنوان شهبندر نمی‌شناسند. خود او هم، اگرچه شهبندری خود را به واسطه نوشتن نامه‌هایی به کنسول‌خانه روس اعمال می‌کند، در چنین اوضاع حساسی بی‌آن‌که حتی تبریز را از طریق مخابره در جریان تصمیمات خود بگذارد، اقدام به قشون‌کشی می‌کند.

همین‌حالا از شهبندرخانه عثمانی می‌آیم. کنسول روس به همراهی دو نفر قزاق و شهبندر عثمانی به همراه سی نفر عسکر، از شهبندرخانه درآمده، به خانه امیر تومان نظم‌السلطنه، که به وساطت پاپیش گذاشته است می‌روند. والی هم به آن‌جا می‌آید تا بلکه بتوان به اغتشاش پایان داد.

یک عسکر دیگر امروز از پایش تیر خورده است. پس از آن‌که کنسول‌ها یکی دو کوچه از شهبندرخانه دور می‌شوند، فدائیان سنگر گرفته در پشت‌بام‌های اطراف به سوی عسکرها آتش می‌کشایند. صدای شیپور آتش بس عسکرها شنیده می‌شود. دیدن فدائیان مخفی شده در سنگرهای پشت‌بام‌ها ممکن نیست تا تیراندازی فایده بخش شود. تیراندازی پراکنده همچنان ادامه دارد.

جناب میلر، کنسول روس در این‌جا، از نوشتن عرض حال و مخابره تلگراف در این باره که وجود حکومتی قوی در این‌جا ضروری است خسته شده است. او مدام خاطر نشان می‌کند که منافع روسیه در این‌جا بالمره ضایع شد و از دست رفت. باید قشون فرستاد و... اما گوش کسی بدهکار این حرف‌ها نبود. اگرچه او سرانجام به گرفتن چهل نفر سالدات

موفق شده است، اما با این عده نمی‌تواند نقشه‌های خود را به اجرا درآورد. راه‌ها همچنان به صورت اول بسته مانده و تلگراف از کار افتاده است. اجرای امور سیاسی زیادی معطل می‌ماند.

اینک این واقعه می‌تواند شاهد درستی تذکرات کنسول روس باشد و او را در رسیدن به مقصود خود یاری کند.

نامه‌ای که در بردارنده تأکید بر [تذکرات قبلی و حساسیت و اهمیت اوضاع این جا بود، به علت دایر نبودن خط تلگراف] امروز به واسطه چاپار خصوصی با کمال سرعت به تبریز فرستاده شد.

در آینده درباره سیاست پتروس افندی به تفصیل خواهم نوشت.^{۷۶}
حالا دیگر زمان ارسال محمولات پستی می‌گذرد و تفصیلی بیش از این ممکن نیست.

ارومیه، ۱۴ [۲۷] ژوئن

م. امین

غیر از نانوائی و قصابی‌ها تمام دکان‌ها و بازار بسته است. اوضاع و احوال رو به مشکل شدن دارد.

ترقی، ش ۱۴۲، ۲۸ ژوئن [۱۱ ژوئیه] ۱۹۰۹

[۲۱ جمادی الثانی ۱۳۲۷]

۲۸

از تبریز

(از مخبر مخصوصان)

ستارخان، باقرخان و رفقایشان هنوز در بست عثمانی هستند. به نظر می‌رسد که تا حل کامل مسئله ایران، بست‌نشینان از بست بیرون نیایند.

در این جا اخباری دربارهٔ در محاصره بودن تهران شایع شده است. چنین گفته می‌شود که گویا اردوی ملی قزوین پای حصارهای تهران رسیده، منتظر رسیدن صمصام‌السلطنه هستند تا آخرین حملهٔ خود را بکنند.

*

شایع شده است که راه تبریز و تهران شلوغ بوده و شاهسون‌ها به کاروان‌هایی که از این راه می‌گذشته‌اند دستبرد می‌زده‌اند. گویا هیچ درشکه‌رانی حاضر نمی‌شود که از طریق راه میانه به تهران برود. اوضاع در اردبیل مغشوش است. شاهسون‌ها به سرکردگی محمد قلی [خان] آلاری [آلارلو]، رشیدالملک را به محاصره درآورده، او را محبوس کرده‌اند. در حال حاضر گویا خود محمدقلی در اردبیل حکومت می‌کند.

*

در این جا اعلامیه‌ای منتشر گردیده که در آن اتهام‌های زیادی به ستارخان و باقرخان و مجاهدان دیگر زده، به زبانی تند به ایشان توهین روا داشته شده است. اکثر ارباب معارف این جا را عقیده بر آن است که این اعلامیه به تحریک کنسول‌خانهٔ روس منتشر گردیده است.

*

کسانی به عضویت جمعیت نشر معارف که به تازگی تشکیل گردیده اسم‌نویسی می‌کنند. جمعیت مذکور به زودی رسماً افتتاح خواهد یافت و اداره و هیئت‌های دیگرش تشکیل خواهد گردید.

*

بین قشون روس بیماری حصبه شیوع یافته، از بیست روز به این طرف شش نفر سالدات و یک قزاق مرده است. به نظر می‌رسد که آب و هوای تبریز با سالدات‌ها سازگار نیست. سالدات‌های اعزام شده به آذربایجان غالباً لهستانی‌الاصل هستند.

*

کامل بیک که دو روز قبل از این جا روانه ارومیه شده، به شهرداری ارومیه منصوب گردیده و حکم عزل پتروس افندی معروف را نیز به همراه برده است. این کار از مدت‌ها پیش لازم بوده است. شایسته نیست که نیرنگ بازانی چون او نماینده عثمانی باشند و آبروی دیپلماسی نوین ترک را ببرند.

به نظر ما اگر چنین تبدیلی کمی پیش‌تر صورت گرفته بود، دیگر آن واقعه تأسف‌آور ۱۳ [۲۶] ژوئن اتفاق نمی‌افتاد.

*

جناب احمد علی بیک افندی، شهیندر عثمانی به ییلاق لاله، واقع در حومه شهر نقل مکان کرده‌اند و بست‌نشینان در شهیندرخانه باقی مانده‌اند [...]

*

کنسول روس ارومی در نامه‌ای که به ژنرال کنسولگری روس نوشته، به اصرار خواسته است که به منظور باز کردن راه خوی و سلماس و خاتمه بخشیدن به ضررهایی که بر مال‌التجاره روس وارد می‌آید، قشون کافی اعزام گردد.

چهل نفر سالداتِ اعزام شده تنها محافظت کنسولخانه را کفایت می‌کند. راه‌اندازی تلگراف و باز کردن راه‌ها هم به علت قلت این‌ها ممکن نیست.

*

اغتشاش خراسان باعث هیجان زیادی در این جا شده است. کنسولخانه روس در این خصوص از دادن جواب طفره رفته، اظهار داشت که اگرچه سه روز قبل به صورت رسمی تلگراف زده جواب خواسته‌ایم، تاکنون خبری نرسیده است.^{۷۷}

*

هرگاه انقلابیون گیلانی و اصفهان سرعت عمل نشان داده در این روزها دست به کار شوند، خواهند توانست کار را از پیش ببرند؛ و الا اگر این بار هم به عادت ایران دیر بجنبند، شاه و تخت و تاجش را تأمین و دولتش را محافظت خواهند کرد.

*

شاهسون، رحیم خان قراجه داغی، جلاد مشهور تبریز را در اهر به محاصره درآورده‌اند.

۱۹ ژوئن [۲ ژوئیه] - م. امین

ترقی، ش ۱۴۳، ۲۹ ژوئن [۱۲ ژوئیه] ۱۹۰۹

[۲۲ جمادی الثانی ۱۳۲۷]

۲۹

از تبریز

بایکوتی عجیب

(از مخبر مخصوصمان)

ارامنه ایرانی متمدن‌ترین قوم از اقوام ایران* به شمار می‌آیند. اینان در این جا به مانند یک ملت اروپایی زندگی می‌کنند. در حالی که سراسر کشور گرفتار بلای فقدان مدارس و دچار جهالت است، این ملت دارای مدارس مخصوص به خود بوده، هر نوع علمی را تحصیل می‌کنند.

با وجود آنکه ایران یک کشور ملوک‌الطوایفی و بی‌قانون و قاعده می‌باشد، ارمنی‌ها در ایران در کمال آرامش و امنیت و آزادی به سر

* در متن، «متمدن‌ترین قسم ایرانی‌ها» نوشته است.

برده‌اند. اینان از استبداد ایران ذره‌ای ضرر ندیده، روزگار به آسایش گذرانده‌اند.

خان‌ها، ارباب‌ها و ستمگران و زورگویان ایران هر چه خشونت، وحشیت و درنده‌خویی دارند همه نصیب اهالی مسلمان شده است. آرامنه از این‌گونه بلاها مصون مانده‌اند و نسبت به مسلمانان از مزایای بیش‌تری برخوردار بوده‌اند. آنان در سایه همین امتیازات، وسایل رفاه و آسایش خود را فراهم آورده، برای بالا بردن سطح تمدن و فرهنگ جوامع خود کوشیده‌اند. چندان‌که امروز هر کس در تبریز با جامعهٔ ارمنی آشنایی داشته باشد متوجه زندگی برخوردار از رفاه آنان می‌شود. اگر به اتفاق و اتحادشان بنگرد و مدرسه و کلیسا و جمعیت‌های مدنی و غیرمدنی‌شان را ببیند به این ملت آفرین می‌گوید و تحسین‌اش می‌کند.

یک‌روز متوجه شدم که اعلامیه‌هایی به زبان ارمنی منتشر می‌گردد. یکی از آن‌ها را گرفته دادم برایم ترجمه کردند. معلوم شد که به نفع جمعیت متعلمان ارمنی، در باغ ارمنی سیر عمومی برگزار خواهد شد.

علاقه‌مند شدم که من نیز در این سیر عمومی شرکت کنم و بدین واسطه مظاهر فرهنگ و تمدن آرامنهٔ ایران را از نزدیک مشاهده کنم و بینم که این مترقی‌ترین قوم ایرانی در چه حالی است و ضمناً لااقل با دیدن آثار و مظاهر تمدن و فرهنگ در این‌جا از بابت ایران خوشحال گردم.

به یکی - دو نفر از جوانان ایرانی و اهل معارف پیشنهاد کردم که در سیر عمومی که در باغ ارمنی برگزار می‌شود با هم شرکت کنیم. اما اینان گفتند که آن‌ها نمی‌توانند بیایند؛ زیرا که مسلمانان را به این باغ راه نمی‌دهند. من باور نکردم. چنین چیزی چگونه ممکن است. آرامنهٔ ایران چگونه به خودشان حق آن را می‌دهند که از مسلمانان ایران نفرت داشته باشند. آنان به هیچ‌وجه چنین حقی را ندارند. زیرا که آرامنه همیشه در

ایران با محبت و مهربانی مواجه بوده‌اند و کسی از مسلمانان به خودش حق آن را نمی‌دهد که آزاری به ایشان برساند [...]]

در حالی که آرامنه، در همین ایام، همدوش مسلمانان در راه آزادی و وطن جان می‌بازند، چنین چیزی چگونه ممکن است؟ ارمنی‌ها که در روزگار سلطان عبدالحمید خون‌آشام فلاکت‌ها کشیده و بلاها دیدند، در ترکیه از این کارها نکردند؛ حالا چگونه ممکن است که در ایران مهربان مرتکب چنین نامهربانی‌هایی شوند؟ چنین رفتاری امکان‌ناپذیر است. این به یقین یک اتهام بی‌پایه است. لازم است که خودم شخصاً در این مورد تحقیق کنم.

می‌روم، بلیط می‌گیرم و وارد باغ می‌شوم. کسی چیزی نمی‌گوید. به ارمنی‌های آشنا برخورد می‌کنم. به شوخی می‌گویم که تعجب می‌کنم که کسی مانع ورود من به باغ نشد. شرم‌زده لبخند می‌زنند. اما من دست بردار نمی‌شوم و برای درآوردن ته و توی مطالب باورنکردنی به تحقیقات خود ادامه می‌دهم. بالاخره معلوم می‌شود که موضوع چندان هم بی‌پایه نیست [و چیزی کی وجود دارد که مردم چیزها می‌گویند]. توضیح می‌دهند که این جلوگیری برای بعضی از عوام‌الناس و آدم‌های پستی است که نمی‌توانند در مجالسی که در آن‌ها زنان حضور داشته باشند رفتار شایسته‌ای داشته باشند. و الا برای ورود آدم‌های تربیت شده و با فرهنگ مانع و رادعی در کار نیست. ما خیلی وقت‌ها دوستانمان را همراه خود به این باغ می‌آوریم.

پس از دادن چنین توضیحاتی، ارمنی‌های آشنا مرا با مردان و زنان ارمنی دیگری آشنا کردند. قدم زدیم و صحبت کردیم. هم صحبت‌هایم از تنگ‌نظری و ملت‌پرستی افراطی کمیسیون اداره‌کننده همین جمعیت و باغ شکایت می‌کنند. می‌گویند که گویا اکثر بازرگانان ارمنی دله‌دزد و استبدادخواه و ملت‌پرست و تنگ‌نظر هستند و ارمنی‌های جوان بر ضد آن‌ها مبارزه می‌کنند. اما هنوز ناتوان‌اند و چنین‌اند و چنان‌اند.

آن روز تا شب گردش و صحبت می‌کنیم، دربارهٔ اوضاع فعلی ایران بحث می‌کنیم، انقلاب ایران را به نقد می‌کشیم و سرانجام با هم از باغ بیرون آمده، از هم جدا می‌شویم. آن‌ها با کمال صمیمیت از من دعوت می‌کنند که هر وقت خواستم به باغ سر بزنم. باز هم تشکر کردم.

چند روز بعد، همراه دوستم، خبرنگار روسکویه سلوو و همسر محترم ایشان، گذارمان از جلو باغ ارمنی افتاد. برای فرونشاندن عطش خود وارد باغ شدیم. رفتیم و در بالکن، مقابل بوفه، نشستیم و آب معدنی سفارش دادیم. آوردند. رفیقم برای انجام کاری بلند شده، به بوفه رفت. من و خانم محترم ایشان با هم ماندیم. صحبت می‌کردیم. دربارهٔ این‌که ارمنی‌ها ملتی هستند با همت و با فرهنگ و در هر جایی به محبت و حمیت روزگار می‌گذرانند و در داخل ایران بدبخت چنین گوشهٔ آباد و دنجی به وجود آورده‌اند و به خوبی و خوشی گذران می‌کنند و... گفتگو می‌کردیم.

در این هنگام یک ارمنی جوان به من نزدیک شده، خواهش کرد که حرفی دارد که می‌خواهد به من بگوید. بلند شده، تعقیبش کردم. مرا به سویی، به پای درختی کشیده، به لحنی که گویی خجالت می‌کشد شروع کرد به عذرخواهی و به روسی گفت: «من خیلی متأسفم که به جهت آن‌که تنها فردی در کمیسیون هستم که می‌توانم روسی حرف بزنم، اجرای چنین تکلیف شاقی به عهده‌ام گذاشته شده است. مجبورم به شما اعلام بکنم که مسلمانان اجازهٔ ورود به این باغ را ندارند. خواهشم این است که مرا ببخشید.» نمی‌دانم آرامنه‌ای که ترکی می‌دانند، برای بیرون کردن یک مسلمان از باغ چه نیازی به یک روسی دان داشتند. شاید هم روسی حرف زدن در چنین مواقعی فصل مهمی از مرام‌نامه‌های وحشیانه باشد.

اعتراض کردم که «این عین وحشیت، عین بدویت است!» و تف کردم

به چنین جمعیتی و باغی.

«شما درست می فرمایید، آقای من. واقعاً که قاعده‌ای است وحشیانه. اما من مأورم و معذور.»

وقتی ماجرا را برای رفقایم تعریف کردم، آن‌ها نیز تف کردند و به صورتی معترضانه باغ را ترک کردیم [...] و از این‌که انسان‌ها تا این درجه دستخوش ملت‌پرستی وحشیانه، تعصبات کورکورانه، گیرودار پست‌منشانه و نمک به حرامی بی‌شرمانه می‌شوند، تأسف خوردیم. انسان نسبت به یک مملکت قدیمی که از جانب اولاد به عزت و نازپرورده‌اش آماج تحقیر و توهین قرار گرفته، هم خشم‌اش می‌گیرد و هم تأسف می‌خورد. بیچاره ایران!

ملت‌پرستی! انسان، به جای انسان‌ها خجالت می‌کشد! [...] تصور عواقب چنین رفتاری را به خوانندگان و به‌ویژه به ارامنه انترناسیونالیست وامی‌گذارم و خودم نمی‌توانم چنین بایکوتاژ شگفت‌آوری را چیزی جز وحشیتی عجیب به شمار نیاورم! رسیدن به این درجه از ناسیونالیسم نابود کردن همان ناسیون است.

تبریز - م. امین

ترقی، ش ۱۴۳، ۲۹ ژوئن [۱۲ ژوئیه] ۱۹۰۹
[۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷]

۳۰

تأثرات راه

ارومیه

(از مخبر مخصوصان)

طرف ارومی دریاچه ارومیه، ده گل‌مان‌خانه نمونه‌ای است از حال و اوضاع ارومی!...

این جا یک ده کوچک است. نه ملا دارد، نه کدخدا. از هر لحاظ وابسته ده بزرگ مجاور است.

لذتی را که در گلمان‌خانه بردیم فراموش ناشدنی است، دیدن حسن قبول، مهمان‌نوازی، ساده‌دلی و صاف‌درونی اهالی آن‌جا و تا حدودی عارف بودن‌شان شادی‌بخش بود. انسان وقتی این همه دلگشایی و روح‌پروری را در این محیط می‌بیند، با این استنباط که این‌جا در حقیقت مستی است از نمونه خروار ذوق‌افزایی ارومی، دلش هوای آن‌جا را می‌کند. انسان با یک شب بیتوته کردن در گلمان‌خانه همه ناراحتی‌ها و آزارهایی را که در آن کاسه خون روی دریاچه، که امام قلی میرزا کشتی‌اش نامیده، و نیز در آن سوی دریاچه کشیده، فراموش می‌کند.

در گاوگان مکتب وجود داشت؛ یعنی ملایی وجود داشت که به کودکان درس می‌داد. اما پسران میزبانان درس نخوانده بودند و نمی‌خواندند. آن‌ها کار می‌کردند. در حالی که در گلمان‌خانه، اگر چه ملایی وجود نداشت، هر سه پسر میزبانان، مراد، سواد داشتند. از گلستان و دیوان حافظ شعرها می‌خواندند و مطالبی از رساله بیان می‌کردند. اینان در شهر، پیش ملا درس خوانده بودند.

گلمان‌خانه در میان این همه صفحات تاریکی که دیده‌ام گلی است خوش‌رنگ. این‌جا دل آدم را باز می‌کند و او را می‌خندانند. اسمش را بیهوده گلمان‌خانه نگذاشته‌اند!...

آفتاب دمیده و گلمان‌خانه را روشن کرده و مسافرهای جوانان ما را به عجله وا می‌دارند و می‌گویند که "اگر دیر بجنبید گرفتار گرما می‌شوید." صلاح می‌دانند که تا از خنکای شب اثری باقی مانده به راه بیفتیم. ضمن مراعات حال ما، صاف‌درونانه پنهان نمی‌کنند که زودتر رفتنمان به نفع ایشان نیز هست. زیرا اگر زود برگردند، در صورتی که کشتی مسافری آورده باشد، می‌توانند مسافربری کنند.

به راه می‌افتیم. همهٔ اهل خانه بدرقه‌مان می‌کنند. هر یک به زبانی نوازشمان می‌کنند. مراد، مردخانه، خواهش می‌کند که هنگام مراجعت هم مهمان‌شان باشیم. وعده می‌دهیم و خداحافظی می‌کنیم [...] از ده خارج می‌شویم و تپه را پشت سر می‌گذاریم. دریاچه دیگر دیده نمی‌شود. اطراف سراسر باغ است و سرسبز. مسافران برای تفریح خاطرمان، به خواهشمان برایمان ترانه‌های ملی می‌خوانند. این ترانه‌ها آکنده از سادگی و احساسات طبیعی هستند. یکی از ترانه‌هایی را که از نقطه نظر بازنمایی احساسات درونی جوان روستایی پرمحتوا و شایان توجه می‌باشد در این جا می‌آورم. ترانه از زبان یک جوان روستایی خطاب به معشوقش خوانده می‌شود:

آبی و سبز می‌پوشد	آبی یا شیل گئینر
دامنش [؟] بر زمین می‌خزد	زبونی یژردن سورونر
باد می‌زند و سینه‌ات هویدا می‌شود	یئل وورارمه من گورونر
سوختم، بسوزی ای دختر!	یاندیم یا ناسان آی قیز!
کوچک بمانی ای دختر!	خیرداقالاسان آی قیز!
می‌برند پیش خان	آپارارلارخان یانینا
مرا انکار می‌کنی ای دختر!	منی داناسان آی قیز!
قند بشوی ای دختر!	قند اولاسان آی قیز!
کوچک بمانی ای دختر!	خیرداقالاسان آی قیز!
می‌برندت به انجمن	آپارارلار انجمنه
مرا انکار می‌کنی ای دختر!	منی داناسان آی قیز!

این سخنان متأثرکنندهٔ به زبان عوامانه بیان شده در شعر، پرتوی برحیات روستا می‌افشاند و آن را با تمام حقایق‌اش آشکار می‌کند.

پسری دختری را دوست می‌دارد، او را فرار می‌دهد؛ زیرا به‌رغم آن که دختر از ته دل او را دوست می‌دارد، پدر و مادر وی به ملاحظات خاص خود نمی‌خواهند او را به وی دهند. نزد خان می‌برندش تا منصرف‌اش گردانند. انقلاب می‌شود، خان‌خانی ملغی می‌گردد و انجمن تشکیل می‌شود؛ اما کار عشق و محبت همچنان به قوت خود باقی می‌ماند. این بار هم دختر را برای آن که دست رد به سینه معشوق بزند، به انجمن می‌برند. داغ بر دل عاشق ساده‌دل می‌زنند و احساسات شاعرانه‌اش را بیدار می‌کنند و ترانه مذکور از دل بر زبان جاری می‌شود؛ چنان که این درد او، این ناله و زاری او، حالت ملی به خود می‌گیرد. به زبان مسافرها می‌افتد، در کوه‌ها منعکس می‌گردد، باغ‌ها را می‌گریاند و مسافران را در دریایی از اندیشه و غم فرو می‌برد.

مسافرها یمان خیلی مهربان‌اند. از ابراز آنچه که می‌دانند مضایقه‌ای ندارند. می‌خوانند، لیکن این انسان‌های ساده‌دل که ترانه‌های عامیانه خود را از صمیم دل می‌خوانند، در برابر لذتی که می‌بخشند، نه به جیب خود، که به دل شنونده خویش نظر دارند.

خواهش می‌کنند که من هم ترانه‌ای بخوانم. می‌گویند که "می‌خواهیم ترانه‌های وطن شما را بشنویم. مضایقه نفرمایید." انداختن روی چنین رفقای ساده‌دلی به زمین دور از انصاف می‌نمود. اگر چه سررشته‌ای در خوانندگی ندارم، محض مراعات رضایت خاطر ایشان، ترانه «سؤیله بیرگورک‌ای عرب قیزی» (بگو ببینم ای دخت عرب) لیلی و مجنون را برایشان می‌خوانم. رضایت و سرور مسافرانمان حدی ندارد. کج و معوج بودن راه را راستی مسافرانمان تلافی می‌کند. پیش می‌رویم و احساس خوش‌وقتی می‌کنیم. مسافرانمان تپه بلندی را نشانمان می‌دهند و می‌گویند: «آن شیش داغی است. نمی‌دانید چه بلاهایی از این کوه بر سرمان باریده است. کردها در این کوه کمین می‌کردند و شب‌ها از

این جا به دهات اطراف سرازیر می شوند و می چاییدند. در همین نقطه از راه یکی از اهالی ده ما را کشته شدند. بیچاره آدمی بود فقیر و مظلوم!»

«پس کسی نیست که در برابر حملات کردها از شما دفاع بکند؟»

«ای بابا... کار ما تنها به خدا مانده که قربان صبرش بروم!...»

به راستی هم کسی نبود که از این دهقانان در برابر چپاول کردن کوهستانی [...] پاسداری کند؛ به ویژه در این سال های اخیر مشروطه [...]. [در این جا از نقش ارتجاعیون در ایجاد آشوب و چپاول برای بدنام کردن مشروطه در نتیجه به این باور رساندن دهقانان که مشروطه عبارت است از شلوغی، سخن رفته. نویسنده گزارش از محاسن مشروطه صحبت می کند و جوانان گلیمان خانه ای پاسخ می دهند:]

«اگر در این زمین های پر بار شما قاعده و قانون بود، اگر این زمین ها صاحب داشتند، یعنی اگر می گذاشتند که مشروطه برقرار شود، می دانید که در آن صورت شما خیلی خوشبخت بودید؟»

«ای بابا، مشروطه هم چیز دهن سوزی نیست. شلوغی است. اگر شلوغی نبود، البته خوب بود؛ اما مگر می گذارند؟»

«آری، مشروطه چیز خوبی است، اما نمی گذارند! [...] چه کسی نمی گذارد؟»

«خدا می داند!...»

در حقیقت مشروطه خواهان ایران را لازم بود و لازم است که بر معلومات و آگاهی دهقانان بیفزایند و آنان را روشن گردانند. کاری کنند که دهقان بیچاره جواب سؤال «مشروطه را چه کسی نمی گذارد» را به عهده از ما بهتران نگذارد و خود بداند. اگر چنین شود، دیگر کسب آزادی به مانند امروز به حال فلاکت نمی افتد و قشون های اجنبی دیگر در قلمرو کشور [...] قدرت نمایی نمی کنند و استقلال مملکت به خطر نمی افتد.

ای داد از بی آدمی!...



می‌رویم، [...] درختان زمردگونی در هر دو سوی راه سر بر آسمان افراشته‌اند و بر سرمان سایه می‌اندازند... شرشر آب جاری در پای درختان و صدای وزش و پیچش نسیم در شاخسار درختان و نوای کاروانک‌های دور از راه، با زمزمه مسافربرانمان در هم آمیخته، آهنگ اسرارآمیزی را پدید آورده است [...] و ما از همین راه به ارومیه می‌رویم... در این راه با آدم‌هایی که هر کدام به نوعی لباس پوشیده‌اند برخورد می‌کنیم. این‌ها دلیلی هستند بر این‌که ارومیه یک شهر بین‌المللی است.

کردی می‌آید با دستاری بزرگ، شلواری گشاد و شالی کلفت. دستی به خنجر بسته بر کمرش می‌کشد و با نگاه تیزش مطالبی را بیان می‌دارد. انگار چنین می‌گوید: «آخ، کاشکی در خلوت گیرم می‌افتادی!...»

دسته‌ای از انسان‌ها با قیافه‌های مختلفی می‌گذرند که به لهجه‌ای شبیه به زبان عربی گفتگو می‌کنند [...] این‌ها آیسورهایی هستند که قیافه ملی خود را از دست داده‌اند. بعضی از اینان قیافه ایرانی داشته، پاپاق نمدی به سر گذاشته‌اند؛ بعضی لباس اروپایی به تن داشته، شاپوی حصیری گذاشته‌اند؛ بعضی لباس قفقازی پوشیده، فوراژکا به سر دارند و بعضی هم لباس کردی و فینه سرخ دارند.

آن هم یک ارمنی ایرانی است که می‌آید. نشانه ارمنی بودنش کمر بند چرمی او است. رفیق‌اش لباس زردشتی پوشیده و با یک یهودی به ترکی صحبت می‌کند. زبان تفهیم و تفاهم در بین افراد ملل مختلف با یکدیگر زبان ترکی است. ترکی در این‌جا زبان بین‌المللی است. این زبان را هرکسی می‌داند. ارمنی، کرد، روس، فرانسوی، انگلیسی، فارسی، آسوری، آلمانی همه به ترکی تکلم می‌کنند. می‌توانم با این همه افراد مختلف‌الجنس صحبت کنم. ترکم و از این جهت احساس خوشبختی می‌کنم.

ما را نگه می‌دارند. خبر آمدن سالدات‌های روس را شنیده‌اند. در این

باره از ما سؤال می‌کنند. جواب می‌دهیم که فردا خواهند آمد. شادی در چهره آسوری‌ها می‌دود. احساس می‌شود که از مدت‌ها پیش چشم به راه چنین ورودی بوده‌اند. یکی از آنها در همان دم به طرف زن خود، که سرتاپا سفید پوشیده، برمی‌گردد و به زبان خودشان چیزی می‌گوید. آثار شادی در چهره زن نیز آشکار می‌شود. سالدات می‌آید و مسیحیت نیرو می‌گیرد و کردها دیگر نمی‌توانند غارتگری کنند!...

همان منظره است و همان طراوت و همان آهنگ و همان جاده؛ و ما همچنان پیش می‌رویم [...]

ناگاه بوی گندی آن‌همه عطر و زیبایی شاعرانه را واپس می‌زند [...]
این بو از باغ خانه‌ای است که دم دروازه شهر قرار دارد [...]. دماغمان را می‌گیریم و تازیانه بر اسب‌ها می‌زنیم و به سرعت می‌گذریم و وارد شهر می‌شویم.

ارومیه، ۱۵ [۲۸] ژوئن — م. امین

ترقی، ش ۱۴۴، ۳۰ ژوئن [۱۳ ژوئیه] ۱۹۰۹

[۲۳ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷]

۳۱

در ارومیه

مسلمان‌ها

ارومی جایی است مختلف‌الجنس والمذهب. در این‌جا نمایندگان هفت ملت و نزدیک به پانزده مذهب وجود دارند.

بخش اعظم شهر در اختیار مسلمانان است. مسلمانان در این‌جا نیز مثل هر جای دیگر عمر به بطالت می‌گذرانند. دلخواهشان خوردن و نوشیدن، رفتارشان کتک‌زدن و کتک خوردن است. کار دیگری ندارند....

اعیان در کمال استراحت روزگار می‌گذرانند و عوام در جای ثروت خیزی چون ارومی معاشی نیافته، برای کارگری به خارج می‌روند. گذران اینان غالباً از طریق باغداری بوده، بیش‌تر سبزه می‌فروشدند. بخش اعظم سبزه‌ای که روسیه را پر کرده و به هر سو پخش می‌گردد، از این طرف برده می‌شود.

پس از سبزه مقداری توتون محلی می‌فروشدند. توتون اهمیت چندانی ندارد. زیرا توتون این‌جا نمی‌تواند با توتون عثمانی که از مرز گذرانده می‌شود، رقابت کند.

مال‌التجاره درجه سوم گندم است که از این‌جا به عثمانی برده می‌شود. امتعه محلی که مدار معاش اهالی را تشکیل می‌دهند، عمدتاً همین‌هاست که مذکور افتاد.

تعدادی هم بازرگان وجود دارند که از طریق تجارت با خارجه گذران می‌کنند و به گفته یک تاجر ارومی حمالی خارجه را می‌کنند.

اندیشه مشروطه در بین مسلمانان این‌جا و علی‌الخصوص دهات اطراف چندان رواجی ندارد. زیرا ارومی از اول به علت ثروتمند بودن اراضی‌اش و افتادن حکامی تا حدودی نسبت به حکام نقاط دیگر ایران مداراکننده به بختشان، چندان تحت فشار نبوده، خویشان را تا حدودی راحت احساس کرده‌اند و به این جهت هم میل چندانی نسبت به دست و پا زدن در راه مشروطه و ریاضت کشیدن به خاطر آن نشان نداده‌اند.

اگر جناب سعیدالممالک همین نکته را در نظر می‌گرفتند و در اقدامات انقلابی تا حدودی معتدلانه حرکت می‌کردند، به گمانم دیگر به ترک شبانه ارومی و به دنبال آن به شنیدن این همه شکایت مجبور نمی‌شدند.

در این‌جا نیز مثل جاهای دیگر ایران ملا زیاد است. در هر سو عمامه است که به چشم می‌خورد. اصلاً ارومی کانون روحانان است. در این‌جا

نه تنها ملا، بلکه انواع روحانیان دیگر نیز زیاد است. کشیش هم که فراوان است.

معمم‌های این جا نیز مثل معمم‌های جاهای دیگر گذران می‌کنند. اما به علت وجود لاقیدی عمومی، بیا و بروی زیادی ندارند... آیا این آقایان از کشیشانی که از آمریکا، انگلیس، آلمان، فرانسه و روسیه راه افتاده و آمده، اداره باز می‌کنند و پول‌ها خرج می‌کنند و نشر دین و معارف می‌کنند عبرتی گرفته، برای این مردم عوام‌کاری کرده‌اند؟ خیر، مؤمن کردن کافران پیشکش‌شان، مؤمن‌ها را کافر نکنند... این‌ها کاری به کار دنیا ندارند... [..] اگر داشتند، اینان هم مثل کشیش‌ها مدرسه باز می‌کردند و مردم را با سواد می‌کردند.

از نظر دور نباید داشت که اگر کشیش فرانسوی می‌آید و در این جا مرید جمع می‌کند، برایشان خرج می‌کند، برای آن است که دیگر بازارش در پاریس کساد شده است... [..]
ارومی اگرچه چندان فناتیک نیست، کسان زیادی وجود دارند که دنباله‌رو ملایان هستند.

در مقابل مدارس، داروخانه، بیمارستان‌های فرانسوی‌ها و آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها و روس‌ها و آلمانی‌ها، مسلمانان در این دوره انقلاب تنها یک باب مدرسه یتیمان دارند. در این مدرسه که به نیتی خیر تأسیس یافته، در حدود شصت نفر بچه ولگرد تحصیل می‌کنند. اما این مدرسه هم هنوز از اصول جدید تدریس و تعلیم خیلی دور است. اگر دوام آورد و ترقی کند، چه خوب؛ والا بیچارگانی که گدایی‌شان از دستشان گرفته شده، پاک آواره خواهند ماند.

اعیان و ارباب این جا هم کاری به کار جماعت ندارند. اینان به مراعات وقار و اعتبار خویش کم‌تر در بیرون از خانه آفتابی می‌شوند و با مردم ارتباط برقرار می‌کنند. صنف تاجر هم در چهارچوب آموخته خود

تجارت می‌کند. تاجر با سه برابر قیمت فروختن و چانه زدن و صرف وقت مال جمع می‌کند و کاری به کار مردم ندارند.

اساساً، در ایران گرفتار فتودالیسم، آدم‌ها و یا گروه‌هایی که به دنبال فکر و اقدامی عمومی بیفتند کم‌تر پیدا می‌شوند. هر کس به دنبال منافع شخصی خویش است و کسی به این نمی‌اندیشد که اینان یک سلسله منافع عمومی نیز دارند که اگر فراموش شوند شخصیتشان فنا خواهد شد. به علت فقدان همین اندیشه عمومی هم هست که ایران تا این درجه دستخوش بی‌اخلاقی شده، برای اصلاح مملکتش تا این درجه بی‌استعدادی نشان می‌دهد.

این بلا ارومی را بیش از جاهای دیگر گرفته و متزلزلش کرده است. بلای کردها هم که قوز بالا قوز این سامان است. همان بلایی را که زمانی لزگی‌های کوهستانی بر سر ولایات شماخی و باکو می‌آوردند، اکنون کردها بر سر ولایت ارومی و سلماس می‌آورند. این همه جماعت مسلمین در چنگ این‌ها عاجز مانده‌اند و برای تحصیل امنیت به عثمانی ملتجی می‌شوند.

اما آرامنه که در مقایسه با مسلمانان اقلیت کم‌شماری هستند، برای مدافعه از دهات ارمنی نشین دسته‌های فدایی تشکیل داده‌اند که این دسته‌ها به خوبی از عهده کردها بر می‌آیند و حملات وحشیانه آن را دفع می‌کنند.

در حالی که ملت محکومه ایران چنین می‌کند، دهات مسلمان که از زمره ملت حاکمه هستند تماماً درمانده شده، امنیت خود را تنها در پناه بردن به زیر بیرق عثمانی تأمین می‌کنند؛ و این ناشی از فقدان فکر وطن‌پرستانه عمومی است. اگر چنین فکری وجود داشت آنان نیز خود را تنها و عاجز نمی‌پنداشتند و به فکر مدافعه از خود می‌افتادند و در آن صورت، کردها که جای خود دارند، جواب پدر آنان را نیز به شایستگی می‌دادند و دیگر مثل امروز در مقابل هر پیشامد جزئی برای بست‌نشینی

و التجا به غیر که حکم ضربات مهلکی را دارند بر استقلال ایران، سرودست نمی شکستند. آری، بست نشینی ضربتی است بر استقلال ایران! چطور؟

مردم ایران که در وطن خود، در مملکت خود، در شهر خود، گرفتار ظلم و اسارت است، اگر عادت کند به این که هر وقت هوا را پس دید به زیر پرچم بیگانه پناه برد و متحصن شود، طبیعی است که محبتش نسبت به وطن خود کاهش می یابد؛ زیرا که وطنش او را به خطر می اندازد [و دیگری او را نجات می دهد...]

غالب خان‌های مسلمان ارومیه روس پرست هستند. آنان آرزومند و در تلاش آن هستند که روس‌ها ارومی و سلماس را نیز مثل تبریز اشغال کنند. علت رواج چنین احساساتی در میان ایشان مزیت اقتصادی روس‌ها در این حوالی است. علایقی که شعبه بانک استقراضی در این جا با اکثر این اربابان پیدا کرده، طبیعی است که آنان روس پرستی نمایند.

به جای امثال پتروس یک شهبندر کاردان دارای مسلک نوین ترک اصیل* لازم است که بتواند با چنین نفوذی مقابله نماید و با دیپلماسی روس که بیش تر متکی به عوامل اقتصادی است، رقابت کند.

قیافه مسلمانان این جا روی هم رفته همان قیافه تبریزی‌هاست. لباس‌هایشان مثل لباس‌های آن‌ها دراز، سرهایشان تراشیده، محاسنشان کوتاه است؛ اما سیمایشان نسبت به آن‌ها زیباتر می نماید.

لیکن این سیمای زیبا و سالم به علت فقدان حفظ‌الصحه گرفتار ناخوشی‌های زیادی می شوند. تعداد قلیلی از بیماران مسلمان برای معالجه به بیمارستان‌های میسیونرخانه‌های آمریکا و یا فرانسه مراجعه می کنند. اکثر اهالی به مانند دهات قفقاز ما در چنگال وحشیانه حکیم باشی‌ها و فالگیرها گرفتار آمده، تلف می شوند.

یکی از چنین حکیم باشی‌هایی فردی است میرزاستار نام که حق‌القدمش از یک قران گرفته تا دوازده شاهی می‌باشد. این آدم که در دهات معروفیت دارد، در قبال دوازده شاهی (حدود دوازده کپک) هر گونه مریض را چنان بهبود می‌بخشد که گویی تازه از مادرزاده شده است! هر قدر هم مسلمانان ارومی در سایه چنین حکیمان لقمان صفتی "تازه از مادرزاده بشوند" هم، رنگ و رو باختگان بر اثر استعمال تریاک و حشیش و عرق نیز که گویی از گور درآمده‌اند، کم نیستند. امثال آن‌ها تشکیل کلکسیون را می‌دهد.

از آثار ادبیات در این جا چیز قابل ذکری نیست. درباره روزنامه‌هایی که به زبان آسوری منتشر می‌شوند، در جای خود صحبت خواهیم کرد. بگردیم تا بلکه یک مسلمان روزنامه‌خوان پیدا بکنیم!

ممکن نیست. در این جا نمی‌توانید غیر از چند مشترک حبل‌المتین روزنامه‌خوان دیگری پیدا بکنید. روزنامه‌های ترکی قفقاز نیز در این جا خریدار و خواننده ندارند. اصلاً در این جا ترکی خواندن متداول نیست. اگرچه همه ترک هستند، اما ترکی نمی‌خوانند. در همه جای آذربایجان چنین است. حتی چنان تیپ‌هایی وجود دارند که این حال را برای قفقاز نیز پیشنهاد می‌کنند و خیال می‌بافند که باید همه عالم اسلام زبان فارسی یاد بگیرند و به فارسی بخوانند.

یک سال قبل در این جا روزنامه‌ای هفتگی به نام فریاد منتشر گردیده است. بعد از در حدود سی روزنامه‌ای که در تبریز منتشر می‌شده، این روزنامه نیز عمر خود را فدای معارف‌دوستان ارومیه کرده، رفته است و فریادهایش به فریادهای کشیده شده در میان صحرا مانده، بی‌ثمر ماند و سرانجام تلف گردید.

در عرض پانزده روزی که در ارومیه ماندم، هر چه جست‌جو کردم بلکه یک نفر خریدار روزنامه ترکی پیدا کنم تا بینم در قفقاز یا عثمانی چه

می‌گذرد و اوضاع عالم چگونه است، ممکن نگردید. به شهرداری عثمانی هم مراجعه کردم که به روزنامه‌های استانبول دسترسی پیدا کنم که بی‌نتیجه بود.

انسان وقتی به ایران افتاد، به معنی این است که دستش از عالم مدنیت بریده شده است!...

افرادی که صفوف فدائیان را پر کرده، جان نثاری می‌کنند، کلاً مسلمان هستند. در حال حاضر در حدود صد و پنجاه نفر فدایی مسلح به تفنگ‌های ورن‌دیل کار حفظ نظم در شهر را به عهده دارند. اینان تحت ریاست فدایی باشی معروف، مشهدی باقر، هستند. مشهدی باقر وظیفه ریاست پلیس شهر را به عهده دارد. تمام مردم ارومی به سلیم‌النفس بودن مشهدی باقر شهادت می‌دهند. در حالی که بعضی از فدائیان مشروطه متهم به رشوه‌گیری و غارتگری هستند، از این آدم به نیکی یاد می‌شود. به یک نفر ارومیه‌ای برخورد نکردم که از وی شکایتی داشته باشد. همه یک زبان می‌گویند که مشهدی باقر آدم خوبی است، آدم نجیبی است.

این آدم مدت‌ها در قفقاز و به‌ویژه در باکو مقیم بوده، در جنبش‌های اجتماعی - سیاسی روسیه کم و بیش شرکت داشته و تربیت سیاسی خود را در جریان جنبش‌های انقلابی سال‌های ۱۹۰۵-۰۶ گرفته است. افسوس که این آدم بی‌سواد است و عوام. اگرچه این بی‌سوادی و عوامی به اعتراف خودشان تأثیر خود را در فهم و درک مسائل سیاسی نشان می‌دهد، اما در پرتو استعداد خداداده و رفتار خوبش با فدائیان کسب لیاقت می‌کند.

به هنگام رفتن به دیدار جناب آقا شیخ میرزامسیحا، صدرانجمن، به خدمت تعدادی از علمای ارومیه رسیدیم و مذاکراتی با ایشان انجام دادیم. وقتی که در ضمن مذاکرات خاطر نشان ساختیم که وظیفه اصلی روحانیان ایران در چنین اوضاع و احوالی عبارت است از بیدار کردن

احساسات وطن‌پرورانه و در این راه لازم است که ایشان با استفاده از نفوذ زیاد خود در بین اهالی، به کار خیر تأسیس مدارس جدید اقدام کنند، همه ضمن موافقت با این توصیه، ابراز تشکر کردند. امیدواریم که این توافق از قول به فعل درآید.

ارومی، ۱۵ [۲۸] ژوئن م. امین

نرقی، ش ۱۴۵، ۱ [۱۴] ژوئیه ۱۹۰۹

[۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷]

۳۲

تأثرات راه

بازار دین

(از مخبر مخصوصمان)

هر سیّاحی که گذارش به ارومیه می‌افتد، کلیساها و مدارس سی که میسیونرهای اروپایی با صرف هزینه‌های زیاد در این جا بنا کرده‌اند، توجهش را جلب می‌کند.

اروپایی که دین را به سوی نهاده و در هر جایی بر ضد دین و دین‌داری اقدام می‌کند، بیایید و کارهایی را که در این جا می‌کند و بازی‌هایی را که سرجماعت آسوری در می‌آورد، تماشا کنید.

در این جا پنج دولت میسیونرخانه دارند. قدیمی‌ترین آن‌ها مال آمریکایی‌ها است که مذهب پروتستان را ترویج می‌کند.

سپس فرانسوی‌ها هستند که مذهب کاتولیک را رواج می‌دهند. میسیونرخانه آلمان مروج نظریات لوتر است و پانسیون گشوده و مشغول تعلیم و ترویج است [...]

میسیونرهای روسی هم از هفت سال پیش در این جا اقامت گزیده،

مذهب پراوسلاوی ارتدکس را تبلیغ می‌کنند. دوایر مذاهب کوچک و جزئی زیاد دیگری نیز در ارومیه وجود دارد.

در حقیقت هر کدام از این میسیونرخانه‌ها به صورت یک دکان درآمد، دلالت خود را به جان آسوری‌ها می‌اندازند. اینان برای پررونق‌تر کردن بازار خود می‌کوشند تا دکان‌های خود را پرکشش‌تر کنند و در میدان چشم و هم‌چشمی دست به کارهای مختلفی می‌زنند. به منظور جلب اهالی و افزایش مریدان، مدرسه می‌گشایند و داروخانه و بیمارستان تأسیس می‌کنند. به فقرا کمک کرده، آن‌ها را به ممالک خارجه می‌فرستند و برایشان کار پیدا می‌کنند. مهم‌تر از همه این که با دادن مواجب زیادتر به کشیشان محلی (قیششه‌ها) آنان را به سوی خود جلب می‌کنند و به واسطه ایشان عوامشان را جلب و جذب می‌کنند [و به اصطلاح] به راه می‌آورند [...]

رقابت جاری برای بازگرداندن ملتی مسیحی به مذهب مسیحی دیگر، در اخلاق جماعت آسوری تأثیر مهمی به جا می‌گذارد؛ آن‌هم تأثیری سوء. آسوری عامی و فقیر می‌بیند که هم‌دین او از اروپای متمدن بلند شده و این همه راه آمده است که از او دعوت کند که مذهب خود را ترک کرده، مذهبی دیگر اختیار کند و وقتی دعوت پذیرفته می‌شود، امتیازات گوناگونی به او داده می‌شود، او هم شروع می‌کند به دین‌فروشی به دین‌خرهای متمدن!

مسئله دین یک مسئله وجدانی است. هر کس دین خود را بفروشد، مثل آن می‌ماند که وجدان خود را در معرض بیع و شراء گذاشته باشد [...]. بدیهی است که چنین معامله‌گری‌هایی باعث می‌شود که آسوری بیچاره مسئله وجدان را بالمره فراموش بکند و به درجه‌ای از بی‌اخلاقی سقوط نماید که بخواهد هر چیزی را با پول مبادله کند.

بدین ترتیب داعیان روحانی می‌آیند که دست مقدس خود را به سوی

برادران مسیحی مشرق‌زمینی خود که تحت تضييق اسلام مانده‌اند، دراز کنند و هر میسیونر از نفوذ سیاسی خود بهره‌برداری می‌کند. نتیجه این همه این می‌شود که در بین آسوریان عادت داده شده به دین و وجدان فروشی کارهای پست‌منشانه‌ای چون «خاچاکوخ» پدید آید.

و اما خاچاکوخ چیست؟

می‌بینی یکی دو نفر آسوری دسته‌ای از کودکان ولگرد را جمع کرده، عکسشان را برمی‌دارند و آن را به امضای یک قیششه (کشیش آسوری) می‌رسانند که هیئت اطفال مسیحی مدرسه یتیمان فلان ده آسوری هستند و مستحق اعانه می‌باشند. همان عکس را برداشته، یک سر به آمریکا و یا روسیه می‌رود و به نام همین یتیمان اعانه‌ها جمع می‌کند و برمی‌گردد به آسورستان و شروع می‌کند به رو به راه کردن زندگی خود. خانه می‌سازد، باغ احداث می‌کند و با باقی مانده آن هم سیروسیاحتی می‌کند. بعداً باز با یکی دیگر نقشه دیگری کشیده، پیاده می‌کند و خاچاکوخش را می‌کند. خاچاکوخ در حقیقت به معنی فروشنده خاج است [...]

[در اینجا نویسنده گزارش از صورت‌های فسادانگیز دیگر

خاج‌فروشی نیز مواردی را ذکر می‌کند.]

می‌بینی که میسیونرخانه‌ای به نحوی از مرکز ریاست روحانی خود کمک‌های تازه‌ای دریافت کرده است. بلافاصله مواجب داعیان و قیششه‌های محلات و کلیسا افزایش می‌یابد؛ و افزایش مواجب کافی است تا تعداد قیششه و به نسبت آن پول مریدان نیز افزایش یابد.

میسیونرها که می‌کوشند تا در میدان رقابت بر یکدیگر سبقت گیرند، به قصد بالا بردن نفوذ خود محض جذب قلوب اهالی آثار مدنیت زیادی برپا داشته‌اند. نخستین کارشان هم عبارت بوده است از بنای کلیسا و گشودن مدرسه. پس از مدرسه، بیمارستان، کتاب‌خانه، چاپ‌خانه و روزنامه تأسیس کرده‌اند.

در خود ارومی هشت باب مدرسه گشوده شده به دست داعیان وجود دارد. دو باب از آن‌ها - یکی پسرانه و دیگری دخترانه - را آمریکایی‌ها گشوده‌اند و دو باب دیگر - پسرانه و دخترانه - به فرانسویان تعلق دارد. یک مدرسه دخترانه از آن آلمانی‌هاست، دو مدرسه - دخترانه و پسرانه - متعلق به روس‌هاست و یک مدرسه پسرانه را انگلیسی‌ها راه انداخته‌اند. در این مدارس، غیر از زبان میسیونرخانه مؤسس آن، فارسی، ترکی و زبان‌های اروپایی دیگر نیز تدریس می‌شود. اساساً هرکس به زبان دولت خودش اهمیت می‌دهد و هر مدرسه علوم مختلف را به زبان رسمی خود تدریس می‌کند و بدین صورت وقتی شاگردی از چنین مدارسی فارغ‌التحصیل می‌شود، در حقیقت نماینده‌ای است که به منافع سیاسی و اقتصادی دولت و ملت پرورنده خود خدمت می‌کند.

در این مدارس به روی هر کسی باز است. هر کس، از هر ملتی، بخواهد تحصیل علم کند می‌تواند به یکی از این مدارس وارد شود. تحصیل دینی هم اجباری نیست و بستگی دارد به خواست هر کس. اما مدارس روس از این قاعده مستثنی هستند. شرط اول ورود به مدارس روس قبول مذهب پراوسلاوی است و تعلیم دینی برای هر کس اجباری است.

در اکثر این مدارس شهریه گرفته می‌شود؛ اما فقیران و بی‌چیزان نیز می‌توانند به طور مجانی در آن‌ها تحصیل کنند. اما مدارس روس تماماً مجانی هستند. با این همه، به رغم مجانی بودنشان خالی هستند. داوطلب تحصیل در آن‌ها کم است.

دارنده بیش‌ترین دانش‌آموزان، مدرسه آمریکایی است. زیرا اصول تعلیم مورد استفاده در این جا مناسب‌تر است و علومی که در آن تدریس می‌شود حیاتی‌تر است. در مدرسه آمریکایی چند مسلمان‌زاده نیز مشغول تحصیل هستند.

عمده‌ترین کار میسیونرخانه‌های آمریکا و فرانسه در تبریز همین

مسئله تحصیل است. اکثر جوانان مسلمان تحصیل کرده تبریز در همین مدارس درس خوانده‌اند و اکثر آنان از فعالان جنبش مشروطه هستند.

جناب آقای تقی‌زاده هم در مدرسه آمریکایی تحصیل کرده‌اند. میسیونرخانه‌های آمریکا و فرانسه غیر از مدرسه، مریض‌خانه و داروخانه کامل نیز دارند که همه مردم از آن‌ها استفاده می‌کنند. آثار مدنیت میسیونرخانه‌ها تنها در یک شهر نیست. مدارس نیز در دهات آسوری مجاور گشوده شده است. به عنوان مثال در هفت ورستی ارومیه یک ده آسوری وجود دارد به نام گوی‌تپه. آب اصلی، که اصلی و کرم معروف را به یکدیگر نشان داد، در همین ده است. این ده در حدود دو هزار نفر جمعیت دارد. توجه بکنید که یک ده ایرانی دو هزار نفری سه کلیسا و ده مدرسه دارد. در این مدارس در حدود پانصد نفر پسر و دختر تحصیل می‌کنند...

میسیونرهای اروپایی که با این همه طمطراق و دستگاه بنای دعوتگری گذاشته‌اند، گاهی به این خیال می‌افتند که از مسلمانان هم به دین خود برگردانند؛ اما ترندهایشان کارگر نمی‌افتد. زیرا مسلمانان در دین خود به درجه‌ای محکم هستند که از اعتقاد خود به هیچ‌وجه روی‌گردان نمی‌شوند.

«مسلمان را نمی‌توان از دین خود برگرداند!»

تصور همه میسیونرها چنین است.

ارومی، ۱۶ [۲۹] ژوئن م. امین

نصرقی، ش ۱۴۸، ۵ [۱۸] ژوئیه ۱۹۰۹

[۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷]

تلگراف‌های واصله از مخبر مخصوصان

پذیرفته شدن هیئت وکلا از طرف محمدعلی

تهران - هیئت وکلا، قطعنامه مصوب مجلس ملی در خصوص خلع

محمدعلی شاه را روز یکشنبه، در سفارت خانه روس به محمدعلی میرزا تسلیم کرد. محمدعلی میرزا با خونسردی تمام، قطعنامه را تا پایان آن خواند.

هیئت وکلا در حضور احمد میرزا

تهران - هیئت وکلا پس از تسلیم قطعنامه مجلس ملی، جای احمد میرزا را سوال می کنند. محمدعلی میرزا می گوید که "پسرم احمد میرزا در اتاق مجاور است." هیئت وکلا به همان اتاق رفته، به ردیف در برابر احمد میرزا زانورده، پس از بوسیدن پای وی، اعلام می کنند که به پادشاهی انتخاب شده است.

پادشاه جدید

تهران - پس از قرائت قطعنامه هیئت وکلای ملی، عضدالملک، احمد میرزا را با کالسکه شش اسبه به کاخ سلطنت آباد برد.

غار کاخ

تهران - پس از بیرون رفتن پادشاه سابق ایران از سلطنت آباد، سربازها بی درنگ کاخ را غارت کرده اند. بدین علت شاه جدید امشب در خانه مادر خود به سر برد.

اجرای قسم

تهران - سه روز است که در تدارک برگزاری مراسم سوگندشاه جدید، به این که نسبت به ملت و مشروطه خیرخواه خواهد بود، هستند. روز دوشنبه تمام نیروی نظامی تهران به قرآن سوگند خوردند.

هیئت وزراء

تهران - هیئت وزراء تشکیل گردید. وزیر خارجه ناصرالملک،* وزیر عدلیه فرمانفرما، [وزیر مالیه مستوفی الممالک]، وزیر نقدیه شفیع الدوله [؟]، وزیر پست و تلگراف [سردار] منصور، انتخاب و تعیین شده‌اند.^{۷۸}

فرار وزیر

مخبرالدوله، وزیر سابق پست و تلگراف که متهم به تشکیل باندهای سیاه است به سفارت انگلیس پناهنده شده است.

فرار طرفداران استبداد و تسلیم آن‌ها به محکمه ملت

تمام استبدادپرستان که پس از پیروزی ملت به سفارتخانه‌های روس و انگلیس گریخته مخفی شده‌اند، به محکمه ملت داده شده؛ در مجلس ملی مجازات خواهند شد.

[امیر] بهادر جنگ

تهران - [امیر] بهادر جنگ، مفخم و معلم غیرروس مخفی شده‌اند.
تهران - حکومت جدید در این فکر است که از انگلیس و فرانسه آدم‌های سیاسی بیاورد.

تهران - ظل السلطان، عموی شاه سابق، با نمایندگان روس و انگلیس مذاکره می‌کند که برای همیشه به نیابت سلطنت تعیین گردد. ظل السلطان در این روزها به تهران خواهد آمد.

شاه سابق از باکو عبور خواهد کرد

تهران - در محافل پترسبورگ در فکر این هستند که شاه سابق را در کجا مقیم سازند. گفته می‌شود که می‌خواهند او را به شهر کالوگا فرستاده، در

* در متن نصیرالملک نوشته.

آنجا، در قصر باقی مانده از خوانین کریمه جایش دهند. شیخ شامل هم به اتفاق خانواده خود در همین جا اقامت داشته است. شاه سابق خودش می خواهد که در کریمه سکونت اختیار کند. وی قرار است که از انزلی گذشته، به باکو بیاید و از این جا بدان سو برود. پتروسبورگ - در محافل نزدیک به سفارت ایران گفته می شود که مجلس یک ماه بعد باز خواهد شد.

آستارا

مشروطه خواهان پس از زدو خوردی بزرگ اردبیل را فتح کرده اند. رشیدالملک، حاکم شهر در کنسول خانه روس پناه گرفته است. مشروطه خواهان، بلافاصله پس از فتح شهر، در همه جا نظم و قاعده برقرار کرده اند. شهر الآن آرام است.

تقری، ش ۱۵۱، ۸ [۲۱] ژوئیه ۱۹۰۹
[۲ رجب ۱۳۲۷]

۳۴

ازرشت

پس از دو ماه دوری باز در رشت هستیم. تبدیلات طبیعی و ملی روی داده در عرض این دو ماه در رشت قابل توجه است. کوچه های تنگ حتی الامکان تعریض گردیده، سنگ فرش شده است. اگرچه موسیقی ای که هر روز در سمت بالای سبزه میدان به گوش می رسد دیگر خاموش است، شاگردان مدرسه تازه باز شده تمرین ژیمناستیک می کنند و نشان می دهند که رشت به راستی یک شهر مشروطه است.

به رغم کوچکی روزنامه‌های محلی، اهالی با شور و شوق روزنامه می‌خرند و می‌خوانند.

دیگر از مجاهدان بدون اسلحه دو ماه پیش خبری نیست. تفنگدار بیکار هم پیدا نمی‌شود. همه گرم کارند. در تهران جان می‌دهند و جان می‌گیرند در این جا تنها برای محافظت از شهر و برقراری نظم و نظام عده‌ای مجاهد وجود دارد که در حکم قوای قهریه حکومت ملی هستند. ادارات در مقایسه با سابق تحت یک نظام کلی اداره می‌شوند. عدلیه هم در حدود دایره حقایق عالیّه ایران تشکیل یافته، به حقوق‌الناس رسیدگی می‌شود [...]

[در حالی که فتح قهرمانانه قزوین و محاصره تهران و در تنگنا گذاشتن سلطنت رو به زوال به دست شجاعان گیلان، رشتی‌ها را روحیه می‌بخشید، این خبر که قشون‌های روسی همچنان که به تبریز آمده‌اند، به تهران نیز خواهند رفت، موجبات تشویش و نگرانی آن‌ها را فراهم آورد.] اهالی تماماً مغازه‌ها و بازارها را بستند و در انجمن گرد آمدند و دمونستراسیون عظیمی برپا داشتند و از انجمن خواستند که نسبت به روس‌ها اقدامات مدبرانه‌ای بشود. انجمن هر قدر کوشید که اینان را قانع سازد که روس‌ها رسماً اعلام کرده‌اند که در امورات داخلی مان مداخله نخواهند کرد، مؤثر نیفتاد و ازدحام هشت هزار نفری قاطعانه برخواست خود پای فشرد.

میتینگ بزرگی تشکیل یافت. در این میتینگ ناطق‌های مختلف در میان اهالی به پا خاسته، آمدن روس‌ها به گیلان و تهران را به منظور یاری کردن به شاه ارزیابی کردند و بر آن شدند که اعتراض خود را با اعتصاب عمومی اظهار دارند.

تفصیل فتح تهران

(از خبرنگار مخصوصان)

وقتی محمدعلی شاه قاجار سابق به دیدن سقوط قزوین، که با سه هزار نیروی مسلح مکمل محافظت می شد، در پرتو حمله قهرمانانه مجاهدان در طی هشت ساعت، و گویا بر اثر تأمینات و تهدیدات و نصایح روس و انگلیس، قانون اساسی را اعلان کرد و فراهم آوردن مقدمات برگزاری انتخابات را وعده داد. انقلابیون قزوین و اصفهان و نیز تبریز - که از مشقتی بزرگ خلاص شده بود - ابتدا به آتش بس تن دردادند؛ اما این تن دردهی و سکوت و سکون موقتی بود.

به زودی خیانت شاه آشکار شد. معلوم گردید که روس ها را با اختیارات فوق العاده به مملکت دعوت و دست تطاول خود را خائنانه به سوی استقلال مملکت دراز کرده است. دیگر کسی به وعده شاه که ضمن اعلان مشروطیت از شیوه استبداد دست برد نداشته و همچنان از مصاحبت و مؤانست دشمنان آزادی برخوردار بود و بارها هم سوگندشکنی کرده بود، اعتماد نداشت.

در حالی که این بی اعتمادی به قوت خود باقی بود، کسی نمی توانست به تجدد ایران باور داشته باشد. دیپلمات های روس و انگلیس، که خود نیز به چنین تجددی باور نداشتند، به شیوه ای غیراروپایی به تداوی ورم پرداخته، به جای آن که برای معالجه ورم چرک کرده نیشتر و عمل جراحی تجویز کنند، به سیاست مرهم گذاری ادامه می دادند و بر آن بودند که با آخرین اعلان مشروطیت از طرف محمدعلی میرزا بغض گره خورده در دل مردم را تسکین بخشند و در حقیقت تن را همچنان مریض باقی بگذارند و خود نقش طبیب سرخانه را برای خویش نگه دارند و پرستار ایران باشند.

مشروطه خواهان در ابتدا به چنین اقدامی رضایت دادند و در هر جا به خاطر پذیرفته شدن مشروطه شادی‌ها نمودند. اما وضع به ناگهان تغییر یافت و ایرانیان برای اعاده حیثیت خود که در حال از دست رفتن بود، به حرکت درآمدند و گیلانیان و اصفهانیان به این نتیجه و توافق رسیدند که متحدانه به سوی تهران حرکت کنند [...]

بازگوییِ مآقع انقلابِ تهرانیه، ولو به اختصار خالی از جذابیت نخواهد بود.

فتح تهران

مجاهدان گیلانی تحت فرمان حضرت سپهدار که بالغ بر دو هزار نفر بودند، برای حرکت از قزوین نیروهای خود را به سه بخش کرده، از راه‌های مختلف به راه افتادند تا به بریگاد قزاق مستقر در کرج، واقع در یک منزلیِ تهران، حمله کنند.

کرج نقطه‌ای است قرار گرفته بر سر شوسهٔ انزلی - تهران که یک سویش کوه‌های بلند است و سوی دیگرش دره‌ای عمیق و بدین ترتیب یک سنگر طبیعی می‌باشد. با وجود استقرار چهار صد نفر قزاق‌های تحت فرمان لیاخوف در آن ناحیه، دست‌یابی بر آن‌جا برای مجاهدان دشوار بود.

لیکن یک روز پیش دسته‌ای از قزاقان تلفنی با مجاهدان تماس گرفته، اظهار می‌دارند که آنان نمی‌خواهند با مجاهدان جنگ کنند و اگر اردوی ملی به کرج بیاید، آنان تخلیهٔ سنگر کرده، عقب خواهند نشست.

مجاهدان به آنان پیشنهاد می‌کنند که یک باره سلاح‌هایشان را بر زمین گذارند و تسلیم شوند؛ اما آنان نپذیرفته، اظهار می‌دارند که تنها عقب می‌نشینند. در حقیقت هم وقتی جلودارانِ ملیون به کرج می‌رسند، قزاقان سنگرهای خود را ترک کرده، به شاه‌آباد واقع در بیست و پنج ورستی [حدود چهل کیلومتری] تهران عقب می‌نشینند. لیکن جلوداران

مجاهدان، که از این حرکت قزاقان جرئت یافته بودند، به تعقیب عقب‌نشینی‌کنندگان ادامه داده، آنان را تا شاه‌آباد دنبال می‌کنند و در آن‌جا درگیر نبردی خونین می‌شوند. دسته‌چهل - پنجاه نفری مجاهدان از عهده نیروی چهارصد نفری قزاق، که در کاروان‌سرای سنگر گرفته بودند و توپ و مسلسل داشتند، برنیامده، پس از دادن دو کشته و سه - چهار مجروح به عقب برمی‌گردند.

اینان از شاه‌آباد عقب‌نشسته، روز بعد به قوای ملی، که در محلی به نام علی‌شاه‌عوض* [مرکز شهریار] در حال گرد آمدن بودند، ملحق شدند. ناگفته نماند که در همین نقطه دو هزار نفر از سواران بختیاری که از راه قم آمده بودند به مجاهدان گیلانی ملحق شدند. در حالی که اردوی ملی بدین صورت در حال تجمع بود هدف آن بود که نه از راه شوسه، بلکه از بی‌راهه، به تهران وارد شوند. لیکن لیاخوف، که نقشه آنان را پیشاپیش خوانده بود، می‌خواست است که با نیروی قزاق و سرباز و جنگاوران دیگر پراکنده در دهات اطراف مجاهدان را به جنگ واداشته، نیروهای جنگی‌شان را تضعیف نماید، تا وقتی وارد تهران می‌شوند درهم شکستن‌شان آسان گردد.

در نتیجه در مقابل اردوی ملی، که در علی‌شاه [عوض] گرد می‌آمدند، نیروی حکومت در ده احمدآباد جمع شده، آماده پیشواز مجاهدان که از طریق آن‌جا پیشروی می‌کردند بودند.

چنان که مجاهدان در حالی که در بادامک** - که باغستان بزرگ محصور است - استقرار داشتند، آماج توپ‌های قشون حکومتی شده، جنگ شدیدی در گرفت.

در آن روز، بی‌توجه به شلیک توپ‌ها از تپه‌ها و محل‌های مختلف،

* در متن علی‌شاه‌باز نوشته است.

** در متن بادامین نوشته است.

مجاهدان حملات دشمن را به وجهی دلاورانه دفع نمودند و مهارت و کاردانی توپچی‌های مجاهدان دشمن را بیچاره کرد. چنان‌که پس از شلیک توپ مجاهدان، توپی که از محلی به نام قره‌تپه، مجاهدان را می‌کوبید خاموش شد و از آن سنگر دیگر گلوله‌ای شلیک نشد. توپچیان ملت با چنان مهارتی شلیک می‌کردند که چند بار توپ‌های دشمن را از کار انداختند.

در این میان قشون حکومتی به چند حيله متوسل شده، موفقیت‌هایی به دست می‌آورند.

چنان‌که گروهی از بختیاری‌های حکومتی - که از قشون اصفهان انتخاب شده بوده‌اند - با پرچم سرخی در دست، به قشون گیلانی نزدیک می‌شوند و گیلانیان به گمان این‌که آنان مشروطه‌خواه هستند مزاحمشان نمی‌شوند؛ اما ایشان به ناگهان به روششان آتش می‌گشایند. سپس مجاهدان که چنین کلکی خورده بودند، در جای دیگر مرتکب اشتباه تأسف بار دیگری می‌شوند. بدین ترتیب که این بار گروهی از بختیاری‌های ملی و مشروطه‌خواه را بختیاری حکومتی پنداشته، به گلوله می‌بندند و پس از کشتن عده‌ای از آنان متوجه خطای خود می‌شوند! بعد از آن چنان قرار گذاشته می‌شود که بختیاری‌های ملی با بختیاری‌های حکومتی بجنگند و مجاهدان گیلانی با نیروهای دیگر و به‌ویژه با قزاق‌ها مقابله کنند.

پس از آن‌که در طی یکی - دو روز زدوخوردهایی در این حوالی روی می‌دهد، قشون حکومتی متوجه می‌شود که ملتیان بادامک را ترک کرده، به علی شاه [عوض] عقب می‌نشینند. وقتی به تعقیب آنان می‌پردازند، درمی‌یابند که بخشی جزئی از ایشان به علی شاه [عوض] عزیمت می‌کنند و بخش کلی آنان شبانه از بی‌راهه، از طریق حسن‌آباد، که در میان شاه‌آباد و احمدآباد - که هر دو دارای اردوگاه‌های دولتی بودند - قرار

نقشه فتح تهران



دارد،* خود را به دروازه شهر می‌رسانند. ایشان از همان دروازه که مشروطه خواهان شهر به رویشان گشوده بودند وارد شهر می‌شوند و اطراف قزاق خانه و توپخانه را اشغال می‌کنند.

* حسن آباد میان شاه آباد و احمدآباد قرار ندارد. بلکه برعکس احمدآباد است که میان آن دو قریه واقع است. این جابجایی نادرست در نقشه فوق نیز منعکس شده بود که تصحیح گردید.

قشون حکومتی که در حال پیشروی به سوی علی شاه [عوض] بوده، به شنیدن این که نیروی اصلی مجاهدان به شهر وارد شده با قزاق‌خانه به نبرد پرداخته‌اند، برگشته به شهر در می‌آیند و مجاهدان مستقر در علی شاه [عوض] هم در تعقیب آن‌ها روانه شهر می‌شوند.

به مدت چهار روز تمام مجاهدان با قزاق‌ها و سربازان دیگر حکومتی زدو خورد کرده‌اند.

این روزها از روزهای فراموش نشدنی تهران [و بلکه ایران] هستند. غرش توپ‌ها، انفجار بمب‌ها و شلیک گلوله‌ها آدم را زهره ترک می‌کرده است. صدای پیایی مسلسل دل‌ها را از وحشت می‌لرزانده است.

سه روز پس از محاصره تهران، لیاخوف به مجاهدان نامه نوشت که اگر به قزاق‌ها و شخص او تأمین داده شود که موقعیت پیشین خود را - البته ضمن تبعیت از حکومت جدید - حفظ کنند، حاضرند که دست از مقاومت کشیده، از در تسلیم درآیند.

مجاهدان هم پیشنهاد لیاخوف را پذیرفته‌اند. اما فوج سواران سیلاخوری، بی توجه به تسلیم شدن قزاقان، آرام نگرفته به مجاهدان حمله ور شده‌اند. از سوی دیگر، مجاهدان نیز که خشمگین شده بودند، آتش وحشتناکی به روی آنان گشوده، تیربارانشان کرده‌اند، چنان که آنان پس از به جا گذاشتن فقط پنجاه و یک کشته در یک میدان، منهزم شده‌اند.

محمد علی میرزا پس از شنیدن خبرهای تسلیم قزاقان و شکست فوج سیلاخوری، که آخرین مایه امیدش بوده‌اند، دیگر ایستادن را جایز نشمرده، همراه اهل و عیالش به سفارت روس در زرگنده پناه برده، در آن جا متحصن شده است. هنگام ورود به سفارت‌خانه ملکه هق‌هق گریه می‌کرده است...

مجاهدان پس از مشاهده تحصن محمد علی میرزا در سفارت روس، به سرعت دست به کار شده، در همان روز تشکیل کابینه داده، به این عنوان که شاه با فرار خود در حقیقت خودش را از تخت و تاج ایران محروم کرده، احمد میرزای ولیعهد، پسر دوازده ساله او را به تخت سلطنت ایران نشانده، عضدالملک*

[رئیس ایل قاجار] را به عنوان نایب‌السلطنه وی تعیین کرده‌اند و گزارش تمام اقدامات خود را نیز به واسطهٔ اعلانی مخصوص به اطلاع مردم رسانده‌اند.

قابلیتی که مجاهدان در جریان فتح تهران و برقراری و حفظ نظم از خود نشان داده‌اند شایستهٔ همه‌گونه تقدیر و تحسین است. پیش از انقلاب [فتح تهران] شبی نبوده است که تیراندازی نشود و غوغایی روی ندهد؛ اما اکنون با وجود آن که شهر پر از مجاهدان مسلح است، دیگر صدای تیراندازی به گوش نمی‌رسد و امنیت کامل برقرار است. به جان و مال و عرض و ناموس کسی تعرض نمی‌شود و هر کسی مشغول کسب و کار خود می‌باشد.

هیئت وزرای تازه تشکیل شده از جماعت منتخبین تعیین گردیده و به اتفاق مجلس عالی، که عجالاً وظایف پارلمان را به عهده دارد، امور حکومت را اداره و اجرا می‌کنند.^{۷۹}

لیاخوف بنا به شرایط تسلیم هنوز در مقام خود باقی مانده است و قزاق‌ها نیز خلع سلاح نشده‌اند. اما بریگاد دیگر مثل سابق مستقل نیست و تابع سپهدار، وزیر جنگ، است.

تهران - م. امین

تسرقی، ش ۶۱-۶۰، ۲۰-۱۹ ژوئیه

[۲-۱ اوت] ۱۹۰۹ [۱۵-۱۴ رجب ۱۳۲۷]

۳۶

از تهران

ورود موکب مسعود

(از مخبر مخصوصان)

احمدشاه شدن احمد میرزا، پسر محمدعلی شاه، رسماً اعلام گردید و پس از اعلام‌نامهٔ دولتی اول، دومین اعلان دولتی نیز انتشار یافت. به

موجب اعلان اخیر، پادشاه جوان بخت در ۲ رجب، چهار ساعت مانده به غروب از سلطنت آباد به شهر نزول اجلال می فرمود و روز بعد، در ۳ رجب، سه ساعت مانده به غروب، مراسم سلام اجرا و در طی این سه روز سراسر شهر چراغانی می شد.

در ۳ رجب [۱۳۲۷]، در وقت موعود، افواج مجاهد و سواران ایران از سلطنت آباد تا دروازه صف نظام کشیده، ایستاده بودند. هیئتی متشکل از پانصد سوار از مجاهدان و بختیاری ها در تحت مأموریت مرتضی قلی خان بختیاری، عمیدالسلطان و میرزاعلی خان به سلطنت آباد رفته، چشم به راه موکب مسعود شاه جوان بخت هستند.

در این جا سوای افراد قشون و فدایی ها، اهالی زیادی نیز گرد آمده، منتظر تشریف فرمایی شاه جوان خود هستند. آثار بشاشت در چهره ها دیده می شود و...

اندکی بعد کالسکه شاه نمایان می شود. شاطرانی که لباس های رنگارنگ آراسته به تن و چماق های سیمین سر بردوش دارند، کالسکه را در میان گرفته اند. موکب شاهانه به دنبال چند مجاهد سوار، که در جلو راه باز می کنند، روان است.

به دنبال کالسکه شاه، که اسب های متعددی آن را می کشند، افواج مجاهد در حرکت هستند و با شکوه و جلال زیادی شاه جوان را مشایعت می کنند.

من در نزدیکی دروازه ایستاده ام که موکب همایون می رسد و کالسکه سلطنتی از جلوم می گذرد. در داخل آن یک کودک دوازده ساله زیبا نشسته است. این نخستین پادشاه معصوم ایران است. اگرچه از آل قاجار می باشد، باز معصوم به شمار می آید. هنوز بر کسی تزییق روا نداشته است. شاید هم خودش دائماً تحت تزییق بوده است. زیرا که زندگی کردن در خانواده پدری چون محمدعلی میرزا خود نوعی در تزییق بودن به شمار می رود.

دست می‌زنم و تبریک می‌گویم. جماعت چنان که گویی هلال ماه را دیده‌اند، یک زبان صلوات می‌فرستند. موکب همایون می‌گذرد. مشروطیت می‌رود؛ مشروطیتِ معصوم. در خیابان‌های مسیر موکب همایون جمعیت انبوهی گرد آمده است. همه با شور و شغف تبریک و تهنیت می‌گویند و کالسکه شاه را گل باران می‌کنند.

وقتی موکب همایون به در دارالخلافة می‌رسد، دیگر از شدت تجمع مردم امکان عبور نیست. به ناگزیر افراد نظمیه شروع می‌کنند به گشودن راه عبور موکب همایون. کالسکه چون نگین انگشتر در میان گرفته شده است. فریادهای «زننده باد مشروطه!»، «زننده باد احمد شاه!» «مرده باد استبداد!» به آسمان می‌رود.

سرانجام انبوه جمعیت کنار زده می‌شود و راه باز می‌گردد و کالسکه وارد دارالخلافة می‌شود و ذات اقدس همایونی نزول اجلال می‌فرمایند. خیلی از اهالی خیال ترک کردن دربار را ندارند. ایستاده‌اند و می‌خواهند شاهشان را، شاهی را که خود برگزیده‌اند، شاه معصوم خودشان را یک بار دیگر هم ببینند.

در این لحظه توپ‌های سلام شلیک می‌شوند. شلیک صدویک تیر توپ ورود احمدشاه را به آن‌هایی که در خانه‌هایشان مانده‌اند، اعلام می‌دارد.

لیاخوف و قزاق‌های تحت فرمان او در این جشن حضور نداشتند. به این عنوان که حضور آنان در این جشن صورت خوشی نخواهد داشت و برای آن که مردم نگویند که شاه را قزاق‌ها آوردند و به تخت نشاندند، به آنان عملاً اذن حضور داده نشده بود.

نخستین سلام

در سوم رجب، سه ساعت مانده به غروب، مجلس سلام افتتاح شده است.

احمد شاه قاجار، مزین به معصومیت و تعیین کرده ملت، در باغ گلستان، در جلو پنجره اتاق بلور، بر تختی مرصع نشسته‌اند و کلاهی جقه‌دار که تاجی نیم‌رسمی است، بر سر دارند. هیئت وزرا هم در اطرافش ایستاده‌اند.

باغ مملو از اهالی است. ابتدا خود شاه نطق سلامی ایراد می‌فرمایند و سپس نایب‌السلطنه، عضدالملک قاجار پیر، و آنگاه سپهدار، وزیر جنگ، نطق‌هایی ایراد می‌کنند.

شاه جوان‌بخت در نطق موجز خود می‌فرمایند: «من امیدوارم که تربیتم موافق خواست ملت بوده، بتوانم با مردم عزیزم که فرزندانم می‌باشند، به محبت و دوستی رفتار کنم.»

نطقی که یکی از فدائیان ایراد کرد، تأثیر زیادی داشت.

پس از نطق‌ها، اجرای سلام آغاز می‌شود فدائیان دسته‌دسته، قشون‌ها فوج فوج از پیش‌گاه حضرت اقدس همایونی گذشته، به ایشان معرفی می‌شوند. لیاخوف و قزاق‌هایش نیز در بین معرفی‌شدگان حضور دارند.

پس از نواخته شدن مارش ملی، فریادهای «پاینده باد ایران، برقرار باد مشروطه، نیست باد استبداد» مردم به آسمان می‌رود. به دنبال این فریادها، شلیک توپ‌ها خاتمه مجلس را خبر می‌دهد و شاه به یکی از اتاق‌های داخلی تشریف‌فرما می‌شوند. مجلس سلام پایان می‌یابد و اهالی متفرق می‌شوند.

اخبار مختلف

پس از سلام رسمی، اعلی حضرت شاه دوباره، شب هنگام به سلطنت آباد برگشته‌اند.

*

دوایر انقلابی مصرانه خواستار خروج هر چه زودتر محمدعلی میرزا از ایران هستند. برای وی ماهانه دو هزار تومان موجب تعیین کرده‌اند. اشخاص متعددی که محمدعلی شاه به آنان مقروض است، نگران و بلاتکلیف در تقلا هستند.

سفرای روس و انگلیس در تلاش آن هستند تا مقدار موجب تعیین شده برای محمدعلی میرزا افزایش داده شود.

شایع شده است که لیاخوف به همراه محمدعلی میرزا به روسیه خواهد رفت.

*

صورت قانون انتخابات به تمام ایالات فرستاده شده و اعلام گردیده است که انتخابات تهران در این روزها شروع خواهد شد.

*

بختیاری‌های طرفدار حکومت سابق، آدم‌های سردار مفخم، در دهات دور از شهر مشغول غارتگری هستند. برای تأدیب آنان تدابیری اتخاذ گردیده است.

*

از جانب شاهنشاه جوان بخت فرامینی در خصوص اجرای تدابیر مجدانه برای برپایی هر چه زودتر پارلمان و برقراری امنیت به عنوان وزیرای داخله (کشور) و حربیه (جنگ) صادر شده است.

*

در این جا نخستن اعلامیه حزب تازه تشکیل شده‌ای به نام ژان‌پرسان^{۸۰} منتشر شده است. در این اعلامیه اعلام گردیده است که ژان‌پرسان حزبی است مدافع حقوق رعایا که به زودی مرام‌نامه خود را منتشر کرده،

روزنامه‌ای نیز انتشار خواهد داد.

*

به مناسبت ورود موبک همایون به شهر و اجرای مراسم سلام، سه روز تمام در تهران جشن و چراغانی بود.

*

برای فرونشانی اغتشاش زنجان یک دسته دویست نفری فدایی اعزام گردیده است.^{۸۱}

تهران - م. امین

ترقی، ش ۱۶۲، ۲۱ ژوئیه [۳ اوت] ۱۹۰۹
[۱۶ رجب ۱۳۲۷]

۳۷

فتح تهران

(از مخبر مخصوصان)

آخرین انقلاب تهران عمل جراحی ورم آماس کرده و چرکی شده ایران است. یک ایرانی دوستدار ایران، شخصی که وطن خود را گرامی می‌شمارد، با به چشم دیدن مریض احوالی و تب‌دار بودن ایران نمی‌توانست از جان و دل خواستار این عمل جراحی نباشد. هر چند که طبیبان حاذق دارای نفوذ زیاد در تن بیمار، بار اول توانستند جراحان را اغفال کنند؛ یعنی با واداشتن محمدعلی شاه به اعلان مشروطیت، عمل جراحی را غیر ضروری وانمود سازند.

با آشکار شدن اقدامات نفاق‌افکنانه محمدعلی شاه و اصرار وی در جدا نشدن از اطرافیان مستبدش، بالاخره آشکار شد که مادام که عمل جراحی صورت نگرفته باشد، این ورم معالجه نخواهد پذیرفت.

این عمل جراحی عبارت بود از چه؟ عبارت بود از فتح تهران، تبعید شاه و بدنامان به همراه او، و اعلان مشروطیت از جانب ملت.

عمل شروع شد! قهرمانان آزادی دروازه‌های تهران را گرفتند. بریگاد قزاق، تنها تکیه‌گاه استبداد، تسلیم شد و گوسپودین لیاخوف، سرهنگ روسی، که شاه را به درهم کوبیدن مجلس - که آن‌جا را در یک عرض حال سرّی "لانه قلدرها" خوانده بود - تحریک کرده بود، ذلیل گشت.

آشفستگی شاه جان بر لب رسیده سلطنت آبادنشین از شنیدن این ذلت قابل توجه است. خودش را جمع و جور کرده، می‌خواهد به زرگنده، سفارت روس فرار کند. امیربهادر نمی‌گذارد و با گفتن این‌که هنوز سیلاخوری‌ها رشیدانه می‌جنگند و نباید نومید شد، از حرکت وی جلوگیری می‌کند.

محمدعلی شاه در یک حالت فجیع قابل درک که مخصوص تاجداران در حال سرنگونی است، آخرین صلاحدید سپهسالار قره‌داغ را می‌پذیرد. شاید نقشه عوض شد!

هیئات! آیا می‌توان از حرکت سنگی که از کوه فرو می‌غلند، جلوگیری کرد؟ خبر دهشت‌زای شکست و انهزام سیلاخوری‌ها هم به سلطنت آباد رسید!...

شاه که اموال و خانواده خود را برای فرار آماده کرده، دیگر نمی‌تواند باقی بماند. از کاخ بیرون می‌آید و دستور می‌دهد: «به سوی زرگنده!»

امیر بهادر می‌خواهد باز هم او را از رفتن باز دارد؛ اما شاه مصمم به فرار به او نهیب می‌زند: «کنار برو پدر سوخته! دیگر ولم کن!»

چه کسی می‌توانست جلوگیری بشود؟ اراده شاهی بر فرار قرار گرفته بود. چه خوب، برود و دست از تخت و تاج بردارد! [...] شاه فرار کرده و در زرگنده نشسته و امیر بهادر جنگ و حاجی محمد اسماعیل مغازه و چند نفر دیگر را نیز همراه خود به آن‌جا برده است!

اینک پرچم دولتین روس و انگلیس بر فراز بام سفارت روس در زرگنده در اهتزاز است و محمدعلی میرزا، شاه سابق ایران، را در پناه گرفته‌اند.

خلع شاه اعلان می‌گردد و صاحب تخت و تاج ایران شدن احمد شاه جوان بخت از سوی ملت به طور رسمی به اطلاع سراسر دنیا رسانده می‌شود. کابینه وزراء هم تشکیل و امنیت شهر حاصل می‌گردد. این حال سیاسی نیز با به رسمیت شناختن احمدشاه از طرف همه دول معظم، مورد تأیید و تقدیر قرار می‌گیرد. با این همه، آیا عمل جراحی به طور کاملی صورت گرفته است؟

هنوز لیاخوف، بمباران‌کننده دارالشورای ملی، آن آمال یگانه ملی، بر سر کار است. قزاقان بریگاد که با شاه‌پرستی و استبداد دوستی پرورش و تربیت یافته‌اند، به همان حال خود مختاری باقی مانده‌اند و از شخص لیاخوف فرمان می‌برند. توپ، توپ‌خانه، قورخانه، تفنگ‌ها و مسلسل‌هایشان همه در دستشان باقی مانده و در وضع و حالشان تغییری حاصل نشده است. اگر آنتریکی جزئی در کار آید، از همین حالا با کمی ملاحظه می‌توان حدس زد که از کدام طرف جانبداری خواهند کرد!...

در این میان، حالت لیاخوف، بین رژیم‌های مشروطه و استبداد تفاوتی دارد و آن این که این آدم در آن دوره تابع وزیر جنگ نبود و به استقلال عمل می‌کرد. اما اکنون تابع وزیر جنگ، یعنی سپهدار است. اما آیا این تابعیت دست‌های آلوده به خون معصومان او را پاک می‌کند؟ آیا این حال مجاهدین ملت را که به دست خونین او به هلاکت رسیده‌اند، از نو زنده می‌سازد؟

مگر این تابعیت می‌تواند تضمین کند که این آدم دیگر خیانت نکند؟ وانگهی، آیا این تابعیت او را از اجرای سیاست معلومی که مأمور اجرایش بود، باز می‌دارد؟ این مسئله مهم است.

عین‌الدوله چطور؟ چگونه می‌شود که عین‌الدوله مقرب دربار در زمره مشاوران حکومت در می‌آید و در مجلس هیئت وزرا شرکت می‌کند؟ مگر این همان عین‌الدوله نیست که دیروز از تبریز بازگشته است؟ مگر این همان عین‌الدوله نیست که احرار تبریز را به محاصره درآورد و ماه‌ها بر سرشان آتش باراند؟ مگر این همان عین‌الدوله نیست که وقتی شایعه مرگ او منتشر گردید، گیلانیان فاتح تهران در رشت چراغانی کردند؟ حتی کودکان کوچک ایران نیز از خیانت‌های این آدم خبردارند. و با این همه تغییر قیافه داده، مقرب می‌شود و به فکر قبول حکومت می‌افتد. چه طور است او را به حکومت تبریز تعیین کنند؟ در آن صورت انقلاب تماماً تحقق می‌یابد؟

اکنون همه کسوت مشروطه‌پرستی در بر کرده و اظهار آزادی خواهی می‌نماید. بازار پررونق است و باید از فرصت استفاده کرد. [تا تنور گرم است باید نان پخت!]

اکنون احوال چنین صورتی به خود گرفته است. معلوم نیست که مشروطه‌پرست از کجا شروع کرده و مستبد در کجا پایان می‌گیرد. همه شان قاطی هم شده‌اند و کسی به کسی نیست...

محمدعلی شاه خلع گردیده است؛ اما نیروی اجتماعی محافظ او هنوز تصفیه نشده است. استبداد شکسته است؛ اما پوستی که به آن طراوت می‌بخشد، کنده نشده است. مشروطه داده شده است؛ اما مواد لازم برای محافظت آن هنوز نیرو نگرفته است.

همه نیروهای نظامی موجود در شهر مسلح‌اند. همه آن‌هایی که له و یا علیه آن هستند، مسلح می‌باشند؛ با این فرق که تیراندازی کنندگان به آن تا حدودی سازمان‌یافته‌تر و منسجم‌ترند. مثل بریگاد قزاق که سراسر تحت فرمان لیاخوف است و فوج سیلاخوری که هنوز خلع سلاح نگردیده است. اما چیزی به خلع سلاح آنان نمانده است.

پشتیبانان مشروطه همانا بختیاری‌ها و مجاهدان فدایی دیگر هستند که مسلح‌اند. اینان هم برای همیشه نمی‌توانند مسلح باقی بمانند. کمی بعد هر کس به دنبال کار خود خواهد رفت.

وزارت جنگ بایستی با در نظر گرفتن این جهات، به فعالیت فوق‌العاده می‌پرداخت. اما با کمال تأسف باید گفت که این وزارت، که مهم‌ترین بازوی دولت است، به جهاتی از استعداد ایفای کامل وظایف خود محروم است. این جهات باید محوگردند. این را دوایر انقلاب نیز احساس می‌کنند.

آری، اگر نواقص اساسی در این حال اصلاح نگردد، بعداً باید با مشکلات بیش‌تری اصلاح شوند. مادام که عمل جراحی ضرورت پیدا کرده است، باید کامل صورت گیرد؛ والا، با بستن زخم، پس از درآوردن کمی چرک، یکی از دو حالت پیش خواهد آمد: یا بیمار هلاک خواهد شد و یا عمل جراحی دیگری ضرورت پیدا خواهد کرد. باید گذاشت همه چرک و ریم بیرون آید و ورم به کلی تمیز گردد تا این‌که عفونت مانده در بدن قادر به تولید سم نباشد. اگر سم تولید کند، بدون شک دوباره ورم‌های دیگری ایجاد خواهد کرد.

می‌توان گفت که لیاخوف‌ها، عین‌الدوله‌ها، نورالدوله [نیرالدوله؟]‌ها و بسیاری دیگر، حکم چرک و ریم باقی مانده در تن مریض، بر اثر عمل جراحی ناقص را دارند که باید پیش از بسته شدن دهان زخم بیرون کشیده شود؛ وگرنه به جراحی دیگری احتیاج پیدا خواهد شد.

ناقص بودن عمل جراحی را خود انقلابیون نیز اعتراف می‌کنند. آنان اظهار می‌دارند که مریض بیش از این توان نیشتر خوردن را ندارد؛ از این رو دیگر باید از نیشتر زدن دست برداشت و زخم را با مرهم بهبود بخشید. یعنی که ایران باید راه سازشکاری و گذشت را پیش گیرد.

چه چیزی است که انقلابیون را از ادامه عمل جراحی بیمناک می‌کند؟ بیمار به چه علتی به نیشتر زنی ادامه نمی‌دهد؟ در این خصوص با چند

نفر صحبت کردم. ملاحظاتی که به آن‌ها رسیدم از این قرار است: اگر اصول تصفیه در تهران اجرا می‌شد، لازم بود که به جای سه روز دست کم هفت روز زدو خورد و مقاتله شود. اما حقیقت این است که در طی همین زدو خورد های سه روزه افراد قوای دولتی از قتل و غارت روی گردان نبوده‌اند. اگر جنگ ادامه می‌یافت و حالت جنگی طول می‌کشید، در آن صورت جلوگیری از غارت‌ها مشکل‌تر می‌شد و قشون روس مستقر در قزوین به دست‌آویز محافظت از اتباع خود به تهران وارد می‌شدند.

درست همین علت انقلابیون را وادار کرده است که از حدت و شدت خود کاسته، باگذشت و مسامحه کار را فیصله دهند و امنیت شهر را تأمین نمایند. اما این استدلال، انقلابیون رادیکال را هرگز اقناع نمی‌کند. آنان گمان می‌کنند که در هر صورت این حال، گذشتی تا حد تمکین از لیاخوف و عین‌الدوله را ایجاب نمی‌کرد و نمی‌کند. [مماشات هم حدی دارد!]

تهران - م. امین

ترقی، ش ۱۶۳، ۲۲ ژوئیه [۴ اوت] ۱۹۰۹
[۱۷ رجب ۱۳۲۷]

۳۸

پس از فتح تهران

مجازات‌های اعدام

(از مخبر مخصوصان)

غلبه انقلاب که صورت ساکتانه غریبی به خود گرفته بود، امروز تغییر رنگ داده است. کمی به غروب مانده میدان توپ‌خانه از جمعیت پر شده بود. چوبی که برای ژیمناستیک در برابر کمیسیون جنگ بر پا گردیده بود، تمام انظار را به خود جلب می‌کرد.

ناگهان بدبختی که انظار در انتظارش بودند، هوبدا می شود. محکوم میانه بالا را که سرداری خاکستری رنگ و کلاهی سیاه به سر داشت، به پای چوب ژیمناستیک که این بار نقش چوبه دار را بازی می کند، می آورند. دادن وظایف مختلف به یک چیز در ایران امری عادی است. این آدم همان بدبختی است که عامل جنایت شاه عبدالعظیم بود.^{۸۲} چراغچی شاه بود و در اواخر به قورخانه نیز نظارت داشت. وی جنایت شاه عبدالعظیم را به همدستی مفاخرالملک، که در آن هنگام حاکم تهران بود، و او را نیز اعدام کرده اند، ترتیب داده بوده است. لقبش صنیع حضرت است. روی چهارپایه ای می ایستاندش. سیدی که عمامه سبزی به سر دارد، جرم های او را یک به یک شمرده، اظهار می دارد که نتیجه محاکمه موافق آیه قرآن است. پس از اعلام این که این بدبخت طالع برگشته از طرف محکمه نظامی به اعدام محکوم شده است، بی درنگ حلقه طناب را به گردنش می اندازند و چهار پایه را از زیر پایش می کشند. بدون درآمدن کلمه ای از دهانش، از طناب دار آویزان می ماند و خفه می شود و رنگش سیاه می گردد.^{۸۳} حاضران کف زنان فریاد می زنند: «زنده باد قانون»، «زنده باد عدالت».

ما هم اگر در این اعدام دورویه گی نمی دیدیم، به شعله های «زنده باد قانون» و «زنده باد عدالت» اعتراضی نداشتیم. اما متأسفانه دورویه گی موجود است.

آنهایی که با اسم ها و وجودهای خود یک عالم استبداد مجسم هستند، گذشته از آن که در کمال آزادی می گردند و از تعرض مصون اند، مقام و منصب نیز گرفته اند. در چنین حالی برای تصفیه حساب با رژیم سابق شروع کردن از اعدام چراغچی ها مثل آن می ماند که به جای راننده قطار از ریل خارج شده و ضرر دیده، قراول بیچاره را اعدام بکنند و یا نظافتچی ایستگاه را باز خواست نمایند.

آیا حکومت جدید به منظور چشم‌بندی و بستن دهان اهالی ناخرسند از عدم تنبیه مستبدان است که به این اعدام اقدام کرده است؟
عبث!...

زیرا آنچه مایه ناخرسندی اینان شده، این مگس‌ها نیستند؛ بلکه فیلانی هستند که باقی مانده‌اند؛ فیلانی که به رغم به کشتن دادن هزاران تن از بیچارگان ملت و بمباران کردن مشروطه‌خواهان، از تعرض مصون مانده‌اند؛ سهل است که به مناصب و مقامات عالی هم رسیده‌اند.

اینان کسانی را می‌بینند که در حالی که دیروز به ضرب دست قشون روس ناگزیر از محاصره مشروطه‌خواهان تبریز دست برداشته و برگشته‌اند، امروز به این فکر افتاده‌اند که از طرف مشروطه‌خواهان تهران به حکومت ایالت بزرگی چون خراسان تعیین گردند.

اینان رحیم‌خان‌ها را می‌بینند که در آذربایجان هر جا که دستش رسیده، از تجاوز به ناموس دختران و پسران روی‌گردان نبوده و اینک بی‌تنبیه مانده و کسی به فکر مجازات او نیست.

قسم ناخرسند شده مردم از چنین وقایع متضادی، با مشاهده آغاز مجازات‌های اعدام از امثال صنیع‌حضرت‌ها، بر ناخشنودی و اعتراضشان افزوده می‌شود! متأسفانه در حکومت جدید نیز دو رویه‌گی می‌بینند.

اینک حکومت انقلابی ایران را لازم است که برای دوام حیثیت کامله خود اندکی جدی باشد و از چنین سیاست‌های کهنه دورویانه‌ای پرهیز نماید. یا عفو عمومی اعلام کند و یا اگر می‌خواهد اعدام نماید، کسانی اعدام شوند که مظهر و تجسم عالم استبداد هستند. و الا با وجود در امان ماندن چنین افرادی، شروع کردن اعدام از مستبدان کوچک نشانه دو رویه‌گی است و برنده آبروی حکومت!

با وجود عناصر جوان در رأس انقلاب، امیدمان پایدار است که از این راه خطا به درمی آید و به راه راست می افتد.

چنین به نظر می رسد که مجازات های اعدام با اجرائات مختصر پایان نمی پذیرد. در حال حاضر چند نفر در زندان هستند که محکوم به اعدام شده اند و در این روزها به مجازات خواهند رسید. افرادی که نامشان در پایین می آید، توقیف شده اند و تحت استنطاق می باشند.

حاجی علی اکبر بروجرودی؛ از جمله سیئات این آدم اعلان کفر مشروطیت از سر منبر است.

مجدالدوله،* رئیس توپخانه. این آدم در روز بمباران مجلس خطاب به توپچیان چنین گفته است: «برادرانم، امروز روزی است که باید نشان داد که سربازی یعنی چه!»

آخوند [ملا محمد] عاملی؛ که یک چشمش نیز کور است، به کفر آخوند خراسانی، که رأی بر مشروعیت مشروطیت می داد، فتوا می داده است.

آجودان باشی؛ وی نخستین مأمور ایران بوده که در روز بمباران مجلس داوطلب به توپ بستن مسجد و دارالشورا شده بود.^{۸۴}

سردار افخم غلام حسین خان؛ وی در واقعه شاه عبدالعظیم دخالت داشته و استنطاق صنیع حضرت معدوم حاکی از این است.^{۸۵}

افکار عمومی بر این باور است که باز دستگیری های زیادی صورت گرفته و اشخاص معروف دیگری نیز دستگیر خواهند شد.

تهران، ۱۷ [۳۰] ژوئیه - م. امین

ترقی، ش ۱۶۶، ۲۶ ژوئیه [۸ اوت] ۱۹۰۹

[۲۱ رجب ۱۳۲۷]

محافظه تهران

(از مخبر مخصوصان)

در تهران حکومت نظامی برقرار است. در خصوص محافظه شهر اختیارات فوق العاده‌ای به کمیسیون جنگ و نظمیه[‡] داده شده است. این اختیارات به درجه‌ای فوق العاده است که کمیسیون جنگ در اعلامیه‌ای که صادر کرده می‌گوید که هیچ کس حق ندارد که به عنوان شعبه کمیسیون جنگ و یا برای مذاکره محلی امور سیاسی و دولتی انجمن یا جمعیتی باز کند. چنین انجمن یا جمعیتی در هر کجا تشکیل گردد، خودش منهدم و مؤسسانش دستگیر و مجازات خواهند شد.

اعدام شونندگان هم به حکم کمیسیون جنگ محکوم می‌گردند. محافظه شهر به عهده فدائیان است. مجاهدان گیلانی و سواران بختیاری شب‌ها و روزها دسته‌دسته گشت زده، از امنیت پاسداری می‌کنند. هیئت ژاندارم هم به اتفاق ایشان در تأمین شهر شرکت دارند. ریاست نظمیه به پیرم ارمنی، از سران مجاهدان، سپرده شده است. وی دانشناکی است که در زمان انقلاب با رشادت خود نامور گشته است. پلیس فوق العاده‌ای که از مجاهدان ترتیب یافته، تا حد زیادی به برقراری آرامش و امنیت پایتخت موفق شده است. چندان که دیگر برای آمدن مهمانان لنگر انداخته در قزوین [نیروهای روسی]، به تهران بهانه‌ای باقی نمانده است.

جوانمردی ابراز شده از جانب مجاهدان و سواران بختیاری مشروطه خواه همه را به شگفتی وا می‌دارد. فردی که از ایشان شکایت داشته باشد، پیدا نمی‌شود. اینان در حقیقت رفتار فدائیان احرار را دارند.

‡ در متن نظامیه نوشته است.

با تمام غیرت و همت خود می‌کوشند که با پرهیز از ارتکاب اعمال مغایر شئون رژیم جدید، برای دیگران تمثال عبرت باشند. و در این تلاش موفقند. چه فکر عالی!

آن‌هایی از افراد مسلح که باعث سلب امنیت می‌شوند، عبارتند از: قزاقان لیاخوف، سواران بختیاری طرفدار شاه تحت فرمان سردار مفخم و دسته‌ای از سیلاخوری‌ها. دسته اخیر که در حدود شمیرانات،* واقع در حومه شهر اردو زده‌اند، بیش از دیگران شلوغ می‌کنند. اینان به رهگذران و اهالی دهات آزار می‌رسانند و دست به غارت می‌زنند. برای تأدیب آنان تدابیر لازم اتخاذ گردیده و به منظور خلع سلاحشان اقداماتی شده است. سیلاخوری‌ها که در ابتدا مؤکداً اعلام کرده بودند که از تسلیم اسلحه خودداری خواهند کرد، اکنون در حال آمدن به زیر یوغ و تسلیم شدن هستند و به عراق [اراک] که موطنشان است، عزیمت می‌کنند.^{۸۶}

سواران بختیاری تحت فرمان سردار مفخم هم در باغ دولتی نیاوران واقع در شمیرانات مستقر شده‌اند و مایه آزار و مزاحمت اهالی هستند. ابتدا هیئتی برای آن که ایشان را نصیحت کند که دست از اعمال ناشایست بردارند به نزد ایشان فرستاده شده است. گفته می‌شود که این بختیاری‌های تهدید شده در همین روزها نیاوران را تخلیه نموده، به موطن خود بازخواهند گشت.

قزاقان سرخ‌پوش لیاخوف که بیش از اصول جنگ و جنگاوری مشروب‌خواری و بدمستی کردن آموخته‌اند، ضمن آن که با بی‌بندوباری‌ها و افسارگسیختگی‌های خود موجبات آزار اهالی را فراهم می‌آورند، از دست زدن به بعضی اقدامات فتنه‌انگیزانه نیز ابایی ندارند. نظمی چند قزاق را که نسبت به مشروطیت بددهنی می‌کرده‌اند، زندانی کرده است.

* در اصل شومرانات نوشته است.

دو روز قبل عده‌ای از نفرات پلیس و ژاندارم شاهد بدمستی گروهی از قزاقان لیاخوفی در یکی از محلات شهر می‌شوند. ژاندارمی پیش‌رفته از آنان می‌خواهد که نزاکت را مراعات کنند. و چون اعتنایی از جانبشان مشاهده نمی‌گردد، درصدد بردن ایشان به نظمیہ برمی‌آید. قزاقان تمکین نکرده، در مقام مدافعه از خود برمی‌آیند و در جریان کشمکش قزاقی به طرف ژاندارم آتش می‌کند. ژاندارم بیچاره هم از پای درآمده، تسلیم جان می‌کند. قزاق‌های دیگر به دیدن اوضاع پیش آمده، از ترس آن که مبادا مجاهدان درصدد انتقام‌جویی برآیند، تفنگ‌های خود را آماده کرده، پشت دیوار سنگربندی می‌کنند.

مجاهدان هم که از رؤسای خود دستورالعمل گرفته بوده‌اند که در چنین مواردی حتی الامکان از درگیری با قزاقان پرهیز نمایند تا به فتنه و آشوب راه بروز ندهند، بی‌آن که با ایشان درگیر شوند، مآوقع را به رئیس نظمیہ اطلاع می‌دهند. وی هم نامه‌ای رسمی به لیاخوف نوشته، تذکر داده است که اگر وی مواظب رفتار قزاق‌های تحت فرمان خود نباشد و نظم و نظام را در بین آنان برقرار نکند، به مجاهدان اختیار داده خواهد شد که در چنین مواردی، برای حفظ حیثیت خود، تدابیر لازم را انجام دهند. قزاق قاتل ژاندارم دستگیر شده، به محاکمه کشیده خواهد شد.

محافظه شهر در این روزها بیش از پیش تقویت شده است. به نفرات پلیس محافظ شهر چهارصد نفر دیگر افزوده شده است. وظیفه اینان عبارت است از این که برای حفظ نظم و امنیت دسته دسته از صبح تا شب و از شب تا صبح در شهر گشت بزنند و نگهبانی کنند.

پس از واقعه قتل ژاندارم، مجاهدان شب‌ها در سنگرهای اطراف قزاق‌خانه کشیک می‌دهند.

مادام که اختیار فرماندهی قزاق‌ها از لیاخوف گرفته و به فردی دیگر واگذار نگردیده، باور کردن به این که آنان یک نیروی نظامی ملی هستند،

مثل باور کردن به مشروطه خواهی عین الدوله می باشد که سفسطه ای است غیر قابل فهم.

در هر صورت، امروزه امنیت تهران مستغنی از تعریف است.

م. امین

ترقی، ش ۱۶۷، ۲۷ ژوئیه [۹ اوت] ۱۹۰۹

[۲۲ رجب ۱۳۲۷]

۴۰

از تهران

اثاثیه سلطنت

محمدعلی میرزا زمانی که دست از سلطنت کشیده، از سلطنت آباد به سفارت روس در زرگنده فرار می کرد، اثاثیه گرانبهای سلطنتی را نیز به همراه برده است.

حکومت جدید هم اشیای مذکور را مصرانه مطالبه کرده است. پریروز هیئت مأمورین متشکل از سه نفر به همراه پنجاه نفر قزاق و صد نفر بختیاری به زرگنده رفته، اثاثیه مذکور را براساس سیاهه ای که در دست داشتند، از شاه سابق تحویل گرفتند. از جمله اشیای تحویل گرفته شده عبارت هستند از: دریای نور، تاج پادشاه، جقه شاهی، تن پوش آراسته با جواهرات قیمتی شاه.

محمدعلی میرزا از تحویل دادن بعضی از اشیای اسم برده شده در سیاهه، به این عنوان که آن ها مال شخصی پدرش بوده و به عنوان ارثیه به او رسیده است، خودداری می کند. این مسئله هنوز حل نشده، متنازع فیه باقی مانده است.

در جریان رد و تحویل اشیاء می خواهند جعبه کوچکی را باز کنند. شاه

سابق اظهار می‌دارد که این به خود من تعلق دارد و چیزی که مورد توجه شما باشد، توی آن وجود ندارد. وقتی اصرار می‌کنند که بهتر است باز شود، شاه سابق می‌گوید که من به شما قول شاهانه می‌دهم که توی آن چیز مهمی وجود ندارد. در آن حال هیئت جعبه را گرفته، مهر می‌کند و خواهش می‌کند که تا از حکومت امر مخصوصی گرفته نشده، آن را باز نکنند.

عید مولود

شب گذشته به مناسبت عید مولود آتش بازی بزرگی در جلو دربار ترتیب یافت.

هر دو سوی خیابان عریضی که از توپ‌خانه تا دروازه دربار ادامه می‌یابد چراغانی شده بود و در وسط آن آتش‌بازی کردند. شادی و سرور ابراز شده در خیابان به وصف نمی‌آید. مردمی که در خیابان گرد آمده بودند، خود را بی‌نهایت خوشبخت احساس می‌کردند. فریادهای «زننده باد حریت!»، «زننده باده احمدشاه!»، «زننده باد قانون!»، «زننده باد ایران!» «نابود باد استبداد!» و غیره مدام بلند بود.

شلیک توپ‌های پیاپی در میدان توپ‌خانه گوش را کر می‌کرد.

رسم سلام

امروز ۱۳ ماه رجب‌المرجب، یوم مسعود مولد حضرت علی علیه‌السلام بوده و بنا به رسمی جا افتاده از قدیم، در کاخ شاهی رسم سلام اجرا گردید.

این سلام دومین سلام رسمی شاهنشاه جوان‌بخت، احمدشاه قاجار است.

سلام از قبل از ظهر در حیاط گلستان شروع شد. همه صاحب‌منصبان به همراه افواج خود حاضر بودند. لیاخوف هم به همراه افسران خود که

در گوشه‌ای با لباس‌های تمام رسمی صف کشیده بودند، حضور داشت. کرسی سلام مرصع به جواهرات در جلو پنجره اتاق بلور گذاشته شده بود و وزرا و شاه‌زادگانی آن را در میان گرفته بودند. برادر بزرگ شاه در طرف راست کرسی ایستاده بود.

همه مستشاران جبهه ترمه در بر کرده، به صورت رسمی صف کشیده بودند. هیئتی از مجاهدان هم حضور داشتند. در حالی که تمام هیئت‌های جنگی و عرفی بدین منوال به طور رسمی ایستاده بودند، افراد هیئت سفرا به دنبال هم و در کمال رسمیت گذشته، به تالار تشریفات رفتند و در آنجا منتظر شاه ماندند.

نمایندگان دول معظم چون انگلیس، روس، عثمانی، آلمان، اتریش، فرانسه، ایتالیا و غیره حضور داشتند. همه در تالار تشریفات با شاه جوان‌بخت دیدار کردند و ذات همایونی را تبریک گفته، مظهر الطاف همایونی شدند.

هیئت سفرا پس از ترک تالار، به طور رسمی با نایب‌السلطنه دیدار کرده، سپس دربار را ترک کردند.

اندکی پس از انجام تشریفات دیدار سفرا، سلطان احمدشاه، مجسمه آمال و آرزوهای جماعت، با لباس تمام رسمی و به همراه نایب‌السلطنه به تالار سلام تشریف‌فرما شدند و به رغم سن و سال کمشان با کمال وقار و جلال بر کرسی جواهرنشان جلوس فرمودند و پس از آن که با صدای کودکانه خود، آیه «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی»^{۸۷} را تلاوت کردند، حاضران را به مناسبت این یوم مسعود تبریک گفتند.

نظام‌الملک، پیرقباپوشی که جلو پنجره به حال تعظیم ایستاده بود و از دیرباز ناظر اجرای مراسم سلام دربار است، به نمایندگی از طرف جماعت، شاه را تبریک گفت.

آن‌گاه خطیبی خطبه‌ای به زبان عربی ایراد کرده، پس از تمجید و

تمحید پیغمبرمان محمد بن عبدالله [ص] امامان علی ولی الله و آل اطهار، خطبه را با نام معصوم شاهنشاهی به پایان رساند. سپس شمس الشعراء، شاعر دربار، مدیحه‌ای را که به همین مناسبت سروده بود خواند و قصیده‌اش را با زنده‌باد گویی به مشروطه‌خواهان شاه‌پرست و شاه‌مشروطه‌پرست خاتمه بخشید. پس از آن شاه تعظیمی به عموم حاضران کرده از جای برخاست و در حالی که نایب‌السلطنه زیر بازویش را گرفته بود، بیرون رفت.

پس از به ترنم درآمدن مارش ملی دسته‌های مختلف شروع کردند به ترک مجلس. سلام در غایت نظم و ترتیب اجرا گردید. در این جا چند نفر عکاس نیز حضور داشتند.

هیئت سفرا در جریان مصاحبه‌ای که با ایشان داشته‌ام، اظهاراتی کرده‌اند که خلاصه آن‌ها را با پست بعدی ارسال خواهم کرد.

م. امین

ترقی، ش ۱۶۸، ۲۸ ژوئیه [۱۰ اوت] ۱۹۰۹
[۲۳ رجب ۱۳۲۷]

۴۱

از تهران

ظل السلطان بازگردانده می‌شود

میرهاشم به دار کشیده می‌شود

پس از گرفته شدن یک کروور تومان از ظل السلطان، که در منجیل توقیف گردیده بود، او را برگرداندند.

امروز، میرهاشم [...] [دَوَه چپی تبریزی] را به دار کشیدند.

تهران ۲۷ ژوئیه [۹ اوت]

از طرف محکمه عدلیه به طلبکاران شاه سابق اعلام گردیده است که شکایات خود را پیش از خروج وی از تهران به محکمه تسلیم کنند؛ وگرنه، بعداً حقیقت روشن نمی‌گردد.

رسولزاده

ترقی، ۱۶۸، ۲۸ ژوئیه [۱۰ اوت] ۱۹۰۹

[۲۳ رجب ۱۳۲۷]

۴۲

نامه از تهران

سیلاخوری‌ها

سیلاخوری‌های وابسته به فوج عراق (اراک) باوفاترین طرفداران مسلح محمدعلی میرزا بودند و پیش از این خبر داده‌ایم که با وجود تسلیم همه نیروهای پشتیبان محمدعلی میرزا، آنان تا حد قربانی کردن چهل نفر از افراد خود به مقاومت ادامه دادند.

پس از محقق شدن فتح تهران به دست نیروهای طرفدار مشروطه، اینان عقب کشیده، در سلطنت آباد اردو زده بودند. وقتی حکومت فعلی تصمیم خود را دایر بر خلع سلاح ایشان و بازگرداندن‌شان به اوطان خود به آنان ابلاغ کرد، آنان ابتدا مقاومت نشان دادند، اما سرانجام به قبول اخطار دولت تن در دادند.

اینک آنان سلاح‌های خویش را به زرادخانه دولتی تسلیم کرده، خرج راه گرفته، از راه‌هایی که آمده بوده‌اند، باز می‌گردند.

روزنامه‌ها

پس از فتح تهران روزنامه‌ها شروع کرده‌اند به انتشار. اکنون پنج روزنامه منتشر می‌گردد. در حقیقت نامشان روزنامه است، اما خودشان از روزنامه بودن خیلی خیلی فاصله دارند. یکی از آشنایانم در این جا قطع روزنامه‌های ایران را تنقید کرده، درباره‌شان به شوخی می‌گوید که روزنامه‌های ایران شبیه کابین‌نامه هستند.

اینک پنج عدد از این کابین‌نامه‌ها در تهران منتشر می‌گردد که همه‌شان هم در دوره مشروطیت سابق منتشر می‌شده‌اند. اندیشه انتشار روزنامه‌ای بزرگ به صورت روزنامه‌های اروپایی، روزنامه‌ای که دارای مرام‌نامه باشد، در بین ارباب قلم این جا خیلی پیشرفت کرده است.

در حال حاضر گروهی از اهل معارف می‌خواهند برای راه‌اندازی انتشار روزنامه‌ای به شکل و محتوای اروپایی کمپانی‌ای تشکیل بدهند و در آن ضمن تنقید شدید تمام جهات و جنبه‌ها و جلوه‌های زندگی اجتماعی، مقالات نافع، اخبار و تلگراف‌های گوناگون جالب مردم نیز درج گردد. هیچ کدام از روزنامه‌های ایران به این جهت کار اهمیتی نمی‌دهند.

نوویه ورمیا

نوویه ورمیا خبرنگاری به نام یانچه و تسکی* دارد که جاسوس باباسوورین** در تهران است. تلگرام‌های دروغی که این جاسوس به اداره خود داده، مایه نفرت شدید ایرانیان شده، آن‌ها را نسبت به مطبوعات روس بدبین می‌کند.

اگر خبرنگاران روسکویه سلوو نبودند، این بدبینی و نفرت واکنشی به

* Janchevetski

** Suvorin

دنبال می آورد. این خبرنگاران برخلاف نویه ورمیا اخبار را به صورتی که اتفاق افتاده، به اطلاع روس ها می رسانند.

این آدمک دروغ باف در آخرین مخابره خود ترهاتی را به هم بافته و به فتنه نامه اش تلگراف کرده است که "در شهر امنیت نیست. ارتجاع سربرداشته است و امروز و فرداست که آشوب بزرگی اتفاق بیفتد. حکومت عالیه انگلیس پرست است و نسبت به روس ها یک نفرت عمومی تولید شده است. نمی فهمم چرا قشون روس در قزوین بی حرکت مانده است. وام دادن پول روس به چنین حکومتی اشتباه بزرگی است." وقتی صورت تلگرام این پرووکاتور* از طریق تلگراف خانه به دست حکومت می افتد، تصمیم گرفته می شود که طی نامه ای از سفارت روس خواسته شود که این آدم را به علت این که وجودش در مناسبات دوستانه ایران و روس خلل وارد می آورد، از ایران تبعید نمایند. این آدمک چندان شرور است که در سفارت هم از وی اظهار ناخشنودی می کنند.

تهران، ۱۸ [۳۱] ژوئیه - م. امین

ترقی، ش ۱۶۹، ۲۹ ژوئیه [۱۱ اوت] ۱۹۰۹

[۲۴ رجب ۱۳۲۷].

۴۳

مقاصد کنونی و آتی

اگرچه نخستین هدف انقلاب ایران عبارت بود از باز پس گرفتن قانون اساسی غصب شده، پاسداری از حرمت ملی هتک شده، گرفتن انتقام وکلای حقیقی به قتل رسیده و به عبارت اخیری تصفیة حساب با

محمدعلی میرزا، سرانجام گرفتار مشکل و مسئله مهم دیگری شد که آن هم حفظ استقلال مملکت در برابر رقبای خارجی بود. آنان متوجه شدند که اگر تهران فتح نشده، با محمدعلی میرزا تصفیه حساب نشود، استقلال مملکت نابود خواهد شد.

انقلاب اخیراً تهران که به صورتی مظفرانه اجرا گردید، آبروی در شرف رفتن ایرانیان را به آنها بازگرداند و برایشان نامی تاریخی به ارمغان آورد.

این انقلاب از دور روح نیرومند توان می گیرد. یکی در آوردن مملکت به صورت یک کشور قانونی و سوق دادن آن به راه مشروطیت اصیل، دیگری در آمدن از تحت نفوذ خارجی و تأمین بالمره استقلال ملک و ملت.

حکومت حاضر تشکیل داده شده به دست انقلابیون در راه اجرای این مقاصد فعالیت می کند.

قانون انتخابات را که اخیراً با شتاب آماده شده بود، پس از اعمال تصحیحاتی در آن براساس پیشنهادهای داده شده از تبریز، به ولایات فرستاده، امر شده است که به زودی به انتخاب وکلا پردازند.

در خود پایتخت هم به واسطه اعلانی مخصوص آمادگی برای انتخابات اخطار گردیده و در این راه برای تأمین هر قسم تسهیلاتی اقدام شده است.

منظور از این همه عجله برای برگزاری انتخابات تشکیل هر چه زودتر پارلمان است. زیرا آنهایی که به نیروی جماعت به حکومت رسیده اند، به دشواری در دست داشتن رشته حکومت به خوبی وقوف دارند.

گذشته از مسئله افتتاح پارلمان، آنچه که حکومت ملی را بیش از هر مسئله دیگری به خود مشغول داشته، بیرون رفتن قشونهای روس و محمدعلی میرزا از ایران است.

مادام که قشون‌های روس در مملکت مستقر هستند، سران حکومت از استقلال مملکت مطمئن نیستند. برای بیرون کردن هر چه زودتر این‌ها از مملکت راه‌چاره‌ای جز تأمین امنیت و آسایش کامله و لایات به نظرشان نمی‌رسد. یکی از شرایطی که مخل امن و آسایش می‌باشد، ماندن محمدعلی میرزا در تهران است. به نظر دوایر انقلاب ماندن محمدعلی میرزا در ایران باعث شکل گرفتن یک مرکز ارتجاع در اطراف او خواهد شد و فکر و توجه حکومت را دائماً به خود مشغول خواهد داشت و مباحثات و اقدامات بی‌جای مختلفی را سبب خواهد شد. بهتر آن است که برود و مملکت را آسوده بگذارد. در حال حاضر در این خصوص بین سفارت روس و حکومت مذاکراتی در جریان است.

از ولایات، اردبیل، که ناامن بوده، تسلیم گردیده و رشیدالملک به تقلید از رئیس تاجدار خود، شاه سابق، فرار را برقرار ترجیح داده، در کنسول‌خانه روس متحصن شده است.

برای درآوردن زنجان در تحت قاعده و امنیت نیز نیروی لازم از تهران اعزام گردیده است.

نخستین خواست حکومت همانا عبارت است از تأمین امنیت و آسایش عمومی و افتتاح پارلمان در اسرع اوقات.

شاهنشاه جوان‌بخت دوازده ساله، اعلی‌حضرت احمدشاه هم که به خواهش ملت صاحب تاج و تخت شده‌اند، در فرمانی که به عنوان وزیران داخله و جنگ صادر فرموده‌اند، به تأکید امر کرده‌اند که برای تأمین امنیت و آسایش مملکت و افتتاح هر چه زودتر پارلمان اقدامات لازم معمول گردد.

خلاصه، قهرمانانی که برای نابود کردن بنای استبداد کلنگ می‌زدند، احساس می‌کنند که دیگر دوره ویران کردن گذشته و اینک دوره‌ای حساس‌تر آغاز شده است که آن هم دوره تعمیر و عمران می‌باشد.

تاکنون تخریب می‌شد، حالا تعمیر بایسته است. بدیهی است که ساختن تا درجه غیرقابل مقایسه‌ای مشکل است. برای خراب کردن یک عمارت به مهارت و کاردانی زیادی نیاز نیست؛ در حالی که برای تعمیر همان عمارتِ خراب کرده شده بناهای تجربه دیده و نجاران و خراطان و... هنرمند لازم است.

مجاهدان که اصول استبداد و مطلقیت را ویران کرده‌اند، ضمن اعتراف به این حقیقت که بنایان غیرماهر و خراطان بی تجربه‌ای بیش نیستند، برای آن که ایران را به صورت ادمینستراتسیون^{*} نوع اروپایی درآورده، تبدیل به یک دولت منتظم کنند، در فکر جلب و استخدام معاونان و مستشاران مجرب از کشورهای بی طرف اروپایی جهت کار در وزارت خانه‌ها هستند.

آزادی خواهان، که دریافته‌اند حافظ اصلی مملکت قشون و مدارس هستند، رشد و توسعه بخشیدن به قوه قهریه و قوه معنویه را در سرلوحه مرام‌نامه خود قرار داده‌اند...[...]

در وزارت جنگ چنین اندیشه‌ای پدید آمده است که ایل بختیاری را براساس پرنسیپ‌های قزاقان روسی به صورت ارتش منظمی به نام فوج احمدیه سازمان‌دهی کنند.

وزارت معارف در حال تنظیم لایحه‌ای برای تأسیس مدارس ابتدایی مجانی است تا آن را در نخستین اجلاس‌های پارلمان تقدیم دارد.

برای به مرحله اجرا و عملی درآوردن این افکار و نقشه‌ها، بدیهی است که غیر از همت، در درجه اول احتیاج به پول است. [...] بنا به وعده‌ای که دولت می‌دهد، مسلم است که پس از افتتاح پارلمان، پول وام (اوراق قرضه) منتشر خواهد گردید. اما آیا این اقدام چاره‌ساز خواهد بود؟

معلوم نیست که وزیر نقدیه (مالیه؟) به چه طریقی می خواهد در داخل مملکت پول جمع آوری کند. اما برای جمع آوری مالیات تدابیری اتخاذ گردیده است. به تمام انجمن ها و حکام ایالات و ولایات نوشته شده است که به زودی مالیات گردآوری شده، به خزانه تحویل داده شود. برای ایران پیر به تازگی جوان شده، در اجرای اقدامات تجددخواهانهاش آرزوی موفقیت کرده، امیدواریم که مقاصد فوق الذکر به زودی از قوه به فعل آید.

تهران، ۱۷ [۳۰] ژوئیه - م. امین

ترقی، ش ۱۷۰، ۳۰ ژوئیه [۱۲ اوت] ۱۹۰۹

[۲۵ رجب ۱۳۲۷]

۴۴

مجازات های اعدام

با خائنین دوره سابق تصفیه حساب می شود. گلوی آنها را گرفته، به دارشان می کشند.

اهالی از این اعدام ها خوشحال می شوند. اگر به احوال جماعتی که در میدان توپخانه گرد می آیند توجه شود، لذتی را که از اعدام مستبدین می برند حیرت انگیز است. راستی انسان تا چه حد می توانسته است سقوط بکند؟ شخصی را که در نزد مردم دارای حرمت و احترام بزرگ بوده می گیرند و در میان کف زدن های همان مردم به دار می کشند و کسی هم اعتراضی نمی کند.

جماعت تا چه حد تغییر پیدا می کنند؟ در حالی که تا چندی پیش ممکن نبوده است حتی نام درویشی، روضه خوانی و معمم دوره گری را در نزدشان به بی احترامی برد، اینک شخصی را که تا دو سال پیش

عالم‌ترین و فاضل‌ترین علما به شمار می‌رفته، پیش چشمان‌شان به دار می‌کشند و [...]»

روز ۱۳ رجب، یوم مولود حضرت امیر علیه‌السلام، عید مسلمانان است و اهالی فارغ از کار روزانه در بازارها و میدان‌ها گردش می‌کنند. طرف‌های عصر است و غروب نزدیک می‌شود. مردمی که از گرمای تهران به زیرزمین‌ها پناه برده بودند، با استفاده از خنکای عصر از خانه‌ها بیرون آمده و به طرف میدان توپ‌خانه سرازیر می‌شوند تا «ببینند امروز دیگر چه کسی را به دار می‌کشند.» جمعیت گرد آمده در میدان انبوه است. گردوغبار بلند شده از میدان هوا را تیره و تار کرده است و انسان را خفه می‌کند. اما جماعتی که برای تماشا آمده‌اند، در حالی که خود خفه می‌شوند، مادام که محکوم خفه نشده، میدان را ترک نمی‌کنند، تا تماشای‌شان کامل شود.

تموج غریبی در ازدحام مشاهده می‌گردد. مثل مورچگان درهم می‌لولند. هر کس در تقلای آن است که خودش را به سوی بکشاند و به جایی، جای بلندی برساند که بر چوبه‌دار اشراف کاملی داشته باشد و محکومی را که به دار کشیده می‌شود، بهتر ببیند و چیزی را نادیده نگذارد.

ناگاه مجاهد جوانی در کنار چوبه‌دار بالا می‌رود و [...]» به معرفی محکوم و قرائت حکم وی می‌پردازد...» و به محض خاتمه نطق جوان، فریاد «زننده باد مجازات!» به آسمان می‌رود. پس از این فریاد، جنب‌وجوش جمعیت شدت بیش‌تری به خود می‌گیرد. کشمکش و بگومگو برای به دست آوردن جای مناسب‌تر... صدای «می‌آرند، می‌آرند!» گوش‌ها را تیز می‌کند. همه نظرها به سوی چوبه‌دار دوخته می‌شود. ناگاه فریاد «زننده باد آزادی!»، «زننده باد قانون» چنان‌که گویی از یک دهان درآمده، از دهان‌ها در می‌آید.

نگاه می‌کنم. می‌بینم که [...] پیرمردی از دار آویزان است. پیرمردی که در کنارم ایستاده بود، احساسات خود را به لحن غیظ‌آلودی بر زبان می‌آورد: «بدبخت، خلق‌الله را به کشتن دادی. حالا بنگر که چه بلایی به سر خودت آوردی؟ این چه فرجامی است؟»
 کسانی که به موقع نرسیده‌اند، دوان دوان خود را به میدان می‌رسانند
 [...]

چه تبدیل عجیبی!... پسر محکوم نیز از اعدام وی اظهار رضایت می‌کند! [...] وی جوان است، مشروطه‌پرست است؛ پس از واقعه [بمباران مجلس] پانزده روز در باغ شاه زیر غل و زنجیر بوده و سرانجام با وساطت پدرش از تهران تبعید شده بوده است [...]

جسد محکوم مثل اعدام‌شدگان دیگر مدت زیادی از دار آویزان نمی‌ماند و کمی بعد پایین آورده می‌شود. شیخ مهدی اعتراض می‌کند که مجازات این بدبخت اعدام بوده و اینک حکم اجرا گردیده است [...] نمی‌توانم تحمل بکنم که پس از کشته شدنش مورد بی‌حرمتی قرار گیرد. خواهش می‌کنم جنازه را پایین بیاورید [...] و جنازه بیش از یک ساعت از دار آویزان نمی‌ماند.

صبح روز بعد آجودان‌باشی به دار کشیده شد. جماعت همچنان ابراز خرسندی می‌کنند [...] مطبوعات هم به اتفاق مردم اعدام‌ها را تأیید می‌کنند. هر روزنامه‌ای را باز می‌کنید، مقاله‌ای آغاز شده با یک آیه قرآنی در تقدیر و تأیید اعدام نظرتان را جلب می‌کند!... «ولکم فی القصاص حیوة یا اولی‌الباب»^{۸۸}

در حال حاضر تعداد زیادی در زندان تحت استنطاق هستند. احتمالاً آنان را نیز به دار بکشند.

اگرچه ما اساساً با مجازات اعدام مخالف می‌باشیم، اما در این جا ناگزیر از سکوت هستیم. زیرا که ما را قانع می‌کنند که مشروطه‌خواهان ناگزیر از اجرای این مجازات‌ها هستند و چاره دیگری ندارند.

اما اجرای احکام در پیش چشم مردم کاری است عبث. زیرا که چنین اعدام‌هایی بین مردم ایجاد بداخلاقی می‌کند مثلاً وقتی آجودان باشی را به دار کشیده بودند، کودکان کوچک آمده، پای او را گرفته، می‌کشیدند. برای حکومت مشروطه خواه جوان لازم است که خودش را با رحم و مروت معرفی بکند. این همه آدم وقتی این چنین آشکارا حلق آویز می‌شوند، ضمن ایجاد سوءاخلاق در جماعت، حکومت حالیه را نیز چون رژیم سابق بی‌رحم معرفی می‌کند. اکنون عده‌ای از جوانان ایرانی و حتی بعضی از اجزای اعضای حکومت نیز به این فکر افتاده‌اند که اعدام‌ها را همچون اروپا به طور محرمانه و دور از چشم مردم اجرا بکنند. دو-سه روز است که چوبه دار برداشته و به اعدام‌ها فاصله داده شده است.

تهران، ۲۱ ژوئیه [۳ اوت] - م. امین

تشریفی، ش ۱۷۲، ۳ [۱۶] اوت ۱۹۰۹

[۲۹ رجب ۱۳۲۷]

۴۵

برگزاری انتخابات

قهرمانان تهران این نکته را به نیکی دریافته‌اند که دیگر وقت زدن و خراب کردن گذشته است. اگرچه گرفتار مشکلات و مصایب فراوان بوده‌اند، لله‌الحمداً اینک مقصود به دست آمده است.

اما این نه پایان، که آغاز کار است. مقصود اولین به دست آمده است که خود برای دستیابی بر مقصود آخرین از لزومات اولیه به شمار می‌رود. مقصد آخرین انقلابیون اعمار و عمران مملکت است که هر چه در راه آن پای فشرده شود، بالا و بالاتر می‌رود و رهرو این راه را فراتر و فراتر می‌برد.

برای قدم‌انداز شدن در راه اعمار و عمران و مدنیت و پیشروی و

فراروی در آن لازم بود که موانع استبداد، ولو با دینامیت و انفجار، از سر راه برداشته شود.

از این رو، ایرانیان صخرهٔ عظیم استبداد وحشی را که شاهراه ترقی را که می‌خواستند بکشند بسته بود، یعنی رژیم محمدعلی میرزا را، با اصول و وسایل لازم متلاشی کرده، آن هیکل مهیب را که خلل ناپذیر می‌نمود در ب و داغون کردند. یعنی که اصول ادارهٔ کیف مایشائی را برانداختند و کاری بزرگ انجام دادند.

اکنون وقت آمادگی برای ساختن راهی است که می‌خواستند بکشند و لازم است که به کار پردازند. اما در این کار دیگر به زور بازو و وسایلی که در کارهای متلاشی کردن و ویران نمودن به کار می‌آیند، نیازی نیست؛ بلکه آنچه در کار تعمیر لازم است، عقل و تدبیر و اصول و علم می‌باشد. برای به دست آوردن چنین وسایل عمرانی، مجلس دارالشورا را که در حکم قلب، روح و عقل مملکت می‌باشد، چنان باید تشکیل داد که این دارالشورا به‌راستی هم مجمع مدبرترین‌ها، عاقل‌ترین‌ها، عالم‌ترین‌ها، با اخلاق‌ترین‌ها، با دیانت‌ترین‌ها و با عرضه‌ترین‌های مملکت باشد تا بتواند امیدها و آرزوهایی را که به آن بسته شده است، برآورده سازد.

وجود دارالشورا باید موجب تشکر عموم اهالی باشد. همهٔ اهالی باید بفهمند که آنچه که در راهش این همه جان، این اندازه سامان فدا کرده‌اند، عبث نبوده است. جماعت باید در حیات و معیشت خود ببینند که رفاه و سعادت که به خاطرش آن همه مصیبت و مشقت کشیده‌اند، حرف مفت نبوده و حقیقتی است که اصل و نفع دارد.

مجلس دارالشورا را چنان انتخاب باید کرد که مثل دارالشورای سابق نباشد که اهالی در تنقید از آن بگویند: «در حالی که سابقاً ناگزیر از دادن رشوه به یک حاکم بودیم، اکنون باید دم یک دسته وکیل را ببینیم.»
دارالشورا همانا باید یک منبع فیض و امید باشد. اینک مقصود!

انتظارات مردم از مشروطیت را صمیمانه به میدان گذاشتن. اینک مطلوب! برای به دست آوردن چنین مقصودی، برای نایل شدن به چنین مطلوبی، بدیهی است که باید امر انتخابات به شایستگی مورد توجه قرار گیرد؛ ششدانگ فکر و خیال، تدبیر و تعقل به آن منحصر می‌گردد تا آدم‌های لایق به نمایندگی دارالشورا انتخاب شوند و کسانی که مظهر زیباترین خلیقات و حسنات هستند، وکیل شوند.

اکنون انتخابات شروع شده است و جریان دارد. تهران به چند حوزه تقسیم شده و تعرفه‌های انتخاباتی به سرعت منتشر می‌گردد و اهالی هم پس از اثبات این‌که حق شرکت در انتخابات را دارند، تعرفه خود را گرفته، می‌روند.

می‌گوییم پس از اثبات حق شرکت در انتخابات، زیرا به علت فقدان سیاهه عمومی و دفتر آمار، ادارات انتخابات پیشاپیش نمی‌توانند تعیین بکنند که چه کسانی حق شرکت در انتخابات را دارند. از این رو ضرورت پیدا می‌کند که هر کس شخصاً آمده، با بیان احوال خود اثبات حقیقت کرده، تعرفه بگیرد. این هم یک شرط ایرانی که لنگی زیادی در کار انتخابات ایجاد می‌کند.

هم‌زمان با تعرفه‌گیری، تبلیغات در زمینه انتخابات نیز جریان دارد [...] همه روزنامه‌ها پر است از نوشته‌هایی در پیرامون انتخابات. هر کس آدم‌هایی را که شایسته انتخاب شدن می‌داند، پیشنهاد و معرفی می‌کند. غیر از روزنامه‌ها، اخطارنامه‌هایی از طرف بعضی از اشخاص و هیئت‌ها منتشر گردیده که به واسطه آنها از اهالی خواسته می‌شود که به نامزدهای پیشنهادی ایشان رأی بدهند.

این را نیز باید تذکر داد که نام‌های نامزدهایی که در سیاهه‌های مختلف ارائه گردیده، غالباً نام‌های عده‌ای از آدم‌هایی است که بین مردم موجب نفرت و اگره نبوده، از سیئات سابقه مبرا و تا حدودی دارای لیاقت

لازمه هستند. در همه سیاهه‌ها یا اسم آقای تقی زاده آمده است و یا این که درباره آن جناب توضیحی داده شده است: «نام جناب تقی زاده را نمی‌نویسیم، زیرا می‌دانیم که ایشان یقیناً در آذربایجان انتخاب خواهند شد.»

ملاحظه می‌گردد که انسان اگر زحمت نکشیده باشد، قدر چیزی را که به دست آورده و یا می‌خواهد به دست بیاورد، نمی‌داند. و "حریتی که بدون ریخته شدن خون به دست آید، بین مردم محترم شمرده نمی‌شود." از این رو بهتر است بین پارلمان گذشته و نامزدان انتخابات کنونی مقایسه‌ای بکنیم: در حالی که قسم اعظم دارالشورای قلی را، که حاصل اعطای مشروطیت از بالا و به دنبال نمایشی جزئی بود، خواص تشکیل می‌دادند، اینک پس از مبارزه و مقاتله دو ساله خونین، در میان نامزدان پیشنهادی مردم نامی از افراد این صنف در میان نیست؛ و این تا حدودی موجب ناخشنودی ایشان است. علت این بی‌اعتنایی جماعت زخم‌خورده به ایشان نیز دیدن روی وکلایشان - که در مجلس اول اکثریت داشتند - است. یک بار دیده است و حالا نمی‌خواهد زیارت کند. حق هم دارد که نمی‌خواهد [...]

در حالی که نماینده بودند، از نمایندگی‌شان سوءاستفاده کرده، تمام امور دولتی را معطل نمودند و تمام اداره حکومتی را از کار انداختند تا بدین طریق خود اهمیت و نفوذ پیدا کنند. اما این بار دیگر نمی‌توانند آن موقعیت را به دست آورند؛ زیرا که اکنون لازمه اهمیت یافتن جان فدا کردن، قربانی دادن و ریاضت کشیدن است که ایشان هرگز مستعد چنین فداکاری‌هایی نیستند.

وضع انتخابات تهران امیدبخش است. اخبار واصله از رشت نیز تسکین‌آمیز و روح‌پرور است. تمام سعی‌ها بر آن است که ایرانیان جوان به نمایندگی انتخاب شوند.

درباره چگونگی جریان انتخاب تبریز اطلاعی ندارم؛ اما ایمان دارم که

مبارزه‌ای که این شهر در طی این مدت طولانی کرده، فداکاری‌های بی‌بدیلی که نموده، محاصره‌هایی که از سرگذرانده، بالاخره تأثیر خود را خواهد گذاشت... تبریز که در مجلس اول وکلای لایق داشته مسلم است که این بار نیز مرتکب خبطی نمی‌شود؛ نمی‌تواند بشود! در هر حال، صورت اجرای انتخابات به طور کلی امیدبخش می‌نماید. از این که چگونگی این امیدها را نتیجه انتخابات مدتی بعد آشکارتر خواهد کرد، نظر قطعی خود را در خصوص انتخابات هنوز بیان نمی‌کنیم و به بعد می‌گذاریم.

احوال کنونی که امیدبخش می‌نماید!

تهران، ۲۰ ژوئیه [۲ اوت] - م. امین

ترقی، ش ۱۷۳، ۴ [۱۷] اوت ۱۹۰۹

[۳۰ رجب ۱۳۲۷]

۴۶

وقایع تهران

اغتشاش در ونک

در شمال تهران، در نزدیکی زرگنده، که سفارت روس در آن جا قرار دارد، دسته‌ای مرکب از اهالی کوی دَوَه‌چی تبریز - که همراه میرهاشم و عین‌الدوله به تهران آمده‌اند - و ممقانی‌ها، که تعدادشان جمعاً در حدود سیصد نفر می‌باشد و از بقایای قشون استبداد هستند، سه روز قبل یاغی شده، به یک ده ارمنی نشین به نام ونک، که در آن نزدیکی قرار دارد، حمله کرده‌اند. اهالی ده هم به دفاع از خود پرداخته‌اند. در همین گیرودار دسته‌ای قزاق به کمک دهقانان شتافته، با آنان درگیر نبرد شده‌اند.

در همین ساعت خبر به شهر رسیده، نیرویی متشکل از مجاهدان و بختیاری‌ها به آنجا گسیل گردیده و یاغیان را به محاصره درآورده‌اند. برای جلوگیری از فرار و پناهنده شدن آن‌ها به سفارت روس هم ابتدا نیرویی بین آن‌ها و سفارت استقرار یافته است. یاغیان هنگام صبح بالاخره عرصه را بر خود تنگ دیده، پراکنده شده و به سوی شاه عبدالعظیم گریخته‌اند. لیکن در یکی از دهات آنجا تماماً به محاصره درآمده، وادار به تسلیم شده‌اند. گمان می‌رود که اینان از طرف بست‌نشینان سفارت تحریک شده باشند.^{۸۹}

محمدعلی میرزا پشیمان شده است

سه روز پیش محمدعلی میرزا، جنابان عین‌الدوله، نیرالدوله، سیدنظرالله، از اعضای مجلس فوق‌العاده را - که وظایف پارلمان را به عهده دارد - جهت صحبت خصوصی به محل اقامت خود - سفارت روس - دعوت کرده است. مدعوین پس از کسب اجازه به زرگنده رفته، با شاه سابق ملاقات کرده‌اند. شاه سابق پس از پذیرفتن ایشان به حضور خود، باکمال تحسر گفته است که: «منظور از دادن زحمت به شما رساندن خواهش و توقعم به ملت است. دو سال است که فتنه‌انگیزان در میانه افتاده‌اند و ضمن آن که مملکت را مستأصل کردند، مرا نیز به این حال و روز انداختند. من بارها خواسته‌ام که خودم را بکشم، اما از این فکر صرف‌نظر کرده‌ام. اکنون که کار به اینجا رسیده، خواهشی که دارم این است که اگر به این حقیقت نظر کرده نمی‌شود که شاه سابق در هر حال پدر شاه فعلی است، به عنوان یکی از آحاد ملت به من امکان داده شود که در گوشه‌ای از ایران مانده، عمرم را به پایان برسانم.»

مدعوین درباره فتنه‌انگیزان از شاه سابق توضیح خواسته و پرسیده‌اند که «بفرمایید فتنه از کدام طرف شده است.» و محمدعلی میرزا پاسخ داده است که «از هر دو طرف!»

از قرار معلوم این خواهش مقبول واقع نشده است. زیرا کسی به صمیمت او باور نمی‌کند. هیچ کس، به هیچ وجه ماندن او را در ایران تجویز نمی‌کند. حکومت عالی‌بر این نظر است که اگر محمدعلی میرزا در ایران بماند، تأمین آسایش مملکت مشکل خواهد شد. در هر صورت، توقع عاجزانۀ وی مورد قبول قرار نگرفته است. برعکس، هیئت جدیدی انتخاب و فرستاده شده است که بروند و دربارهٔ تهیهٔ ترتیبات تبعید هر چه زودتر شاه با سفارت‌های روس و انگلیس مذاکره کنند.

پست را زده‌اند

پستی را که از قزوین می‌آمده، در راه شوسه متوقف کرده، سه هزار تومان پول را برده‌اند. برای یافتن غارتگران تدابیر جدی اتخاذ گردیده است.

بست‌نشینان

حکومت ایران به سفارت روس مراجعت کرده و خواستار شده است که غیر از شاه سابق و افراد خانواده‌اش، کلیۀ متحصنین آن‌جا را به عنوان این‌که خائن دولت و مقصر می‌باشند، برای محاکمه به دولت ایران تحویل دهد. در همین خصوص در حال مخابره با پترسبورگ هستند.

توقیف حبل‌المتین

به موجب فرمانی که از طرف وزارت معارف صادر گردیده، شمارهٔ ۶ روزنامهٔ روزانهٔ حبل‌المتین ضبط گردیده، جلو انتشار آن گرفته شده و مدیرش پس از توقیفی چهل و هشت ساعته آزاد گردیده است.

همۀ تقصیر محرر بیچاره از نوشتن اشتباهی مطالبی بوده که آن را عیناً درج می‌کنیم: «... اینک هزار و سیصد سال است که نژاد ایرانی می‌خواهد پشت خود را از زیر بار سنگین خرافات آنان (یعنی عرب‌های سوسمارخوار) خالی نماید...»

به عنوان این که شریعت خرافات نامیده شده، شورشی صورت گرفته و خواستار شده اند که نویسندۀ آن به موجب قانون اساسی مجازات شود. حتی آقای صدرالعلما، از اعضای مجلس فوق العاده، پیشنهاد می کرده اند که نویسندۀ آن هم مثل شیخ نوری به دار کشیده شود. اما اعضای جوان مجلس به صدرالعلما جواب داده اند که به خاطر یک چنین سهو جزئی انسان را به دار نمی کشند، بلکه براساس قانون محاکمه اش می کنند و به هر مجازاتی که محکوم شود، می رسانندش [...]

به نظر ما در مقابل چنین تحریکات انتقام جویانه ای دولت نمی بایست قانون را زیر پا گذاشته، به تدابیر فوق العاده متوسل شود؛ بلکه شایسته آن بود که در کمال اعتدال قانون را اجرا می کرد. یعنی همان شماره ششم را توقیف می کرد، ولی انتشار روزنامه را متوقف نمی کرد. مدیر روزنامه را نیز به محکمه فرا می خواند و بدون محاکمه و محکومیت هم هرگز توقیفش نمی کرد. زیرا که این آدم نه جانی است و نه خائن؛ نهایت این که یک روزنامه نویس ساده دگراندیش است. حرف آخر این که اگر حکومت به هر تظاهرات جزئی دست پاچه شود، اهمیت خود را از دست می دهد.^{۹۰}

امیر مفخم

امیر مفخم، رئیس بختیاری های حکومت [سابق] در ۲۰ ژوئیه [۲ اوت ۱۹۰۹]، همراه عده ای از افراد خود به شهر آمده، تسلیم حکومت شده است.^{۹۱} وی همراه افرادش به موطن خویش می روند. برای آسوده خاطر کردن حکومت از این که در آن جا فتنه ای برپا نخواهد کرد، پسرش را به عنوان گروگان در تهران باقی می گذارد.

سربازان روس در قزوین

در حال حاضر در حدود دو هزار نفر قشون روس در قزوین مستقر هستند. اینان ده عراده توپ و دو قبضه مسلسل در اختیار دارند. چند روز قبل دو نفر سالدات از اردو فرار کرده، ناپدید شده‌اند. کنسول روس به حکومت مراجعت کرده طلب می‌کند که تا دو روز این سالدات‌ها را پیدا کرده به اردو تحویل دهند؛ در غیراین صورت جناب کنسول به قشون اجازه خواهند داد که تمام خانه‌های قزوین را یک به یک جستجو کرده، سالدات‌های فراری را پیدا کنند.

نامزدهای نمایندگی پارلمان

آقای تقی‌زاده، حسین‌قلی خان نواب، وثوق‌الدوله، آقا میرزا محمدعلی خان [تربیت؟]، آقا میرزا علی محمدخان [تربیت؟]، مستشارالدوله، حکیم‌الملک، معزالسلطان، میرزا حسین خان کسمایی، ذکاء‌الملک، میرزا ابراهیم خان منشی‌زاده، عمیدالحکما، مخبرالملک، اسدالله میرزا، مختارالدوله، دکتر ولی‌الله خان، وحیدالملک، نظام‌الحکما، محسن میرزا، میرزا عبدالقاسم خان، رضاقلی خان رئیس دارالفنون، صاحب نسق، حاجی امین‌الضرب، فهیم‌الملک*، دکتر منوچهرخان و... نامزدهای نام برده که در اکثر سیاهه‌ها معرفی شده‌اند، همه‌شان جوانان ترقی خواه تربیت شده هستند که سنین اکثرشان از ۳۵-۳۰ سال فراتر نرفته است. این آدم‌ها همه مسلکاً حریت پرست هستند.

تهران، ۲۱ ژوئیه [۳ اوت] - م. امین

ترقی، ش ۱۷۴، ۵ [۱۸] اوت ۱۹۰۹

[۱ شعبان ۱۳۲۷]

* در متن فهیم‌الملک نوشته است. منظور خلیل فهیم‌الملک، فارغ‌التحصیل رشته طب از دارالفنون است که نماینده مجلس در دوره‌های ۲ و ۴ از قزوین و در دوره‌های ۶ تا ۹ از قزوین بوده است.

در سفارت روس

امروز در سفارت روس بودیم. با جناب سابلین^{۹۲}، جانشین سفیر ملاقات کردیم. با روی خوش ما را به حضور پذیرفت. روزنامه ترقی همچنان که مورد توجه جناب سابلین قرار گرفت، توجه اعضای دیگر سفارت را نیز جلب کرد.

“روزنامه شما یقیناً روی مسئله ایران نفوذ دارد.”

“بلی، آن طوری نیست که در ایران خواننده نداشته باشیم. در آذربایجان رواج دارد. به علاوه، الان در روسیه اولین روزنامه روزانه [مسلمان؟] است که موافق اصول اروپایی منتشر می گردد.”

“به چه زبانی منتشر می شود؟”

“به ترکی، به شیوه آذربایجانی است.”

“از اعضای سفارت خانه کسانی هستند که می توانند ترکی بخوانند.

لازم است که برای سفارت سفارش بدهیم.”

“از بابت حسن توجه تان تشکر می کنم.”

گفت و گویمان به مسائل سیاسی کشیده می شود. از بیانات جناب سابلین چنین فهمیده می شود که وی از جهت برباد رفتن دیپلماسی ما در نتیجه سیاستی که تاکنون اتخاذ گردیده، خیلی متأسف است. از اعتراف به اشتباهات ابایی ندارد. سیاست روس با حمایت کامل از محمدعلی میرزا شاه سابق و سرانجام در رسیدن کار به این جا، نقش کمی نداشته است. لیکن، ضمن همین حمایت، مجبور شده است که شاه مخلوع را که از تخت و تاج خود دست برداشته، فرار را برقرار ترجیح داده، پناه دهد!

“آیا درست است که ایرانی ها از روس ها ناراضی هستند؟”

“بلی، آن ها نسبت به ما تا حدودی بدگمان هستند! لیکن باید از این

سیاست آخرین مان رضایت داشته باشند. زیرا که تبریز را قشون ما بود که

نجات داد. اگر قشون ماکمی دیر به تبریز رسیده بود، عین الدوله شهر را به تصرف در می آورد. ما شاه را خانه خراب کردیم.“

”درست است؛ اما در آنجا نیز ما دیر جنیدیم. با ستارخان که محبوب سراسر ایران است طرف شدیم و کار را به جایی رساندیم که سردار ملی از ترس ما در کنسولگری عثمانی متحصن شد. امیدوارم که پس از این بتوانیم حسن توجه افکار عمومی را جلب بکنیم. به همین منظور بهتر است با دادن وام به حکومت حالیه کمک بکنیم تا بتواند تمام ادارات را تحت انتظام کامل بیاورد و مملکت روی آسایش و آرامش ببیند.“

”بلی، ما آماده ایم که وام بدهیم؛ اما از آن جایی که وضع دربار در کمال آشفتگی می باشد، برای اطمینان از تأمین پولمان منتظر افتتاح پارلمان هستیم.“

”به ظن عاجزانه ام انکار نمی فرمایید که برای آن که حکومت اقتداری یابد و بتواند از عهده وظایفش بر بیاید، به پول نیاز است.“

”ما زمانی که در دوره محمدعلی شاه می خواستیم وامی جزئی به حکومت بدهیم، تلگراف های اعتراض از اطراف بر سرمان می بارید. آنان خواستار آن بودند که مادام که پارلمان باز نشده، وام داده نشود. اکنون همان تلگراف کنندگان، برای پرهیز از متهم شدن از تناقض گویی توصیه می کنند که تا گشوده شدن پارلمان دست نگه داریم. لیکن آنان چنین می اندیشند که به صورت خصوصی از بانک روس یا انگلیس وام تجارתי بگیرند.“

”جناب عالی درباره ورود ظل السلطان چه فکر می کنید؟ آیا ورود او ناشی از سیاست انگلیسی ها نیست؟“

”توافقمان در این خصوص با انگلیسی ها مشخص است. از این بابت نگرانی نداریم. مضمون تلگرافی را که سفارت انگلیس به ظل السلطان

مخابره کرده، با مضمون تلگراف ما اختلافی ندارد. آن‌ها نیز مثل ما به او توصیه کرده‌اند که از آمدن به ایران منصرف شود.

”ظل السلطان ضمن بیان این‌که از آمدن به ایران هدف سیاسی ندارد، اظهار می‌دارد که پیر و بیمار شده، می‌خواهد آخر عمری در وطن باشد. پس از آن که چند روزی در نزد عموزاده پیرش عضدالملک [نایب‌السلطنه] ماند، به ملک خود خواهد رفت.

”لیکن به نظر من اگر ظل السلطان در ایران بماند، دست به کارهایی خواهد زد. حتی اگر خودش هم نخواهد دست به کاری بزند، آنتریک‌های زیادی در اطراف وجود او شکل خواهد گرفت. شاه مخلوع هم از آمدن ظل السلطان به ایران متوحش است. او از آن بیم دارد که وی در دربار نفوذ کرده، احمدشاه را مسموم گرداند. در حال حاضر در امر غذا و تربیت مشارالیه خیلی دقت و احتیاط می‌کنند. حتی غذایش را به صورت مهر شده به او می‌دهند.“

”گویا از طرف مجلس فوق‌العاده تلگراف اختاری به ظل السلطان زده شده است که از آمدن به ایران صرف نظر کند. اما با این‌همه ظل السلطان خیال بازگشت ندارد. اگر حکومت او را بازداشت کرده، برگرداند و از ایران تبعید نماید، هیچ یک از سفارت‌ها از وی حمایت نخواهند کرد.“

”شاه کی می‌رود؟“

”این را که برایش هفتاد و پنج هزار تومان مواجب تعیین شده، شنیده‌اید؟ حالا حساب می‌کند، ملاحظه می‌کند که چه کسی را به همراه ببرد و کجا برود. در این فکر است که گذران خود را طوری ترتیب دهد که کم‌هزینه و مناسب باشد. اگرچه هنوز جای اقامتش معلوم نشده، در عرض همین یکی دو هفته معلوم می‌شود و حرکت می‌کند.“

تهران، ۲۳ ژوئیه [۱۵ اوت] - م. امین

تسرقی، ش ۱۷۵، ۶ [۱۹] اوت ۱۹۰۹

[۲ شعبان ۱۳۲۷]

وقایع تهران

استحصال پول

به علت خالی بودن خزانه دولت اوضاع مالی حکومت جدید بی نهایت وخیم است. تمام افکار مشغول یافتن راه‌های استحصال پول است.

تصمیم گرفته شده است که از هر کدام از ثروتمندان به نسبت ثروتشان پولی گرفته شود. بدین منظور اقداماتی شده است؛ لیکن از چنین اقداماتی برای اداره یک حکومت کاری ساخته نمی‌شود. اکنون به فکر تدابیر دیگر هستند. بعضی‌ها بر این نظر هستند که قسمتی از جواهرات گران‌بهای سلطنتی را فروخته، تبدیل به پول بکنند. اما خیلی‌ها با این نظر مخالفت دارند و از آن‌جایی که فروش این جواهرات که بنا به رسوم و سنن از دیرباز نگهداری شده‌اند، احتمالاً گرد ملالی بر تخت و تاج شاه جوان‌بخت بنشانند، اظهار نارضایی می‌کنند.

برای به دست آوردن پول کارساز راهی جز استقراض به نظر نمی‌رسد. اما از که قرض شود؟ تا افتتاح پارلمان قرضی نخواهند داد.

کمیسیون مالیه در تلاش آن است که تا افتتاح پارلمان قرضی جزئی بکند؛ اما اگرچه انگلیسی‌ها با این نظر مخالفتی ابراز نمی‌دارند، روس‌ها در این باره تردید نشان می‌دهند. در حالی که اعتراضات محافل مختلف روس‌ها را، بنا به همین شرط، از دادن وام به محمدعلی میرزا، شاه سابق، بازداشته، اکنون آنان در دادن وام به ملت تردید می‌کنند؛ و این تعجب‌آور است.

و با این همه روس‌ها بر این ادعا مصر هستند که سیاست‌شان نسبت به ایران تغییر کرده است. حال آن‌که نه با حرف، بلکه با فعل است که باید نشان بدهند که سیاست‌شان واقعاً تغییر یافته است.

از گردآوردن مالیات نیز وجه قابل اعتنایی به دست نمی‌آید [...] مقداری از آن را حکومت و مقداری دیگر را انقلابیون گرفته و خرج کرده‌اند و اگر حالا بخواهند مالیات بگیرند، مثل آن خواهد بود که بخواهند از یک گوسفند دو پوست بکنند. پول درآوردن بدین صورت جز پایین آوردن اعتبار رژیم مشروطه و افزودن بر نارضایی و اعتراضات حاصلی نخواهد داشت.

در هر صورت، برای رو به راه کردن کارها احتیاج به استقراض است؛ و این استقراض، به هر صورتی که باشد، به زودی عملی خواهد شد.

انتصابات

برای تأمین آسایش در مملکت و استقرار نظم و نظام در ایالات، حاکم‌هایی تعیین شده، اعزام می‌شوند.

برای جمع‌آوری مالیات‌های عقب افتاده در ایالات، که در این هنگام به علت احتیاج مبرم به پول فوریت دارد، انتصابات تا حدودی شتاب‌آلود صورت می‌گیرد. حالا به علت همین شتاب‌زدگی است، یا به هر علت دیگر، انتصابات به طور کلی بحث‌انگیز هستند.

از حاکم‌های متعددی که در این روزها تعیین شده‌اند، تنها سه نفرشان از نقطه نظر انقلابی جدید هستند و می‌توان در زمره آزادی‌خواهان به شمارشان آورد.

دیگران عبارت هستند از همان ارباب استبداد دوره سابق. مثلاً برای حکومت ایالت مهمی چون فارس، فردی چون عین‌الدوله محاصره‌کننده تبریز فرستاده می‌شود. و همین جنبه کار، آزادی‌خواهان را بی‌نهایت مکدر و ناامید می‌کند.

اگرچه به جهت این‌که این انتصابات از زیر دست سپهدار و وزیر داخله [سردار اسعد] می‌گذرد، به ظن و گمان‌هایی میدان می‌دهد. با این همه به هیچ وجه فهمیده نمی‌شود که به جهت کدام ملاحظات چنین کرده

می شود. می گویند که این هم از بی پولی است. زیرا وقتی امثال عین الدوله به حکومت ایالت‌هایی چون فارس تعیین می شوند، آنان می توانند تا زمان به دست آمدن پول از جایی، از «کیسه فتوت» خود خرج کنند تا بعداً وجه خرج کرده را از مالیاتی که جمع آوری می کنند و یا از استقراض که به عمل می آید، برداشت نمایند. اگر این خبر درست بوده باشد و تصمیمات حکومت مشروطه در امر انتصابات واقعاً مبتنی بر ملاحظاتی از این قبیل بوده باشد، در این صورت خیلی جای تأسف است. زیرا که در این مورد بین رژیم سابق و رژیم فعلی فرقی ملاحظه نمی گردد؛ چه در آن دوره نیز حکومت را به مبلغ معینی می فروختند و این‌ها نیز آن را در معرض خرید و فروش قرار می دادند [...]

امیدواریم که حکومت جوان عیوب چنین سیاست خطرناکی را دریابد و [...] به مانند یک حکومت آزاد و مشروطه عمل کند. یعنی که کارگزاران خود را نه براساس موقعیت خانوادگی و اجتماعی اشخاص، بلکه بر مبنای استعداد و قابلیت که آن‌ها در عرصه عمل نشان می دهند، انتخاب نماید. در این صورت است که با سپردن هر کاری به کاردان خود، پایه خویش را استحکام می بخشد.

شاه سابق

زندگی شاه سابق در سفارت به سختی می گذرد. احوالش پریشان است. در سراسر روز پا از اتاق خود بیرون نمی گذارد. اوقاتش از دست امیربهادر جنگ، که در گوشه‌ای از سفارت توی چادری به سر می برد، تلخ است؛ و با این همه گاهی او را برای گفت‌وگو احضار می کند.

همراهان شاه سابق

در اجلاسی که با شرکت هیئت منتخب مجلس فوق‌العاده و نمایندگان سفارت‌ها بر پا گردیده، درباره کسانی چون امیربهادر جنگ،

مجلل [السلطنه]، حاجی محمداسماعیل [مغازه] و دیگران که به اتفاق شاه سابق در سفارت روسیه متحصن شده‌اند تصمیم گرفته شده است که همه‌شان بر اساس قانون محاکمه و مجازات شوند. غیر از شخص شاه و افراد خانواده‌اش همه متحصنین بدین صورت محاکمه خواهند گردید.

م.امین

ترقی، ش ۱۷۶، ۷ [۲۰] اوت ۱۹۰۹

[۳ شعبان ۱۳۲۷]

۴۹

الطاف همایونی نسبت به [روزنامه] ترقی

تهران - موافق فرمان اعلی حضرت، شاهنشاه جوان‌بخت، احمدشاه، مربی شاه اسمیرنوف، در نامه‌ای که به مخبرتان نوشته، خواهش ذات همایونی را بیان کرده است که ارسال یک شماره روزنامه ترقی را به عنوان «تهران، اعلی حضرت شاهنشاهی» به اداره اخطار کند.

مخبر تهرانمان، مظهر التفات شاهانه قرار گرفتن روزنامه ترقی در ایران را به ما خبر می‌دهد. این خبر موجب مسرت و شادمانی ما است. زیرا که روزنامه ترقی از ابتدای انتشار خود تا امروز، صفحات خود را برای ایران گشوده، ضمن آن‌که به طور بی طرفانه و موافق حقیقت اخبار مفصلی درباره وقایع و حوادث ایران نوشته، مقالات ویژه‌ای نیز برای رهنمون شدن ایرانیان به راه تمدن و ترقی درج کرده است. ترقی روزنامه‌ای است که ترقی، آبادنی و استقلال ایران را از جان و دل آرزو می‌کند. از همین روی، مظهر توجه و اعتنای شخص اول ایران قرار گرفتن چنین روزنامه‌ای موجب مباهات و دلخواه فوق‌العاده اداره‌مان است.

ضمن اظهار تشکرات صمیمانه از الطاف شاهانه شاهنشاه جوان‌بخت،

به عرض می‌رسانیم که روزنامه‌مان بعد از این هم از هر خدمتی که برای آبادی و استقلال ایران از دستش برآید، حتی الامکان کوتاهی نخواهد کرد. با کمال افتخار اعلام می‌کنیم که روزنامه‌مان به جهت موضعی که در قبال مسائل ایران دارد، مظهر تقدیر و رغبت مجاهدان غیور ایران، که در راه احیا و تجدد آن تا حد جانبازی تلاش می‌کنند، می‌باشد.

اداره

ترقی، ش ۱۷۶، ۷ [۲۰ اوت] ۱۹۰۹

[۳ شعبان ۱۳۲۷]

۵۰

از تهران

وضع حالیه

وزارت‌خانه‌ها هنوز نظم و ترتیب لازم را نیافته‌اند. وزیران بیش‌تر در حال آمد و رفت به دربار هستند. به علت گشوده نشدن دارالشورای ملی هنوز اطلاعی دربارهٔ کم و کیف لوایحی که وزیران در دست تهیه دارند، در دست نیست. بی‌پولی لنگی زیادی در کار راه‌اندازی ماشین دولت ایجاد می‌کند و بعضاً به پاره‌ای تناقضات میدان تظاهر می‌دهد. ملاقه‌بازان دورهٔ سابق، اگرچه اکنون دستشان از دیگ کوتاه است، به دست‌آویزهای گوناگون در دربار می‌پلکنند و در اطراف وزرای جدید موس موس می‌کنند و بدیهی است که به فکر لفت و لیس می‌باشند. تعجب این جاست که در این گیرودار گاهی نیز لقمه‌های چربی به چنگشان می‌افتد.

به مناسبت ظهور نارضایی در بین قشر کاردان و بافرهنگ و معرفت اهالی از بابت این‌که چنین وضعی در دربار حاکم است و بین دوست و

دشمن فرقی نهاده نمی‌شود، افکار عمومی رفته رفته جالب دقت می‌شود. این وضع را روزنامه‌های محلی تهران مورد انتقاد قرار نمی‌دهند؛ زیرا، در عین حال که تا حدودی عادت کرده‌اند مداهنه و مداحی هستند، در عین حال از گرفتار شدن به سرنوشت جبل‌المتین بیمناک‌اند.

لیکن به هر حال حکومت حالیه نمی‌تواند به سان رژیم محمدعلی میرزا افکار عمومی را نادیده بگیرد. از این رو مثل آن است که بی‌قیدی خود را تا حدودی با مسامحه تعدیل می‌کند.

این حال پس از ورود جناب آقای تقی‌زاده خودنمایی می‌کند. بنا به اخبار موثقی، جناب آقای تقی‌زاده در نطق مفصلی که درباره نحوه تشکیل حکومت فعلی ایراد فرموده‌اند، ضمن تنقید حالت فعلی و عدم فعالیت احزاب، در مجلس فوق‌العاده گفته‌اند که: «راستی تا کی این وطن بیچاره ما همچنان ملک طلق مشتی خائن باقی خواهد ماند؟ راستی این شاهزادگان چقدر سعادت‌مندند که در مملکت هرگونه اصولی که قائم می‌شود، اینان آقا بالاسر می‌شوند. در استبداد این‌ها، در مشروطیت این‌ها، در بابی‌گری این‌ها، در اسلامیت این‌ها، در هر حال [و هوایی] این‌ها. کار این‌ها باید دیگر یک‌باره یک‌سره شود. برای اداره مملکت که می‌خواهد دوره نوری را آغاز کند، آدم‌های نو باید جستجو کرد. دیگر بس است که مملکت همچنان نوکر این آقایان باقی بماند. دیگر باید نو شود.»^{۹۳}

افکار و نظریات جناب تقی‌زاده که به طور شفاهی بین مردم منتشر گردیده، مورد استقبال فراوان قرار گرفته، با عباراتی چون «این سخنان بیانگر مقاصد ملت است» تقدیر و تصدیق می‌گردد.

به مناسبت این که مقاصد وطن‌پرورانه انسان‌هایی که با نثار خون و جان کسب آزادی کرده‌اند، با جرئت از جانب یک مجاهد حقیقی چون تقی‌زاده بیان و اخطار می‌شود، لاجرم تأثیر می‌گذارد. ارباب دربار چشم بسته به اطراف، بیدار می‌شوند و جانی نو در کالبد حکومت دمیده

می شود. در نتیجه چنین تنقیداتی انتصاب عین الدوله به حکومت فارس الغاگردیده است. شخص دیگری به حکومت فارس تعیین خواهد شد. آری حکومت هر چه قدر مرفعی هم باشد، تنقید مردم را لازم دارد. اگر تنقید نباشد، مقاصد ملی به دست نمی آید. این یک قاعده عمومی است.

تربیت شاه جوان بخت

شاه در حال حاضر چند نفر مربی دارند که یکی از آنان معلم زبان روسی ایشان، جناب اسمیرنوف است و دیگری یک فرانسوی است. غیر از اینها، لله ایرانیه هم دارند [...]

مشروطه خواهان تربیت هر چه بهتر ذات همایونی را خیلی جدی می گیرند. لایحه تدابیری که در این خصوص باید اتخاذ گردد چنین است که حق و حقوق شش ساله آتی معلم روسی ایشان را موافق قرار داد منعقدہ پرداخت کرده، او را از شاگرد خود جدا کنند. به طور کلی مصلحت آن است که اعلی حضرت همایونی را از دست مرییان خارجی خلاص کرده، تربیت ایشان را به عهده علمای زبده با اخلاق ایرانی بگذارند تا این نونهال باغ مشروطیت را با تعالیم و روحیات حمیده ملی پیروانند.^{۹۴}

م. امین

تشریح، ش ۱۷۷، ۹ [۲۲ اوت] ۱۹۰۹

[۵ شعبان ۱۳۲۷]

۵۱

از تهران

اعدام و توقیف

خبر اعدام... مشهور، «قهرمان» تبریز، میرهاشم را با تلگراف داده بودیم.

این بدبخت به هنگام فتح تهران فرار کرده، در زرگنده بست‌نشین شده بوده است. در آن‌جا آدم‌های او، دَوَه‌چی‌ای‌ها، که هنگام فرار از تبریز به تهران [پس از تصرف محلات دَوَه‌چی و سرخاب به دست رزمندگان مشروطه‌خواه در رمضان ۱۳۲۶] به همراه خود به تهران آورده بود - به علتی غوغایی به راه می‌اندازند. سفارت به این عنوان که «این‌جا جای غوغاگری نیست» او و آدم‌هایش را بیرون می‌رانند. این بدبخت پس از آن در قلعه، ده متعلق به انگلیسی‌ها، رحل اقامت می‌افکند؛ اما به علت درگیری‌ای که در آن‌جا پیدا می‌کند، به دهات دیگر می‌رود. در این دهات با لباس و قیافهٔ مبدل روزگار می‌گذرانده، تا فرصتی یافته، خودش را به سویی بکشاند. اما دست‌قضا وی را که باعث آن‌همه خون‌ریزی‌ها بوده کور می‌کند و در حالی که همراه برادر خود سرگردان می‌گشته‌اند، مورد سوءظن قزاقان ایرانی که در شمیرانات قراول می‌داده‌اند قرار گرفته، دستگیر و به حکومت تحویل داده می‌شوند. در همان روز در محکمهٔ نظامی محاکمه و محکوم به اعدام می‌شود و صبح روز بعد از چوبهٔ داری که دوباره در میدان توپ‌خانه بر پا گردیده، برای عبرت ناظران آویزان می‌گردد.

مرحوم در جریان استنطاق خود، ضمن اعتراف به تقصیرات خویش گفته بوده است: «من می‌دانم که شما مرا خواهید کشت. بکشید. ولکم فی قصاص حیوة یا اولوالباب. فقط بدانید که برادرم تقصیری ندارد. هر چه کرده‌ام، من کرده‌ام.»

میرهاشم به هنگام دستگیری هشتصد لیرهٔ عثمانی و چند هزار تومان پول ایرانی به همراه داشته، که ضبط گردیده.^{۹۵} برادرش هنوز در توقیف است.

پس از اعدام میرهاشم، رفیق‌اش حاجی میرزا مسعود پسر حاجی میرزا حسن نیز دستگیر و برای محاکمه به محکمه سپرده شده است.

ظل السلطان

ظل السلطان، پس از گذشتن از رشت، چون به منجیل می‌رسد، حاکم منجیل جلو او را گرفته، از طرف کمیته رشت توقیف‌اش کرده، اظهار می‌دارد که ناگزیر از فرستادن او به رحمت آباد است...

شاهزاده پیر، که خود را اسیر می‌بیند، با اجازه حاکم منجیل به تعدادی از دوستان و آشنایان خود در تهران و نیز به حکومت تلگراف می‌زند. مسخره‌ترین آن‌ها تلگرافی است که به عنوان یکی از وزرا مخابره شده است. متن آن، به جهت جالب بودنش عیناً نقل می‌گردد:

حضرت اجل برادرم! یک روز از کمیته* ستار چنین تلگرافی آمد که مرا با چند سوار به رحمت آباد ببرند. خبر می‌گیرم، نه راه کالسکه رو دارد و نه راه اسب رو. شما ببینید که این حکم را درباره نایب السلطنه، عین الدوله و لیاخوف نکردند. من اگر گناهکار هم باشم، گناهم بیش‌تر از آن‌ها که نیست. هر کدام از آنان اقلأ در خانه خود راحت هستند. در عالم برادری از حضرت اجل خواهش می‌کنم که غیرتی نماید. حضرت اجل سپهسالار نسبت به من لطفی دارند. از شما هم حرف‌شنوی دارند و اشخاص و وزرای دیگر هم از ایشان حرف‌شنوی دارند. یکی از دو کار را در حق من بکنید. یا در تهران و یا در اصفهان، به هر شکلی که خاطر جمع باشید، مرا در خانه خودم بگذارید و در اطرافم هم قراول بگذارید. اگر چنان‌که... راضی نشدند و تشخیص دادند که وجودم مضر است و شایسته خدمت شما نیست، در آن صورت مرا از ایران مرخص بفرمایید که از همین راه که آمده‌ام برگشته، به فرانسه بروم. به هر گناهکاری، به هر مقصری این قدر رعایت و رحم می‌شود. به سر پسر امیر اکبر میرزا، از حضرت عالی خواهش می‌کنم. اگرچه می‌دانی که از زندگی فرنگستان چقدر متنفر هستم، در صورتی که بخواهید و اولیای دولت مانند مرا در خانه

* در متن کمیته خوانده و در زیرنویس آن را عاجز و کوچک ترجمه کرده است.

خودم در تهران و یا اصفهان مصلحت نمی دانند، اقدام بکن که من به فرنگستان برگردم. هر نوع تضمین هم بخواهند، بده که بروم در سویس* [؟] آسوده بنشینم و خودم به این خیلی راضی هستم. مرا به غیرت مخصوص به ذاتان از این خفت، ذلت و کشمکش خلاص فرمایید. انتظار دارم که به هر تدبیری باشد، یکی از این دو کار را برایم بکنید و حکمش را گرفته برایم بفرستید. خواهشمندم که به منزلتان نروید، آسوده نشوید، مرا آسوده بکنید! ۹۶

نظر حکومت در این خصوص را با تلگراف خبر داده‌ایم. تحقیر این چنین ظل‌السلطان، بر مستبدان کسوت مشروطه در برکرده گردآمده برای لغت و لیس تأثیر زیادی گذاشته است و حساب کار خود را کرده‌اند.

قرض‌های شاه

وزارت عدلیه خطاب به طلبکاران شاه سابق اعلان کرده است که مقدار و مبلغ طلب‌های خود از شاه سابق را پیش از خروج ایشان از ایران به عدلیه اطلاع دهند تا ترتیب کارها داده شود؛ وگرنه پس از عزیمت شاه سابق، این امر ممکن نخواهد شد.

پس از انتشار این اعلان عریضه‌هایی از جانب خیلی‌ها به عدلیه واصل می‌شود که در میان آن‌ها مدعیان طلبکاری از پنجاه هزار تومان گرفته تا نهصد و پانصد تومان وجود دارند. اعضای سفارت فرانسه هم از جمله طلبکاران هستند. اتباع خارجه برای مطالبه طلب‌های خود به وزارت خارجه مراجعه می‌کنند. دیون محمدعلی میرزا در تهران تخمیناً بالغ بر دوست هزار تومان است. هرگاه این اعلان از مدتی قبل به تبریز هم اعلام می‌گردید، حدس زده می‌شود که در آن جا نیز طلبکاران زیادی برای او پیدا می‌شد. زیرا که وی در دوره ولیعهدی خویش در آن جا گوش نابریده‌ای باقی نگذاشته است.

* در متن سولوس نوشته است.

محاكمه جبل المتین*

محاكمه جبل المتین از چند روز پیش در عدلیه جریان دارد. این حادثه اهالی را به هیجان آورده است. گروهی در تلاش آن هستند که به هر صورتی شده این روزنامه نویس را حتی الامکان به مجازات سنگینی محکوم کنند. اما جدیت و اصرار ایشان جوانان عارف مسلک را نسبت به محکوم بیچاره به دفاع برمی انگیزاند. مظلومیت او نقل هر مجلس و محفلی است. به نظر معارفمندان پشت این محاكمه ارتجاع پنهان شده است و نتیجه اش می تواند برای آتیۀ مطبوعات خیلی خطرناک باشد.

اعضای هیئت منصفه ای که از جانب عدلیه برای محاكمه جبل المتین تعیین گردیده، تماماً محافظه کار... هستند و هدف اکثرشان هم غرق کردن محکومشان می باشد.

جوانان معارفمند در عرض حالی که به عدلیه تسلیم کرده اند، خواهش می کنند که نماینده آن ها نیز به عضویت هیئت منصفه مورد بحث پذیرفته شود تا این محاكمه بی طرفانه صورت گیرد.

ترقی، ش ۱۷۹، ۱۱ [۲۴ اوت] ۱۹۰۹

[۷ شعبان ۱۳۲۷]

۵۲

استقبال ملی

روز شنبه جناب آقای تقی زاده به معیت آقاسید محمد رضا [مساوات؟] و دیگران به تهران وارد شدند. تهران جناب ایشان را به صورتی فوق العاده پیشواز کرده، این وجود محترم را که ماده تجسم اندیشه آزادی و

* تفصیل ماجرا در «توضیحات و تعلیقات»، شماره ۹۰، آمده است.

مشروطیت است و امید آینده ایران و وطن می باشد، به شایستگی تجلیل کرد.

انسان به دیدن این پیشواز و نگرستن در این شادی ها در عالم افکار فرو می غلتد و در دنیایی از تصورات مستغرق می گردد. در زمان به توپ بسته شدن مجلس دارالشورای ملی کسی گمان نمی کرد و نمی توانست هم بکند که به زودی همان مشروطیت افتاده در زیر پای نحس استبداد، دیگر باره به ایران باز گردد و پیشوایان آن تجلیل، درهم کوبندگان ذلیل گردند. ملت ایران در حقیقت هم به صورتی نامنتظره اظهار وجود کرد. حتی خود حضرت تقی زاده هم که امروز به حق مورد تجلیل واقع گردیده، مظهر الطاف و احساسات صمیمانه ملی می باشند، چنین روزی را در تصور نمی آورده اند.

به یادم است، هنگامی که به همراه تعدادی از رفقای خود از چنگال لیاخوف در رفته، زیر حمایت سفارت انگلیس از باکو می گذشتند، به خدمتشان رسیدیم.

در آن هنگام مشعل انقلاب به تازگی در تبریز شعله ور شده، نام نامی سردار ملی ستارخان به تازگی شروع به انعکاس در آفاق کرده بود. این جنبش یگانه اعتراض برخاسته بر ضد وحشگیری های تهران در ایالات بود که نتیجه اش هنوز بر کسی معلوم نبود. آیا این اخگر برجسته در تبریز خواهد توانست به آتشی فروزان بدل شود و همه ظالمان و خائنان را بسوزاند؟ و یا این که واپسین شعله های حریق فرونشانده می شود و با چند بیل خاک و خل و یا با چند دلو آب می توان خاموشش کرد؟

و در مصاحبه ای که با آقای تقی زاده داشتم، به منظور پی بردن به عقیده حقیقت قرین ایشان، که نسبت به حقایق امور ایران آشنایی و اشراف به حق داشتند و در میان گرداب همان حقایق دست و پا زده بودند، نظرشان را درباره حرکتی که در تبریز آغاز شده بود پرسیدم. مشارالیه

اظهار فرمودند که به نیروی تبریز چندان اعتقادی ندارند!! احتمال آن که آن رشادت و اقدامات ستارخان، به علت مهیا نبودن اسباب و امکانات به بارنشینای شان بی حاصل شود بسیار است. با این همه، حتی اگر این آتش خاموش هم کرده شود، باز از نظر تاریخی حائز اهمیت [بسیار] است.

ملاحظه می‌کنید که حتی آقای تقی‌زاده هم که علت ذی‌حق این عید ملی و پیشواز مشروطیت پرستانه هستند، امید آن را نداشته‌اند که در عرض این مدت کوتاه چنین استرداد حقوقی امکان‌پذیر گردد.

آری پیامبر شدن و پیشگویی کردن در سیاست دشوار است و حقایق امور ایران این دشواری را دو چندان می‌کند. ملت ایران به هر حال امتحان اجتماعی بزرگی داده است. اگرچه در این راه گرفتار مشکلات و مصایب زیادی شده، به گونه‌ای که حتی ارباب سیاست ایران هم انتظارش را نداشته‌اند، استعدادنامه‌اش را گرفته، به سعادت امروزی نایل آمد.

کسانی که از دست استبداد به ممالک بیگانه پناه برده، برای رهایی مملکتشان در آن جا به فعالیت پرداخته بودند، اندکی بعد برای جانفشانی به میدان مبارزات گشوده شده در نقاط مختلف ایران فراخوانده شدند. آقای تقی‌زاده به تبریز آمده، دست در دست هم‌وطنان خویش آن محاصرات را متحمل شدند؛ و اکنون به تهرانی که با تذلیل ترکش کرده بودند، با تجلیل برمی‌گردند.

خبر ورود ایشان به قزوین به واسطه تلگراف به دوستان و دوستداران تهران می‌رسد و تنی چند از نزدیکان شان تا قزوین به پیشوازشان می‌روند و از آن جا به همراهی فوجی از مجاهدان به سوی تهران حرکت می‌کنند. روز شنبه نهار را در شاه‌آباد خورده، پس از استراحت به طرف مقصد حرکت می‌کنند.

در همین جا سر پیشوازکنندگان باز می‌شود. از هر چند قدم درشکه، کالسکه و یا اسب و الاغ به استقبال آیندگان توقف کرده، جاده را بند

می آورند. مردم با نماینده محبوب، ناطق سیاسی فعالشان دیدار تازه می کنند و ربوبی می نمایند. در جریان این دیدارها تصادف های غریب، احساسات عالی و مناظر امیدبخش مشاهده می گردد. چنان ربوبی می کنند که گویی پدری و پسری از تبعید برگشته و یا دو برادر بعد از سال ها دوری از هم همدیگر را یافته اند. آری، هم مسلکی فراتر از برادری و پدر و فرزندی است. زیرا تهران شاهد اظهار خرسندی ناشی از اختلاف مسلک فرزندی از دار آویز شدن پدرش بوده است.

موکب ملی با چنین وضعی حرکت می کند. فوج حریت سرخ بیرق، فرقه مجاهد به پیشواز می آید. درشکه های تقی زاده و رفقایش را در میان گرفته، تشییع می کنند.

هیئت محترم بدین ترتیب به مهرآباد نزدیک می شود. در این جا نیز یک فوج دوست نفری مجاهد در کمال نظام ایستاده اند و سلام می دهند. به محض پدیدار شدن کالسکه آقای تقی زاده، فریادهای «زننده باد تقی زاده» به آسمان بلند می شود. هیئت استقبال شونده به مجلس پذیرایی آماده شده در اسکله مهرآباد تشریف فرما می شود. پس از توقف کوتاه و صرف شربت و شیرینی باز به راه می افتند. تمام دیده ها با تبسم شادی ناظر جشن امروزی هستند، نزدیک به پنجاه درشکه و پانصد نفر مجاهد سواره در این استقبال شرکت دارند.

هیئت تجلیل بدین منوال به حرکت خود ادامه می دهد. از گردوغبار برخاسته از حرکت اسبان و درشکه ها چشم چشم را نمی بیند. هوا بسیار گرم است و بادی گرم در وزش است. و با این همه انسان از این فشار طبیعی یک روح معنوی می گیرد و از مشاهده ظفر ملی به وجد می آید. موکب در میان بانگ های «زننده باد» به سوی شهر می آید. یک گروه صد نفری از بریگاد قزاق در نزدیک شهر صف کشیده، ایستاده است. به هنگام عبور کالسکه آقای تقی زاده قزاق ها با نظام تمام سلام می دهند.

این منظره تأثیر زیادی روی انسان می‌گذارد. وجودی را که دو سال پیش در به در به دنبالش بودند تا کشان کشان به باغ شاه ببرندش، اینک برای عزیمتش به همان باغ‌شاه با کمال نظم و کرنش پیشواز می‌کنند. آقای تقی‌زاده بر سر سفره شیرینیات، که از طرف جناب سردار منصور، وزیر پست و تلگراف در باغ‌شاه ترتیب یافته، تشریف‌فرما می‌شوند. جناب سید یعقوب شیرازی در جریان صرف شربت نطق مختصری ایراد می‌کنند. در این‌که این‌جا همان جایی است که قتل‌گاه نمایندگان حامی ملت بوده و اینک محل برگزاری چنین تشریفات غرورانگیزی شده است، یک عالم معنی نهفته است و در این استقبال، استقبال ملی احساس می‌گردد.

هئیت محترم از این‌جا برخاسته، از دروازه باغ‌شاه وارد شهر شده، به سوی آرام‌گاه حاجی میرزا ابراهیم‌آقا، نماینده تبریز، که در واقعه به توپ بسته شدن مجلس در باغ امین‌الدوله شهید شده بود، عازم می‌شوند. جماعت گرد آمده در هر دو سوی کوچه‌ها و خیابان‌ها با کف زدن‌های مداوم و با فریادهای «زننده باد آقای تقی‌زاده» اظهار محبت می‌کنند. آرام‌گاه حاجی میرزا ابراهیم‌آقا در سوی دیگر شهر قرار دارد. تا آن‌جا فاصله زیادی است. جماعت در سراسر این راه طولانی در حال پیشواز هستند. زن، کودک، پیر و جوان همه از خانه‌ها بیرون ریخته‌اند.

چادر بزرگی سر قبر زده شده است. قبر با گل‌ها و لاله‌ها تزیین گردیده است. نزدیک به پنج - شش هزار نفر از اهالی زیر این چادر تجمع کرده‌اند [کذا]. در این‌جا واعظی به پا خاسته، نطقی ایراد می‌کند. نطقی که بیش‌تر روضه‌خوانی است تا سخنرانی. وی برای مجاهدات و فداکاری‌های انجام شده و قربانی‌های داده شده در طی این دو سال و فلاکت‌ها و ریاضیت‌هایی که تبریز در این مدت متحمل شده، نوحه‌سرایی می‌کند. جماعت بر سر خود می‌زند و می‌گرید. سرانجام پس از فاتحه‌خوانی

برای روح پرفتوح حاجی میرزا ابراهیم آقا، جمعیت متفرق می‌شود. آقای تقی‌زاده و رفقایشان به اتفاق دسته‌ای از تشیع‌کنندگان به سوی منزلی که در خیابان پست‌خانه برای اقامت ایشان در نظر گرفته شده، حرکت می‌کنند.

کوچه‌های مسیر عبور موکب آب‌پاشی شده، مجاهدان در هر دو سوی آن‌ها با کمال نظم و ترتیب صف کشیده، سلام می‌دهند. اهالی هم همچنان با شعار «زننده باد» مشارالیه را استقبال می‌کنند. مردم به آقای تقی‌زاده اعتماد زیادی دارند و این جناب را به عنوان یگانه مبارز راه آمال خود می‌شناسند و به فضل و دیانت ایشان ایمان دارند.

با آشنایی صحبت می‌کنم. به من تبریک می‌گوید و ادامه می‌دهد: «لله‌الحمد، تقی‌زاده‌مان هم آمد، ان‌شاءالله بسیاری از نقایصمان برطرف خواهد شد.»

امیدواریم که جناب آقای تقی‌زاده، که از ابتدای مشروطیت تاکنون حق و حقیقت را اساس تمام اعمال و حرکات خود قرار داده‌اند و در پرتو صداقت خود چنین مقامی را کسب کرده‌اند، بعد از این نیز بتوانند از عهده برآوردن امیدهای بزرگی که مردم به ایشان بسته‌اند، برآیند.

اما مردم نیز باید در اظهارات خود صمیمی باشند؛ وگرنه تقی‌زاده‌ها هر چه قدر فعال، هر چه قدر صمیمی، هر چه قدر با همت هم باشند، باز بدون پشتیبانی مردم نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. مردمی که آزادی و مشروطیت خود را با نبردهای خونین و دادن قربانی‌ها به دست آورده‌اند، به یقین به چنین راز مهمی وقوف دارند و بی‌گمان تقی‌زاده‌های متعددی خواهند پرورد.^{۹۷}

م. امین

نرقی، ش ۱۸۰، ۱۲ [۲۵ اوت] ۱۹۰۹

[۸ شعبان ۱۳۲۷]

از تهران

مطلقیت حاکمه

واضح است که دوره انقلاب در زندگی هر مملکت حساس‌ترین و جدی‌ترین زمان‌هاست. در این زمان کارها نه به عقل، بلکه عادتاً به احساسات بستگی دارد و هر آن می‌توان منتظر وقوع شورش و جنبش شد.

از همین رو انقلابیون راست که برای تحقق آرزوها و آمال خود، سرعت و مطلقیت [دیکتاتوری] را دستور کار خویش قرار دهند تا با رسیدن به هدف‌های موردنظر خود، مملکت را به آسایش سوق داده، برای استقرار و حفظ آسایش در مملکت و فرونشستن تلاطمات امکان بدهند.

اگر انقلاب طوفان تلاطم‌انگیزی است برای پاک کردن مملکت از لوث استبداد، مطلقیت حاکمه نیرویی است برای تأمین آرامش آن تلاطم که به واسطه‌اش حیات اجتماعی گل‌آلود شده است. به واسطه مطلقیت حاکمه است که حیات اجتماعی از تعفن کسب کرده مبرا شده، زلال می‌گردد. وجوب چنین قوه حاکمه‌ای در ایران با شدت روز افزونی احساس می‌شود.

عادتاً در کشورهایی که انقلاب کرده‌اند، اختیار حاکم مطلق، همچنان که در ترکیه به سردار اعظم محمود شوکت پاشا^{۹۸} سپرده شده، به یک فرد صاحب نفوذ و اعتماد و اقتدار سپرده می‌شود. زمام اختیار کلیه ادارات دولتی، لشکری و کشوری به عهده کفایت مغز و درایت عقل و نیروی اراده‌اش واگذار می‌شود. این شخص مظهر اعتماد مردم، مملکت را به حال نظامی درآورده، آرامش و آسایش را در کشور برقرار می‌کند و

راه بازگشت ارتجاع و استبداد را مسدود می‌کند و مملکت را از خطر رهانیده، آن را به استعداد تجددکارانه نیروهای اجتماعی وا می‌گذارد. لیکن ایرانی‌ها، اگر چه پس از ورود جناب آقای تقی‌زاده به تهران، با توجه به بعضی از حوادث، به چنین نیروی سریع‌العمل و مقتدری احساس نیاز کردند، به علت ممکن‌الاجرا ندانستن امر سپردن کلیه اختیارات به یک فرد در شرایط خاص ایران، هیئت متشکل از بیست نفر به نام «هیئت مدیره» تشکیل دادند. این هیئت که افرادش از طرف مجلس فوق‌العاده انتخاب گردیده، وظیفه‌دار اجرای همه امور بوده، دارای اختیار حاکمیت مطلقه خواهد بود. جناب آقای تقی‌زاده هم به عضویت همین هیئت انتخاب گردیده‌اند.

این هیئت عهده‌دار مسئولیت‌های بزرگی است. اهالی استقرار نظم و امنیت و آرامش مملکت و انداختن آن در راه اصلاحات را از این جمع چشم می‌دارند.

در ملاقاتی که درباره هیئت مدیره با آقای تقی‌زاده داشتیم، این یگانه سیاستمدار ایران در پاسخ به سؤال «هیئت مدیره چه خواهد کرد؟» خبرنگارتان، گفتند: «کارهایی را که هیئت مدیره به زودی انجام خواهد داد، عبارتند از: اتخاذ تدابیر لازم جهت محو کردن پندارهای ارتجاع و آمادگی برای جلوگیری از هر حرکت مخل نظم و آرامش؛ جست‌وجوی راه‌های به دست آوردن پول، که امروزه نیاز فراوانی به آن داریم؛ توجه به تربیت شاه و تصفیه دربار از افراد مشکوک و آوردن افراد قابل اعتماد به جای ایشان؛ توجه بیشتر به نیروی انتظامی مملکت و آوردن آن به حالی که دارای نیروی لازم برای محافظت ایران نو باشد؛ اتخاذ تدابیر لازم و انجام اقدامات سنجیده برای اخراج نیروهای روس از قلمرو ایران. انجام امور زیاد دیگری نیز در مد نظر است و ما در این جا تنها به ذکر آن‌هایی که فوریت دارند بسنده کردیم.»

«آیا مجلس فوق‌العاده پس از تشکیل هیئت مدیره استعفا می‌دهد؟»
 «آری، لازم بود که استعفا کند؛ اما به علت پاره‌ای ملاحظات باقی
 می‌ماند؛ لیکن در امور اجرایی دخالتی نمی‌کند. هفته‌ای یک‌بار تشکیل
 جلسه می‌دهد و از کارهایی که هیئت مدیره انجام می‌دهد، کسب اطلاع
 می‌کند.»

ضمناً هیئت مدیره دارای هیئت (سکسیون / شعبه)‌هایی خواهد بود
 که در صورت لزوم از اعضای مجلس فوق‌العاده نیز برای شرکت در آنها
 انتخاب خواهند شد.

امید می‌رود که این هیئت بتواند به امور مهم ایران که فوریت دارند،
 سروصورتی دهد و با ایفای مسئولیتی که بر عهده گرفته، خدمتی به حق و
 شایسته به وطن بکند.

شاه سابق

قرار است فردا یا پس فردا، محمدعلی میرزا، شاه سابق به قصد عزیمت به
 روسیه از تهران خارج شود. وی را دوستان نفر قزاق ایرانی تا قزوین همراهی
 خواهند کرد و از آنجا به بعد قزاقان روسی مشایعت‌اش خواهند نمود.

جواهرات دولتی

تحقیقات نشان می‌دهد که جواهرات دولتی دستخوش نقصان‌ها شده
 است. تخمین می‌زنند که در حدود نصف این جواهرات حیف و میل شده
 باشد. ضمن جستجو در خزانه دولتی پنجاه هزار اشرفی در توی یک
 جعبه کوچک [کذا] پیدا شده است. این موضوع باعث تعجب زیاد
 درباریان شده است. گمان بر آن است که کسی حدس نزده است که پولی
 توی آن جعبه بوده باشد و اشتباهاً باقی مانده است. وگرنه، محمدعلی
 میرزا می‌توانست با استفاده از این اشرفی‌ها مقاومت بیشتری بکند و
 رفتن به سفارت را کمی به تأخیر بیندازد.

انتخابات

دوره عمل انتخابات تهران به پایان رسیده است. تمام نامزدها معروف به آزادی خواهی هستند. انتخاب وکلا به زودی صورت خواهد گرفت.

روزنامه نو

روزنامه‌ای به نام ایران‌نو در طی هفته آینده به انتشار خواهد آغازید. این روزنامه از نظر قطع و شکل و برنامه نخستین روزنامه‌ای خواهد بود که به شیوه اروپایی در ایران منتشر خواهد گردید. خبرنگارتان محمد امین رسولزاده در انتشار این روزنامه شرکت مستقیم خواهد داشت.^{۹۹}

تهران - م. امین

ترقی، ش ۱۸۳، ۱۶ [۲۹] اوت ۱۹۰۹

[۱۲ شعبان ۱۳۲۷]

توضیحات و تعلیقات

۱. روزنامه ارشاد که از دسامبر ۱۹۰۵ تا ژوئن ۱۹۰۸ به سردبیری احمد آقاییف در باکو منتشر گردیده، از ژانویه تا آوریل ۱۹۰۶ دارای یک ضمیمه فارسی نیز بوده است. از این ضمیمه جمعاً ۱۳ شماره به قلم ادیب‌الممالک منتشر گردیده است. علت توقیف خود ارشاد چاپ مقاله‌ای با امضای فلان‌کس (عزیر حاجی بیکوف) در آن بوده است.
۲. منظور از اتابک اعظم در این جا عین‌الدوله، صدراعظم وقت، است.
۳. متن فرمان به نقل از ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۴۷، بخش اول، ص ۱۲۶.
۴. تا پیش از سال ۱۹۱۸ تقویم یولیان در روسیه متداول بود و از آن به بعد در روسیه هم مثل نقاط دیگر اروپا و... تقویم گرگوری متداول گردید. با افزودن ۱۳ روز به تقویم یولیان - البته از سال ۱۹۰۰ به بعد - می‌توان آن را به تقویم گرگوری تبدیل کرد. بدین ترتیب ۲۰ فوریه به ۵ مارس تبدیل می‌شود که مقارن است با ۱ محرم ۱۳۲۴.
۵. Tre pov (۱۸۵۵-۱۹۰۶). رئیس‌پلیس مسکو از ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۵. او در ۱۹۰۵ فرماندار نظامی سنت‌پترزبورگ و سپس وزیر مشاور کشور شد. او مبدع گروه‌های سازمان یافته اوباش موسوم به «صدهای سیاه» بود. اصطلاح ترپوویسم به مفهوم سیاست پلیسی خشن است.
۶. در روز ۹ [۲۲] ژانویه ۱۹۰۵، گروه کثیری از مردم سنت‌پترزبورگ به رهبری کشیشی گابون نام، به منظور رساندن تقاضاهای خود به گوش تزار، به سوی کاخ زمستانی راه‌پیمایی کردند و نگهبانان کاخ به روی مردم دست‌خالی آتش گشودند. در جریان این حادثه بیش از صد نفر کشته و تعداد زیادی زخمی شدند. این حادثه سرآغاز انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه به شمار می‌رود.
۷. جنبشی که از سال‌های ۷۰-۶۰ سده ۱۹ میلادی در عثمانی شروع شده و به انقلاب ژوئیه ۱۹۰۸/جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ منجر گردید، به «جنبش ترکان جوان» شهرت یافته است. این جنبش مراحل گوناگونی را از سرگذرانده است. فعالیت‌های نسل اول ترکان جوان که «نو عثمانیان» خوانده شده‌اند، به صدور قانون اساسی و اعلان مشروطیت در دسامبر ۱۸۷۶ منجر گردید و مجلس گشایش یافت؛ اما سلطان

عبدالحمید در فوریه ۱۸۷۸ به عمر مشروطیت اول عثمانی پایان داد. فعالیت ترکان جوان کم و بیش در دوران اختناق عبدالحمید، به ویژه در اروپا و در زیر پرچم حزب اتحاد و ترقی ادامه یافت و تحت تأثیر انقلاب ۰۷-۱۹۰۵ روسیه و انقلاب مشروطیت ایران وارد مرحله جدیدی شد و سرانجام به پیروزی انقلاب در ژوئیه ۱۹۰۸ و افتادن زمام امور کشور به دست حزب اتحاد و ترقی منجر شد.

۸. ترتیب‌دهنده کتاب، کلمه آغازین مصراع دوم را در جایی مشتمل [ص ۲۰] و در این جا مشتمل خواننده و حدس زده است که سراینده اش عبدالحسین خاذن تبریزی (۱۸۷۳-۱۹۱۸) بوده باشد؛ در حالی که محمد امین رسول‌زاده خود در یکی از نوشته‌هایش آن را از نامق کمال نقل کرده است. رک. عصر یمینین سیاوشی، ص ۱۷۲.

۹. ظاهراً اشاره است به حادثه ۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۴ تهران که در جریان آن طلبه‌ای عبدالحمید نام شهید و واعظی زخمی گردید.

۱۰. به دنبال تشدید و دامنه‌یابی انقلاب ۱۹۰۵، تزار در ۱۷ اکتبر همان سال به‌ناگزیر بیانیه‌ای صادر کرد که به «مانیفست اکتبر» شهرت یافته است. تزار در این بیانیه قول به رعایت آزادی‌های مدنی و انتخاب دوما (مجلس) قانونی را داد. این بیانیه با استقبال بورژوا-لیبرال‌ها مواجه شد و به دنبال آن احزابی چون کادت و اکتبريست تشکیل گردید. اما احزاب چپ ضمن آن که از آزادی‌های ناشی از بیانیه مذکور برای تشدید فعالیت علنی و گسترش دامنه سازمان‌های حزبی استفاده کردند، از انتقاد به آن بیانیه باز نماندند. تزاریسم به دنبال صدور مانیفست اکتبر در عین حال دست به کار سرکوبی سرسختانه انقلابیون نیز شد و به‌ویژه قیام مسلحانه دسامبر مسکو را در هم شکست.

۱۱. منظور نخستین قانون اساسی عثمانی است که توسط هیئتی از دولت‌مردان عثمانی تحت سرپرستی مدحت پاشا تدوین گردید و پس از اعمال تغییراتی به دست سلطان عبدالحمید در آن به منظور توسعه نامحدود اختیارات سلطان، در ۲۳ دسامبر ۱۸۷۶/۷ ذی‌الحجه ۱۲۹۳ اعلان شد. این قانون اساسی پس از تعطیل مجلس عمومی عثمانی در فوریه ۱۸۷۸ عملاً منسوخ گردید. این قانون اساسی پس از پیروزی انقلاب ژوئیه ۱۹۰۸ احیا گردیده، در سال ۱۹۰۹ تغییرات زیادی در آن داده شد.

۱۲. مظفرالدین شاه در ۲۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ درگذشت و مقاله حاضر یک روز بعد از آن به چاپ رسیده است.

۱۳. روزنامه هفتگی تکامل ارگان علنی سازمان سوسیال دموکرات همت بوده و از ۱۶ دسامبر ۱۹۰۶ تا مارس ۱۹۰۷ جمعاً ۱۴ شماره از آن درآمد، سپس توقیف گردیده است. محمد امین رسول زاده، س.م. افسندیف، م. عزیزبیکوف، ن. نریمانوف، س.م. سلطانوف، م. حاجینسکی و زینلوف از نویسندگان آن بودند.

۱۴. هامان وزیر کافر فرعون بوده است.

۱۵. نمایندگان دوره اول مجلس که برای عزیمت به تهران راه جلفا - باکو - انزلی را انتخاب کرده بودند، روز ۲۳ ذی قعدة از تبریز حرکت کرده، در نیمه دوم دهه اول ذی حجه در باکو بوده اند. گزارش این مسافرت را حاجی میرزا آقا فرشی، یکی از نمایندگان، که بعدها هم بارها به نمایندگی انتخاب گردید، در چند شماره محرم ۱۳۲۵ جریده ملی، ارگان انجمن تبریز به چاپ رسانده است. خبر حضور نمایندگان آذربایجان غیر از روزنامه تکامل، در نشریات دیگر باکو و از آن جمله مجله فیوضات نیز منعکس گردیده است. حاجی میرزا ابراهیم آقا هم در گزارش خود نوشته است که «اهالی ایران، یعنی فعله های بیچاره و از وطن آواره که قریب ده هزار نفر در قریه صابونچی و بالاخانه در کارخانه های نفت با کمال عسرت و ذلت مشغول فعلگی هستند، وکلارا دعوت کردند... زیاده از حد ملاقات ایشان موجب غصه و تکدر گردید که بیچاره ها به چه ذلت از ایران، از دست حکام و مالکین، خودشان را در زیر پای چرخ ها و ماشین تلف می کنند...» (جریده ملی، ش ۴۶، ۶ محرم) و ش ۴۷ (۱۳ محرم ۱۳۲۵).

در مورد میرزا فضلعلی آقا رک: بحران دموکراسی در مجلس اول، به کوشش غلامحسین میرزا صالح (تهران، طرح نو، ۱۳۷۲).

۱۶. تاج گذاری محمدعلی شاه در ۴ ذی حجه ۱۳۲۴، بدون حضور نمایندگان صورت گرفته و به دنبال شورش تبریز در روزهای ۷-۲۱ ذی حجه و پافشاری آنها در مورد اجرای درست موازین مشروطه و قانون و عزل نوز و پریم، شاه به ناگزیر در ۲۸ ذی حجه به عزل نوز و پریم تن در داد.

۱۷. verst واحد طول در روسیه، معادل ۱/۰۶ کیلومتر.

۱۸. احتمالاً منظور حاجی شیخ علی اصغر لیلایوی (لیل آبادی)، از ناطقین پرشور و با استقامت مشروطه خواه است که بعدها روس ها به دستاویز این که وی قفقازی و از اتباع روسیه است، دستگیر، تبعید و احياناً سربه نیست اش کردند؛ چه، پس از تبعید از تبریز دیگر خبری از وی به دست نیامده است.

۱۹. به طوری که ملاحظه می شود بین مقاله سابق و این مقاله نزدیک به یک سال و نیم فاصله افتاده است. در این مدت کار روزنامه نگاری محمد امین رسول زاده با

گسیختگی‌هایی، کم و بیش، ادامه داشته است. وی، پس از توقیف تکامل، در جانشین آن، یولداس، که تنها سه شماره از آن در اوت و سپتامبر انتشار یافت، قلم زد و در دسامبر ۱۹۰۷ به همکاری با ارشاد پرداخت و مقالاتی در آن روزنامه به چاپ رساند و پس از توقیف ارشاد در ژوئن ۱۹۰۸ در زمره هیئت تحریریه روزنامه ترقی که در همان ماه ژوئن به انتشار آغازید، درآمد.

در این مدت رویدادهای مهمی در ایران اتفاق افتاده است که گویا رسول‌زاده را فرصت پرداختن به آنها نبوده است. از جمله ادامه کشمکش بین مجلس و دربار و نیروهای آزادی‌خواه و ارتجاعی که همچنان جریان داشته است. اتابک که در آوریل ۱۹۰۷/ربیع‌الاول ۱۳۲۵ به صدارت رسیده بود، در رجب/اوت همان سال به دست عباس آقا تبریزی ترور گردید. این واقعه هم‌زمان با سازش روس و انگلیس درباره تقسیم ایران به مناطق نفوذ صورت گرفت. آشوب توپخانه در ذی‌قعدة ۱۳۲۵/دسامبر ۱۹۰۷ حلقه‌ای بود در زنجیر توطئه‌های ضد مشروطه که به بمباران مجلس در جمادی‌الاول ۱۳۲۶/ژوئن ۱۹۰۸ منجر شد. قیام و مقاومت مسلحانه تبریز که مقدماتش از ماه‌ها پیش فراهم آمده بود، از بعد از بمباران مجلس وارد مرحله جدیدی شد. اعزام نیروهای سرکوبگر به سر وقت تبریز بعد از آن ادامه پیدا می‌کند. در این هنگام تبریز به دو بخش تقسیم می‌گردد: نیمه‌ای از آن تحت تصرف استبدادیون و ارتجاعیون است و نیمه دیگر تحت نفوذ و اداره مشروطه‌خواهان و مجاهدان. عین‌الدوله و سپهدار در همین روزها به کنار شهر می‌رسند.

در مورد کشته شدن نایب محمد اهرابی در ۱۹ رجب ۱۳۲۶ و مذاکرات با عین‌الدوله و گذشتن دسته‌ای از دوه‌چیان از مرز استبداد و مشروطه‌خواهی در روز ۲۴ رجب و کشته شدن حاج جلیل مرندی در این روزها و... رجوع شود به کسروی، تاریخ مشروطه، صص ۷۱۸-۴۱؛ محمد تقی جورابچی، حرفی از هزاران کاندر عبارت آمد (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳) صص ۹-۱۴؛ و بلوای تبریز (ویجویه به کوشش کاتبی) صص ۴۸-۱۳۰ و...

۲۰. انجمن ایالتی اجلال‌الملک را در تاریخ ۳ شعبان ۱۳۲۶/۳۱ اوت ۱۹۰۸ به نایب الایالگی آذربایجان تعیین کرد و این تصمیم را طی تلگراف‌هایی به اطلاع نمایندگان دول خارجی مقیم تبریز و نیز وزارت داخله رساند.

۲۱. پیشروی مجاهدان خیابان تا پل سنگی و ششکلان و مجاهدان امیرخیز به سوی دوه‌چی و غارت خانه امام جمعه و خانه‌های اطراف آن و باز پس گرفته شدن سنگ‌های فتح شده در روز چهارشنبه ۶ شعبان ۱۳۲۶/۳ سپتامبر ۱۹۰۸ صورت گرفته است.

۲۲. در این زمان، یعنی در حدود ۷-۶ شعبان، مجاهدان سهلان و دهات اطراف در دبه سهلان سنگر گرفته، در برابر نیروی بزرگ ماکو که به طرف تبریز در حرکت بوده، ایستادگی می‌کنند و تنی چند از سواران ماکویی را نیز می‌کشند؛ اما پس از رسیدن دنباله این لشکر خون‌خوار، روستائیان شکست خورده، در روز ۱۲ شعبان تاوان سنگینی پرداختند.

۲۳. در متن ابوالحسین نوشته شده، اما از روی قراین باید ابوالحسن خان معاضدالسلطنه پیرنیا باشد که برادرزاده میرزانصرالله خان مشیرالدوله، صدراعظم زمان سلطنت مظفرالدین شاه بوده و در دوره پیش از مشروطه کارمند سرکنسولی تفلیس و سپس کنسول باکو بوده و در جریان جنگ ارمنی - مسلمان به واسطه حمایت از بعضی از ارامنه و مسلمانان به عنوان اتباع ایران ثروت سرشاری اندوخته بود. وی در اوایل جنبش مشروطه به ایران برگشته، در زمره مشروطه‌خواهان درآمد و به ریاست انجمن آذربایجان و نمایندگی دوره اول مجلس انتخاب گردید و پس از بمباران مجلس تحت حمایت سفارت انگلیس و به همراهی تقی‌زاده و دهخدا و... به اروپا رفت و به اتفاق تقی‌زاده دست به فعالیت‌هایی در لندن زد. پس از فتح تهران به نمایندگی دوره دوم مجلس و سپس چند بار و از آن جمله در دوره سلطنت رضاخان به وزارت رسید.

۲۴. اکثر رزمندگانی که از قفقاز به یاری مبارزان مشروطه خواه می‌آمدند و به نام مجاهدان قفقازی شهرت یافته‌اند، ایرانی و به‌ویژه آذربایجانی بوده‌اند. تعدادی فدائیان ارمنی و گرجی نیز در سنگرهای دفاع از مشروطه در تبریز و گیلان و تهران جانبازی کرده‌اند که از آن میان گرجیان از شهرت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند. گرجیان غالباً به انگیزه فراخوان حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه و سازمان‌های وابسته به آن حزب بود که داوطلب جانبازی در عرصه انقلاب ایران می‌شدند. آن‌ها در ترکیب دسته‌های تشکیل یافته به رهبری کمیته ولایتی سوسیال دموکرات‌های کارگری قفقاز به آذربایجان ایران اعزام می‌گردیده‌اند و به همراه خود اسلحه و مهمات و به‌ویژه بمب می‌آورده‌اند. آن‌ها حتی یک لابر اتوار بمب‌سازی در تبریز تأسیس کردند. تریا که نام مستعار یک رزمنده گرجی به نام مگه لاذره (Mgeladze) بوده و شخصاً در جنگ‌های تبریز شرکت داشته و مقاله‌ای درباره نقش سوسیال دموکرات‌های قفقاز در انقلاب مشروطیت ایران تألیف کرده است، در این باره چنین می‌نویسد: «در این جا [سنگرهای تبریز] بود که برای اولین مرتبه بمب به کار رفت. با پرتاب بمب بود که عده زیادی از دشمنان مردم ایران را از پای درآوردند. و [بر اثر] این امر بود که وحشت

مستبدین را فراگرفت. ستمگران در حال مرگ به گرجی‌هایی که از قفقاز آمده و با خود رعد و برق به همراه آورده بودند، لعنت می‌فرستادند.» (به نقل از پاولویچ، م و دیگران، انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن، ترجمه محمدباقر هوشیار (تهران، ۱۳۵۷)، ص ۱۲۹).

جالب توجه است که خود شجاع‌نظام مرندی هم سرانجام با انفجار بمبی که به ابتکار حیدرخان عمواغلی در لابرآتوار بمب‌سازی تبریز ساخته شده بود، به قتل رسید.

تعدادی از مجاهدان قفقازی، و از آن جمله گرجی، در میدان‌های نبرد انقلابی آذربایجان جان باخته‌اند که یکی از آن‌ها چلیتوی گرجی بود. تشییع جنازه شکوهمند این رزمنده پرشور در تبریز به حادثه‌ای فراموش نشدنی تبدیل شده است. (تاریخ مشروطه، ص ۷۶۷).

یکی از دوستان اهل زنوز صحبت می‌کرد که در نزدیکی زنوز مرند گوری وجود داشته که به «گرجی قبری» (قبر گرجی) معروف بوده است. سالخورده‌گان ده می‌گفته‌اند که این گرجی به دست آدم‌های شجاع‌نظام کشته شده بوده است. مدت‌ها پس از مرگ آن گرجی گرجیانی بر سر قبرش حاضر می‌شوند و یکی از آن‌ها می‌خواند:

بسیز گلمیشدیک قیزیل کمر باغلیاق گلمه میشدیک زرنشانانا آغلیاق
[ما آمده بودیم کمر زرین بر میان بندیم نیامده بودیم که برای زرنشان بگرییم]
زرنشان از قرار معلوم شبیه اسم آن مجاهد گرجی گمنام بوده است.

۲۵. پیشه‌وری که سنین نوجوانی و جوانی خود را در میان مهاجران کارجوی ایرانی در باکوی سال‌های دهه‌های نخستین سده بیستم گذرانده، در مورد «همشهری» چنین می‌نویسد: «قفقازی‌ها و اهالی محل، ایرانی را همشهری خطاب می‌کردند و او را پست و حقیر می‌شمردند. حتی خود همشهری نیز برای خود شخصیتی قائل نبود. او را تحقیر می‌کردند و در رستوران‌ها، ترن‌ها و در محل تفریح و تفرج اجتماعی راه نمی‌دادند. همشهری از برده و غلامان دوره اسارت پست‌تر و حقیرتر بود. او مانند حیوانات کارگر برای کارکردن، زحمت کشیدن و کتک خوردن خلق شده بود. خود او همه این‌ها را تحمل می‌کرد، زیرا در میهن خود علاوه بر این‌که از این پست‌تر، و از این بی‌حقوق‌تر بود، کار هم گیرش نمی‌آمد...» (تاریخچه‌ی حزب عدالت، ص ۱۵-۱۶).

۲۶. از قرار معلوم علی‌قلی خان سردار اسعد برادری به نام سردار حکمت نداشته است.

برادران زنده وی در آن تاریخ عبارت بوده‌اند از خسروخان سردار ظفر، یوسف‌خان امیر مجاهد و نجفقلی خان صمصام‌السلطنه. برادر اخیر که بزرگ‌تر از سرداراسعد و در آن تاریخ ایل بیگی بختیاری بوده، به سفارش سرداراسعد که به اشاره دولت انگلیس از پاریس به ایران آمده بود، به سوی مشروطه گرایش پیدا کرد.

۲۷. جلسه موردبحث در پرتو فعالیت دکتر مسیح‌خان حافظ‌الصحه، از مشروطه‌خواهان اصفهانی و به دعوت صمصام‌السلطنه در محلی به نام شلمزار چهارمحال بختیاری با شرکت دویست و پنجاه نفر از سران بختیاری تشکیل گردید و دکتر مسیح‌خان در آن جلسه سخنرانی کرد و پس از مذاکراتی که دو سه روز طول کشید، اعلام گردید که «ایل بختیاری برای مبارزه با استبداد و تحکیم رژیم مشروطیت آماده و مهیا می‌باشد.» (به نقل از نورالله دانشور علوی، تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری، (تهران، ۱۳۳۵)، ص ۲۴)

۲۸. بین مقاله سابق و نخستین گزارش مندرج در این بخش در حدود دو ماه و دو سه روز فاصله است. بعد از چاپ مقاله سابق و دو سه مقاله دیگر از محمدامین رسول‌زاده، که آخرین اش مقاله‌ای بوده است تحت عنوان «ترور علنی» و در شماره مورخ ۱۶ فوریه [مارس] ترقی به چاپ رسیده، وی از طرف سازمان همت به ایران اعزام گردیده و پس از آن مقالاتش شکل گزارش به خود گرفته است. عنوان اصلی تمام مقالات بعدی «نامه‌های ایران» است و به طوری که خواهیم دید از رشت و تبریز و ارومیه و تهران گزارش گردیده‌اند.

۲۹. منظور عیدنوروز سال ۱۲۸۸ شمسی است.

۳۰. اجمال سیرحوادث رشت تا این تاریخ از این قرار بود: پس از بمباران مجلس، گیلان هم مثل سراسر ایران، جز شهر تبریز، زیرسایه استبداد صغیر فرو رفته بود. با ادامه مقاومت تبریز، مشروطه‌خواهان گیلان نیز به فعالیت مخفی پرداخته، به یاری مجاهدان قفقازی به تشکیل کمیته سرّی ستار و گروه‌های رزمنده مجاهد توفیق یافتند و سرانجام در روز ۱۶ محرم ۱۳۲۷/۷ فوریه ۱۹۰۹ سردار افخم حاکم گیلان را کشته، دارالحکومه را به تصرف و بیرق مشروطه را بر فراز آن به اهتزاز درآوردند. پس از آن سپهدار اعظم تنکابنی را - که پیش از آن در آستانه جنبش مشروطه فرماندهی نیروهای سرکوبگر را داشته و در معیت عین‌الدوله برای درهم شکستن مقاومت تبریز به آذربایجان اعزام گردیده و پس از مشاهده اوضاع جنبش توده‌ای مسلحانه در تبریز زیر فرمان گرد آزادی ایران به مازندران برگشته و در املاک خود چشم به راه پیش‌آمدها نشسته بود - برای تصدی فرماندهی نیروهای انقلابی گیلان، به رشت

دعوت کردند. پس از آمدن سپهدار در رأس نیروهای تحت فرمان خود به رشت، انجمن ملی در این شهر تشکیل گردید و نیروهای انقلابی گیلان به فرماندهی این بزرگ زمیندار خود را برای فتح تهران آماده کردند.

ج.پ. چرچیل، ترجمان سفارت انگلیس در تهران، که مدتی پس از تصرف رشت به دست نیروهای آزادی‌خواه و انقلابی از طریق باکو - انزلی - رشت به تهران رفته، گزارشی به تاریخ ۱۸ مارس ۲۵/۱۹۰۹ صفر ۱۳۲۷ تهیه کرده است که نقل قسمت‌هایی از آن روشن‌گر می‌نماید: «... هم از مناظر شخصی خودم، هم از اکتساباتی که از منابع مختلفه نمودم، کاملاً بر من مکشوف گردید که کلیه طرح نقشه این هیجان رشت [یعنی تصرف شهر] در قفقاز ریخته شده و به توسط یک عده قفقازی داوطلبی که تعداد آن‌ها بالغ بر پنجاه نفر نبوده، به موقع اجرا گذارده شده. در عرض شش ماهه‌ای که از آن زمان گذشته، بر عده این‌ها افزوده شده و از قراری که به من اظهار شده، فعلاً علی‌التخمین عده آن‌ها به سیصد و پنجاه نفر رسیده است. در این ضمن یک عده معتابهی از ایرانیان تبعید شده هم به رشت آمده‌اند...»

در همان کشتی که مستر چرچیل از باکو روانه انزلی بوده، سی نفر قفقازی مسلح نیز عازم گیلان بوده‌اند و «همکاران آن‌ها در رشت با تهنیت و شادی کامل» آن‌ها را استقبال کرده‌اند. وی در حدود صد میل از جاده رشت به تهران را نیز «تحت سلطه قفقازیان» دیده است. در جریان ملاقاتش با سپهدار «یکی از اعضای کمیته رولوسیونرها (انقلابیون) [کمیته ستار؟] هم حضور داشته است. و «بیرق‌های سرخ تقریباً در بالای هر خانه‌ای [در رشت]» در اهتزاز بوده است. (کتاب آبی، ج ۲، ص ۶۱-۴۵۹).

یکی از مأموران سفارت روس هم که در اوایل مه ۱۹۰۹ از باکو به تهران باز می‌گشته، «از رشت تا قزوین سخنان قفقازی‌ها را که به زبان روسی گفتگو می‌کرده‌اند»، شنیده است. و سابلین، مستشار ارشد سفارت روس در گزارش خود به وزارت خارجه، در تأیید سخن مأمور مذکور، افزوده است که «دو نفر گاریچی تبعه روسیه اهل قفقاز نزد ترجمان دوم [سفارت] آمدند و به منظور بازگشت به باکو تقاضای پروانه عبور برای نشان دادن به مأموران نظامی شاه که در راه هستند نمودند و متذکر شدند که این پروانه فقط تا کرج... لازم است، و پس از آن بیم و هراسی وجود ندارد؛ زیرا، از آن‌جا تا خود رشت هم ولایتی‌های خودمان ایستاده‌اند و ما مثل این است که در قفقاز سفر می‌کنیم. (کتاب فارنجی، گزارش‌های سیاسی وزارت امور خارجه روسیه (تهران، نشر نور، ۱۳۶۶)، ج ۲ ص ۱۹۱).

در گزارش دیگری که یک روز بعد به وزارت امورخارجه روسیه ارسال گردیده

اظهارنظر شده است که «سپهدار از عناصر انقلابی قفقازی در میان انقلابیونی که به ایران وارد شده‌اند هراسناک است و ظاهراً این عناصر به فرمان او نیستند.» (همان ص ۱۶۵). در ورقه اخباری که در تاریخ ۲۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۷/۱۴ آوریل ۱۹۰۹ تنظیم گردیده، آمده است که «از طرف قفقازیة روس، ارمنی و مسلمان، همه روزه با سلاح وارد [رشت] می‌شوند.» (تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، ص ۳۹۴).

۳۱. تاجر باشی‌ها عمال ایرانی روس‌ها بودند و منافع روسیه را در ایران تأمین می‌کردند. حاجی صمدخان یکی از دو تاجر باشی متنفذ رشت بود. در مورد فتنه‌انگیزی‌های بعدی این بیگانه‌پرست، رک: ابراهیم فخرایی، گیلان در جنبش مشروطیت، (تهران، جیبی، ۱۳۵۳)، صص ۲۱۴ و ۲۳۰ و ۲۳۸ و ۲۴۸.

۳۲. کمیته ستار که کمیته‌ای بود سرّی و قیام رشت را رهبری کرد، دارای چند کمیسیون فرعی بود که کمیسیون‌های جنگ و مالیه از آن جمله بودند. کمیسیون جنگ حکم ستاد فرماندهی را داشت و اعضایش عبارت بودند از: حسین کسمایی و انتصارالسلطان از طرف مجاهدان گیلان، پیرم از طرف مجاهدان ارمنی داشناک، والیکو از جانب مجاهدان گرجی، صادقوف از طرف قفقازی‌ها، و سیدعلی مرتضوی از سوی مجاهدان آذربایجانی. وظیفه کمیسیون مالی عبارت بود از تهیه پول و تأمین نیازهای مالی کمیته ستار.

۳۳. مجاهد، نامی بود که حزب اجتماعیون - عامیون ایرانی برای خود پذیرفته بود. این حزب در سال ۱۹۰۵ به رهبری نریمان نریمانوف تشکیل گردید. اکثریت اعضای آن را کارگران ایرانی مشغول به کار در معادن نفت و مس و مؤسسات صنعتی دیگر باکو و اطرافش تشکیل می‌دادند. این حزب با کمیته باکوی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه و سازمان همت وابسته به آن - که بیشتر کارگران مسلمان سوسیال دموکرات قفقاز در آن عضویت داشته‌اند - پیوند تنگاتنگ آرمانی و تشکیلاتی داشته است و تا حدودی می‌توان گفت که شاخه ایرانی آن‌ها به شمار رفته است. کمیته مرکزی آن که در باکو مستقر بود، مرکب بود از مبارزانی چون نریمانوف، میرزا جعفر زنجانی، شهدی حسین سرابی، محمد تقی شیرین‌زاده، نورالله خان یکانی و...

این حزب در پُرت پترووسک (مخاچ قلعه)، خاساویورد - هر دو از شهرهای داغستان -، گروزنی - از مراکز صنعتی چچن - اینقوش بعدی -، تفلیس و عشق‌آباد که همه از کانون‌های تجمع مهاجران و کارجویان و کارگران ایرانی بودند و نیز در بعضی از شهرهای ایران چون تبریز، ارومیه، خوی، قزوین، تهران، رشت و... شعبه داشت. رابینو که اطلاعات جالبی درباره «فرقه فدائیان از مجاهدین» در بادکوبه

به دست داده، در یادداشت‌های سال ۱۹۰۶ خود در بین انجمن‌های منعقد شده در گیلان از «انجمن مجاهدین به نام اجتماعیون عامیون شعبه قفقاز» نیز نام برده است. (رابینو، مشروطه گیلان، صص ۵-۱۰۲ و ۱۱۰).

حزب مجاهد با تشکیل کمیته‌های امداد در باکو و تفلیس در بسیج و اعزام دسته‌های فدایی برای کمک به رزمندگان تبریز و نیز رشت و همچنین تهیه و ارسال اسلحه و مهمات و ادبیات انقلابی به کانون‌های درگیری نیروهای استبدادی و آزادی‌خواه نقش فعالی داشت. بعدها اکثر بقایای اعضا و فعالان این حزب به حزب عدالت که سرانجام نام حزب کمونیست ایران را برای خود برگزید، وارد شدند.

محمد امین رسول‌زاده که به نمایندگی از طرف سازمان همت در رشت حضور داشته، به تشکیل شعبات فرقه مجاهد در قزوین و آستارا اشاره کرده است.

۳۴. در جریان قیام رشت که به تصرف آن شهر در تاریخ ۱۶ محرم به دست مجاهدان انقلابی منجر گردید، در حدود هیجده نفر از مجاهدان به شهادت رسیدند که از آن جمله بودند پاشاخان شوشی و مخوی گرجی. پاشاخان از قرار معلوم یک دانشجوی قره‌باغی بوده که بر اثر خدعه یکی از سربازان فوج سیلاخوری محافظ دارالحکومه - که دست‌هایش را به علامت تسلیم بلند کرده بوده - کشته شده است. گویند در حالی که دانشجوی جوان در حال احتضار بوده، قاتل به اسارت درآمده‌اش را پیش‌اش می‌آوردند تا قصاص‌اش کنند، اما پاشاخان جوانمردانه می‌گوید: «من از حق خود گذشتم... من از حق خود می‌گذرم تا همه بدانند که قصد ما آدم‌کشی نیست، بلکه ما به قصد کسب آزادی است که سلاح به دست گرفته‌ایم. خواهش می‌کنم کاری به او نداشته باشید...» (گیلان در جنبش مشروطیت، ۱۲۰).

ابراهیم فخرایی نام گرجی به قتل رسیده را میشا چاپاریدزه ذکر می‌کند، اما رسول‌زاده او را مخوی گرجی نامیده است. در این مورد همین قدر می‌توانیم بگوییم که این چاپاریدزه غیر از گرجی دیگری به نام پروکوفی آپراسینوویچ چاپاریدزه است که از فعالان حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در قفقاز و به‌ویژه در باکو بوده که در ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۸ همراه بیست و پنج کمیسر دیگر کمون باکو تیرباران گردید. ۳۵. سلطان مجید غنی‌زاده (۱۸۶۶-۱۹۳۷). در شماخی به دنیا آمد و در مکتب «مجلس» سیدعظیم شروانی، مدرسه شهری شماخی، انستیتوی معلمان آلکساندروفسکی تفلیس تحصیل کرد و نخستین مدرسه نوع جدید روس - مسلمان قفقاز را در سال ۱۸۸۷ در باکو تأسیس کرد. ناگفته نماند که محمد امین رسول‌زاده خود از تحصیل‌کردگان همین مدرسه بود.

غنی‌زاده بعدها هم بازرس بخش مسلمان (آذربایجانی) دانشسرای گوری - از کانون‌های تحصیل و تربیت نسل جدیدی از روشنفکران مسلمان قفقاز جنوبی - شد و به کار در زمینه تعلیم و تربیت ادامه داد و چند کتاب درسی تألیف کرد و دو جلد لغت روسی و ترکی و... لغت ترکی و روسی را در سال‌های ۱۸۹۱ و ۱۹۰۴ به چاپ رساند. داستان‌های غنچه خانم، مکتوبات شیدابیک شروانی، افتخار معلمان، حمایل عروسان، خوف خدا، عید قربان و... از زیر قلم او درآمده‌اند. کم‌دی‌های یک پرده‌ای چندی چون عطسه عصر، خیرات، خرخر، به یادم است و... دورسون علی و باللی بادی نیز از آثار اوست. وی از قلم‌زنان مطبوعات قفقاز جنوبی چون حیات، ارشاد، دبستان، رهبر، معارف و مدنیت، ادبیات و... بوده است. در حزب پان اسلامیستی اتحاد که در طی سال‌های ۱۹۱۸-۱۹ فعال بوده عضویت داشت. در دوره حاکمیت شوروی به فعالیت‌های تعلیم و تربیتی خود ادامه داد، سرانجام در جریان تصفیه‌های استالینی، در سال ۱۹۳۷ جان باخت.

۳۶. بابلسر را مشهدسر، بابل را بارفروش و گرگان را استرآباد می‌نامیدند.

۳۷. پانوف از شخصیت‌های جالبی است که زندگی‌اش با انقلاب مشروطیت ایران گره خورده و نمونه جالبی از همبستگی انترناسیونالیستی آزادی‌خواهان را ارائه داده است. وی در بلغارستان به دنیا آمده، در روسیه به کار روزنامه‌نگاری جلب شده، در بحبویه انقلاب مشروطیت به عنوان خبرنگار روزنامه رچ، ارگان حزب کادت روسیه به ایران آمده و با ارسال گزارش‌های جان‌دار و روشن‌گرانه از تهران روزهایی که به بمباران مجلس منجر گردید، توجه و علاقه خوانندگان و دشمنی دارودسته محمدعلی میرزای کودناگر و سفارت حامی او را سبب شد و به همین علت از ایران اخراج گردید. در روسیه هم به فعالیت‌های افشاگرانه خود بر ضد استبداد و ارتجاع ایران ادامه داد. وی در این راه با شیخ عبدالعلی بیدگلی، از آزادی‌خواهانی که پس از بمباران مجلس از ایران به قفقاز فرار کرده بوده، به همکاری پرداخت و او را به عنوان نماینده مجتهدین نجف معرفی کرده، وظیفه مترجمی‌اش را به عهده گرفت. در عین حال در پترسبورگ به گزارش‌های محرمانه لیاخوف به فرماندهی کل ستاد ارتش قفقاز دست یافته، به انتشار آن‌ها همت گماشت.

عبدالاحسین نوائی در اشاره به همین تلگراف‌ها اظهار می‌دارد که: «چند نفر از معتمدین و ثقات که من با ایشان صحبت داشته‌ام معتقدند که این تلگراف‌ها اصلی نیست و آن‌ها را همین پانوف، که خود مخبر روزنامه روسکی ایسلو، چاپ مسکو بود، برای مفتضح کردن دستگاه استبدادی روس و محرک نشان دادن ایشان در امر بمباران مجلس ساخته و به روزنامه مسکو مخبره کرده است.»

از آن جایی که در نتیجه چنین فعالیت‌هایی در روسیه مورد تعقیب قرار گرفته بوده، خودش را به قفقاز رسانده، با کمیته قفقاز حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه پیوند یافت و داوطلبانه به میدان مبارزه آزادی‌خواهانه ملت ایران، که به آن دلبستگی یافته بود، وارد گردید و همراه مجاهدان قفقازی به گیلان آمد. به نوشته‌ای هم او را کمیته باکو به تقاضای کمیته ستار و «برای تنظیم امور مجاهدین و مرتب کردن وضع ایشان» به گیلان گسیل داشت و او در پرتو سخت‌کوشی «به امور مجاهدین سروصورتی داد و تشکیلات ایشان را که نزدیک به از هم پاشیدگی بود رونقی بخشید و دستجات قفقازی و مجاهدین گرجی که هر روز به گیلان می‌رسیدند، سروصورتی یافتند.» (اطلاعات ماهانه، اردیبهشت ۱۳۲۹، صص ۳-۲۲).

وی در اقدامات انقلابی روز ۱۶ محرم ۱۳۲۷ که به قتل حاکم گیلان و تصرف رشت به دست مجاهدان منجر شد، شرکت داشت. در کمیته ستار و کمیسیون جنگ عضویت داشت و در سروسامان دادن به امور مجاهدان و سازمان‌دهی آن‌ها مؤثر بود. جزو اولین دسته مجاهدان اعزامی به قزوین بود که پس از مشاهده ملاقات پیرم با کنسول روسیه در قزوین او را به جاسوسی متهم کرده، همراه والیکوی گرجی و کوچک‌خان - که آنان نیز ناراضی و معترض بوده‌اند - به رشت بازگشت. بعد از آن هم در نتیجه سوءظن‌اش نسبت به سپهدار به تازگی کسوت مشروطه‌خواهی پوشیده و در صدر یک جنبش انقلابی قرار گرفته، و خرده‌گیری‌هایش از بعضی از اعمال و سیاست‌های کمیته ستار و درگیری‌هایش با عناصری چون پیرم و طرفدارانشان، اختلافاتش با جناحی از رهبریت جنبش گیلان صورت جدی‌تری به خود گرفت و محمدامین رسول‌زاده و رحیم‌زاده نامی برای تحقیق درباره این اختلاف و احیاناً فیصله دادن به آن، از طرف کمیته قفقاز به رشت آمدند و سرانجام پانوف خواستار شد که به همراه فقط یکصد مجاهد برای شوراندن مازندران و کشاندن آن خطه به مدار مشروطه‌خواهی رهسپار کرانه‌های جنوب شرقی خزر شود. اما کمیته ستار نتوانست همراهی لازم را با وی بنماید. در نتیجه وی به گفته احمد صادق‌اوف - که بعدها به نام احمدقازان‌چایی سال‌ها در تهران زندگی کرده و خاطرات خود را به کسروی باز گفته - به همراه تنها هفت نفر، که نام‌هایشان را کسروی و ابراهیم فخرایی آورده‌اند (تاریخ هجده ساله، ص ۱۶؛ گیلان در جنبش مشروطیت، ص ۲۶۲) از رشت خارج و در انزلی به یک کشتی مسافربری سوار می‌شوند و به قراری که محمدامین رسول‌زاده نوشته و گزارش او به طور کلی با روایت قازان‌چایی مطابقت دارد، به مشهدسر و بارفروش می‌روند. گزارش قازان‌چایی از جریان درگیری بارفروش و

حوادث بعدی به جهت آن که مکمل گزارش رسولزاده است در این جا نقل می شود: «همین که از راه رسیدیم، فریادکنان به شهر [بارفروش] رفتیم. پانوف با چند تن به راه دیگری رفت و ما چند تن به سرای حکمرانی شتافتیم. و چون آوازه مجاهدان به همه جا رسیده و دلها را پر از ترس ساخته بود و ما نیز ناگهانی رسیده و بدانسان غوغا برانگیخته بودیم، مردم سراسیمه گردیده، چنین پنداشتند سپاه انبوهی با ماست... حکمران سرای را رها کرده، از در دیگر بگریخت... ولی در بارفروش یکصدتن قزاق پاسبانی داشت... [با آنها درگیر نبرد شدیم] سه تن از قزاق و یک تن از مردم کشته شدند و از این سوی پانوف زخمی گردید... گلوله سینه و بازویش را شکافته و بیرون رفته بود... از پانوف خون بسیار رفته و حال بدی داشت. ولی خود را نباخته، دلیری می نمود... [از آن جا خود را با اسبهای حکمران به مشهدسر رساندیم و با کشتی روانه بندرگز شدیم] در این جا نیز ناگهان بیرون آمده، گمرک و تلگراف خانه را گرفتیم. [سپس سی و شش تن سرباز را با یک سرحددار در تاریکی غافل گیر نموده، خلع سلاح کردیم. از آن جا رسیدن خود را به مجتهد استرآباد، که شنیده بودیم آزادی خواه است، خبر دادیم و او ما را به شهر دعوت کرد.] پانوف با چند تن آهنگ شهر نمودند و... استرآبادیان پیشواز باشکوهی نمودند... از همان روزها انجمن برپا نموده، دستگاه مشروطه را درست در چیدند. تا دیری بدین سان می گذشت. در این میان من نیز به استرآباد رفتم... [تا آن که چندین هزار ترکمن به یاری محمدعلی میرزا برخاستند. گویا فتودالهای منطقه که از توسعه یابی قیامهای دهقانی تحت تأثیر جنبش مشروطه به وحشت افتاده بوده اند در تحریک ترکمنان و بازگذاشتن دست آنها در سرکوبی قیامهای دهقانی و برچیدن آثار مشروطه خواهی و غارت نقش اساسی داشته اند.] پانوف که شنیده بود یکی از سران متنفذ ترکمن آدم فهمیده ای است رخت ترکمنی پوشیده، به قصد ملاقات با وی همراه دو نفر از استرآباد خارج شد؛ اما کاری از پیش نبرد. ترکمنان چون سیلی ویرانگر به استرآباد ریختند؛ پانوف هم کاری از پیش نبرده، خودش را به عشق آباد رسانده، جان به در برد. « (به نقل از تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۱۶-۸).

گفتنی است که بنا به گزارش سفارت انگلیس از تهران به وزارت خارجه انگلیس ورود ملیون (مجاهدین همراه پانوف) به بندرگز و تصرف تلگراف خانه و گمرک به دست آنها در ۲۷ مارس ۱۹۰۹/۵ ربیع الاول ۱۳۲۷ و ورود آنها به استرآباد در روز ۲۸ مارس بوده است. از این گزارش چنین برمی آید که "قریب سه هزار نفر مردم با بیرق سرخ بیرون رفتند که ملیون را به شهر استرآباد ورود دهند و آنها را با فریادهای

‘زنده باد مشروطه’ و ‘پست باد محمدعلی’ داخل نمودند.“ در همین گزارش که در اواخر آوریل / اوایل ربیع الاخر تنظیم گردیده، به محاصره استرآباد به توسط ترکمن‌های طرفدار شاه اشاره شده است. (کتاب آبی، ج ۲، ص ۵۲۰).

در مورد پایان کار پانوف هم به‌طور کلی دو نظر متفاوت وجود دارد. بعضی چون کسروی چنین پذیرفته‌اند که او پس از رساندن خود به قلمرو روسیه، “تا دیری در خاک روس گرفتار بود تا رها شده به استانبول رفت.” اما گروه دیگری، چون براون، برآن هستند که پانوف از درگیری با ترکمن‌ها جان سالم به در نبرد و در طی جنگ پس از به پایان رسیدن مهماتش، در حالی که چند زخم بر تن داشت، بعد از آن که خطاب به یارانش فریاد برآورد که “رفقا آزادی را مانند من دوست بدارید... خدانگهدار!” سر رولورش را بر پیشانی خود گذاشته، مغز خود را پریشان کرد. (برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، ص ۲۶۶).

با این همه پس از ناپدید شدن پانوف باز بعضی‌ها چشم به راه قهرمانی‌های او بوده‌اند و حتی کسانی چون دکتر مهدی ملک‌زاده، تحت‌تأثیر افسانه‌هایی که درباره او برسر زبان‌ها بوده، نوشته است که این مرد آزادی‌خواه پس از آن که “به طرف عشق‌آباد گریخت تا... بعد از آن‌همه زحمت و گلوله خوردن دوباره به اردوی انقلابیون در قزوین ملحق شد و تا فتح تهران و برقراری مشروطیت در ایران، از پای ننشست و...” (تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۵، ص ۱۷۸).

اما درج اخباری درباره او در ماه‌های بعدی مؤید نظر کسروی است. دو فقره از چنین اخباری در روزنامه ایران نو به چاپ رسیده است. فقره اول از این قرار است:

مسیوپانوف

مسیوپانوف را که از احرار ایران به شمار می‌رود، چند روز قبل در تحت‌الحفظ دو نفر ژاندارم وارد اوداسه [اودسا؟] کردند. دوستان خواستند دیدن کنند، مانع شدند. دستش را بسته بود. احتمال داشت که زخمی و مجروح باشد. از قطار پیاده، سوار کالسکه نموده، یکسره به کشتی که عازم استانبول بوده می‌برند. احتمال کلی دارد در خاک عثمانی آزاد و مرخص باشد. (ایران نو، س ۱، ش ۱۹، ۲۹ شعبان ۱۳۲۷ / ۱۵ سپتامبر ۱۹۰۹، ص ۴).

در فقره دوم که در شماره ۳۸ سال دوم (۲ ذی‌حجه ۱۳۲۸ / ۵ دسامبر ۱۹۱۰)، تحت عنوان “استغاثه پانف معروف” به چاپ رسیده، اطلاع داده شده است که نامه‌ای از

پانوف در اعتراض به اولتیماتوم انگلیس به ایران، در روزنامه دیلی نیوز، چاپ انگلیس، منتشر گردیده است.

۳۸. به گزارش سفارت انگلیس در تهران، صنیع الدوله در ۲۷ مارس/ ۵ ربیع الاول «به اتفاق بعضی اقبای خود به عنوان این که جانس در خطر است به سفارت اعلیحضرتی انگلیس پناهنده شد.» (کتاب آبی، ج ۲، ص ۵۲۹). ناظم الاسلام هم در یادداشت روز ۵ ربیع الاول خود به پناهنده شدن وی اشاره کرده است. (تاریخ بیداری، بخش ۲، ص ۴۱-۳۴۰).

۳۹. در حالی که چند ماه از تحصن هزاران نفر در شاه عبدالعظیم می گذشت، شب دوم ربیع الاول ۱۳۲۷ چند نفر سر و روی بسته مسلح به خانه ای که میرزا مصطفی افتخارالعلما در آن جا مسکن داشته، می ریزند و او و سه نفر از همراهانش را با تیر می زنند. بعداً معلوم می شود که صنیع حضرت، از فعالان ماجرای توپخانه که بعد از فتح تهران به دار کشیده شد، سرپرستی باند سیاه آدم کش را به عهده داشته و به دستور مفاخرالملک، نایب الایاله تهران - که او نیز بعد از فتح تهران به دار مجازات آویخته شد - مرتکب این جنایت شده اند و هدف از آن مرعوب ساختن بست نشینان بوده است. میرزا مصطفی، پسر میرزا حسن آشتیانی، مجتهد طراز اول زمان تحریم تنباکو بوده است. وی اهل علم و تقوا نبوده است. (مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران، تهران، زوار، ۱۳۵۷، ج ۴، صص ۳-۱۰۱).

۴۰. سردار معتمد امشه ای رشتی از ملاکین طراز اول گیلان بود و لقب سردار معتمدی را در مقابل تقدیم مبلغ دوازده هزار تومان از مظفرالدین شاه گرفته بود. وی عموزاده فتح الله خان اکبر سپهدار اعظم بود که به هنگام کودتای ۱۲۹۹ شمسی نخست وزیر بود و سردار معتمد هم در همان کابینه وزارت پست و تلگراف را داشته است. ابراهیم فخرایی درباره انتصاب او به حکومت گیلان چنین نوشته است: «انتصاب مزبور گوآن که با تصویب انجمن ایالتی و کمیته ستار صورت گرفت، ولی نارضایی هایی را نیز پدید آورد. چه، جمعی از مجاهدین معتقد بودند که نباید به مالکین بزرگ و کسانی که در گذشته کارگردانان دستگاه دولت بودند امکان هیچ گونه مداخلاتی را در جریان تحول جدید داد. ظاهراً کمیته ستار و انجمن ایالتی نیز با چنین نظری مخالفت نداشتند. ولی با توجه به شرایط روز و اوضاع و احوال زمان، به عنوان کسی که به سیاست منطقه گیلان آشنا و شرایط نسبی انتخاب در وی جمع باشد، صالح تر و مناسب تر از سردار معتمد کسی را نداشتند...» (گیلان در جنبش مشروطه، ص ۱۳۰).

۴۱. حاج جوهرخان صدیق حرم از خواجگان حرمسرای ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه بوده است. وی مشروطه‌خواهی مؤمن بود و تمام ثروت خود را در این راه از دست داد. پس از بمباران مجلس به سفارت انگلیس پناهنده شد و بعد از رشت در همان سال ۱۳۲۷ به ریاست نظمی خراسان تعیین گردید.

۴۲. ناظم‌الاسلام در روز ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ یادداشت کرده است: «قزوین. مجاهدین ملی به خانه صارم لشکر بمب انداختند...» (تاریخ بیداری، بخش ۲، ص ۳۷۸).

۴۳. ناظم‌الاسلام در نخستین روزهای ربیع‌الثانی چنین یادداشت کرده است: «زنجان. به همت وافیه حضرت مظفرالدوله و ملت، زنجان در قبضه تصرف ملت درآمد. قورخانه و عمارت دولتی را تصرف کردند.» (پیشین).

۴۴. نقی‌خان رشیدالملک حکمران اردبیل خود در میان مشروطه‌خواهان و محمدعلی شاه در حال نوسان بوده و مناسباتی نیز با شخص سپهدار داشته است... حتی رساننده پیام آشتی‌جویانه سپهدار به ستارخان و انجمن ایالتی تبریز، زمانی که پس از نومید شدن از پیروزی بر مدافعان تبریز می‌خواست صفوف لشکریان استبداد را ترک گوید، او بود. (تاریخ مشروطه، ص ۷۸۰).

۴۵. منظور برادر بزرگ میرزا مصطفی، آقا میرزا مرتضی آشتیانی است. پدرشان حاجی میرزا حسن آشتیانی در سال ۱۳۱۹ ق در گذشته بود.

۴۶. احتمالاً به جای مشاورالسلطنه، مشیرالسلطنه صحیح باشد. میرزا احمدخان مشیرالسلطنه که از رجال دوره سلطنت ناصرالدین شاه و از درباریان مقرب مظفرالدین شاه و محمدعلی میرزا بوده، گذشته از آن که در سال ۱۳۲۵ ق در حدود دو ماه رئیس‌الوزرا بوده، از جمادی‌الاول ۱۳۲۶ تا ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ - هشت روز بعد از چاپ مقاله اخیر - رئیس‌الوزرا بوده است.

۴۷. این سخن از مادام دوپمپادور، معشوقه‌لویی پانزدهم، پادشاه فرانسه است.

۴۸. دربار محمدعلی میرزا چون از واداشتن دولت عثمانی به اخراج متحصنین از سفارت خود در تهران نومید شد، دست به اقدامات زبونانه‌ای زد که از آن جمله "عده‌ای مارگیر پیدا کرده و پول گزافی به آن‌ها دادند و آن‌ها چندین جعبه پرمار کردند و در نیمه شب به سفارت عثمانی رفته و مارها را در سفارت ریختند. صبح که متحصنین از خواب بیدار شدند، با تعجب دیدند که صدها مار از در و دیوار اتاق‌ها و باغ بالا و پایین می‌رود. به ناچار چند روزی کار آن بدبخت‌ها مارگیری و مارکشی بود." (مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، علمی، ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۷-۶۴).

۴۹. درباره این جنگ که ظاهراً جنگ نکمی (نیکویه) باید باشد، رجوع شود به گزارش علی

دیوسالار که خود در آن شرکت داشته است. (علی دیوسالار، فتح تهران و اردوی برق، تهران، بی‌نا، بی‌تا، صص ۸-۶۷).

۵۰. چند روز پیش از آن وزارت امور خارجه روس چنین دستورالعملی به سرکنسول خود در رشت مخابره کرده است:

اخبار اضطراب‌انگیزی دربارهٔ مخاطراتی که از طرف نهضت انقلابی متوجه راه انزلی تهران [می‌باشد، رسیده است.] لازم است دربارهٔ این اطلاعات دقیقاً تحقیق به عمل آید تا تصورات روشنی دربارهٔ وضع واقعی در راه به دست دهد، و از بررسی نتیجهٔ آن معین گردد که آیا اتخاذ تدابیر فوری نظامی برای حفظ راه لازم است؟...

لطفاً در صورت امکان، بدون فوت وقت، تا تهران رفته و بازگردید و در راه هر جا که لازم بدانید توقف کوتاهی بنمایید و ضمناً هر اندازه لازم می‌دانید، مستحفظ با خود ببرید.

از شما خواسته می‌شود که در حال عبور دقیقاً مشخص سازید که در کدام نقاط نیروهای دولتی و با انقلابی وجود دارند و کمیت آن‌ها چقدر است؟ چه تأسیسات دفاعی و در کجا ایجاد گردیده است... (کتاب نارنجی، ج ۲، ص ۱۳۲).

۵۱. ناصرخان پسرغیاث‌نظام، در آستانهٔ فتح قزوین، به دست یک دسته از مجاهدان تحت فرمان علی دیوسالار و پیرم در روستای یوزباشی‌چای، واقع در نزدیکی راه شوسهٔ رشت - قزوین، در حدود منجیل، در جریان یک حملهٔ شبانه غافلگیرانه کشته شد. وی برای تهیهٔ آذوقه و استخدام چریک برای اردوی دولتی، از قزوین به این حدود آمده بوده است. علی دیوسالار می‌نویسد که وقتی پس از کشته شدن ناصرخان "وارد منزل شدیم، بساط عرق پهن بود. نصف یک بطر عرق مانده بود که مجاهدین خوردند." (فتح تهران و اردوی برق، ص ۶۴).

از قرار معلوم صحبت از سردار مظفر، فرمانده قوای دولتی در قزوین است.

۵۲. این مقاله در ۱۲ آوریل - البته به تقویم قدیمی - به چاپ رسیده و بنابراین در حدود ۱۴-۱۵ روز پیش از آن نگارش یافته است.

۵۳. بین چاپ مقالهٔ سابق و این مقاله یک ماه فاصله افتاده است. چهار روز پیش از چاپ مقالهٔ قبلی نیروهای مداخله‌گر روسی به کنار تبریز رسیده بودند و حرکات تجاوزکارانه‌شان آغاز گردیده بود. دو روز پس از چاپ مقالهٔ قبلی، قزوین به دست

مجاهدان فتح گردید و دو - سه روز پس از آن محمدعلی میرزا ناگزیر از صدور دستخط مربوط به اعاده مشروطیت شد.

محمد امین رسولزاده از قرار معلوم به دنبال انتشار خبر گذشتن نیروهای روس از مرز جلفا ظاهراً جهت باز کردن راه ورود خواربار به تبریز و باطناً برای تصرف مرکز آذربایجان، رشت را ترک کرده و احياناً پس از توقف کوتاهی در باکو خودش را به جلفا رسانده است. وی، در هر حال، در حدود یک هفته پس از ماجرای اصابت تیر هوایی به سالدات روسی در ۱۹ ربیع الثانی در جلفا بوده است.

۵۴. دستگیری این عده بی‌گمان با فعالیت گروه جلفای تشکیلاتِ همتِ تفلیس - که در رساندن کمک‌های مالی و اسلحه و مهمات و ادبیات انقلابی و رزمندگان داوطلب ایرانی و قفقازی از قفقاز به آذربایجان و به ویژه تبریز زیر بیرق ستارخان سهم عمده‌ای داشته - مربوط بوده است. نصرالله شیخوف نخجوانی که مسئول همین گروه بوده، مبارزات و سرنوشت خود را با جنبش‌های بخش مردم ایران پیوند زد و بعدها، در سال ۱۹۲۱، به توصیه حیدر عمو اوغلو به دبیری کمیته رشت حزب کمونیست ایران رسید و هم در گیلان در جریان حمله جنگلی‌ها به کمیته کشته شد. وی دایی برادران نجفوف - رضاقلی یاد شده در این مقاله، علی قلی غمگسار، شاعر طنزپرداز معروف، و نجفقلی، که هر سه از باری‌رسانان جنبش مشروطه خواهی بودند - بود (رحیم رئیس‌نیا، حیدرخان عمو اوغلی در گذر از طوفان‌ها، تهران، دنیا، ۱۳۶۰، ص ۴۴-۳۴۳).

۵۵. بیان نامه مورد بحث، که مهر و امضای جنرال کنسول‌های انگلیس و روس در تبریز را در پای خود داشت، در ۴ ربیع الثانی، روز ورود نیروهای مداخله‌گر از جلفا به قلمرو ایران، در پاسخ سؤال انجمن دایر بر علت عبور قوای روس از مرز به انجمن ایالتی تبریز رسیده است. در این بیان‌نامه چنین آمده است: "... دولت [های] انگلیس و روس بنا به ملاحظه شرایط انسانیت قرار دادند که راه جلفا برای حمل آذوقه به تبریز، برای اهالی شهر و اتباع خارجه باز شود... پس از حمل آذوقه به شهر و افتتاح راه، ضمناً، در وقت لزوم، همین قوه حاضر است اهالی شهر و اتباع خارجه را از شرّ اشرار سوارهای دولتی که مسلماً در صورت ورود به شهر از ارتکاب هیچ قسم حرکات ظالمانه مضایقه نخواهند کرد محافظه نماید و پس از اعاده آسایش و آسودگی و امنیت، این قوه بدون تأخیر و شرط و بدون این‌که در آتیه از اولیای دولت ایران ادعایی نماید، خاک ایران را ترک و به روسیه مراجعت خواهد کرد..." (تاریخ مشروطه، ص ۹۰۵). اما دیدیم که این نیروی تجاوزگر پس از باز کردن راه ورود آذوقه و برخاستن نیروی دولتی از کنار شهر، همچنان در شهر باقی ماند و در روزها و ماه‌ها و سال‌های بعدی مرتکب جنایات شرم‌آوری شد.

۵۶. میرزا علی اکبر محمد قلی زاده (۱۸۷۲-۱۹۲۲). وی برادر کوچک جلیل محمد قلی زاده، مدیر و سردبیر *ملانصرالدین*، و از شرکت کنندگان جنبش آزادی ملی در آذربایجان در طی سال‌های (۱۱-۱۹۰۶) و از هم‌زمان ستارخان و بعدها شیخ محمد خیابانی بوده است.

۵۷. حاج شیخ علی اصغر لیلوایی از روحانیانی بوده که در قیام یازده ماهه تبریز سهم برجسته‌ای داشته است. در آن روزهایی که ستارخان با چند یار از جان گذشته در برابر تمامیت استبداد جان‌فشانی می‌کرد، این روحانی هم به همپایی میرکریم بزاز، مسجد صمصام‌خان را که "یکی از کانون‌های جوش و خروش بوده و همیشه جنبش آزادی‌خواهی از آن کانون نیرو می‌گرفت" دایر و گرم نگاه می‌داشتند. چندان که یکی از مجاهدان هم‌رزم ستارخان گفته است که "پس از قهرمانی ستارخان، پافشاری حاج شیخ علی اصغر بود که جنبش آزادی‌خواهی را دوباره به تبریز بازگردانید." شیخ که از نمایندگان انجمن ایالتی بود، در حالی که در روز ۹ جمادی‌الاول/۲۹ مه از برابر خانه بصیرالسلطنه، که نشیمن‌گاه سپاه روس بوده می‌گذشته، به دست چند سالدات دستگیر شده، به لشکرگاه بیرون شهر برده می‌شود و در آن‌جا به یک ارابه سالداتی نشانده شده، به سوی قفقاز فرستاده می‌شود. پس از آن هم دیگر نشانی از این روحانی مبارز و فروتن و پارسا به دست نمی‌آید. دست‌آویز دستگیری او هم قفقازی [قره باغی] الاصل بودن او بوده است. در حالی که او پس از تحصیل در نجف سال‌ها در تبریز سکونت داشته است.

۵۸. برای تفصیل دستگیری یوسف حکماواری رک: *تاریخ هیجده ساله*، صص ۴۳-۵.

۵۹. اسماعیل امیرخیزی، کاتب ستارخان، اظهار تأسف می‌کند که اصل هیچ کدام از دو تلگرافی که بین ستارخان و محمد علی شاه مبادله شده، در دست نیست؛ اما مضمون تلگراف ستارخان را که خودش نوشته بوده، از حافظه بدین صورت نقل کرده است: «... مجاهدات فدوی فقط راجع به آزادی ملت بود. اکنون که اعلیحضرت همایونی انجام مقاصد ملیه را مورد توجه شاهانه قرار داده‌اند، جان نثار دست از هر گونه مجاهدت برداشته، از پی‌کار خود خواهم رفت.» (اسماعیل امیرخیزی، *قیام آذربایجان و ستارخان*، تبریز، ۱۳۵۶، ص ۴۳۳).

۶۰. رسول زاده به مناسبت مرگ ستارخان در ۲۸ ذی‌حجه ۱۳۳۲/۱۷ نوامبر ۱۹۱۴ مقاله‌ای در روزنامه *اقبال* باکو به چاپ رسانده است که در آن از همین دیدار و دو دیدار بعدی خود با او یاد کرده است. ترجمه این مقاله به قرار زیر است:
تلگراف خبر در گذشت ستارخان مشهور را آورد. ستارخان در سال‌های اخیر

فراموش شده بود. دیگر نامش ورد زبان‌ها نبود. نامی که روزگاری موضوع روز را تشکیل می‌داد. روزنامه‌های اروپایی نام ستارخان را هم‌ارز نام گاریبالدی می‌بردند. و اینک گاریبالدی ایران در گذشته است.

ستارخان هر چند که اکنون جسماً مرده است، اما شهرتی را که در میدان حریت تبریز به دست آورده بود، متأسفانه در سال ۱۹۱۰ در پارک اتابک تهران از بین برده بود. اما من نمی‌خواهم این خاطره حزین را کندوکاو کنم. اذکروا امواتکم بالخیر. از نیکی‌های ستارخان که یادکرد مرگش دارای خیر است، سخن بسیار می‌توان گفت. البته حسن خاطرات کسی که روزگاری برای خود در دل‌ها جایگاه بزرگی کسب کرده بود، در عرض چهار - پنج سال فراموش نمی‌شود.

این قهرمان برآمده از بطن ملت، هر چند که به علت عوامی قربانی نیرنگ‌های این و آن می‌شد، فطرتاً دارای مزایای فراوان بود.

با آن مرحوم چندبار ملاقات کرده‌ام. اما چند مورد از دیدارهایم با مشارالیه هرگز فراموشم نمی‌شود.

نخستین بار در تبریز بود که با مرحوم دیدار کردم. یک روز پیش از ورود ما به تبریز، ستارخان و باقرخان، دو سرکرده قیام تبریز، در نتیجه ورود قشون روس به شهر، از بیم دستگیری خود، احتیاطاً در کنسول خانه عثمانی بست‌نشین شده بودند. * و در این جا بود که نخستین بار با ستارخان دیدار کردیم.

خان ما را به عنوان نماینده مطبوعات مسلمان قفقاز پذیرفته، ضمن آن که التفات بسیار نمود، از مطبوعات مسلمان انتقادی به جا کرده، گفت که وقایع تبریز توجه دنیا را به خود جلب کرده، مخبران روزنامه‌های اجنبی زیادی به این جا آمدند، اما متأسفانه پس از پایان حوادث است که موفق به زیارت یک مخبر مطبوعات مسلمان می‌شویم.

من ضمن تأیید محق بودن ایشان در انتقاد [از مطبوعات مسلمان]، که با بیان علل موجود، از مطبوعاتی که منسوبشان بودم دفاع کرده، سپس زمینه مصاحبه‌ام را عوض کردم.

*** البته همه اسناد و روایات موجود حاکی از آن است که سرداران به اصرار انجمن و واسطه‌انگیزی‌های آن به بست‌نشینی در شهرداری عثمانی تن دردادند. چه، تمام قراین حاکی از آن بود که نیروی مداخله‌گر در صدد دستگیری سرداران است و بیم آن می‌رفت که "اگر سالدات‌ها به گرفتن ستارخان یا باقرخان می‌رفتند، به جنگ می‌ایستادند و نتوان گفت روسیان می‌توانستند آنان را دستگیر نمایند؛ ولی چنان پیشامدی بر آذربایجان بس گران می‌افتاد." (چنان که دو سال دیرتر رخ داد و بس گران افتاد). (تاریخ هجده ساله، ص ۴۷؛ و نیز قیام آذربایجان و ستارخان، صص ۴۱-۴۳۶).

در طی مصاحبه‌مان حرف‌های زیادی بر زبان آوردیم. ستارخان در حالی که قلُّ قلُّ قلبان می‌کشید (می‌گویند که ستارخان قلبان را خیلی دوست داشته، حتی در گرما گرم جنگ هم متانت خود را نباخته، دست از آن بر نمی‌داشته است) چنین می‌گفت: «دیگر وظیفه ما به پایان رسید. کار ما سربازی بود. وظیفه ما برانداختن و داغون کردن کهنه بود. در این راه آن‌چه که از دستمان برمی‌آمد کردیم و تا توانستیم خراب کردیم. اکنون زمان ساختن فرا رسیده است. برای این کار به نیروهای دیگری، یعنی به علما و متفکران احتیاج است. باید سازندگان و بناکنندگان را هر کجا باشند پیدا کرد و پشتشان ایستاد و گفت که کار کنید.»

حقیقت این است که این سخنان خان تأثیر شگرفی روی من گذاشت. این تأثراتم در آن زمان به ستون‌های ترقی نیز راه یافته بود. دوّمین بار، به هنگام آمدن ستارخان به تهران با او دیدار کردم. از مرحوم استقبال شاهانه‌ای تدارک دیده شده بود. می‌توان گفت که آن روز همه تهران به استقبال او آمده بودند. تا شاه‌آباد در راه‌ها چادرها زده، هر طبقه و صنفی نسبت به شأن خود خیمه‌ها و چادرهایی برپا داشته بودند تا از قهرمان مشروطیت در آن‌جا، استقبال به عمل آورند.*

سومین خاطره‌ام بسیار غم‌انگیز است.

حکومت مشروطه، که ستارخان به سعی و همت خود برای برپایی‌اش جان‌فشانی کرده بود، برآن شده بود که نفوذش را پایدار کند.

* ورود ستارخان و باقرخان و همراهان‌شان به تهران روز ۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸/۱۵ آوریل ۱۹۱۰ صورت گرفت. اسماعیل امیرخیزی که از همراهان سردار بوده، گزارش ورود به تهران را به تفصیل نوشته است. او به گوش خود از پیران سالخورده تهران شنیده است که "چنین جشن باشکوه و فرح‌بخشی تا امروز درباره هیچ کس، اعم از شاه و وزیر و غیره، دیده نشده است" و "یک ثلث اهالی تهران آن روز از روی میل و رغبت به استقبال آمده بودند" برای بردن سردار و سالار از مهرآباد به شهر کالسکه سلطنتی فرستاده شده بود. سرداران پس از شرکت در مراسم مختلف و ملاقات با شاه، به اقامتگاه‌های خود رفتند. فریادهای زنده باد چون سیلی در مسیر حرکت سردار جاری بود. در پاسخ قدرشناسی رجال و بزرگانی که به ملاقاتش آمده بودند، گفت: "آقایان بنده اگر خدمتی کردم به دستیاری ملت کردم و الا از یک دست صدا بر نمی‌خیزد. قدرشناسی باید از مردم آذربایجان کرد، نه از ستار. من اگر افتخاری دارم این است که خدمتگزار ملت بوده و هستم و همه این موفقیت‌ها در سایه جانبازی جوانان رشید آذربایجان به دست آمده است." (قیام آذربایجان و ستارخان، صص ۵۴-۵۵۰).

بناء علیه به خلع سلاح مجاهدان، که سلاح به دست در کوچه و خیابان گردش می‌کردند، تصمیم گرفته شد. چنین انتظار می‌رفت که این تصمیم پیش از هرکس مورد قبول ستارخان باشد. اما افسوس که خان در دام نیرنگبازان تهران گرفتار بود. از این رو از قبول این خواست مشروع حکومت سر باز زد.

مجاهدان در پارک اتابک گردآمدند و در برابر حکومت ایستادگی کردند. کار تصرف پارک به هجوم کشید و به حال فجیعی چون زخمی شدن ستارخان از پایش منجر شد. ستارخان پس از زخمی شدن تأسف خود را از این اشتباه، به کسانی که به دیدارش می‌آمده‌اند، بیان می‌کرد و با گفتن این که "آخ که این ملعون‌ها چه‌ها به سرم آوردند" نیرنگبازان را به باد لعن و نفرین می‌گرفت. حکومت هم که پذیرفته بود قهرمان تبریز قربانی نیرنگ نیرنگبازان شده، ضمن آن‌که از معلول شدن او اظهار تأسف می‌کرد، معالجه زخمش را هم به عهده گرفته بود.

پس از واقعه پارک، ستارخان دیگر گوشه انزوا اختیار کرده، بدان شیوه و نام بزرگی که در تبریز کسب کرده بود، اکتفا نموده، به یک زندگی عادی تن در داده بود. تلگراف‌ها امروز خبر از آن می‌دهند که این زندگی عادی هم دیگر پایان پذیرفته است. اگر ستارخان موفق نشد که متناسب با شهرت اولیه‌اش نتیجه درخشانی به دست آورد، به نظر ما بیش از خودش، محیط پرورش‌اش و شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر آن محیط مقصر هستند.

همچنان که مشروطیت ایران نتوانست به آرزوی خود رسیده، تکامل یابد، قهرمانان آن نیز محکوم چنان فرجام فجیعی بوده‌اند.

اما این عدم موفقیت‌ها، تماماً تولید نومیدی نکرده، خاصیت‌های عالی جنابانه‌ای که زمانی این قهرمانان بیچاره از آن‌ها محروم نبوده‌اند، امیدهای ملی ایرانی‌ها را کم تقویت نخواهد کرد.

از این نقطه نظر، ستارخان یکی از سیماهای فراموش نشدنی تاریخ تجدد ایران است. خداوند رحمتش کند. آمین! اقبال، ۱۰ [۲۳] نوامبر ۱۹۱۴ [۴ محرم ۱۳۲۹] ۶۱. در مورد ادعای رئیس راه شوسه روس دایر بر وارد شدن دو هزار منات (یازده هزار تومان) زیان به راه شوسه و مطالبه آن به واسطه کنسول روس از ستارخان و متحصن شدن سردار و سالار به دنبال این بهانه‌گیری مودبانه و... رک: تاریخ هجده ساله آذربایجان، صص ۴۵-۶.

۶۲. در این روزها در مطبوعات خارجی صورت مقاله‌نامه‌ای که گویا به امضای دولت‌های روس و انگلیس و ایران رسیده بوده، منتشر می‌گردد که در بردارنده هشت

ماده بوده که به طور خلاصه مشتمل بود بر: اعاده مشروطه، اعلان عفو عمومی، انتخاب رئیس الوزرا و هیئت دولت با صوابدید دولتین، نظارت دولتین مزبور بر مالیه ایران و دادن امتیازات و استقراض از سایر دول، تأمین سلطنت و حفظ شخص شاه از هر گونه تجاوزات و پرداخت فوری مبلغی وام به وی.

به محض انتشار این خبر، انجمن ایالتی تلگرافی توسط وزارت خارجه به هیئت وزرا و تلگرافی دیگر به لندن - گویا هر دو به انشای سیدحسن تقی زاده - مخابره کرد. متن تلگراف مخابره شده به هیئت وزرا و پاسخ وزیر خارجه به آن، [که هر دو خواندنی است] در شماره نخست روزنامه استقلال که از تاریخ ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۷، به مدیریت میرزا آقا ناله ملت در تبریز به انتشار آغازیده، مندرج است و ناظم الاسلام و امیرخیزی از همان روزنامه نقل کرده اند. (تاریخ بیداری ایرانیان، بخش ۲، صص ۷۶-۴۷۳؛ قیام آذربایجان و ستارخان، صص ۴۴-۴۴۱).

۶۳. بقیه مواد چاپ نشده است. گفتنی است که موارد بدرفتاری های یک ماهه روس ها در تبریز در همان زمان در یک دفترچه هجده صفحه ای منتشر گردیده است. همین مطالب بعدها در روزنامه های حبل المتین و مکافات و... نقل گردیده و براون و کسروی و امیرخیزی نیز بعضی از همان موارد را در آثار خود آورده اند. (تاریخ هجده ساله، صص ۶-۳۵؛ قیام آذربایجان و ستارخان، صص ۳۱-۴۵۱).

۶۴. Kislovodsk. شهری در ستاوروئیل، واقع در دامنه شمالی قفقاز بزرگ و دارای آب های معدنی.

۶۵. اپرای لیلی و مجنون، ساخته عزیر حاجی بیگوف نخستین بار در ژانویه ۱۹۰۸ در تئاتر حاجی زین العابدین تقی یف به اجرا درآمد.

۶۶. شاید اشاره ای باشد به سد سامور و کانال سامور - آبشرون. این تأسیسات اگرچه در دهه های بعدی برپا گردیده، احتمالاً در آن تاریخ اقداماتی برای آوردن آب رود سامور - واقع در مرز آذربایجان و داغستان - صورت می گرفته است.

۶۷. شجاع نظام مرندی از فتودال های وابسته به محمدعلی میرزا و از دشمنان آزادی و مشروطه بود. وی گذشته از آن که در سرکوبی قیام تبریز شرکت داشته، با تسلط بر مرند و اطرافش، بر راه جلفا - تبریز نظارت داشت و از این طریق ضمن تشدید محاصره اقتصادی این شهر، بر سر راه یاری رسانی های سازمان های آزادی و ترقی خواه قفقاز به آذربایجان مانعی جدی به شمار می رفت. حیدر عمو اوغلو، پس از رساندن خود به تبریز، بمبی به شکل جعبه ساخته آن را همراه نامه ای که مهور به مهر یکی از دوستان شجاع نظام بود به آدرس او می فرستد و در نتیجه انفجار آن

شجاع نظام و دو نفر از کسانش کشته و عده‌ای از همراهانش زخمی می‌گردند. این حادثه که در ۱ شوال ۱۳۲۶/۲۷ اکتبر ۱۹۰۸ اتفاق افتاد، در ۲۷ شوال فتح مرند را به دنبال آورد. (حیدر عمواغلی در گذر از طوفان‌ها، صص ۳۶-۱۳۲).

۶۸. سخن از مغازه‌های مجیدالملک است که خرابه‌هاش تا امروز در باغ مئشه قاپوسی (درب باغمیشه) - پشت تلگراف‌خانه و ساختمان جدید شهربانی - باقی است. این خیابان در آستانه و آغاز جنبش مشروطه "در حکم تفرج‌گاه اهالی و مرکز خیلی از مؤسسات از قبیل کارخانه چراغ برق و مطبعه امید ترقی و کتابخانه تربیت" و از کانون‌های فرهنگی تبریز به شمار می‌رفته است. این خیابان به جهت آن که نزدیک به پل قاری - بسته شده بر روی رودخانه وسط شهر که مرز بین قلمروهای نیروهای استبدادی و مشروطه‌خواه بود - قرار داشت، بارها در بین این نیروها دست به دست شده و ویران گردید. به‌ویژه که در اوایل جنگ‌های یازده ماهه تبریز، نیروهای استبدادی پس از تصرف این خیابان در ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶/۲۶ ژوئیه ۱۹۰۸، مغازه‌های مجیدالملک را تاراج کردند. محله ششکلان در طرف مقابل این خیابان، در ساحل شمالی رودخانه قرار داشت و در حقیقت پل قاری آن‌ها را به هم متصل می‌کرد.

۶۹. سعید سلماسی (۱۳۲۷-۱۳۰۴ ق/۱۹۰۹-۱۸۸۷ م) شاعر پرشور و روشنفکر انقلابی. وی که در دیلمقان سلماس به دنیا آمده بود، به جهت آن که پدرش در باکو مشغول تجارت بوده، با جامعه روشنفکری آن شهر آشنایی نزدیک داشت و اشعارش در مطبوعات آن سامان و از آن جمله مجله فیوضات که شعرهای رسول‌زاده جوان نیز در آن به چاپ رسیده است، منتشر می‌گردید. وی در سفری که در سال ۱۳۲۴/۱۹۰۶ به اروپا داشته، یک چاپخانه سربی خریداری کرد و مطبعه امید ترقی را در مغازه‌های مجیدالملک تأسیس کرد. این چاپخانه در روز ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶/۲۶ ژوئیه ۱۹۰۸، در جریان تاراج مغازه‌های مجیدالملک از بین رفت. سعید سلماسی که از فعالان انقلاب مشروطیت بود، در روز ۱۶ صفر ۱۳۲۷/۹ مارس ۱۹۰۹ - حدود سه ماه پیش از چاپ مقاله محمدامین رسول‌زاده - در جریان جنگ با نیروهای طرفدار استبداد، در حومه خوی شهید شده بود. شهادت این جوان پرشور در مطبوعات باکو و به ویژه روزنامه ترقی که رسول‌زاده خبرنگار ویژه آن در ایران بود، انعکاسی وسیع داشت.

۷۰. سعیدالممالک همان ابوالحسن خان امیر حشمت نیساری بود که بعداً به ریاست نظمیة تبریز رسید و در غائله سربازان روس در محرم ۱۳۳۰ ق، واپسین روزهای سال ۱۹۱۱ قد مردانگی برافراشت و به عثمانی گریخت و...

۷۱. پرواسلاوی (provoslavism) همان مذهب ارتدکس است که در میان روس‌های اسلاوتبار رواج دارد.

۷۲. در هنگام ورود سالدات‌ها به ارومیه "جمعی از زن و بچه آسوری‌ها و آرامنه‌دهات و شهر ارومیه، آن‌ها را پیشواز کردند و این پیاده نظام را در حالی که سرود مارش می‌خواندند احاطه کرده، هلهله کنان به شهر وارد کردند! اهالی ارومیه از این طرز رفتار مسیحیان ارومیه با اجنبیان سخت در شگفت شدند... این رفتار مبتکرانه آسوری و آرامنه را فقط میسیونرهای خارجی مقیم ارومیه سال‌های پیشین متدرجاً به آن‌ها تزریق کرده بود." (محمد تمدن، *اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه*، تهران: اسلامیه، ۱۳۵۰، ص ۸۷).

۷۳. منظور حاج میرزا حسن خان محتشم‌السلطنه است که در سال ۱۳۲۶ ق. مأمور کمیسیون تحدید حدود عثمانی و ایران گردید و سپس به حکومت ارومیه نیز منصوب شد. وی در دوره استبداد صغیر با آزادی‌خواهان این سامان به مدارا رفتار کرد و پس از استقرار مجدد مشروطیت نیز "در نتیجه حمایت وی، انجمن ارومی مجدداً تشکیل شد." و حکومتش تا سال ۱۳۲۸ ق در ارومیه دوام آورد. (علی دهقان، *سرزمین زردشت*، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۴۸، ص ۳۴۹).

۷۴. منظور شاهزاده امام قلی میرزا پسر ملک قاسم میرزا است.

۷۵. توجه باید داشت که این عمل نفاق‌افکنانه ضمن رودررو قرار دادن دولت‌های عثمانی و ایران، آتش اختلاف اهل تسنن و شیعیان را نیز شعله‌ور می‌ساخت و برای فرصت‌طلبان استیلاجو زمینه بهره‌برداری هر چه بیش‌تر را فراهم می‌آورد. درباره این حادثه رک. محمد تمدن، *اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه*، (تهران، اسلامیه، ۱۳۵۰)، صص ۶-۸۴.

۷۶. پتروس ایللو یا پتروس الیاس که به پتروس افندی و پتروس آقا شهرت داشته، از عناصر مرموز و وابسته آسوری بوده است که بارها رنگ عوض کرده است. وی که در این تاریخ کنسول عثمانی در ارومیه بوده، بعدها به روس‌های تزاری نزدیک شده، در زمان جنگ جهانی اول آتاشه نظامی کنسولگری روسیه می‌شود و سپس در مقام فرماندهی جلوهای فراری از عثمانی - که توسط متفقین مسلح گردیدند - قرار می‌گیرد و عملیات خون‌آشامانه و غارتگرانه قتل‌عام‌های ارومیه و سلماس در ۱۳۳۴ ق / ۱۹۱۸م به فرمان و تحت رهبری او صورت می‌گیرد و پس از آن به جای فرماندار نظامی زمام اختیار مردم ارومیه را به دست می‌گیرد و در پایان جنگ نیز با نام ژنرال پتروس - که گویا لرد کرزن چنین نامیده بودش - به عنوان نماینده آسوری‌ها در

کنفرانس صلح لوزان حضور به هم می‌رساند؛ در حالی که نماینده دولت ایران، که آن همه از جنگ آسیب دیده بوده، به آن کنفرانس راه داده نمی‌شود! علی دهقان اطلاعات خود درباره این عنصر وابسته را چنین جمع‌بندی کرده است: «حالا حقایق روشن می‌شود که انگلیسی‌ها از سال‌ها پیش این شخص ماجراجو و نوکر خود را در سلک سران آشوری‌ها و نزدیکان مارشیمون درآروده، با لباس [شهبندر عثمانی و] آتاشه کنسولگری روسیه در ارومیه آن‌چه را که می‌خواستند در آن نواحی انجام دادند، پس از خاتمه جنگ به پاداش خدمات خونین و مدتش وی علاوه بر اعطای درجه ژنالی به او از تقاضای ایجاد کانون کلدانی و آشوری در سرحدات ایران و عثمانی و عراق حمایت و جانبداری می‌نمودند...» (سرزمین زردشت، صص ۴۶-۵۴۲).

۷۷. احتمالاً اشاره است به ورود قشون صد و چند نفری روس با سه عراده توپ به مشهد به تاریخ ۵ ربیع الثانی / ۲۶ آوریل - همزمان با ورود قشون روس به آذربایجان - و یا به سوء قصد به جان تنی چند از وابستگان محمدعلی میرزا و عوامل استبداد و ارتجاع در اواسط جمادی‌الاول در مشهد. (کتاب آبی، ج ۳، ص ۶۰۰).

۷۸. در هیئت دولت بدون رئیس‌الوزاری که در ۲ رجب ۱۳۲۷ / ۲۰ ژوئیه ۱۹۰۹ تشکیل گردید، وزارتی به نام نقدیه وجود نداشته است. در این صورت از وزیر مالیه - که مستوفی‌الممالک بوده - نامی برده نشده است. در مورد رویدادهای پس از فتح تهران و چگونگی اعلام خلع محمدعلی شاه و جلوس احمد شاه، رک: ملک‌زاده، انقلاب مشروطیت ایران، ج ۶، صص ۱۳۰-۹۰.

۷۹. رسیدن محمدامین رسول‌زاده به تهران احياناً در نخستین روزهای رجب ۱۳۲۷ بوده است. تا این تاریخ، در حدود دو ماه ونیم پس از فتح قزوین، مجاهدان گیلانی و سواران بختیاری در ۲۴ جمادی‌الثانی به تهران وارد می‌شوند و پس از سه روز زدوخورد، لیاخوف تسلیم و شاه به سفارت روس پناهنده می‌شود و پس از آن تا ۲ رجب کار تشکیل مجلس عالی و کمیسیون عالی و هیئت وزیران و خلع محمدعلی میرزا و اعلان سلطنت احمدشاه و... صورت می‌گیرد.

پس از فتح تهران و پناهنده شدن محمدعلی شاه به سفارت روسیه مجلسی با شرکت علما و تجار و اعیان درجه اول، شاهزادگان و نمایندگان مجلس اول و رجال معروف و متنفذ در بهارستان تشکیل شد که نام آن را «مجلس عالی» یا مجلس فوق‌العاده گذاشتند. خلع محمدعلی میرزا از سلطنت و انتخاب احمد میرزا به سلطنت با رأی همین مجلس صورت گرفت. بعداً چون دیدند که انعقاد زود به زود این مجلس با کثرت اعضای که داشت امکان‌ناپذیر است، قرار گذاشتند که

«کمیسیون انتخاب بکنند و جریان امور به حکم آن کمیسیون جاری بشود. این کار شد و اسمش را گذاشتند کمیسیون عالی.» سپس به این نتیجه رسیدند که قوه اجرایی مملکت در دست جمع کم‌عضوتری باشد. در نتیجه یک هیئت بیست نفری به نام هیئت مدیره انتخاب گردید. (زندگی طوفانی، صص ۴۶-۱۴۵ و ۱۴۹).

سرنوشت بریگاد قزاق، به عنوان اهرم تحمیل خواست‌های استیلاجویانه تزاریسم، برای دولت روسیه چندان مهم بود که در همان روز فتح تهران و سرنگونی محمدعلی میرزا از تخت سلطنت ایران، مترجم سفارت روس در تهران به اتفاق مترجم سفارت انگلیس با سپهدار و سردار اسعد و پیرم ملاقات کرده، از آن‌ها قول کتبی می‌گیرد که «بریگاد قزاق ایران کماکان تحت فرماندهی کلنل لیاخوف باقی خواهد ماند؛ مشروط بر آن که کاملاً مطیع امر وزیر جنگ مسئولی باشد که همین امروز تعیین خواهد شد و باید تمام اوامری را که از طرف وزیر مشارالیه صادر خواهد شد، اجرا کند.» (فیروز کاظم‌زاده، روس و انگلیس در ایران، ترجمه منوچهر امیری (تهران، جیبی، ۱۳۵۴) ص ۵۲۵؛ کتاب آبی، ج ۳، ص ۶۲۱).

۸۰. در متن ژان پُرسان نوشته است؛ اما شاید ژون پرسان درست باشد. احتمالاً نام این حزب از نام ژون ترک‌ها (ترکان جوان) گرفته شده باشد. اگر این فرض درست باشد، معنی نام حزب مذکور ایرانیان جوان خواهد بود. تقی‌زاده در یکی از سخنرانی‌های خود، که در همین دوره در انتقاد از انتصاب مرتجعین به مقامات مهم دولتی، در حضور هیئت مدیره ایراد کرده، به این اصطلاح اشاره کرده است: «... ما خیال می‌کنیم طرفداران اصول قدیمه مغلوب شده، ژون پرسان روی کار آمده و زمام امور را در دست گرفته‌اند.» (ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۶، ص ۱۳۷).

تقی‌زاده در مورد دیگری نیز ژن پرسان (ایران جوان) را در مقابل ایرانیان قدیم‌پرست به کار برده است. (ایران نو، س ۲، ش ۹۶ (۱۶ صفر ۱۳۲۹ / ۱۶ فوریه ۱۹۱۱) ص ۱). در همین صفحه ایران نو ژون ترک (ترک‌های جوان) با ژون پرس‌ها (ایرانیان جوان) پیایی آورده شده است. از قرار معلوم نام این حزب اندکی بعد به دموکرات تغییر می‌یابد.

۸۱. اغتشاش زنجان مربوط بود به تسلط ملاقربان‌علی زنجان‌ی مخالف مشروطه بر این شهر. با ورود نیروی سیصد نفری تحت فرمان جعفرقلی خان بختیاری و پیرم به زنجان در اوایل ذی‌قعدة ۱۳۲۷/اواسط نوامبر ۱۹۰۹، وی دستگیر و به تهران اعزام گردید. اما در میانه راه توسط مریدانش نجات داده شده، به عراق گریخت و در کاظمین درگذشت.

۸۲. منظور ترور میرزا مصطفی آشتیانی و چند همراهش در شاه عبدالعظیم است.
۸۳. سیدمحمدخان صنیع حضرت که زمانی از اوباشان محله چاله میدان بوده، در نتیجه خوش رقصی برای استبداد از کارمندی جزء اداره قورخانه - که کارش عبارت شده بوده از برگزاری آتش بازی در اعیاد و جشن ها در میدان توپخانه - به ریاست همان اداره رسیده و در زمره مقربین درگاه محمدعلی میرزا درآمده بود. اتهامات او عبارت بودند از شرکت فعال در اقدامات ضد مشروطه و به ویژه حادثه میدان توپخانه، شرکت در قتل ارباب پرویز در یزد و ارباب فریدون زرتشتی در تهران و میرزا مصطفی آشتیانی در شاه عبدالعظیم و... اعدام وی در روز ۱۱ رجب ۱۳۲۷ صورت گرفت.
۸۴. مجدالدوله که مردم تهران کینه زیادی از او به دل داشتند به وساطت سپهدار و سرداراسعد و جمعی از رجال بلندپایه جان به در برد. بروجردی و عاملی هر دو از تهران تبعید شدند. آجودان باشی اعدام گردید.
۸۵. در بین دستگیرشدگان رجب ۱۳۲۷ به نام سردار افخم برخوردار لقب آقابالاخان حاکم معدوم گیلان بوده است. احتمالاً صحبت از دستگیری علی نقی خان مفاخرالملک باشد که حاکم تهران بوده و در جنایت شاه عبدالعظیم دخالت داشته است. وی را در همان روز اعدام صنیع حضرت در میدان توپخانه، در باغ شاه - قتلگاه آزادی خواهان - اعدام کردند.
۸۶. سیلاخور ناحیه ای بود مشتمل بر دو دهستان سیلاخورعلیا و سفلی در شهرستان بروجرد و محل تأمین نفرات فوج مذکور که در افواج نظامی سابق به رشادت و خون خواری معروف بودند.
۸۷. «... امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم...» (سوره مائده، آیه ۳).
۸۸. «و ای صاحبان خرد، برای شما در قصاص زندگی است.» (سوره بقره، آیه ۱۷۹).
۸۹. شورش سوارهای امیربهداری و مامقانی و سیلاخوری و دوهچی و غیره در روز ۱۴ رجب ۱۳۲۷ صورت گرفته است. (تفرشی حسینی، روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۱، صص ۴۱-۲۴۰).
۹۰. روزنامه حبل المتین از جمادی الثانی ۱۳۱۱/دسامبر ۱۸۹۳ در کلکته به مدیریت سیدجلال الدین کاشانی (مؤیدالاسلام) به زبان فارسی چاپ و در هند و ایران و عثمانی و قفقاز و مصر منتشر می شده و سهم قابل ملاحظه ای در تنویر افکار عمومی و ترویج اندیشه های آزادی و مشروطه خواهی داشته است. حاجی زین العابدین تقی یف، توانگر خیر قفقازی با گذاشتن مبالغی در اختیار مؤیدالاسلام، ارسال مجانی

شماره‌هایی از این روزنامه را برای بعضی از روحانیان ایران و عتبات تأمین می‌کرد و مراجع تقلیدی چون شیخ حسن ممقانی و فاضل شریانی به تأیید و تحسین آن پرداختند. دلبستگی مردم به این روزنامه باعث شد که دولت ایران ورود آن را به کشور ممنوع کند. تیراژ *حبل‌المتین* در دوران اوج‌گیری جنبش مشروطه در سال ۱۳۲۴ ق به مرز سی و پنج هزار نسخه رسید.

پس از اعلان مشروطه و گشایش مجلس اول، ضمن ادامه انتشار *حبل‌المتین* هفتگی در کلکته، *حبل‌المتین* روزانه هم از ربیع‌الاول ۱۳۲۵/آوریل ۱۹۰۷ در تهران به مدیریت میرزا سیدحسن کاشانی، برادر کوچک مؤیدالاسلام، به انتشار آغازید و انتشار آن در تهران تا حادثه به توپ بسته شدن مجلس در ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶/ژوئن ۱۹۰۸ ادامه یافت. سیدحسن که در جریان درهم کوبیده شدن مجلس به سفارت انگلیس پناهنده شده بود، به قفقاز تبعید می‌گردد؛ اما در رشت افتاده به دست انقلابیون گیلانی توقف کرده، به انتشار *حبل‌المتین* در آن شهر ادامه می‌دهد و پس از فتح تهران، اداره انتشار آن را به این شهر منتقل می‌کند و انتشار شماره ۶ آن به تاریخ ۱۳ رجب ۱۳۲۷/۳۱ ژوئیه ۱۹۰۹ باعث هیاهویی می‌شود که منجر به توقیف روزنامه و محکومیت میرزا سیدحسن کاشانی می‌گردد. علت هیاهوی پر عواقب، سرمقاله همان شمار تحت عنوان «اذا فسد العالم فسد العالم» بود که گفته می‌شود نویسنده‌اش سیدنورالدین پسر سیداسدالله خرقانی بوده است. رونوشت این سرمقاله در *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران* ملک‌زاده (ج ۶، صص ۵۹-۱۵۵) و گوئل کهن، *تاریخ سانسور در مطبوعات ایران*، تهران، آگاه، ۱۳۶۳، (ج ۲، صص ۲۳-۵۱۸) مندرج است.

محکمه جزای تشکیل شده در روز ۲۱ رجب ۱۳۲۷، میرزا سیدحسن کاشانی را به پرداخت ۲۵۰ تومان جریمه، بیست و سه ماه حبس و بیست و سه ماه توقیف *حبل‌المتین* محکوم کرد. روزنامه‌نگار زندانی گردید و اگرچه مدتی بعد دیوان تمیز حکم حبس را فسخ کرد و وی آزاد گردید، اما بیماری و به دنبال آن مرگ او، انتشار مجدد *حبل‌المتین* تهران را ناممکن کرد.

۹۱. منظور لطف‌علی خان امیر مفخم است. وی سرکرده فوج بختیاری نیروهای وابسته به محمدعلی میرزا بود. امیر مفخم که عموزاده سردار اسعد و صمصام‌السلطنه بود، بعدها در زمره مأموران عالی‌رتبه دولت مشروطه درآمد و حاکم کرمان و کرمانشاه و... و حتی در کابینه‌ای که صمصام‌السلطنه در سال ۱۳۳۶ ق تشکیل داد، وزیر جنگ شد. تیمور بختیار نوه پسر وی بود.

۹۲. Sablin، کاردار سفارت روس در تهران بود و از نوامبر ۱۹۰۸، که هارتویک، وزیر مختار روسیه تهران را ترک کرد، تا ۲۱ سپتامبر ۱۹۰۹، که پاکلوسکی وزیر مختار جدید روسیه به تهران وارد شد، شخص اول سفارت روسیه در تهران به شمار می‌رفت.

۹۳. دکتر ملک‌زاده صورت خطابه‌ای را که تقی‌زاده در هیئت مدیره ایراد کرده، نقل نموده است. وی تاریخ ایراد خطابه را ۵ رجب ۱۳۳۲ نوشته که مسلماً اشتباه است. چه، هیئت مدیره در حدود دو - سه ماه پس از تشکیل خود، در آستانه گشایش مجلس دوم در ۱ ذی‌قعدة ۱۳۲۷ عملاً منحل گردید. تقی‌زاده، هم‌چنان که خواهد آمد، در اواسط رجب ۱۳۲۷ به تهران وارد و «جزو هیئت مدیره» شده است. بنابراین به احتمال زیاد این خطابه در روزهای نخست ورود وی به تهران ایراد شده است. (تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۶، صص ۳۸-۱۳۵).

۹۴. در حالی که عناصری از حاکمیت جدید مایل به تصفیه دربار از وجود بیگانه - که به عنوان معلم و طبیب و... عوامل دولت‌های متبوع خود به شمار می‌رفتند - بودند، همان دولت‌های استیلاگر هم حاضر نبودند از مواضع تصرف کرده به آسانی عقب بنشینند. محمدعلی شاه که تحت تأثیر تعلیمات و تلقینات معلم روسی خود شاپشال یهودی - که گفته‌اند شکم ملک المتکلمین شهید را با خنجر پاره کرد و... سرانجام ملای یهودی شد و... - بوده، اسمیرنوف نامی را به عنوان معلم روسی احمد میرزای هشت - نه ساله استخدام کرده بوده است. لازم به تذکر است که اسمیرنوف سروان آرتش روسیه و منتخب وزارت خارجه تزاری برای معلمی ولیعهد ایران بوده است. هنگامی که موضوع لغو قرارداد استخدام اسمیرنوف - و نیز سادوسکی (Sadovskii)، طبیب مخصوص احمد شاه - مطرح گردید، منجر به مذاکرات و مکاتباتی بین سفارت روسیه از طرفی با دربار ایران و از سوی دیگر با وزارت امور خارجه روسیه شد. بالاخره هم وزارت خارجه روسیه، که کوشش دولت ایران برای کوتاه کردن دست سروان اسمیرنوف و دکتر سادوسکی را اقدامی غیردوستانه ارزیابی کرده بود، خواست خود را پیش برد و دولت ایران - که مناطقی از قلمروش تحت اشغال قشون استیلاگر تزاری بود - در اوایل اکتبر ۱۹۰۹/اواسط رمضان ۱۳۲۷، از در تسلیم درآمد و سخنگویش اظهار داشت که «هرگز جرئت نمی‌کند که اقدام مخالفت‌آمیزی نظیر اخراج آقایان اسمیرنوف و سادوسکی به عمل آورد.» و «با این همه، انحصارطلبی اسمیرنوف نقض شد و به عنوان یکی از چندین معلم خصوصی شاه جوان در دربار باقی ماند.» اسمیرنوف یک‌سال بعد از آن هم‌چنان به

عنوان معلم روسی شاه در تهران بوده است. روس و انگلیس در ایران، صص ۲۶-۵۲۵/کتاب آبی، ج ۴، ص ۸۹۹.

۹۵. در مورد دستگیری و اعدام میرهاشم دژه‌چی رک: تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۸-۶۷.

۹۶. ظل‌السلطان، برادر بزرگ مظفرالدین شاه، نمونه یک حکمران مستبد شرقی بود. در برابر بالادستان خود چاپلوس و نسبت به زیردستان سخت‌گیر و طماع و سفاک بود. برای رسیدن به تخت و تاج همیشه چشم به راه موقع و فرصت مناسب بود. لهذا وقتی پس از مرگ مظفرالدین شاه موقعیت محمدعلی شاه را متزلزل دید، دست به زمینه‌سازی‌هایی زد؛ در نتیجه ضمن آن که خانه‌اش در جریان به توپ بستن مجلس غارت و ویران گردید، خودش نیز به فرمان محمدعلی میرزا از ایران تبعید شد. وی که از هنگام خروج از ایران در وین به سر می‌برده، به محض اطلاع از فتح تهران، بی‌آنکه توانسته باشد توافق سیاستگزاران دولت‌های روسیه و انگلیس را جلب کرده باشد و بدون داشتن زمینه مردمی و در عین حال که قاتل پدر سردار اسعد بختیاری بوده، به منظور این‌که شاید بتواند از آب گل‌آلود ماهی بگیرد و به آرزوی دیرین خود برسد، خودش را شتابان از راه روسیه و باکو و دریای خزر در ۵ اوت/۱۸ رجب به انزلی رساند و ضمن آن که پسرش را برای مذاکره با انجمن و سردار معتمد به رشت فرستاد، خود یک‌راست به طرف تهران حرکت کرد؛ اما در نزدیکی سنگر [منجیل؟] از طرف کمیته جنگ گیلان دستگیر و به رشت برگردانده شد و در باغ مدیریه تحت نظر قرار گرفت. دولت نو پا که احتیاج شدیدی به پول داشت، به واسطه انجمن ایالتی گیلان وی را برای گرفتن پول تحت فشار قرار داد. ظل‌السلطان در همین روزهای گرفتاری، که قریب پنجاه روز - تا ۲۶ سپتامبر/۱۱ رمضان - طول کشید، تلگراف‌های عجزآمیز زیادی به افراد دست‌اندرکار هیئت مدیره و مجلس عالی و دولت مخابره کرد و سرانجام پس از دادن صد هزار تومان پول نقد و قول پرداخت در بیست هزار تومان و در سایه اقدامات سفارت انگلیس توانست خودش را از مخمصه نجات داده، از ایران خارج شود. وی تنها در اواخر جنگ جهانی اول توانست به ایران برگردد و در اصفهان در کاخ اختصاصی خود گوشه‌انزواگیرد و روزهای پایانی زندگی خویش را، که با مرگ یکی از پسرانش غمبارتر شده بود، به سر برد. درباره بخشی از تلگراف‌های مخابره شده در رابطه با گرفتاری مورد بحث ظل‌السلطان، رک: ایرج افشار، اوراق تازه‌یاب مشروطیت، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۹)، صص ۱۶۹-۲۰۰.

۹۷. سیدحسن تقی‌زاده یکی از نمایندگان تندرو دوره اول مجلس شورای ملی بود و به گزارش سفارت انگلیس در زمره افرادی بود که اگر با تقاضای پناهندگی‌شان موافقت نمی‌شد، دستگیری و اعدامشان حتمی بود. این نکته را نیز از نظر دور نباید داشت که به استنباط فریدون آدمیت «رابطه خصوصی سفارت [انگلیس] با تند روان مجلس [اول] بیش‌تر با تقی‌زاده و رفقایش برقرار بود». (مجلس اول و بحران آزادی، ص ۳۴۸). و در هر حال تقی‌زاده از نمایندگانی بود که روز به توپ بستن مجلس، از بهارستان غایب بوده است و پس از پناهنده شدن به سفارت و توقف یک‌ماهه در آن‌جا نیز تحت حمایت سفارت از ایران خارج شد و به پاریس و سپس لندن رفت و به یاری بعضی از معاریف لیبرال‌های انگلیسی چون پروفیسور ادوارد براون ولرد لامینگتون و با همکاری ایرانیانی چون معاضدالسلطنه، کمیته‌ای به نام «دفاع از حقوق ایرانیان» تشکیل داد و به افشاگری‌هایی برضد رژیم استبدادی محمدعلی میرزا و حامی آن، دولت روسیه تزاری، در مطبوعات انگلیسی چون تایمز دست زد و همین فعالیت‌ها او را به‌مثابه زبان‌گویای انقلاب ایران در اروپا شناساند و زمینه‌ساز پردازش شبکه‌ای از افسانه‌ها در اطراف شخصیت او در ایران شد. به هر حال وی پس از توقیفی چند ماهه در لندن و ایجاد روابطی پایدار با محافل لیبرال انگلیس، در ذی‌حجه همان سال ۱۳۲۶، زمانی که باد پیروزی بر بیرق جانبازان تحت فرمان ستارخان وزیدن گرفته و گذشته از تبریز چند شهر دیگر آذربایجان نیز به تصرف ایشان درآمده بود، «با‌هاله‌ای از شهرت یک تن مدافع آزادی ایران برگرد سر، به تبریز برگشت». (رحیم نامور، برخی ملاحظات پیرامون تاریخ مشروطیت ایران، تهران، چاپار، ۱۳۵۸، ص ۲۰۱). و در حدود هشت ماه در این شهر - که بعدها تحت محاصره نیروهای استبداد و سرانجام به اشغال قشون تزاری درآمد - ماند و به‌مثابه یکی از رهبران قیام تبریز به فعالیت پرداخت. در این‌جا فرصت پرداختن به کم و کیف فعالیت‌ها و موضع‌گیری‌های بحث‌انگیز تقی‌زاده در این دوره و یا دوره‌های بعدی زندگی پرطول و تفصیل سیاسی او نیست...

به هر روی، وی پس از فتح تهران، به دعوت فاتحان تهران، تبریز را ترک گفته - گویا از راه جلفا، باکو، انزلی - خودش را به رشت رساند و پس از توقف کوتاهی در رشت، در اواسط رجب وارد تهران شد و در همان روزهای نخست ورود خود به تهران، به قول خودش، او را «جزو هیئت مدیره کردند. شاید مؤثرترین اعضای هیئت مدیره» شد. (زندگی طوفانی، ص ۱۵۰).

گفتنی است که ایرج افشار تاریخ ورود تقی‌زاده به تهران را ۳۰ رجب نوشته

است. (اوراق تازه یاب، ص ۵۶). در حالی که خود تقی‌زاده نوشته است که "ورود من به تهران مقارن شد با گرفتاری میرهاشم." (زندگی طوفانی، ص ۱۵۲) و به گزارش کتاب آبی، میرهاشم در ۱۴ رجب اعدام شده است. (کتاب آبی، ج ۳، ص ۷۲۸). از آن گذشته، چرچیل، ترجمان سفارت انگلیس روز ورود او به تهران را ۱۹ رجب/۶ اوت گزارش کرده است. (کتاب آبی، ج ۳، ص ۷۰۸). رسول‌زاده هم روز ورود او را به تهران روز شنبه نوشته است. روز شنبه هم مطابق است با ۱۴ رجب. بنابراین، می‌توان گفت که وی در روز شنبه ۱۴ رجب ۱۳۲۷/۱ اوت ۱۹۰۹ وارد تهران شده است.

۹۸. محمود شوکت پاشا (۱۹۱۳-۱۸۵۶). یک نظامی به قولی چچن و به قولی عرب‌تبار به دنیا آمده در بغداد و تحصیل نظامی کرده در استانبول و آلمان و با گرایش‌های ژرمانوفیلی. وی به هنگام جنبش مشروطیت دوم و پس از اعلان حریت در ۲۳ ژوئیه ۱۹۰۸/۲۳ جمادی‌الآخر ۱۳۲۶ - یک ماه پس از به توپ بسته شدن مجلس در تهران - فرمانده اردوی سؤم عثمانی شده و در جریان سرکوبی "فتنه ۳۱ مارس" به شهرت و نفوذ زیادی دست یافت. این جنبش با شعار «شریعت‌طلبی» و با همدستی طلاب و بخشی از قشون و طرفداران سلطنت استبدادی و احزاب و گروه‌های محافظه‌کار و لیبرال‌های مخالف اقتدار «حزب اتحاد و ترقی» در ۱۳ آوریل ۱۹۰۹ [برابر با ۳۱ مارس ۱۳۲۵ رومی] به پیروزی نسبی در استانبول دست یافت و حزب حاکم اتحاد و ترقی را به عقب‌نشینی محسوسی واداشت. حزب حاکم هم از محمود شوکت‌پاشا - که عضو حزب نبود ولی از آن‌جانب‌داری می‌نمود - خواست که اردوی سوم را از سلانیک به سوی استانبول حرکت دهد. وی در رأس آن اردو که به "حرکت اردوسی" (اردوی حرکت) معروف شده، در تاریخ ۲۴ آوریل/۳ ربیع‌الثانی فتنه مانده به حادثه توپخانه تهران در ۹ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ را در هم کوبید. به دنبال سرکوبی "فتنه ۳۱ مارس" (۱۳ آوریل)، سلطان عبدالحمید، که پس از جنبش مشروطیت تخت و تاج خود را همچنان حفظ کرده بود، در ۲۷ آوریل ۱۹۰۹/۷ ربیع‌الثانی - هم‌زمان با سر فرود آوردن محمد علی میرزا در برابر خواست‌های ملت و باز دادن مشروطیت و ورود قشون روس به تبریز - پس از ۳۳ سال پادشاهی، از سلطنت خلع گردید و جای به برادر خود سپرد و به سلانیک تبعید گردید؛ همچنان که محمد علی میرزا نیز در حدود دو ماه و نیم رهرو همان راه خلع و تبعید شد. پس از سرکوبی "فتنه ۳۱ مارس" محمود شوکت پاشا در رأس خونتای نظامی و در پرتو حکومت نظامی اعلام شده به دنبال سرکوب که بیش از سه سال دوام آورد، نفوذ

و اقتدار روزافزون یافت و ضمن داشتن مقام فرماندهی اردوی سوّم، مقام بازرسی اردوهای اول و دوم را نیز به دست آورد و در عین حال به وزارت جنگ رسید و سرانجام در ژانویه ۱۹۱۳ برکرسی صدارت عثمانی تکیه زد و همان مسیرهایی را که بعدها رضاخان در ایران و آتاتورک در ترکیه پیمود، در حال پیمودن بود که در ژوئن ۱۹۱۳ ترور گردید.

۹۹. نخستین شماره ایران‌نو در ۷ شعبان ۱۳۲۷/۲۴ اوت ۱۹۰۹، پنج روز قبل از چاپ همین مقاله رسولزاده منتشر گردید.

فهرست اعلام

آذربایجان (روزنامه) ۲۳، ۱۰	آ
آذربایجان جمهوری، جمهوری	آبراهامیان، پرواند ۲۷
آذربایجان (کتاب) ۱۰-۱۱، ۱۹	آتاتورک ۳۳۸
آذربایجان شوروی ۱۳-۱۵	آثار محمدامین رسولزاده (کتاب) ۲۴
آذری ترک (نشریه) ۱۱	آجودان باشی ۲۲۵، ۲۷۱-۲۷۲، ۳۳۲
آرین پور، یحیی ۱۶	آجی ← پل آجی
آستارا، آستارایی ۹۴، ۹۷، ۱۰۸	آچیق سوز (روزنامه) ۱۰
۱۱۳-۱۱۵، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۳	آخوند خراسانی ← خراسانی،
۱۳۷-۱۳۸، ۲۳۴، ۳۱۴	محمدکاظم
آستارای روس ۱۲۶	آدمیت، فریدون ۱۲، ۱۶، ۲۶، ۳۳۶
آسوری، آسوری‌ها، آسوریان ۱۷۳	آذربایجان، ۱۰، ۱۲، ۱۴-۱۵، ۱۷، ۲۰،
۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۳-۱۸۴	۲۲-۲۴، ۵۱، ۵۵-۵۷، ۶۲، ۶۴
۱۹۵-۱۹۶، ۲۰۴، ۲۱۹-۲۲۰	۷۵، ۸۲، ۸۵-۸۶، ۱۲۰، ۱۴۵
۲۲۵، ۲۲۷-۲۲۹، ۲۳۱	۱۵۴-۱۵۵، ۱۶۰، ۱۸۲
۳۲۹-۳۳۰	۱۸۷-۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۸
آسیا، آسیایی ۳۲-۳۳، ۴۶، ۵۹	۲۵۴، ۲۷۵، ۲۸۱، ۳۰۷-۳۱۱
آشتیانی، میرزا حسن ۱۱۷، ۳۱۹-۳۲۰	۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۲-۳۲۵، ۳۲۷
آشتیانی، میرزامرتضی ۳۲۰	۳۳۰، ۳۳۶

احمدآباد ۲۳۸-۲۴۰
 احمد جمال افندی ۱۴۱
 احمدشاه، احمد میرزا ولیعهد ۲۷، ۲۳۲،
 ۲۴۱-۲۴۲، ۲۴۴-۲۴۵، ۲۴۹،
 ۲۶۰-۲۶۱، ۲۶۷، ۲۸۳، ۲۸۷،
 ۲۹۰، ۳۳۰، ۳۳۴
 احمدعلی بیگ افندی ۲۰۹
 احمدیه (فوج) ۲۶۸
 ادبیات (نشریه) ۳۱۵
 ادیب الممالک فراهانی ۲۱، ۳۰۵
 ارتدوکس (پراوسلاوی) ۱۷۵،
 ۱۸۳-۱۸۴، ۲۲۸، ۲۳۰، ۳۲۹
 اراک ← عراق
 اردبیل ۵۶، ۹۴، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۴-۱۱۶،
 ۱۳۰، ۱۳۷، ۲۰۸، ۲۳۴، ۲۶۷، ۳۲۰
 اردبیلی، میرزاعلی اکبر ۱۲۴
 اردوبادی، محمدسعید ۲۲
 ارس (رود) ۱۳۹
 ارشاد (روزنامه) ۹، ۱۷-۲۲، ۲۴-۲۵،
 ۳۳، ۳۷، ۳۹، ۴۴، ۴۶، ۲۷۲، ۳۰۵،
 ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۵
 ارمنستان ۱۶۳
 ارمنی، ارمنی‌ها، ارامنه ۱۷، ۲۵، ۵۸،
 ۸۲، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۶۳،
 ۱۷۱، ۱۷۶-۱۷۷، ۲۱۰-۲۱۴،
 ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۷۶، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۲۹
 اروپا، اروپایی، فرنگستان، فرنگی ۱۲،
 ۱۴، ۲۰، ۲۲-۲۳، ۲۷، ۳۱، ۳۵،
 ۴۷-۴۸، ۵۷، ۵۹-۶۰، ۷۲-۷۳،

آشتیانی، میرزامصطفی ۳۲۰، ۳۳۲
 آشوربگوف، عیسی ۲۱-۲۲
 آصف‌الدوله ۱۲۸
 آقابالاخان ← سردار افخم
 آقابزرگ ۱۶۳
 آقافرشی، حاجی میرزا ۳۰۷
 آقایف، احمد بیگ (آقاوغلو) ۱۰،
 ۲۱-۲۲، ۳۰۵
 آلاری (آلارسو)، محمدقلی خان ۲۰۸
 آلب ۳۷
 آلتایی ۳۷
 آلمان ۱۱، ۲۱، ۹۸، ۱۰۰-۱۰۱، ۱۲۳،
 ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۶۱، ۳۳۷
 آمریکا، آمریکایی ۷۴، ۲۰۵، ۲۲۲،
 ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۹-۲۳۱
 آنکارا ۱۱-۱۲

الف

ابراهیم آقا، حاجی میرزا ۲۹۸-۲۹۹،
 ۳۰۷
 ابراهیم خان (دکتر) ۱۱۸
 ابوالحسن ۹۵
 ابوالحسن خان، میرزا ← معاضدالسلطنه
 پیرنیا
 ابوالقاسم خان، میرزا ۱۰۶، ۱۲۶
 اتحادیه، منصوره ۱۶
 اتریش ۹۸، ۱۰۱، ۲۶۱
 اجلال‌الملک ۶۳-۶۴، ۱۴۷، ۱۶۲،
 ۳۰۸

اسماعیل (مشهدی) ۱۷۷	۷۷، ۸۰-۸۱، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۶
اسمیرنوف (سروان) ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۳۴	۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۸۲
اسنارسکی (ژنرال) ۱۶۲-۱۶۳	۱۸۹، ۱۹۱، ۲۱۰، ۲۱۹
اصفهان، اصفهانی، اصفهانیان ۸۵	۲۲۷-۲۲۸، ۲۳۰-۲۳۱، ۲۳۶
۱۱۶-۱۱۷، ۱۱۹-۱۲۰، ۱۲۸	۲۶۴، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۹۲-۲۹۳
۱۳۲، ۲۱۰، ۲۳۶-۲۳۷، ۲۳۹	۳۰۳، ۳۰۵-۳۰۶، ۳۰۹، ۳۲۴
۲۹۲-۲۹۳، ۳۱۱، ۳۳۵	۳۲۸، ۳۳۶
اطلاعات ماهانه (نشریه) ۳۱۶	اروجوف (نام) ۲۲
افتخارالعلماء، میرزامصطفی ۱۱۰-۱۱۱	ارومیه، ارومیه‌ای، ارومی ۹، ۲۵-۲۶
۳۱۹	۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۱-۱۷۷
افتخار معلمان (داستان) ۳۱۵	۱۸۲-۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵
افشار، ایرج ۳۳۵-۳۳۶	۱۹۸-۲۰۱، ۲۰۶-۲۰۷، ۲۰۹
افغانستان، افغان‌ها ۳۲-۳۳	۲۱۴-۲۱۵، ۲۱۹-۲۲۸
افندیف، سلطان مجید ۱۷، ۲۱، ۳۰۷	۲۳۰-۲۳۱، ۳۱۳، ۳۲۹-۳۳۰
اقبال (روزنامه) ۱۰، ۳۲۳، ۳۲۶	ارومیه (دریاچه) ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۱۴
اقبال السلطنه ماکویی ۶۵	استالین (کوبا) ۹-۱۰، ۱۳-۱۴، ۳۱۵
اکبرمیرزا ۲۹۲	استامبولچی ۶۵
امام جمعه ۶۳، ۶۵، ۱۶۰، ۳۰۸	استانبول ۱۰، ۱۵، ۱۹، ۲۲۶، ۳۱۸
امام قلی میرزا (شاهزاده) ۱۸۳، ۱۹۳	۳۳۷
۲۱۵، ۳۲۹	استرآباد، گرگان ۱۰۷، ۱۲۷-۱۲۸، ۳۱۵
امیدترقی (مطبعه) ۳۲۸	۳۱۷-۳۱۸
امیربهادر ۳۵، ۳۸، ۴۱-۴۲، ۴۸، ۵۹	استرآبادی (فوج، سوار) ۱۱۷
۷۰، ۸۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲	استقلال (روزنامه) ۱۱، ۳۲۷
۱۳۱، ۱۵۷، ۲۳۳، ۲۴۸، ۲۸۶	اسدالله میرزا ۲۸۰
امیربهادری (سوار) ۳۳۲	اسلام، اسلامی، اسلامیت، اسلامیة ۳۶
امیرخسرو (محلّه) ۱۶۳	۶۳، ۶۷-۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۸۲
امیرخیز (محلّه) ۶۵-۶۶، ۳۰۸	۸۷، ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۵۱، ۲۰۰، ۲۲۹
امیرخیزی، اسماعیل ۶۵، ۳۲۳، ۳۲۵	۲۸۹
۳۲۷	اسلاو ۳۲۹

انستیتوی معلمان آلکساندروفسکی

تفلیس ۳۱۴

انقلاب ۱۹۰۸ عثمانی ۳۰۵-۳۰۶

انقلاب در ایران (مقاله) ۳۷

انقلاب روسیه ۱۰، ۲۰، ۳۵-۳۶

۳۸-۳۹، ۴۶، ۵۳، ۵۷، ۳۰۵-۳۰۶

انقلاب مشروطیت ایران ۴۶، ۲۶۵

۳۱۵، ۳۲۸، ۳۳۰

انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های

اجتماعی و اقتصادی آن (کتاب)

۳۱۰

انگلیس، انگلیسی‌ها ۲۱، ۴۵، ۵۵، ۵۹

۷۴-۷۵، ۹۸، ۱۰۱-۱۰۲، ۱۰۴

۱۰۹-۱۱۰، ۱۳۲، ۱۳۴

۱۳۷-۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۴-۱۴۵

۱۵۲، ۱۵۴-۱۵۷، ۱۶۲، ۲۰۱

۲۱۹، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۶

۲۴۶، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۸

۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۵

۳۰۸-۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۷

۳۱۹-۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۱۱

۳۳۰-۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۵-۳۳۷

اودسا (اوداسه) ۳۱۸

اودلوبورد، نیاخاک آتشین (نشریه) ۱۱

اوراق تازه‌یاب مشروطیت (مقاله) ۳۳۵

۳۳۷

اورلوف ۱۷۵

اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ

رضائیه (کتاب) ۳۲۹

امیرمجاهد، یوسف خان ۳۱۱

امیرمفخم، لطف‌علی خان ۲۷۹، ۳۳۳

امیرنظام ۱۲۹

امیری، منوچهر ۳۳۱

امین‌السلطان، علی‌اصفرخان

(امین‌السلطنه، امین‌الدوله، اتابک)

۱۳، ۳۱، ۴۸، ۵۹، ۱۱۸، ۳۰۸

امین‌الضرب (حاجی) ۲۸۰

انبوه (مکان) ۱۲۳

انترناسیونالیست ۲۱۴، ۳۱۵

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۳۰۵

انتصارالسلطان ۳۱۳

انتظام‌الملک ۱۶۴

انجمن آذربایجان ۳۰۹

انجمن ارومی ۳۲۹

انجمن اسلامی ۶۲

انجمن ایالتی تبریز ۶۲-۶۴، ۱۴۶

۱۵۸، ۱۶۲، ۳۰۷، ۳۲۰

۳۲۲-۳۲۳

انجمن ایالتی گیلان ۹۸-۱۰۱، ۱۰۳

۱۱۸، ۱۳۳، ۱۳۷، ۳۱۹، ۳۳۵

انجمن مجاهدین اجتماعیون عامیون

۳۱۴

انجمن ملی رشت ۳۱۲

انجمن‌های انقلابی ۵۲-۵۳

انزلی ۹۳، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۳۰

۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۴، ۲۰۰، ۲۳۴

۲۳۷، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۱

۳۳۵-۳۳۶

باقرخان (سالار ملی) ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰،
 ۱۵۲-۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۴،
 ۲۰۷-۲۰۸، ۲۲۴-۲۲۵،
 باقروف ۱۲۸
 باکو ۹-۱۱، ۱۳-۱۴، ۱۷-۱۸، ۲۳، ۲۶،
 ۴۹، ۵۸، ۷۷-۷۸، ۸۴، ۱۲۶، ۱۳۰،
 ۱۶۶-۱۶۷، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۸۹،
 ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۳-۲۳۴، ۲۹۵،
 ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹-۳۱۰،
 ۳۱۲-۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۲-۳۲۳،
 ۳۲۸، ۳۳۵-۳۳۶

باللی بادی (نمایش نامه) ۹۸، ۳۱۵
 بامداد، مهدی ۳۱۹
 بانک استقراضی ۲۲۴
 بانک روس ۹۵، ۱۸۳
 بحران دموکراسی در مجلس اول
 (کتاب) ۳۰۷
 بخارست ۱۱
 بختیار، تیمور ۳۳۳
 بختیاری، بختیاری‌ها (ایل) ۷۵،
 ۸۴-۸۸، ۱۳۸، ۲۳۸-۲۳۹، ۲۴۳،
 ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۶-۲۵۷، ۲۵۹،
 ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۱۱، ۳۳۰
 بختیاری (فوج) ۳۳۳
 بختیاری، جعفرقلی خان ۳۳۱
 بختیاری، سردار حکمت ۸۵
 بختیاری، سردار اسعد ← سردار اسعد،
 علی‌قلی خان
 بختیاری، مرتضی‌قلی خان ۲۴۳

اهر ۲۱۰
 اهراب (محلّه) ۶۴
 اهرابی، نایب محمد ۳۰۸
 ایتالیا ۲۶۱
 ایران، ایرانی، ایرانی‌ها: در بیشتر صفحات
 ایران ترک لری، ترکان ایران (مقاله) ۱۰
 ایران نو (روزنامه) ۹، ۱۲، ۱۵، ۱۹، ۲۲،
 ۲۴، ۲۷، ۳۰۳، ۳۱۸، ۳۳۱، ۳۳۸
 ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم
 (کتاب) ۲۲

ب

باباسورین ۲۶۴
 باب عالی ۱۴۹
 بابل ← بارفروش
 بابلسر ← مشهدسر
 بابی‌گری ۲۸۹
 بادامک ۲۳۸-۲۳۹
 بادکوبه ۱۹، ۳۱۳
 بارانوسکی ۱۰۴
 بارفروش (بابل) ۱۰۶-۱۰۷، ۳۱۵-۳۱۷
 باسمنج ۸۲، ۱۶۴
 باغ ارمنی ۲۱۱-۲۱۴
 باغ امین‌الدوله ۲۹۸
 باغ شاه ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۶، ۲۷۱، ۲۹۸،
 ۳۳۲
 باغ مثنی قاپوسی ۳۲۸
 باغ مدیریه ۳۳۵
 باقراوغلی، حاجی محمدصادق ۱۶۲

- براون، ادوارد ۲۲، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۶
 برخی ملاحظات پیرامون تاریخ
 مشروطیت ایران (کتاب) ۳۱۸،
 ۳۳۶
 برلین ۱۱
 بروجرد ۳۳۲
 بروجردی، علی اکبر ۲۵۵، ۳۳۲
 بصیرالسلطنه ۱۶۲، ۳۲۳
 بصیرخاقان ۱۰۰، ۱۰۲
 بغداد ۳۳۷
 بلغارستان ۳۱۵
 بلوای تبریز (کتاب) ۳۰۸
 بندرگز ۱۰۷، ۳۱۷
 بهار، ملک الشعراء ۱۵-۱۶
 بهارستان ۳۳۰، ۳۳۶
 به یادم است (نمایش نامه) ۳۱۵
 بیدگلی، شیخ عبدالعلی ۳۱۵
 بیژیک افندی (دکتر) ۱۴۱
 بیلسوار ۱۳۷
 بیهقی ۱۶
- پاولویچ ۳۱۰
 پایان یک زندگی پرحادثه (مقاله) ۱۵
 پترسبورگ ۳۸، ۱۰۴، ۲۳۳-۲۳۴، ۲۷۸،
 ۳۰۵، ۳۱۵
 پتروس افندی (پتروس ایللو، پتروس
 ایلاس، پتروس آقا) ۱۷۲-۱۷۵،
 ۱۷۷، ۲۰۱-۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۴،
 ۳۲۹
 پراوسلاوی ← ارتدکس
 پرت آرتور ۲۰
 پرت پترووسک (منحاج قلعه) ۳۱۳
 پروتستان ۲۲۷
 پرومته (مجله) ۱۱
 پرویز (اریاب) ۳۳۲
 پریم ۳۰۷
 پستخانه (خیابان) ۲۹۹
 پل آجی ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۵
 پل قاری ۳۲۸
 پورسنگی، پل سنگی (محل) ۶۵، ۳۰۸
 پیشه‌وری ۳۱۰

ت

- تاردوف ۱۷۸
 تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (کتاب)
 ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۳۳-۳۳۴
 تاریخ بیداری ایرانیان (کتاب) ۳۰۵،
 ۳۱۳، ۳۱۹-۳۲۰، ۳۲۷
 تاریخچه حزب عدالت (کتاب) ۳۱۰
 تاریخ رجال ایران ۳۱۹

پ

- پارک اتابک ۳۲۴، ۳۲۶
 پاریس ۲۳، ۷۷، ۸۵، ۱۶۷، ۲۲۲، ۳۱۱،
 ۳۳۶
 پاشاخان شوشی، پاشاخان دانشجو ۹۷
 پاکلوسکی ۳۳۴
 پانوف ۱۰۶-۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۷،
 ۱۳۰، ۱۸۹، ۳۱۴-۳۱۹

۲۷۵-۲۷۶، ۲۸۱-۲۸۲، ۲۸۵
 ۲۹۰-۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵-۲۹۶
 ۲۹۸، ۳۰۷-۳۱۱، ۳۱۳-۳۱۴
 ۳۲۰-۳۲۴، ۳۲۶-۳۲۸
 ۳۳۶-۳۳۷
 تربیت، آقامیرزا علی محمد خان ۲۸۰
 تربیت، آقامیرزا محمد علی خان ۲۸۰
 تروپو (نام) ۳۵
 تروپو ویسم ۳۰۵
 ترقی (روزنامه) ۹، ۱۸-۲۷، ۶۴، ۶۷
 ۶۹، ۷۱، ۷۳-۷۴، ۷۷، ۷۹، ۸۱
 ۸۴، ۸۸، ۹۴، ۹۸، ۱۰۵، ۱۱۲
 ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲
 ۱۳۷-۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۹
 ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۸
 ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۵
 ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۱۰
 ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۴
 ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۹
 ۲۶۲-۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۲
 ۲۷۶، ۲۸۰-۲۸۱، ۲۸۳
 ۲۸۷-۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۹
 ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۲۵، ۳۲۸
 ترک، ترک‌ها، ترکی، ترکیست ۱۰
 ۱۷-۲۰، ۲۲، ۲۷-۳۸، ۵۷، ۶۷
 ۷۲، ۹۳، ۹۷-۹۸، ۱۷۲
 ۱۷۴-۱۷۵، ۱۷۷، ۱۹۵-۱۹۷
 ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۴-۲۲۵
 ۲۳۰، ۲۸۱

تاریخ سانسور در مطبوعات ایران ۳۳۳
 تاریخ مشروطه ایران (کتاب) ۳۰۸،
 ۳۱۰، ۳۲۰، ۳۲۲
 تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن
 پرستان اصفهان و بختیاری (کتاب)
 ۳۱۱
 تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره
 مشروطیت (کتاب) ۲۲
 تاریخ هجده ساله آذربایجان (کتاب)
 ۳۱۶-۳۱۷، ۳۲۳-۳۲۴
 ۳۲۶-۳۲۷، ۳۳۵
 تازه‌بهار (نشریه) ۱۵
 تالش ۹۶، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۳۱
 تایمز (رود) ۷۲-۷۳
 تایمز (روزنامه) ۳۳۶
 تبریز، تبریزی، ۹، ۱۳، ۱۷، ۲۲
 ۲۵-۲۶، ۴۷-۴۹، ۵۱-۵۲
 ۵۵-۵۶، ۶۲، ۶۴، ۶۶-۶۷، ۶۹
 ۷۱-۷۵، ۷۷، ۸۲-۸۳، ۸۵، ۸۷
 ۹۷، ۱۰۵، ۱۱۵-۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۸
 ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۹-۱۴۱
 ۱۴۳-۱۴۵، ۱۴۷-۱۴۹، ۱۵۲
 ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰-۱۶۲
 ۱۶۵-۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰-۱۷۱
 ۱۷۳-۱۷۵، ۱۷۷-۱۷۹
 ۱۸۱-۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۶-۱۹۷
 ۲۰۰، ۲۰۶-۲۰۸، ۲۱۰-۲۱۱
 ۲۱۴، ۲۲۴-۲۲۵، ۲۳۰-۲۳۱
 ۲۳۵-۲۳۷، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۶۶

توپچی باشوف، علی مردان بیک ۱۸، ۲۱
 — سوپخانه (مسیدان) ۲۵۲، ۲۶۰،
 ۲۶۹-۲۷۰، ۲۹۱، ۳۰۸، ۳۱۹،
 ۳۳۲، ۳۳۷

تورکچولوک، ترک‌گرایی ← ترک
 تهران، تهرانی، دارالخلافت ۹، ۱۲،
 ۱۴-۱۵، ۲۲، ۲۵-۲۷، ۳۶،
 ۳۹-۳۸، ۴۸-۴۹، ۵۱-۵۲،
 ۵۵-۵۶، ۶۴، ۶۷، ۷۱-۷۲، ۸۵،
 ۱۰۰، ۱۰۴-۱۰۵، ۱۰۸-۱۱۴،
 ۱۱۶-۱۱۷، ۱۱۸-۱۱۹،
 ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۴-۱۲۸، ۱۳۰،
 ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۸،
 ۱۵۱، ۱۵۷-۱۶۲، ۱۸۱-۱۸۲،
 ۲۰۸، ۲۳۱-۲۳۳، ۲۳۵-۲۳۸،
 ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۲-۲۵۶، ۲۵۹،
 ۲۶۲-۲۶۷، ۲۶۹-۲۷۲،
 ۲۷۴-۲۷۶، ۲۷۹-۲۸۰،
 ۲۸۳-۲۸۴، ۲۸۷-۲۹۷،
 ۳۰۰-۳۰۳، ۳۰۶-۳۰۹،
 ۳۱۱-۳۱۳، ۳۲۲-۳۱۵،
 ۳۲۴-۳۲۶، ۳۲۷-۳۳۷

ج

جاپاریدزه، پروکوفی آپراسینوویچ ۳۱۴
 جریده ملی (نشریه) ۳۰۷
 جلفا ۹، ۲۵-۲۶، ۷۴، ۸۲، ۱۳۹، ۱۴۱،
 ۱۴۳-۱۴۶، ۱۵۲، ۱۸۸، ۳۰۷،
 ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۳۶

ترکان جوان، نوعثمانیان ۳۰۵-۳۰۶
 ترک اوجاق لاری، کانون‌های ترک ۱۰
 ترک - روس و روس - ترک لغتی
 (کتاب) ۲۳

ترکمن، ترکمن‌ها ۳۱۷-۳۱۸، ۱۲۸
 ترک یوردو (مجله) ۱۰
 ترکیه ۱۰-۱۲، ۱۸-۲۰، ۲۲، ۳۷، ۸۱،
 ۱۰۴، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۷۴، ۲۱۲،
 ۳۰۰، ۳۳۸

ترورعلنی (مقاله) ۳۱۱
 تریادزه ← مگه‌لاذره
 تزار، تزاری، تزاریسم ۲۰، ۳۰۵-۳۰۶،
 ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۶

تفرشی حسینی ۳۳۲
 تفلیس ۷۱، ۳۰۹، ۳۱۳-۳۱۴، ۳۲۲
 تقویم گرگوری ۳۰۵
 تقویم یولیان ۳۰۵

تقی‌زاده، سیدحسن ۹-۱۰، ۱۴-۱۵،
 ۷۲-۷۳، ۱۱۲، ۱۸۲، ۲۳۱، ۲۷۵،
 ۲۸۰، ۲۸۹، ۲۹۴-۲۹۹، ۳۰۱،
 ۳۰۹، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۴،
 ۳۳۶-۳۳۷

تقی‌یف، حاجی‌زین‌العابدین ۱۸-۱۹،
 ۲۱، ۲۳، ۱۵۶، ۳۲۷، ۳۳۲

تکامل (نشریه) ۹، ۱۷-۱۸، ۲۴-۲۵،
 ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۶۱، ۳۰۷-۳۰۸

تمدن، محمد ۳۲۹
 تنقید فرقه اعتدالیون (مقاله) ۹، ۱۶، ۲۴
 تنکابن ۱۳۸

۲۷۸، ۲۸۹، ۲۹۴، ۳۲۷
 ۳۳۳-۳۳۲
 حبیب‌الله ۱۱۴
 حرفی از هزاران کاندید عبارت آمد (کتاب)
 ۳۰۸
 حریت در ایران (مقاله) ۲۵، ۳۱، ۳۷
 حزب اتحاد و ترقی ۱۹، ۳۰۶، ۳۳۷
 حزب اجتماعیون - عامیون ۳۱۳
 حزب اکتبريست ۳۰۶
 حزب پان اسلاميستی اتحاد ۳۱۵
 حزب دموکرات ایران ۹، ۱۲، ۱۵، ۲۷
 حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه
 ۱۲، ۱۷، ۲۶، ۳۰۹، ۳۱۳-۳۱۴
 ۳۱۶
 حزب عدالت ۳۱۴
 حزب کادت ۳۱۵، ۳۰۶
 حزب کمونیست ایران ۳۱۴، ۳۲۲
 حزب مجاهد ۳۱۴
 حزب مساوات ۱۰-۱۱، ۱۹
 حساب مسئله لری، مسائل حساب
 (کتاب) ۲۳
 حسن (حاجی میرزا) ۲۹۱
 حسن آباد ۲۳۹-۲۴۰
 حسین (نایب) ۱۴۷
 حسین زاده، علی بیک ۱۰، ۱۹، ۲۱
 حسین زاده، مشهدی محمد ۱۰۷
 حسین علی خان ۹۷، ۱۱۴
 حسینوف، پروفیسور شیرمحمد ۲۴-۲۵
 حضرت حجت (امام دوازدهم) ۶۸، ۱۲۹

جلفای روس ۱۴۱، ۱۴۳

جمعیت متعلمان ارمنی ۲۱۱

جمعیت معارف نجات ۲۳

جمعیت نشر معارف ۲۰۸

جنبش مزدک (مقاله) ۱۰

جنگ جهانی اول ۳۲۹، ۳۳۵

جنگ نکى (نیکویه) ۳۲۰

جنگلی‌ها ۳۲۲

جورابچی، محمدتقی ۳۰۸

چ

چاله میدان (محلہ) ۳۳۲

چچن (ابنفوش) ۳۱۳، ۳۳۷

چرچیل ۳۱۲، ۳۳۷

چلیتوی گرجی ۳۱۰

چهارمحال بختیاری ۳۱۱

چه باید کرد (مقاله) ۷۷

چین ۳۲

ح

حاجی بیکوف، جیهون ۲۲-۲۳

حاجی بیکوف، عزیز ۱۷، ۲۱-۲۳، ۳۰۵

۳۰۷، ۳۲۷

حاجیف، آقامحمد حسین ۱۴۳

حاجینسکی ۳۰۷

حافظ ۱۹۲

حافظ الصحه، دکتر مسیح خان ۳۱۱

حامی بیک ۱۸۴

حبل المتین (روزنامه) ۸۵-۸۶، ۲۲۵

۵

داش (مکان) ۱۲۷
 دانشاک، داشناکسیون ۱۷۶، ۲۵۶، ۳۱۳
 داغستان ۳۱۳، ۳۲۷
 دانشسرای گوری ۳۱۵
 دانشگاه دولتی باکو ۱۱
 دانشور علوی، نورالله ۳۱۱
 دبستان (نشریه) ۳۱۵
 در تکاپوی دموکراسی و استقلال (مقاله)

۱۱

دشتگیر، حاجی سیدحسن ۶۳
 دعوت - قوچ (نشریه) ۱۷-۱۸، ۲۴
 دماوند (فوج) ۸۲
 دوپپادور (مادام) ۱۲۰، ۳۲۰
 دورسون علی (نمایشنامه) ۹۸، ۳۱۵
 دولاب ۱۱۲
 دوامی روسیه ۴۶، ۵۳، ۸۲، ۳۰۶
 دوهچی (محلّه) ۶۱، ۶۳، ۶۵-۶۷،
 ۲۷۶، ۲۹۱، ۳۰۸، ۳۳۲
 دوهچی، میرهاشم ۲۶۲، ۳۳۵
 دهخدا ۳۰۹
 دهقان، علی ۳۲۹-۳۳۰
 دیلمقان ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۴-۱۸۵، ۲۰۱،
 ۲۰۳، ۳۲۸
 دیلی نیوز (روزنامه) ۳۱۹
 دیوان حافظ (کتاب) ۲۱۵
 دیوسالار، علی ۳۲۰-۳۲۱

حضرت عباس ۱۸۰

حقیقت (روزنامه) ۲۲

حکیم الملک ۲۸۰

حمایل عروسان (داستان) ۳۱۵

حیات (روزنامه) ۱۸-۲۱، ۳۱۵

حیدرعمواوغلی درگذر از طوفانها

(کتاب) ۳۲۲، ۳۲۸

حیران (گردنه) ۱۰۸-۱۰۹، ۱۲۴، ۱۳۰

خ

خازن تبریزی، عبدالحسین ۳۰۶

خاساویورد (مکان) ۳۱۳

خاطرات انقلابی با استالین (کتاب) ۱۳

خاور نزدیک ۲۰

خراسان ۲۰۹، ۲۵۴، ۳۲۰

خراسانی، محمدکاظم (آخوند

خراسانی) ۱۲۹، ۲۵۵

خرخر (نمایشنامه) ۳۱۵

خرقانی، سیداسدالله ۳۳۳

خزر (دریا) ۷۳، ۳۱۶، ۳۳۵

خزری لر (تیمچه) ۶۵

خلیلوف، رمی خان ۹۵

خوف خدا (داستان) ۳۱۵

خوی ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۳، ۱۷۲،

۱۷۵، ۱۸۲، ۲۰۹، ۳۱۳

خیابانی، شیخ محمد ۳۲۳

خیبرات (نمایشنامه) ۳۱۵

رم ← ریم
 رمیا (روزنامه) ۸۱
 رودبار ۱۲۳
 روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران
 ۳۳۲
 روسکویه سلوو (روزنامه) ۱۵۱، ۱۷۸،
 ۲۱۳، ۲۶۴
 روسکی ایسلو (روزنامه) ۳۱۵
 روس و انگلیس در ایران (کتاب) ۳۳۱،
 ۳۳۵
 روسیا (روزنامه) ۸۱
 روسیه، روس، روس‌ها، شوروی ۹-۱۱،
 ۱۳-۱۵، ۱۷-۱۸، ۲۰، ۲۶، ۳۲،
 ۳۵، ۳۸-۴۲، ۴۶، ۴۸، ۵۲-۵۳،
 ۵۵، ۵۷-۵۹، ۷۴-۷۵، ۸۱-۸۲،
 ۹۳-۹۵، ۹۷-۱۰۴، ۱۰۷-۱۰۹،
 ۱۱۲، ۱۱۴-۱۱۵، ۱۱۷-۱۱۸،
 ۱۲۵-۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰-۱۴۸،
 ۱۵۰-۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۴-۱۶۵،
 ۱۶۸، ۱۷۰-۱۷۱، ۱۷۴-۱۷۶،
 ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۳-۱۸۵، ۱۹۱،
 ۱۹۳-۱۹۶، ۱۹۸-۱۹۹، ۲۰۱،
 ۲۰۳، ۲۰۵-۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۹،
 ۲۲۱-۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶-۲۲۷،
 ۲۲۹-۲۳۰، ۲۳۲-۲۳۶، ۲۴۱،
 ۲۴۶، ۲۴۸-۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۴،
 ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۵-۲۶۸،
 ۲۷۶-۲۷۸، ۲۸۰-۲۸۲، ۲۸۴،
 ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۰۱-۳۰۲

ذ

ذبیح‌الله (سید) ۱۰۶
 ذکاءالملک ۲۸۰

ر

رایینو ۳۱۳-۳۱۴
 راسته کوچه (محلّه) ۶۴
 رئیس‌نیا، رحیم ۲۲، ۲۲۲
 رج (روزنامه) ۳۱۵
 رحمت‌آباد ۲۹۲
 رحیم‌خان ۶۲، ۷۵، ۸۲، ۹۴، ۱۴۵،
 ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۸۸، ۲۵۴
 رحیم‌زاده ۳۱۶
 رستم ۴۱
 رسول‌زاده، محمدامین: در بیشتر
 صفحات
 رشت ۹، ۲۵-۲۶، ۹۱، ۹۳-۹۵،
 ۹۸-۹۹، ۱۰۳-۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹،
 ۱۱۱-۱۱۳، ۱۱۵-۱۱۶، ۱۱۸-۱۱۹،
 ۱۲۲، ۱۲۵-۱۳۰، ۱۳۳-۱۳۴،
 ۱۳۸، ۱۵۸، ۲۰۰، ۲۳۴-۲۳۵،
 ۲۵۰، ۲۷۵، ۲۹۲، ۳۱۱-۳۱۴،
 ۳۱۶، ۳۲۰-۳۲۲، ۳۳۳
 ۳۳۶-۳۳۵
 رشیدالملک، تقی‌خان ۱۰۸، ۱۱۳،
 ۱۱۵-۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۷،
 ۲۰۸، ۲۳۴، ۲۶۷، ۳۲۰
 رضاخان ۳۰۹، ۳۳۸
 رضاقلی‌خان ۲۸۰

س	۳۰۸-۳۰۵	۳۱۸ ، ۳۱۶-۳۱۲
سابلین ۲۸۱ ، ۳۱۲ ، ۳۳۴	۳۲۴-۳۲۱	۳۳۱-۳۲۶
سادوسکی (دکتر) ۳۳۴	۳۳۷-۳۳۴	
ساری ۱۰۷	رومانوف‌ها ۱۰	
سالارفیروز ۱۳۰	رویتر (خبرگزاری) ۸۰	
سامور (سد) ۱۶۷ ، ۳۲۷	رهبر (نشریه) ۳۱۵	
سامور - آبشرون (کانال) ۳۲۷	ریم (رم) ۲۰۴	
سامی بیک ۱۷۲ ، ۱۷۴ ، ۱۸۴		
سبزه میدان ۱۰۳ ، ۲۳۴	ز	
سپهدار اعظم تنکابنی ۲۵-۲۶	زال ۴۱	
۹۱-۹۳ ، ۹۶ ، ۹۸ ، ۱۰۰-۱۰۱	زردشتی ۲۱۹	
۱۰۴-۱۰۵ ، ۱۱۱ ، ۱۱۵	زرگنده ۲۴۱ ، ۲۴۸-۲۴۹ ، ۲۵۹	
۱۱۸-۱۱۹ ، ۱۲۱ ، ۱۲۴	۲۷۶-۲۷۷ ، ۲۹۱	
۱۲۶-۱۲۸ ، ۱۳۶-۱۳۸ ، ۱۵۸	زنجان ۱۱۴ ، ۱۲۴ ، ۲۴۷ ، ۲۶۷ ، ۳۲۰	
۲۳۷ ، ۲۴۲ ، ۲۴۵ ، ۲۴۹ ، ۲۸۵	۳۳۱	
۲۹۲ ، ۳۰۸ ، ۳۱۱-۳۱۳ ، ۳۱۶	زنجان، ملاقربان‌علی ۳۳۱	
۳۲۰ ، ۳۳۱-۳۳۲	زنجان، میرزا جعفر ۳۱۳	
سپهدار اعظم، فتح‌الله خان اکبر ۳۱۹	زندگی طوفانی (کتاب) ۱۵ ، ۳۳۱	
ستارخان (سردار ملی) ۲۲ ، ۶۳ ، ۶۵	۳۳۷-۳۳۶	
۷۱ ، ۷۳-۷۷ ، ۱۱۵-۱۱۶ ، ۱۲۱	زنوز ۳۱۰	
۱۴۶-۱۵۰ ، ۱۵۲-۱۵۳ ، ۱۵۷	زینلوف (نام) ۳۰۷	
۲۰۷-۲۰۸ ، ۲۸۲ ، ۲۹۵-۲۹۶		
۳۲۰ ، ۳۲۲-۳۲۶ ، ۳۳۶	ژ	
ستار (میرزا) ۲۲۵	ژاپن ۲۰ ، ۳۲ ، ۴۵	
ستاوروپل (مکان) ۳۲۷	ژان پرسیان، ژون پرسیان (ایران جوان)	
سخن (مجله) ۱۵	۳۳۱ ، ۲۴۶	
سرابسکی (نام) ۱۸	ژون ترک (ترک‌های جوان) ۳۳۱	
سرابی، مشهدی حسین ۳۱۳		
سرخاب (محل) ۲۹۱		

- سردار ارفع ۱۱۷
 سردار اسعد، علی‌قلی خان ۸۵، ۱۱۷،
 ۱۲۸، ۱۳۸، ۲۸۵، ۳۱۰-۳۱۱،
 ۳۳۱-۳۳۳، ۳۳۵
 سردار افخم، آقابالاخان ۱۱۴، ۳۱۱،
 ۳۳۲
 سردار افخم، غلام حسین خان ۲۵۵
 سردار حکمت ۳۱۰
 سردار ظفر، خسروخان ۳۱۱
 سردار مظفر ۱۱۳، ۱۳۸، ۳۲۱
 سردار معتمد، امش‌های رشتی ۱۱۱،
 ۳۱۹، ۳۳۵
 سردار مفخم ۲۴۶، ۲۵۷
 سردار منصور ۲۳۳، ۲۹۸
 سرزمین زردشت (کتاب) ۳۲۹-۳۳۰
 سعدالدوله ۱۲۸، ۱۶۱
 سعدی ۳۴
 سعیدالمالک، ابوالحسن خان
 امیرحشمت نیساری ۱۷۱-۱۷۳،
 ۱۸۲، ۱۸۴-۱۸۵، ۲۰۵، ۲۲۱،
 ۳۲۸
 سلانیک (مکان) ۳۳۷
 سلطانونف ۳۰۷
 سلطنت‌آباد ۱۶۱، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۴۵،
 ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۶۳
 سلماس ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۸۲،
 ۲۰۹، ۲۲۳-۲۲۴، ۳۲۸-۳۲۹
 سلماسی، سعید ۱۶۹-۱۷۰، ۳۲۸
 سنارسکی ۱۴۰
 سنی، تسنن ۱۷۳، ۲۰۴، ۳۲۹
 سوسیالیسم ۱۶، ۲۱
 سویس ۲۹۳
 سهلان (ساوالان) ۶۵، ۳۰۹
 سیف‌الدوله ۱۱۷
 سیلاخور (مکان) ۳۳۲
 سیلاخوری (فوج) ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۰،
 ۲۵۷، ۲۶۳، ۳۱۴، ۳۳۲
ش
 شاپشال ۳۳۴
 شاه‌آباد ۲۳۷، ۲۳۹-۲۴۰، ۲۹۶، ۳۲۵
 شاه تختینسکی، بخشعلی آقا ۱۴۳
 شاهسون، شاهسون‌ها ۹۴، ۹۷، ۱۲۴،
 ۲۰۸، ۲۱۰
 شاه‌عبدالمظیم ۱۰۹-۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۹،
 ۲۳۸، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۷۷، ۳۱۹، ۳۳۲
 شاهنشاه‌خان (جهانشاه خان افشار) ۱۲۴
 شجاع‌الدوله ۱۳، ۱۴۱
 شجاع‌الدیوان کرگان‌رودی، سیداشرف
 ۹۶، ۱۱۲
 شجاع نظام ۷۴، ۱۶۷، ۳۱۰، ۳۲۷-۳۲۸
 شرق روس (روزنامه) ۱۷، ۲۴
 شرکت نوبل ۹۴-۹۵
 شریف زاده ۶۳
 ششکلان (مجله) ۶۵، ۱۶۹، ۳۰۸، ۳۲۸
 شفیع‌الدوله ۲۳۳
 شلاله (مجله) ۲۱
 شلمزار ۳۱۱

- شماخی ۲۲۳، ۳۱۴
شمر ۱۲۹
شمیرانات ۲۵۷، ۲۹۱
شوروی ← روسیه
شوکت نظام ۱۲۷
شهریار ۲۳۸
شیخ شامل ۲۳۴
شیخ کبیر ۱۰۶-۱۰۷
شیخوف نخجوانی، کربلایی نصرالله
۱۴۳، ۳۲۲
شیر (لرد) ۱۰۹
شیراز ۵۲، ۱۱۶-۱۱۷، ۱۲۸
شیرازی، سید یعقوب ۲۹۸
شیرین زاده، محمد تقی ۳۱۳
شیعه، شیعیان ۱۲۴، ۱۷۳، ۳۲۹
- صدیق حضرت ۱۱۰
صمدخان تاجرباشی ۹۵، ۱۱۲، ۳۱۳
صمدخان شجاع الدوله ۱۶۸،
۱۸۵-۱۸۶، ۱۸۸
صمصام ۱۲۷
صمصام السلطنه، نجفقلی خان ۱۲۱،
۲۰۸، ۳۱۱، ۳۳۳
صمصام خان (مسجد) ۶۳، ۳۲۳
صنیع الدوله ۱۰۹، ۳۱۹
صنیع حضرت، سید محمد خان ۱۱۱،
۲۵۳، ۲۵۵-۲۵۶، ۳۱۹، ۳۳۲
- ض
- ضحاک ۳۳، ۶۷، ۶۹، ۷۲
- ط
- طباطبایی، سید محمد ۴۸، ۵۶
- ظ
- ظل السلطان ۲۳۳، ۲۶۲، ۲۸۲-۲۸۳،
۲۹۲-۲۹۳، ۳۳۵
- ع
- عابدین ۱۶۳
عابدینی، حسین ۱۱۱
عاملی، آخوند ملامحمد ۲۵۵، ۳۳۲
عباس آقا ۱۳، ۳۰۸
عبد الحمید (سلطان) ۴۰، ۱۹۶-۱۹۷،
۲۰۴، ۲۱۲، ۳۰۵-۳۰۶، ۳۳۷
- ص
- صابونچی (مسجد) ۵۰
صابونچی (مکان) ۳۰۷
صاحب دیوان ۶۲
صاحب نسق ۲۸۰
صادق اوف (احمد قازان چایی) ۳۱۳،
۳۱۶
صارم لشکر ۳۲۰
صدرالعلماء ۲۷۹
صدرهاشمی، محمد ۱۶
صدهای سیاه (سازمان) ۳۰۵
صدیق حرم، حاج جوهرخان ۹۷، ۱۱۱،
۳۲۰

عبدالقاسم خان (میرزا) ۲۸۰	علی اکبر (آخوند، حاجی) ۹
عبدالله زاده، میراسماعیل ۱۱۱	علی خان (میرزا) ۲۴۳
عبدالملک ۱۲۷	علی شاه عوض ۲۳۸-۲۳۹، ۲۴۱
عثمانی، عثمانی‌ها ۱۹، ۲۶، ۳۷، ۴۰	علی یف، علیش بیک ۹۵
۴۶، ۵۷، ۷۵، ۹۸-۹۹، ۱۰۹، ۱۲۱	عمادالاسلام ۱۶۴
۱۲۶، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶	عمارلو ۱۲۳
۱۴۸-۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵	عمرواغلو، حیدرخان ۹، ۱۲-۱۴، ۱۷۲
۱۷۲-۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۴	۳۱۰، ۳۲۲، ۳۲۷
۱۹۴-۱۹۷، ۲۰۰-۲۰۷، ۲۰۹	عمیدالحکماء ۲۸۰
۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵-۲۲۶، ۲۶۱	عمیدالسلطان ۱۲۳، ۲۴۳
۲۸۲، ۲۹۱، ۳۰۵-۳۰۶، ۳۱۸	عید قربان (داستان) ۳۱۵
۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۸-۳۳۰، ۳۳۲	عین الدوله (اتابک اعظم) ۶۲-۶۴
۳۳۸-۳۳۷	۶۶-۶۷، ۷۴-۷۵، ۸۲، ۱۴۰، ۱۵۷
عراق ۳۳۰-۳۳۱	۱۶۸، ۲۵۰-۲۵۲، ۲۵۹
عراق (اراک) ۲۵۷، ۱۳۸	۲۷۶-۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۵-۲۸۶
عراق (فوج) ۲۶۳	۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۵، ۳۱۱
عرب، عربی ۲۴، ۵۰، ۲۱۹، ۲۶۱، ۲۶۳	
۲۷۸، ۳۳۷	
عربلینسکی ۱۸	غ
عسکران (مکان) ۱۰۸	غمگسار، علی قلی ۳۲۲
عشق آباد ۳۱۳، ۳۱۷-۳۱۸	غنچه خانم (داستان) ۳۱۵
عصریمیزین سیاوشی (کتاب) ۱۰، ۳۰۶	غنی زاده، سلطان مجید ۹۸، ۳۱۴-۳۱۵
عضدالملک ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۸۳	غیاث نظام ۱۲۶، ۳۲۱
عطسه عصر (نمایش نامه) ۳۱۵	
علاءالملک ۱۲۹	ف
علی (ع)، حضرت امیر ۱۲۴، ۲۶۰	فارس ۲۸۵-۲۸۶، ۲۹۰
۲۶۲، ۲۷۰	فارسی (زبان) ۹-۱۰، ۱۶، ۲۱، ۲۴، ۲۷
علی (کربلایی) ۱۰۷	۳۱، ۸۲، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۳۷، ۱۸۲
علی اصغر (شیخ) ۱۴۶	۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۳۰
	۳۰۵، ۳۳۲

- فاضل شریانی ۳۳۳
 فتودالبسم ۲۲۳
 فتح تهران و اردوی برق (کتاب) ۳۲۱
 فتنه‌لر قارشیسیندا (کتاب) ۲۴
 فخرایی، ابراهیم ۳۱۳-۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۹
 فدایی باشی، مهدی باقر ۱۷۷، ۲۰۳، ۲۲۶
 فرانسه ۱۱، ۲۱، ۳۵، ۱۲۰، ۲۱۹، ۲۲۲
 ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۰-۲۳۱، ۲۳۳
 ۲۶۱، ۲۹۰، ۲۹۲-۲۹۳، ۳۲۰
 فرایبرگ ۱۱
 فرعون، فرعون‌ها ۵۰، ۳۰۷
 فرمانفرما ۲۳۳
 فریاد (روزنامه) ۲۲۵
 فریدون زردشتی (ارباب) ۳۳۲
 فضلعلی (آخوند، ملا) ۵۰
 فضلعلی آقا ۳۰۷
 فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت
 مشروطیت ایران (کتاب) ۱۲، ۱۶
 فهیم‌الملک، خلیل ۲۸۰
 فیوضات (مجله) ۱۸-۱۹، ۲۴، ۳۰۷، ۳۲۸
- ق
- قاجار، قاجاریه ۸۷، ۲۴۲-۲۴۳، ۲۴۵
 قانلی سنه‌لر (کتاب) ۲۲
 قانون اساسی در ایران (مقاله) ۳۷
 قرائت‌خانه ملی ۱۱۸
 قراجه داغ ۹۴، ۱۶۰
- قراجه داغی، رحیم خان ۲۱۰
 قرانلیق‌دا ایشیق لار (نمایش‌نامه) ۱۸
 قره‌باغ، قره‌باغی ۱۰۸، ۱۸۵، ۳۱۴، ۳۲۳
 قره‌تپه ۲۳۹
 قره‌داغ ۱۸۵، ۲۴۸
 قزوین ۲۶، ۸۲، ۹۶-۹۷، ۱۰۵
 ۱۱۳-۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۸
 ۱۶۱، ۲۰۸، ۲۳۵-۲۳۷، ۲۵۲
 ۲۵۶، ۲۶۵، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۹۶
 ۳۰۲، ۳۱۲-۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸
 ۳۲۰-۳۲۱، ۳۰۳
 قفقاز، قفقازی ۱۰، ۱۳-۱۴، ۱۷-۱۸
 ۲۰، ۲۵-۲۶، ۵۷-۵۸، ۶۴
 ۷۴-۷۵، ۸۲، ۹۵، ۱۰۵، ۱۳۸
 ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۹۶
 ۲۱۹، ۲۲۴-۲۲۶، ۳۰۷
 ۳۰۹-۳۱۶، ۳۲۲-۳۲۴، ۳۲۷
 ۳۳۲-۳۳۳
 قفقاز (مجله) ۱۱
 قفقاز جنوبی ۱۲، ۳۱۵
 قلهک ۲۹۱
 قلی‌زاده، میرزا علی اکبر محمد ۱۴۶
 قم ۲۳۸
 قوچان ۲۸۰
 قورتولوش ۱۱
 قیام آذربایجان و ستارخان (کتاب)
 ۳۲۳-۳۲۵، ۳۲۷

ک

- کاتبی ۳۰۸
 کاتولیک ۲۲۷، ۲۰۴، ۱۷۷
 کاسپی (روزنامه، چاپخانه) ۱۸
 کاشان ۱۱۸
 کاشانی، سیدجلال‌الدین (مؤیدالاسلام) ۳۳۲
 کاشانی، میرزاسیدحسن ۳۳۳
 کاظم‌زاده، فیروز ۳۳۱
 کاظمین ۳۳۱
 کالوگا (مکان) ۲۳۳
 کامل بیک ۲۰۹
 کانون کلدانی و آسوری ۳۳۰
 کاوه ۳۳
 کتاب آبی ۳۱۲، ۳۱۸-۳۱۹، ۳۳۰-۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۷
 کتابخانه تربیت ۳۲۸
 کتاب نارنجی ۳۱۲، ۳۲۱
 کرج ۲۳۷، ۳۱۲
 کرد، کردها ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۱۷-۲۲۰، ۲۲۳
 کردان ۱۹۹
 کرزن (لرد) ۳۲۹
 کرمان ۷۲، ۳۳۳
 کرمانشاه ۴۴، ۳۳۳
 کریمه ۲۳۴
 کسروی، سیداحمد ۶۵، ۳۰۸، ۳۱۶
 ۳۲۷، ۳۱۸
 کسمایی، میرزااحسین خان ۱۳۳-۱۳۴، ۱۳۴
- ۳۱۳، ۲۸۰
 کلکته ۳۳۲-۳۳۳
 کلیات آثار رسول‌زاده (کتاب) ۲۴
 کلیشم ۱۲۳
 کمونیست (روزنامه) ۱۳
 کمیته باکو ۳۱۶
 کمیته جنگ گیلان ۳۳۵
 کمیته دفاع از حقوق ایرانیان ۳۳۶
 کمیته رولوسیونرها ۳۱۲
 کمیته ستار ۱۱۲، ۱۱۵-۱۱۶، ۱۳۲، ۲۹۲-۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۹
 کمیته قفقاز ۳۱۶
 کمیته مجاهد ۱۱۸
 کمیته ولایتی سوسیال دموکرات‌های کارگری قفقاز ۳۰۹
 کنعان، اصلان ۲۳
 کنفرانس صلح لوزان ۳۳۰
 کوچک‌خان ۳۱۶
 کور، سیدکمال ۱۱۱
 کوکانه (گوگان) ۱۸۷
 کهن، گونل ۱۶، ۳۳۳
 کیسلوودسکی ۱۶۵، ۳۲۷
- گ
 گابون ۳۰۵
 گاریبالدی ۳۲۴
 گاندی ۱۵
 گاوگان ۱۸۷-۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۱۵
 گجیل (گورستان) ۱۶۲

- گرجی، گرجی‌ها ۲۵، ۷۴، ۸۲، ۱۴۲،
 ۱۴۴، ۱۴۶، ۳۰۹-۳۱۰،
 ۳۱۳-۳۱۴، ۳۱۶
 گرگان ← استرآباد
 گرگان رود ۹۶، ۱۰۵، ۱۱۲
 گروزی ۳۱۳
 گلستان (کاخ، باغ) ۲۴۵، ۲۶۰
 گلستان (کتاب) ۱۹۳، ۲۱۵
 گلستان‌خانه، گلستان‌خانه‌ای ۱۹۱-۱۹۳،
 ۲۱۴-۲۱۵، ۲۱۸
 گوی تپه ۲۳۱
 گیلان، گیلانی، گیلانی‌ها ۲۵-۲۶،
 ۹۸-۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۸
 ۱۱۲-۱۱۶، ۱۱۹-۱۲۰، ۱۲۶
 ۱۳۳-۱۳۶، ۱۳۸، ۲۱۰، ۲۳۵
 ۲۳۷-۲۳۹، ۲۵۰، ۲۵۶، ۳۰۹
 ۳۱۱-۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۲
 ۳۳۰، ۳۳۲-۳۳۳، ۳۳۵
 گیلان در جنبش مشروطیت ۳۱۳-۳۱۴،
 ۳۱۶، ۳۱۹
- ل
 لاله (بیلاق) ۲۰۹
 لامینگتون ۳۳۶
 لزگی‌ها ۲۲۳
 لغت ترکی و روسی (کتاب) ۳۱۵
 لغت روسی و ترکی (کتاب) ۳۱۵
 لندن ۷۲، ۷۷، ۳۰۹، ۳۲۷، ۳۳۶
 لنکران ۱۲۶
- لنین ۱۱
 لوتر ۲۲۷
 لویی پانزدهم ۱۲۰، ۳۲۰
 لهستانی ۱۱، ۲۰۸
 لیاخوف، سرهنگ گوسپودین ۷۰، ۷۵
 ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۵۷
 ۲۳۷-۲۳۸، ۲۴۱-۲۴۲
 ۲۴۴-۲۴۶، ۲۴۸-۲۵۲
 ۲۵۷-۲۵۸، ۲۶۰، ۲۹۲، ۲۹۵
 ۳۱۵، ۳۳۰-۳۳۱
 لیلاوایی، حاج شیخ علی اصغر
 (لیل آبادی) ۶۲، ۳۰۷، ۳۲۳
 لیلی و مجنون (اپرا) ۱۶۶، ۲۱۷، ۳۲۷
- م
 مارشیمون ۳۳۰
 مازندران ۷۲، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۶-۱۱۷،
 ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۲-۱۳۳، ۱۳۸
 ۳۱۱، ۳۱۶
 مازندرانی، عبدالله ۱۲۹
 ماکو ۱۵۲، ۳۰۹
 متفقین ۳۲۹
 مجدالدوله ۲۵۵، ۳۳۲
 مجلس اول شورای ملی ۳۳۳، ۳۳۶
 مجلس اول و بحران آزادی (کتاب) ۳۳۶
 مجلس دوم شورای ملی ۳۳۴
 مجلل السلطنه ۲۸۷
 مجید الملک ۳۲۸
 محتشم السلطنه، حاج میرزا حسن ۱۸۲، ۳۲۹

مخبرالملک ۱۱۰، ۲۸۰	محسن میرزا ۲۸۰
مختارالدوله ۲۸۰	محمد (آقاسید) ۱۶۳
مختاروف، مورتوضی (مرتضی) ۲۲	محمدالواط (کربلایی) ۶۴
مخوی گرجی (میشاچاپاریدزه) ۹۷، ۳۱۴	محمدبن عبدالله (ص)، پیغمبر، سیدالمرسلین ۶۸، ۷۰، ۱۸۰، ۲۶۲
مداخله خارجی (مقاله) ۱۳۷	محمدحسن ۱۰۶
مدحت پاشا ۳۰۶	محمدرضا (حاجی آقا) ۱۳۳
مدرسه روس - مسلمان ۹، ۳۱۴	محمدعلی شاه، محمدعلی میرزا ۱۳
مدرسه یتیمان ۲۲۲، ۲۲۹	۲۵، ۲۷، ۴۷-۴۹، ۵۱، ۵۵-۵۶
مدنیت (نشریه) ۳۱۵	۵۹-۶۰، ۶۳، ۶۷، ۶۹، ۷۱
مرتضوی، سیدعلی ۳۱۳	۷۴-۷۵، ۸۰، ۸۵-۸۶، ۱۰۴-۱۰۵
مرند ۵۲، ۷۴، ۱۳۹، ۱۶۳، ۱۶۵-۱۶۸	۱۰۸-۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۶-۱۱۷
۲۱۵-۲۱۶، ۳۱۰، ۳۲۷-۳۲۸	۱۲۰-۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۱
مرندی، حاج جلیل ۶۴، ۳۰۸	۱۳۴، ۱۳۷-۱۳۸، ۱۵۱، ۱۶۱
مساوات، آقاسیدمحمدرضا ۲۹۴	۱۷۰، ۱۹۳، ۲۱۰، ۲۳۱-۲۳۳
مستشارالدوله ۲۸۰	۲۳۵-۲۳۶، ۲۴۱-۲۴۳
مستوفی الممالک ۲۳۳، ۳۳۰	۲۴۶-۲۵۰، ۲۵۹، ۲۶۳
مسعود (حاجی میرزا) ۲۹۱	۲۶۶-۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۷-۲۷۸
مسکو ۱۰، ۱۴-۱۵، ۱۵۶، ۳۰۵-۳۰۶	۲۸۱-۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶-۲۸۹
۳۱۵	۲۹۳، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۱۵
مسلمان، مسلمانان، مسلمین ۱۰، ۱۴	۳۱۷-۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲-۳۲۳
۱۷-۲۱، ۲۵، ۴۷، ۵۸، ۸۳، ۸۶	۳۲۷، ۳۳۰-۳۳۷
۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۴۶، ۱۶۳	محمد قلی زاده، جلیل ۳۲۳
۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۳-۱۸۴	محمد قلی زاده، میرزاعلی اکبر ۳۲۳
۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹-۲۰۰	محمد (کربلایی) ۶۴
۲۱۱-۲۱۳، ۲۲۰-۲۲۶	محمود شوکت پاشا ۳۰۰، ۳۳۷
۲۳۰-۲۳۱، ۲۷۰، ۲۸۱، ۳۰۹	محمود، محمود ۱۶
۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۴	محیط طباطبایی، محمد ۱۶
مسلمانان روسیه ۲۰	مخبرالدوله ۱۲۱، ۲۳۳

- مسلمانان قفقاز ۲۰
 مسیح آقا (آقاشیخ) ۱۷۶، ۲۲۶
 مسیحی، مسیحیان ۱۸۳-۱۸۴، ۱۹۵،
 ۲۲۰، ۲۲۸-۲۲۹، ۳۲۹
 مشاور السلطنه میرزا احمدخان
 (مشیر السلطنه) ۱۱۸، ۱۵۷، ۳۲۰
 مشروطه گیلان (کتاب) ۳۱۴
 مشکین (ایل) ۹۴
 مشهد ۳۳۰
 مشهدسر ۱۰۶-۱۰۷، ۳۱۵-۳۱۷
 مشیرالدوله، میرزا نصرالله خان ۱۶۱،
 ۳۰۹
 مصدق، محمد علی ۲۴-۲۵
 مصر ۳۳۲
 مصطفی (آقامیرزا) ۱۱۷
 مظفرالدوله ۱۱۴، ۳۲۰
 مظفرالدین شاه ۲۵، ۴۷-۴۹، ۳۰۹،
 ۳۱۹-۳۲۰، ۳۳۵
 مظفر السلطنه ۱۲۶
 معارف (نشریه) ۳۱۵
 معاضد السلطنه، ابوالحسن خان پیرنیا
 ۷۲، ۳۰۹، ۳۳۶
 معتمد الملک ۱۶۱
 معز السلطان ۱۱۴، ۲۸۰
 مغازه، حاجی محمد اسماعیل ۲۴۸،
 ۲۸۷
 مفاخر الملک، علی نقی خان ۱۱۰، ۲۵۳،
 ۳۱۹، ۳۳۲
 مکافات (روزنامه) ۳۲۷
 مکتوبات ایران (مقاله) ۲۵
 مکتوبات شیدا بیک شروانی ۳۱۵
 مگه لادزه (تربادزه) ۷۴، ۳۰۹
 ملانصرالدین (نشریه) ۳۲۳
 ملک المتکلمین ۳۳۴
 ملک زاده، دکتر مهدی ۳۱۸، ۳۲۰،
 ۳۳۰-۳۳۱، ۳۳۳-۳۳۴
 ملک قاسم میرزا ۳۲۹
 ملکه جهان ۱۱۷-۱۱۸
 ملیت و بلشویزم (کتاب) ۱۰
 ممقانی، ممقانی‌ها ۲۷۶، ۳۳۲
 ممقانی، شیخ حسن ۳۳۳
 منتظم الدوله ۱۷۲
 منجیل ۲۶۲، ۲۹۲، ۳۲۱، ۳۳۵
 منشی زاده، میرزا ابراهیم خان ۲۸۰
 منوچهرخان (دکتر) ۲۸۰
 مونت کارلو ۸۰
 مؤید الاسلام ۳۳۳
 مهدی (شیخ) ۲۷۱
 مهرآباد ۲۹۷، ۳۲۵
 میانه ۲۰۸
 میرزا آقا ناله ملت ۳۲۷
 میرزا صالح، غلامحسین ۳۰۷
 میرهاشم ۲۷۶، ۲۹۰-۲۹۱، ۳۳۷
 میسیونر، میسیونرها، میسیونرخانه
 ۱۷۷، ۱۹۵-۱۹۶، ۲۰۴، ۲۲۴،
 ۲۲۷-۲۳۱، ۳۲۹
 میلر ۲۰۶

- ن
- نازی‌ها ۱۱
- ناسیونالیسم ۲۱، ۲۱۴
- ناصرالدین شاه ۴۸، ۳۲۰
- ناصرالملک ۲۳۳
- ناصرخان ۳۲۱
- ناظم‌الاسلام کرمانی ۳۰۵، ۳۱۹-۳۲۰، ۳۲۷
- ناگهان بلا (نمایش‌نامه) ۱۸
- نامق کمال ۳۰۶
- نامور، رحیم ۳۱۸، ۳۳۶
- نامه‌های ایران (مقاله) ۳۱۱
- نجف ۶۳، ۷۵، ۸۷، ۱۵۲، ۳۱۵، ۳۲۳
- نجفقلی ۳۲۲
- نجفوف، مشهدی رضاقلی ۱۴۳، ۳۲۲
- نخجوان ۱۴۳
- نریمانوف، دکتر نریمان ۱۳-۱۴، ۱۷، ۱۷
- ۲۱، ۳۰۷، ۳۱۳
- نظام الحکما ۲۸۰
- نظام‌الملک ۲۶۱
- نظرالله (سید) ۲۷۷
- نظم السلطنه ۲۰۶
- نعمت‌آباد ۱۶۴
- نقیب ۱۱۱
- نمین ۱۱۳-۱۱۵
- نواب، حسین قلی خان ۲۸۰
- نوابی، عبدالحسین ۱۲، ۱۴، ۳۱۵
- نوبهار (نشریه) ۱۵
- نوح (ع) ۱۸۹
- نوختانی ۹
- نورالدوله (نیرالدوله) ۲۵۱
- نورالدین (سید) ۳۳۳
- نوری، شیخ فضل‌الله ۱۱۰-۱۱۱، ۱۲۰، ۱۵۷، ۲۷۹
- نوری پاشا ۱۹
- نوز ۵۴، ۳۰۷
- نوویا روس ۷۵
- نوویه ورمیا (روزنامه) ۸۱، ۲۶۴-۲۶۵
- نوویه ورمیاچی، ژارسکی ۱۴۲
- نویدالملک ۱۶۴
- نیاوران ۲۵۷
- نیرالدوله ۲۷۷
- و
- والیکو ۳۱۳، ۳۱۶
- وثوق الدوله ۲۸۰
- وحیدالملک ۲۸۰
- ورشو ۱۱
- وزارسکی ۱۴۱
- وکیل الدوله ۱۰۱
- ولنا (مجله) ۲۴
- ولی‌الله‌خان (دکتر) ۲۸۰
- ونک ۲۷۶
- وبن ۳۳۵
- ه
- هارتویک ۳۳۴
- هامان ۵۰، ۳۰۷

پیرم خان ۲۵۶، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۳۱	مشرود ۱۶۰
یزد ۳۳۲	هکماواری، یوسف ۳۲۳
یزیدبن معاویه ۱۲۹	همت (سازمان) ۹، ۱۷، ۲۴-۲۵، ۳۰۷،
یکانی، نورالله خان ۳۱۳	۳۱۱، ۳۱۳-۳۱۴، ۳۲۲
ینگی امام ۱۲۳	همتی ۱۰، ۲۱
ینی قافقاسیا (نشریه) ۱۱	هندوستان ۳۲، ۳۳۲
یوزباشی چای ۳۲۱	هنرستان حرفه‌ای باکو ۹
یوسف (نایب) ۱۴۷-۱۴۸	هوشیار، محمدباقر ۳۱۰
یوسف بیک ۱۱۵	هیئت، جواد ۱۶
یوسفوف کمیسیونچی، کربلایی تقی	
۱۴۳	ی
یولداش (نشریه) ۹، ۱۸، ۲۴، ۳۰۸	یادگار (مجله) ۱۲، ۱۴
یهودی، جهودان ۵۸، ۲۱۹، ۳۳۴	یانچه وتسکی ۲۶۴
	یشنی اقبال (روزنامه) ۱۰

یکی از ویژگی‌های اصلی محمدامین رسول‌زاده،
رجل طراز اول قفقاز در قرن حاضر، پشت سر داشتن
انبوهی از تجارب انقلابی است. و در میان این
تجارب - انقلاب‌های روسیه در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷، ... انقلاب
ترک‌های جوان عثمانی - نقش و حضور فعالانه او در
مقطعی حساس از انقلاب مشروطه ایران که
کوشه‌هایی از آن در این گزارش‌ها ثبت تاریخ شده،
از مهمترین است.



قیمت: ۱۴۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۶۵۷۸-۰۵-۵ ISBN: 964-6578-05-5

کتابخانه کوچک سوسیالیسم